

سيري در تربيت اسلامي

نويسنده : مصطفي دلشاد تهرايي

پیشگفتار

نوشتار حاضر مروری است بر مهمترین مباحث تربیتی در اسلام که تلاش شده است بر اساس آموزشهای قرآن کریم و برگرفته از تعلیمات مدرسه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای آن حضرت باشد.

این مباحث در پنج بخش تنظیم شده است که حلقه هایی به هم پیوسته و دارای یک جهتگیری اند.

در بخش نخستین جایگاه و ضرورت پرداختن به مباحث نظری و عملی تربیت بحث شده است و اینکه گوهر وجود آدمی و حقیقت ملکوتی او جز با تربیتی حقیقی شکوفا نمی شود و اگر انسان با تربیتی الهی به سوی حقیقت خویش سیر نکند، در مرتبه طبیعت خود متوقف می ماند و در سراشیبی نفسانیت فرو می غلظد و موجودی تباهگر و خونریز می شود. سپس بهترین راه تربیت راه وحی یا راه تربیت معصومین علیهم السلام معرفی شده است تا مشخص گردد که برای سیر در تربیت کدام راه را باید جست .

تربیت با رفع موانع و ایجاد مقتضیات سامان می یابد که در بخش دوم این مباحث موانع و مقتضیات تربیت مطرح شده است تا پیچیدگی فرایند تربیت روشن گردد و اینکه تربیت امری صرفاً فردی نیست و به شدت با امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی پیوند دارد و البته در این میان باید اساسی ترین مانع و مقتضی تربیت را شناخت و فرد و جامعه را با این دریافت اصلاح و تربیت کرد.

در بخش سوم به مبانی تربیت پرداخته شده است ، زیرا هیچ حرکت تربیتی بدون شناختی درست از انسان و مقصد تربیت و راه رفتن به سوی این مقصد و عوامل مؤثر

در این راه ممکن و میسر نیست . تا حقیقت انسان تبیین نشود و ندانیم که انسان چگونه موجودی است ، ملکی است یا ملکوتی ، نمی توانیم برای تربیت او و جامعه انسانی برنامه ریزی و اقدام کنیم . پس از شناخت انسان و حقیقت او به اهداف تربیت پرداخته شده است تا مشخص گردد که انسان با چنین حقیقتی به کدام سوی باید روی کند و غایت تربیت او چیست و با وصول به کدام اهداف کلی می تواند به سوی این غایت سیر کند . سپس شناخت فطرت مطرح شده است که فطرت آدمی آن بستر است که وصول به این اهداف و غایت تربیت را میسر می سازد . اما اینکه چرا همگان به سوی این غایت نمی روند و آنچه باید در ایشان محقق نمی شود ، به سبب عواملی درونی و بیرونی است که با عنوان عوامل مؤثر در تربیت بحث شده است .

در بخش چهارم این مباحث ، اصولی از اصول تربیت مطرح شده است که بدانیم برای سیر به سوی اهداف بحث شده با شناختی که از انسان و فطرت او و عوامل مؤثر در تربیت او داریم ، هر حرکت و فعل تربیتی را بر کدام ستونها بنا کنیم تا حرکت و فعلی مطلوب باشد .

در بخش پنجم روشهایی از روشهای تربیت آمده است که با بهره گرفتن از آنها در موارد و مواقع مناسب ، بتوان راهی را که در تربیت ترسیم شده است به بهترین وجه دنبال کرد .

با امید آنکه در این مباحث جلوه ای از جلوه های مدرسه تربیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای گرامی اش تبیین شده باشد .
والکمال لله وحده

بخش اول : مقدمات

ⲁⲓⲛⲁⲛ ⲛⲱⲛⲉⲛ ⲉⲧⲉⲣⲓⲛ ⲛⲉⲧⲱⲛⲉⲛ ⲉⲧⲉⲣⲓⲛ ⲛⲉⲧⲱⲛⲉⲛ
ⲛⲉⲧⲱⲛⲉⲛ ⲛⲉⲧⲱⲛⲉⲛ ⲛⲉⲧⲱⲛⲉⲛ ⲛⲉⲧⲱⲛⲉⲛ ⲛⲉⲧⲱⲛⲉⲛ

انسان شگفت ترین مخلوق خداوند و والاترین نشانه قدرت حق است . انسان مستعد اتصاف به همه صفات و کمالات الهی است و آفریده شده است تا به مقام ((خلیفة الہی)) رسد و این سیر جز با تربیت حقیقی میسر نمی شود .

حقیقت انسان ، حقیقتی ملکوتی است و انسان با طی مراتبی ، قوس نزولی را طی کرده است و در این مرتبه خاکی و در پایین ترین مراتب قرار گرفته است و با تربیت می تواند به حقیقت وجود خویش دست یابد و متصف به والاترین کمالات شود . خدای متعال در این باره یادآور شده است :

((لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين آمنوا و

عملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون.))^(۱)

هر آینه انسان را در نیکوترین صورت و هیئت آفریدیم . آن گاه او را به پایین ترین مراتب نازل کردیم . مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند ، پس ایشان راست مزدی بی پایان (بی منت) . امام خمینی (ره) درباره سیر تربیت انسان می فرماید :

((انسان مراتب سیرش از طبیعت است تا مافوق طبیعت ، تا برسد به آنجایی که مقام الوهیت است . سیر از طبیعت تا رسیدن به مقامی که غیر از خدا هیچ نبیند . این موجود قابل این است که از این طبیعت سیر بکند و تمام معنویتها را در خودش با تربیت صحیح ایجاد بکند و برسد به مقامی که حتی فوق مقام ملائکة الله باشد ...))

انسان موجودی است که خدای تبارک و تعالی او را خلق کرده است برای اینکه

همه جهاتی که در عالم هست ، در انسان هست ، منتها به طور قوه است ، به طور استعداد است ؛ و این استعدادها باید فعلیت پیدا بکند، تحقق پیدا بکند.)) (۲)

پیام آوران الهی آمده اند تا زمینه های چنین تحولی مقدسی را فراهم کنند، انسان را از مرتبه اسفل به اعلا بکشانند و از ظلمات حیوانیت به نور انسانیت برسانند. تربیت در سنت پیام آوران الهی خروج از ظلمات به سوی نور است و کتاب انبیا، کتاب تربیت انسان است ، خدای متعال درباره قرآن کریم به پیامبر گرامی اش می فرماید:

((کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط

العزیز الحمید.)) (۳)

(این) کتابی است که آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا مردم را به خواست و فرمان پروردگارشان از تاریکیها به روشنایی بیرون آری ، به راه آن توانای بی همتا و ستوده .

اگر این تحول نورانی بر اساس تربیتی ربانی در انسان محقق نشود، انسان در مرتبه حیوانیت خود متوقف می ماند و استعدادها خود را در این جهت به کار می گیرد. همه تلاش پیام آوران الهی بر این بوده است که انسان تربیت کنند. امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

((تمام دنیا موضوع بحثشان ، موضوع تربیتشان ، موضوع علمشان انسان است ؛ آمده اند انسان را تربیت کنند، آمده اند این موجود طبیعی را از مرتبه طبیعت به مرتبه عالی مافوق الطبیعه ، مافوق الجبروت برسانند.

تمام بحث انبیا در انسان است ، از اول هر یک از انبیا که مبعوث شدند برای انسان و برای تربیت انسان مبعوث شدند...

انبیا آمدند که ما را هشیار کنند، تربیت کنند. انبیا برای انسان آمدند و برای انسان سازی آمدند. کتب انبیا کتب انسان سازی است. قرآن کریم کتاب انسان است. موضوع علم انبیا انسان است. هر چه هست حرف با انسان است. انسان منشاء همه خیرات است و اگر انسان نشود، منشاء همه ظلمات است. این موجود بر سر دوراهی واقع است؛ یک راه، راه انسان و یک راه، راه منحرف از انسانیت است تا از چه حیوانی سر بیرون بیاورد.)) (۴)

پیام آوران الهی آمده اند تا راه تربیت را بر آدمیان بگشایند و مردمان را به ربانی شدن بخوانند.

((ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولكن کونوا ربانین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون.)) (۵)

هیچ بشری را نسزد که خداوند به او کتاب و حکم و پیامبری دهد. آن گاه وی مردمان را گوید: به جای خدا بندگان من باشید. بلکه (باید بگوید:) به سبب آنکه کتاب (آسمانی) تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید، ربانی باشید.

دلالتهای آیه در اینکه همه تلاشهای تربیتی باید به سوی ربانی شدن باشد کاملاً روشن است؛ مؤدب شدن به ادبی الهی که اتصاف به صفات خدا و پیروی از آداب پیامبر گرامی اش و اهل بیت آن حضرت است.

((فالادب مع الله بالافتداء بأدابه و آداب نبیه و اهل بیته علیهم السلام.)) (۶)

پس ادب نسبت به خداوند پیروی از آداب الهی و آداب پیامبرش و اهل بیتش است که درود خدا بر آنان باد.

“2^o F TÛΘ

بهترین راه تربیت که مبتنی بر شناخت حقیقت انسان و همه نیازها و وجوه اوست ، راه وحی است ، راه سنت الهی و سنت معصومین علیهم السلام است ، قرآن کریم به آیینی می خواند که بهترین آیین تربیت است .

((ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم.))^(۷)

همانا این قرآن به آیینی درست تر و استوارتر راه می نماید . این آیین متضمن همه نیازهای تربیتی انسان است و هیچ چیز در آن فروگذار نشده است .

((ونزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء.))^(۸)

و فرو فرستادیم بر تو این کتاب را که روشنگر هر چیزی است . این آیین ، آیینی است که آفرینش انسان به سوی آن هدایت می کند و در آن هیچ تغییر و دگرگونی راه ندارد .

((فقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله

ذلك الدين القيم.))^(۹)

پس روی خود را به سوی دین یکتاپرستی فرادار ، در حالی که از همه کیشها روی برتافته و حقگرای باشی ، به همان فطرتی که خداوند مردم را بر آن آفریده است ، آفرینش خدای (فطرت توحید) را دگرگونی نیست ، این است دین راست و استوار .

((خدای متعال هر يك از آفریده های خود و از آن جمله انسان را به سوی سعادت و هدف آفرینش ویژه خودش از راه آفرینش خودش راهنمایی می فرماید و راه واقعی برای انسان در مسیر زندگی همان است که آفرینش ویژه وی به سوی آن دعوت می کند و مقرراتی را در زندگی فردی و اجتماعی خود باید به کار بندد که طبیعت يك انسان

فطری (طبیعی) به سوی آنها هدایت می کند، نه انسانهایی که به هوا و هوس آلوده و در برابر عواطف و احساسات اسیر دست بسته اند.

مقتضای دین فطری (طبیعی) این است که تجهیزات وجودی انسان الغا نشود و حق هر يك از آنها ادا شود و جهازات مختلف و متضاد مانند قوای گوناگون عاطفی و احساسی که در هیکل وی به ودیعه گذارده شده است تعدیل شود و به هر کدام از آنها تا اندازه ای که مزاحم حال دیگران نشود رخصت عمل داده شود.

و بالاخره در فرد انسان عقل حکومت کند نه خواست نفس و نه غلبه عاطفه و احساس اگرچه مخالف عقل سلیم باشد و در جامعه نیز حق و صلاح واقعی جماعت حکومت نماید نه هوا و هوس يك فرد توانای مستبد و نه خواسته اکثریت افراد اگرچه مغایر حق و خلاف مصلحت واقعی جماعت باشد.)) (۱۰)

راه واقعی تربیت چنین راهی است ، راهی که مبتنی بر آفرینش انسان از جانب رب العالمین ارائه شده است . به بیان امام خمینی (ره) :

((تنها راه تربیت و تعلیم راهی است که از ناحیه وحی و مربی همه عالم رب العالمین ، تنها راه آن راهی است که از ناحیه حق تعالی ارائه می شود؛ و آن تهذیبی است که با تربیت الهی به وسیله انبیا، مردم آن تربیت را می شوند و آن علمی است که به وسیله انبیا بر بشر عرضه می شود و آن علمی است که انسان را به کمال مطلوب خودش می رساند. همانی که می فرماید:

((الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاءهم

الطاغوت ینخرجونهم من النور الی الظلمات.)) (۱۱)

دو گروهند مردم ، يك گروه مؤ من هستند که تحت تربیت انبیا واقع شده اند، به واسطه تربیت انبیا از همه ظلمتها و از همه گرفتاریها و از همه تاریکیها خارج شدند آنها، به واسطه تعلیمات انبیا وارد شدند در نور، در کمال مطلق ...

مؤ منین آنها هستند که به واسطه تربیت حق تعالی و به واسطه تربیت انبیایی که مربیان هستند به تربیت الهی ، از همه ظلمتها، از همه نقیصه ها، از هر چیزی که انسان را از راه باز می دارد، اینها را خارج می کنند از همه ظلمتها به نور... .

مؤ من حقیقی آن طور تبعیت از انبیا کرده است و آن طور در تحت تربیت انبیا واقع شده است که از همه ظلمتها و از همه نقصها بیرون آمده است و به نور رسیده است و مربی او و ولی او هم خدای تبارک و تعالی است و مربیان به واسطه هم انبیا هستند، یعنی اینها تربیت شده های خدا هستند و آمده اند که ماها را، همه بشر را تربیت کنند و اگر چنانچه ما در تحت تربیت آنها واقع بشویم ، از آن علومی که آنها برای بشر آوردند ما استفاده کنیم و از آن تعلیماتی که کردند ما بهره برداریم . ما در صراط مستقیم واقع می شویم و هدایت نور می شویم ، هدایت به خدای تبارک و تعالی می شویم که آن نور مطلق است .) (۱۲)

بنابراین دو راه تربیت در برابر انسان وجود دارد، يك راه ، راه خروج از ظلمات به سوی نور که راه الله است و يك راه راه خروج از نور به سوی ظلمات که راه طاغوت است . راه وحی ، راه پیامبر اکرم ﷺ و اوصیای آن حضرت ﷺ راه خروج از ظلمات به سوی نور است ؛ و این راه ، راه راست و استوار فطرت است . اولیای خدا باب دخول در صراط مستقیم و راه ورود در

نورند و این راه بهترین راه تربیت است .
از امام باقر علیه السلام سؤال شد که این آیه
بیانگر چیست ؟

((ليس البر بان تاءتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى واءتوا البيوت

من ابوابها.)) (۱۳)

نیکی آن نیست که از پشت خانه ها
درآیید، بلکه نیکی آن است که تقوا پیشه
شود، و به خانه ها از در آنها درآیید.
حضرت باقر علیه السلام فرمود: ((آل محمد صلی الله علیه و آله ابواب
الله و سبيله و الدعاة الى الجنة و القادة
اليها و الادلاء عليها الى يوم القيامة
)). (۱۴)

خاندان محمد صلی الله علیه و آله بابهای الهی و راه
خداوند و دعوت کنندگان به بهشت و
راهبران به آن و نشانه های آن تا روز
قیامتند.

همچنین امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده
است :

((نحن الشعار و الاصحاب و الخزنة و
الابواب و لاتؤتى البيوت الا من
ابوابها.)) (۱۵)

ما خاصگان و یاران ، و گنجوران نبوت ،
و درهای رسالتیم . در خانه ها جز از
درهای آن نتوان وارد شد.

اولیای خدا همگان را به راه و رسم خود
فراخوانده اند تا سعادت این جهانی و آن
جهانی شان را فراهم آورند؛ و این راه و
رسم در نظام تربیتی آنان جلوه دارد.

“ربوبية” و “ربوبية”

در بحث تربیت انسان ، مفهوم واژه تربیت بر پرورش دادن استعداد های انسانی یعنی فراهم کردن زمینه رشد استعداد های آدمی دلالت می کند. این واژه از ریشه ((ربو)) به معنی زیادت و فزونی و رشد و برآمدن گرفته شده است ؛ ^(۱۶) و کاربردهای گوناگون از این ریشه همه همین معنا را در بردارد. ((ربو)) نفس عمیق و بلند را گویند که موجب برآمدن سینه است. ((ربوة)) یعنی سرزمین بلند و مرتفع. ^(۱۷) ((رابیة)) نیز به همین معناست. ^(۱۸) و ((ربا)) یعنی افزون شد و نمو کرد که در اصطلاح شرع مخصوص به افزون شدن سرمایه با غیر از سود شرعی است. ((اربیتان)) دو قسمت گوشت بن ران در قسمت کشاله ران را گویند که بالا می آید و حالت برآمدگی دارد. ((اربی علیه)) یعنی بر او اشراف و احاطه یافت. ((ربیت الولد فربا)) یعنی فرزند را تربیت کردم و او رشد کرد. ^(۱۹) در قرآن کریم همین معنا یعنی بزرگ کردن در مفهوم رشد جسمی آمده است .

((وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا.)) ^(۲۰)

و بگو: پروردگارا، آن دو (پدر و مادر) را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.

((قال الم نربک فینا ولیدا ولبت فینا من عمرک سنین.)) ^(۲۱)

(فرعون به موسی) گفت : آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت پیش ما نماندی ؟

((راغب اصفهانی)) لغت شناس بزرگ می نویسد: ((ربیت)) (تربیت کردم) از واژه ((ربو)) است و گفته اند اصلش از مضاعف یعنی ((رب)) (ربب) بوده است که یک حرف آن برای تخفیف در لفظ به حرف (ی) تبدیل

شده است مانند ((تظننت)) که ((تظنیت))
شده است. (۲۲)

((رب)) به معنای مالک، خالق، صاحب، مدبر، مربی، قیم، سرور و منعم است و نیز اصلاح کننده هر چیزی را ((رب)) گویند. (۲۳) بنابراین ((رب)) به معنای مالک و مدبر و تربیت کننده است. ((راغب اصفهانی)) می نویسد: ((رب)) در اصل به معنی تربیت و پرورش است یعنی ایجاد کردن حالتی پس از حالت دیگر در چیزی تا به حد نهایی و تام و کمال خود برسد. (۲۴)

آنچه در تربیت روی می دهد همین مفهوم است و البته نقش ایجاد در تربیت از آن ((رب العالمین)) است و جز او همه نقش اعدادی دارند. بنابراین، تربیت رفع موانع و ایجاد مقتضیات یعنی اعداد است تا استعدادهاى انسان از قوه به فعل درآید و شکوفا شود؛ و چون در تربیت اسلامی مقصد و مقصود ((کمال مطلق)) است می توانیم تربیت را چنین تعریف کنیم:

((تربیت عبارت است از رفع موانع و ایجاد مقتضیات برای آنکه استعدادهاى انسان در جهت کمال مطلق شکوفا شود)).

انسان موجودی است با استعدادهاى شگفت و گرانقدر، چنانکه از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود:

((الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة)) (۲۵)

مردم چون معادن طلا و نقره اند. با این تعبیر باید آنچه را که مانع شکوفایی استعدادهاى انسان است رفع کرد و زمینه های مساعد را فراهم ساخت تا استعدادهاى انسان به فعلیت رسد و انسان متصف به صفات و کمالات الهی شود؛ و این تحول با اهتمام و کوشش خود انسان میسر

می شود. بدین ترتیب تربیت با رفع موانع
و ایجاد مقتضیات شکل می گیرد.

بخش دوم : موانع و مقتضیات تربیت

Зрѣѣ ЗВѣѣ γ αΤῦε

با دقت در موانع و مقتضیات تربیت درمی یابیم که يك مانع به عنوان مانع اصلی مطرح است و با رفع آن مانع ، مقتضی اصلی برای ((سیر کمالی)) و ((عروج انسانی)) فراهم می شود. این مانع ((دنیا)) است و این مقتضی ((ترك دنیا)) است .

ü2Th WəF y' ü2Th

((دنیا)) در معنای مذموم و پست و بازدارنده آن ، صفت فعل آدمی است ، تعلق نفسانی و آرزوهای پست حیوانی است . ((دنیا)) در این معنا حجاب اصلی کسب کمالات است و تا انسان از اسارت این دنیا آزاد نشود، پرواز به سوی مقصد توحید میسر نمی شود. این دنیاست که انسان را بازمی دارد و موجب فریب خوردن او و تباهگری و ستمگری اش می شود.

((يا ايها الناس انما بغىكم على انفسكم متاع الحياة الدنيا.)) (۲۶)

ای مردم ! ستم و سرکشی شما تنها به زیان خودتان است (که سبب آن) بهره وری (کوتاهی از) زندگی دنیایی است . یعنی همه سرکشیها، ستمها و تباهیها به خاطر تمتع دنیایی است ؛ علت همه اینها بهره های دنیایی است . (۲۷) به سبب دنیاست که انسان خود را از کمال محروم می کند و به خاطر کالای پست دنیایی است که آدمی گمراهی پیشه می کند. حقیقت این است که جز به وسیله دنیا معصیتی صورت نمی گیرد و جز با ترك آن کمالی حاصل نمی شود. پیشوای پارسایان امیر مؤ منان عليه السلام پرده از این حقیقت برداشته و فرموده است :

((من هوان الدنيا على الله انه لا يعصى الا فيها و لا ينال ما عنده الا بتركها.)) (۲۸)

در خواری دنیا نزد خدا همین بس که جز در دنیا نافرمانی او نکنند و جز با وانهادن دنیا به پاداشی که نزد خداست نرسند.

تا انسان از دنیای خود (وابستگیهای پست) آزاد نشود، نمی تواند متصف به صفات و کمالات الهی بشود. ((دنیا)) بازدارنده آدمی از امور والا و مراتب بالا

و مشغول کننده آدمی به امور موهوم و مسائل مذموم است .

((وما الحياة الدنيا الا لعب ولهو)) (۲۹)

و زندگی دنیایی جز لهو و لعب چیزی نیست .

((لهو)) چیزی است که آدمی را از مهماتش بازدارد و ((لعب)) عبارت است از سرگرمی و موهومات ؛ و دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست . (۳۰) دنیا انسان را از اموری که برای آن آفریده شده است باز می دارد و آدمی را سرگرم موهومات و امور غیرواقعی می کند. دنیا حجاب حقیقت است و کالای فریب .

((وما الحياة الدنيا الا متاع الغرور)) (۳۱)

و زندگی دنیایی جز کالای فریب چیزی نیست .

((دنیا)) سرایی است که آب می نماید و هر کس فریب آن را خورد، جز دل سپردن به موهومات و فرو رفتن در منکرات بهره ای نخواهد برد. اما باید توجه داشت که این دنیا، دنیای خود انسان است نه ((عالم)) که جلوه حق است . این دنیا، صفت است ، صفت فعل انسان روی کرده به خود و پشت کرده به حق . این دنیا نسبت آلوده و تباهی است که انسان غره با عالم (یعنی جهان که نشانه خداست) برقرار می کند. این دنیا دلبستگی انسان به مظاهر حق و جهان خارج است . این دنیا ((آمال)) آدمی است که تا رهایی از آن حاصل نشود، تربیت حقیقی فراهم نمی شود. امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

((تا انسان به آمال خویش پشت نکند، به دنیا پشت نکند، جلو نمی رود؛ دنیا که همان آمال آدم است . دنیای هر کس همان آمال اوست ... دنیا تکذیب شده است و عالم طبیعت تکذیب نشده است . دنیا همان

است که پیش شماست . خود شما وقتی توجه به نفستان دارید، خودتان دنیایید. دنیای هر کس آن است که در خودش است . آن تکذیب شده است ، اما شمس و قمر و طبیعت هیچ تکذیب نشده است ، از اینها تعریف شده است ، اینها مظاهر خداست ، آنی که انسان را بعید می کند از ساحت قدس و کمال ، دنیاست ؛ و آن هم پیش خود آدم است ، توجه به نفس است . خدا کند که موفق بشویم به اینکه از این چاه بیرون برویم و تبعیت کنیم از اولیای خدا که آنها از این مهلکه نجات پیدا کرده اند و خارج شده اند و ادرکهم الموت .) (۲۲)

بدین ترتیب ، امام خمینی (ره) راه ورود به ساحت قدس و کمال را خروج از چاه دنیا و ظلمت خویش معرفی می کند. مبداء و منشاء همه تباهیها دلبستگی به دنیاست ، حب دنیاست ؛ و تا انسان از دام دنیا آزاد نشود و از چنگال آن رهایی نیابد، نمی تواند گام در تربیت کمالی بگذارد. امام خمینی (ره) می فرماید:

((حب دنیا مبداء همه چیز است . حب الدنيا راءس كل خطيئة .) (۲۳) مبداء همه خطایا همین است . حب دنیا گاهی وقتها انسان را به آنجا می رساند که اگر موحد هم هست ، لکن اگر اعتقادش باشد که خدا از او دنیا را گرفته (است) ، در قلبش کدورتی حاصل می شود، يك بغضی حاصل می شود...

میزان علاقه است ؛ میزان دنیا، آن علائقی است که انسان به اشیا دارد؛ و این علائق ممکن است آن دم آخر، که انسان ببیند دارد از علائقش جدا می شود، دشمنی بیاورد با خدا؛ دشمن خدا بشود و از این عالم برود. علائق را باید کم بکنیم ؛ علاقه ها باید کم بشود...

علاقه را تا می توانید از بین ببرید، آنچه انسان را گرفتار می کند، این علاقه ای است که انسان دارد، آن هم از حب نفس است، مبداء همان حب نفس است. حب دنیا، حب ریاست، دردی است که انسان را به هلاکت می رساند.)) (۳۴)

برای آنکه انسان در ظلمات دنیاخواهی خویش هلاک نشود، باید وابستگیهای پست را ترک کند و از ((حب دنیا)) دل ببرد. لازمه ورود به ((ساحت حق))، خروج از ((ساحت خود)) است. امیر مؤمنان علی علیه السلام برترین نمونه تربیت الهی درباره خود و دل بریدنش از دنیا فرموده است:

((یا دنیا، یا دنیا، الیک عنی، ابی تعرضت؟ ام الی تشوقت؟ لا حان حینک! هیئات! غری غیری، لا حاجة لی فیک. قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فیها!)) (۳۵)

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو! (با خودنمایی) فرا راه من آمده ای؟ یا شیفته ام شده ای؟ هرگز آن زمان که تو در دل من جای گیری فرا نرسد. هرگز! جز مرا بفریب! مرا به تو چه نیازی است؟ من تو را سه طلاقه کرده ام که بازگشتی در آن نیست.

“ ۲ ۰ F “ λ ۲ λ Y z z ۴ ۵ ” T Ū θ

راه به سوی حقیقت تربیت ، جز با دیده
فرو بستن از پستیها، گشوده نمی شود. این
چنین نیست که بتوان در عین وابستگی به
دنیا، گام در مسیر تربیت گذاشت و از
زندگی این جهانی برای آخرت توشه برداشت
، زیرا ((دنیا)) (به معنای تعلقات پست و
نه نازلترین مراتب وجود، زندگی این
جهانی که خود مقدمه آخرت است) و ((آخرت
(دو نقطه مقابل یکدیگرند که با نزدیک
شدن به یکی ، قطعاً دوری از دیگری حاصل
می شود. بنابراین نمی توان ((دنیا)) و
(آخرت)) را با یکدیگر جمع کرد. پیشوای
وارستگان از دنیا، علی علیه السلام فرموده است :

((ان الدنيا و الآخرة عدوان متفاوتان ،
و سبیلان مختلفان ؛ فمن احب الدنيا و
تولاهها ابغض الآخرة و عاداهها ، و هما
بمنزلة المشرق و المغرب ، و ماش بينهما؛
كلما قرب من واحد بعد من الآخر، و هما
بعد ضرتان .)) (۳۶)

همانا دنیا و آخرت دو دشمنند رو در رو
و دو راهند مخالف هم . هر که دنیا را
دوست دارد و مهر آن را در دل بکارد،
آخرت را نپسندد و آن را دشمن انگارد؛ و
دنیا و آخرت چون خاور و باخترند و آن که
میان آن دو رود چون به یکی نزدیک گردد
از دیگری دور شود. و این دو چون دو
خواهرند در نکاح يك شوی (که این نکاح
ناشدنی است) .

بنابراین ، برای فراهم کردن مقتضی
اصلی تربیت ، باید به دنیا زاهدانه
نگریست و در عین کار و تلاش و مبارزه
بدان دل نبست . امیر مؤمنان علیه السلام چنین می
آموزد:

((ايها الناس انظروا الى الدنيا نظر
الزاهدين فيها الصادفين عنها.)) (٣٧)
ای مردم ! بنگرید به دنیا چون نگریستن
پارسایان رویگردان از آن .
چون کسی به این مقتضی دست یابد، به
بهترین توانایی برای تربیت حقیقی دست می
یابد. علی عليه السلام در توصیف آنان می فرماید:
((ان اولياء الله هم الذين نظروا الى
باطن الدنيا اذا نظر الناس الى ظاهرها،
و اشتغلوا بآجلها اذا اشتغل الناس
بعاجلها، فاماتوا منها ما خشوا ان
يميتهم ، و تركوا منها ما علموا انه
سيتركهم ، وراوا استكثار غيرهم منها
استقلالا، و دركهم لها فوتا. اعداء ما
سالم الناس ، و سلم ما عادى الناس !))
(٣٨)

دوستان خدا آنانند که به باطن دنیا
نگریستند، هنگامی که مردم ظاهر آن را
دیدند، و به فردای آن پرداختند، آن گاه
که مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند،
پس آنچه را از دنیا ترسیدند آنان را
بمیراند، میراندند؛ و آن را که دانستند
به زودی رهایشان می کند، راندند، و بهره
گیری فراوان دیگران را از دنیا خوار
شمردند، و دست یافتنشان را بر بهره های
دنیایی، از دست دادن (سعادت آخرت)
خواندند. دشمن آنند که مردم با آن آشتی
کرده اند، و با آنچه مردم با آن دشمنند
در آشتی به سر برده اند.

آنان که از ظواهر دنیا عبور کرده اند
و باطن آن را دیده اند، به آن دل نمی
بندند و خود را وابسته آن نمی کنند.
آنان خود را به ماورای دنیا مشغول کرده
اند و بنابر کشش فطرت خویش دل به حقیقت
سپرده اند. اندیشه آنان برای آخرت است
زیرا چراغ عقل فطری شان روشن است و از
اسارت هوا و هوس خود را آزاد کرده اند.

این هوا پرحرص و حالی بین بود عقل را اندیشه یوم الدین بود
هر که آخر بین بود او مؤمن است هر که آخور بین بود او بیدن است

(۳۹)

به میزانی که انسان به گرایشهای پست و بازدارنده پشت می کند، پیش می رود و تربیت الهی در او تءثیر می کند، تا آنجا که استعدادهای الهی اش شکوفا شود و به حقیقت خویش دست یابد. آنان که گرایشهای پست و حیوانی را میرانده اند، آنانند که از ((بیت المقدس)) خویش هجرت کرده اند و به ((ادراك موت)) رسیده اند.

((و من یخرج من بینه مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره

علی الله.)) (۴۰)

و هر که از خانه خویش هجرت کنان به سوی خدا و پیامبرش بیرون آید سپس مرگ او را دریابد، همانا پاداشش بر خدا باشد. هر که به خودبینی و خودخواهی خویش پشت کند و به خدا و رسولش روی نماید به بهترین امکان تربیت دست می یابد. امام خمینی (ره) درباره این هجرت بزرگ می فرماید:

((یک احتمال این است که این هجرت ، هجرت از خود به خدا باشد، بیت ، نفس خود انسان باشد. طایفه ای هستند که خارج شدند، هجرت کردند از بیت شان از این بیت ظلمانی ، از این نفسانیت ((مهاجرا الی الله و رسوله))؛ تا رسیدند به آنجایی که ((ادرکه الموت)). به مرتبه ای رسیدند که دیگر از خود چیزی نیستند، ((موت مطلق)) و اجرشان هم علی الله است ؛ اجر دیگری (در کار نیست) ، دیگر بهشت مطرح نیست ، دیگر تنعمات مطرح نیست ، فقط الله است . آن که از بیت نفسانیتش خارج شد، حرکت کرد و مهاجرت کرد الی الله والی رسول الله که آن هم

الی الله است ((ثم یدرکه الموت)) و پس از این هجرت به مرتبه ای رسید که ادراکه الموت دیگر از خودش هیچ نیست ، هر چه هست از اوست ؛ (اگر) این را مشاهده کرد در این هجرت اجرش هم علی الله است .)) (۴۱)

بدین ترتیب والاترین مقتضی تربیت خروج از مرتبه طبیعت و پشت کردن به خواسته های نفس و روی کردن به خدا با متابعت از رسول اکرم ﷺ و اوصیای آن حضرت است . (۴۲)

zħθI ḡzBfλz γ ꞤTŪzē

چنانچه انسان خود تمایلی به تعالی نداشته باشد و خواهان پذیرش سختیهای سیر قوس صعود نباشد، مانعی بزرگ بر سر راه تربیت خود ایجاد می کند، اما اگر بخواهد برود و در مسیر کمال گام بزند، می تواند و خدای متعال این امکان را به همه انسانها داده است که بتوانند متصف به صفات و کمالات الهی شوند. اگر انسان بخواهد تربیت کمالی بیابد، کسی نمی تواند او را بازدارد.

((یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم.))

(۴۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، بر شما باد (نگاهداشت) خویشتن؛ چون شما راه یافته باشید هر که گمراه شد به شما زیانی نرساند.

اگر انسان چشم خود را بگشاید و خود نگهداری کند، کسی نمی تواند او را از مسیر حق به بیراهه برد.

((وان تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا.))

(۴۴)

و اگر شکیبایی و پرهیزگاری کنید ترفند و نیرنگ ایشان هیچ زیانی به شما نرساند.

ٲٲٲٲ ٲٲٲٲ ٲٲٲٲ

راه تربیت انسان از خود او می گذرد و اگر انسان خود این راه را ببندد تلاشهای بیرونی به نتیجه نمی رسد. مهم آن است که بتوان انگیزه و میل به اصلاح را در متربی ایجاد کرد، مهم آن است که بتوان انگیزه و میل به اصلاح را در متربی ایجاد کرد، زیرا تا کسی خواهان کمال نشود، دیگری را توان کمال بخشیدن به او نیست. نقش پیامبران در تربیت آدمیان در این جهت است، یعنی بیدار کردن پیامبر درونی انسانها و یادآوری عهد الهی شان و خواندن مردم به میثاق فطرتشان. خداوند این حقیقت را چنین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یادآور می شود:

((فذكر انما انت مذكر، لست عليهم بمصيطر.)) (٤٥)

پس یادآوری کن که تو یادآوری کننده ای و بس؛ تو بر آنان چیره و حکمفرما نیستی.

پس انسان خود باید بخواهد تا زنجیره های اسارت گسسته و راه تربیت گشوده شود. امیر مؤمنان علیه السلام همگان را می خواند تا خود به امر تربیت خویش همت کنند.

((يا اسرى الرغبة اقصروا، فان المعرج على الدنيا لا يروعه منها الا صريف انياب الحدثان. ايها الناس، تولوا من انفسكم تاءديبها، و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.)) (٤٦)

ای اسیران آز! باز ایستید که گراینده دنیا را آن هنگام بیم فراآید که بلاهای روزگار دندان به هم سایید. مردم! کار تربیت خود را خود برانید و نفس خود را از عادتها که بدان حریص است بازگردانید! انسان خود باید گام نخست را بردارد، از اسارت طمع خویش آزاد شود و پیش از

آنکه به سقوط کامل کشیده شود، از عاداتهای ناپسندی که بدانها حریص است خارج شود. انسان باید بداند که بیشترین جایگاه سقوط و هلاکتش همین جاست، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

((اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع)) (۴۷)

بیشترین قربانگاه خردها به سبب جلوه کردن طمعهاست.

طمعها انسان را چنان به بند می کشد که حتی نتواند گامی به پیش بردارد. برای رفتن به سوی مقصد تربیت ابتدا باید این بندها را گشود و آدمی را از اسارت ذلت آزاد کرد. در سخنان نورانی پیشوای آزادگان علی علیه السلام آمده است:

((الطامع فی وثاق الذل.)) (۴۸)

طمعکار در بند خواری گرفتار است.

آن که باید پذیرای تربیت و هدایت شود خود انسان است و مادام که انسان نخواهد از اسارت آزاد شود و بخواهد در غفلت بماند. ذکر، موعظه، نصیحت و انذار او از غفلت خارج نمی کند. انسان باید به اراده خود پرده غفلتی را که مانع ادراک و دریافت حقایق و سیر به سوی مقصد است بدرد. به بیان امیر مؤمنان علیه السلام:
 ((بینکم و بین الموعظة حجاب من الغرة
 (.)) (٤٩)

میان شما و موعظت پرده ای است از غفلت

انسان باید بخواهد که حجاب غفلت (دنیا) را بدرد تا نور تربیت بر دلش بتابد و آن شود که باید. امیر مؤمنان علیه السلام همگان را مخاطب قرار می دهد که آیا کسی هست که قدر خویش شناسد و برای تربیت خود به پا خیزد و دعوت مربیان الهی را لبیک گوید و به حق روی کند؟
 ((الا حر يدع هذه اللماظة لاهلها؟ انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة ، فلا تبيعوها
 الا بها.)) (٥٠)

آیا آزاده ای نیست که این خرده طعام مانده در کام (دنیا) را بیفکند و برای آنان که در خورش هستند نهد؟ جانهای شما را بهایی نیست جز بهشت جاودان، پس مفروشیدش جز بدان.

انسان آزاده دل از دنیای دون می برد و به حق رو می کند و راه کمال را به درستی طی می کند؛ اما آن که همه چیز را در خدمت نفسانیت خویش می خواهد، آن که خود را در عالم مستقل می بیند و به حق پشت می کند، تربیت حقیقی (خروج از ظلمات به سوی نور) را نمی پذیرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام مشاهده کرد که ((عمار یاسر)) تلاش می کند ((مغیره بن شعبه)) را به مقصد حق سوق دهد، در حالی که او گریزان از حق بود و بدان پشت کرده بود؛ پس به ((عمار)) فرمود:

((دعه یا عمار! فانه لم یاءخذ من الدین الا ما قاربه من الدنیا، و علی عمد لبس علی نفسه، لیجعل الشبهات عاذرا لسقطاته.)) (۵۱)

رهایش کن عمار! که او چیزی از دین برنگرفته است جز آنچه به دنیا نزدیکش کند، و به عمد خود را به شبهه ها درافکنده است تا آن را عذرخواه خطاهای خود گرداند.

انسانی که نمی خواهد صعود کند، انسانی که دنیا را برگزیده است و قصدی جز تباهگری ندارد، به خود واگذاشته می شود و از مقصد دور و دورتر می گردد. در این حال است که انسان به دست خود سخت ترین موانع را در راه تربیت خود ایجاد می کند. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

((ان من ابغض الرجال الی الله تعالی لعبدا و کله الله الی نفسه، جائرا عن قصد السبیل، سائرا بغیر دلیل؛ ان دعی الی حرث الآخرة کسل! کان ما عمل له واجب علیه؛ و کان ما ونی فیه ساقط عنه!)) (۵۲)

از دشمنترین مردمان نزد خدا بنده ای است که خدا او را به خود واگذارد، از راه درست خارج گردد و بی رهنما گام بردارد. اگر به کار دنیایش خوانند، چست باشد؛ و اگر به کار آخرتش خوانند، تنبل و سست باشد. گویی آنچه برای آن کار کند بر او بایسته است، و آنچه در آن سستی ورزد، از او ناخواسته است.

انسان باید به خود آید و بیدار شود؛
مرتبه خود را بشناسد و به راهی رود که
برای آن آفریده شده است ، از امیر مؤ
منان علیه السلام وارد شده است :

((رحم الله امرا اعد لنفسه و استعد لرمسه
، و علم من این ، و فی این ، و الی این
(. ((۵۳)

خدا رحمت کند انسانی را که برای خود
تدارك کند و آمادگی لازم را برای مرگ
داشته باشد، و بداند از کجاست ، در
کجاست ، و به سوی کجاست .

و نیز چنین روایت شده است :
((رحم الله امرا تفکر فاعتبر، و اعتبر
فاصبر، فکان ما هو کائن من الدنيا عن
قلیل لم یکن ، و کان ما هو کائن من
الآخرة ، عما قلیل لم یزل ، و کل معدود
منقض ، و کل متوقع آت ، و کل آت قریب
دان . ((۵۴)

خدا رحمت کند انسانی را که بیندیشد و
پند گیرد، و پند گیرد و بپذیرد؛ که گویی
به اندک زمان آنچه از دنیا بود نمانده
است ، و آنچه از آخرت است پاینده است ؛
و هر (عمر) شمرده به سرآید، و هر چه چشم
داشتنی است ، درآید؛ و هر چه درآمدنی
است ، نزدیک است و به زودی رخت گشاید.

برترین مقتضی آن است که انسان به این
معرفت نایل آید؛ خود را بشناسد و به
ارزشها و قدر خویش پی ببرد، و بزرگترین
مانع آن است که انسان از این معرفت
کلیدی و راهگشا محروم ماند. چه نیکو
فرموده است امیر بیان ، علی علیه السلام :

((العالم من عرف قدره ، و کفی بالمرء
جهلا الا یعرف قدره . ((۵۵)

عالم کسی است که قدر خود را بشناسد، و
در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را
نشناسد.

3αῦσφῆῦ ῥῖ2Bφλ2 γ πTῦz2

ارزشهای حاکم بر جامعه ، روابط ، عادات ، قوانین و سنن اجتماعی ، رفتار اجتماعی ، و به طور کلی روح حاکم بر جامعه در تربیت انسان نقشی مهم دارند. فرهنگ جاهلی و اعتقادات باطل حاکم بر جوامع ، ارزشهای منفی و روابط ناسالم اجتماعی ، حاکمیت رسوم و سنن منحط به صورت بندهایی بر دست و پای انسانها بسته می شوند و مانع حرکت جامعه به سوی کمال می گردند.

ἡμεῖς ἡμεῖς ἡμεῖς ἡμεῖς

پیامبران در قیام خود برای نجات
انسانها و هدایت آنان به ((صراط مستقیم
) به رفع این موانع همت کردند و مردمان
را از این ظلمات به سوی نور راهنمایی
کردند. خداوند می فرماید:

((قد جاءكم من الله نور و کتاب مبین یتهدى به الله من اتبع رضوانه سبیل
السلام و یخرجهم من الظلمات الى النور باذنه و یتهدیهم الى صراط مستقیم.))
(۵۱)

به راستی شما را از سوی خدا نوری
(پیامبر) و کتابی روشن و روشن کننده
(قرآن) آمده است که خداوند به وسیله آن
هر که را پیرو خشنودی او باشد به راههای
سلامت راه می نماید و آنان را به خواست
خود از تاریکیها به روشنائی بیرون می
آورد و به راه راست راه می نماید.

پیام آوران الهی برای فراهم کردن
زمینه ها و عوامل تربیت و سیر دادن
مردمان به سوی مقصد آفرینش، موانع
اجتماعی را رفع می کردند و مقتضیاتی به
صورت ارزشهای درست اجتماعی و فرهنگ کمال
طلبی در جامعه حاکم می ساختند؛ همان طور
که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اوضاع و احوالی
برای تربیت مردمان به پا خاست که آنان
بر لبه پرتگاهی از آتش بودند؛ و آنان را
رهانید.

((و کنتم علی شفا حفرة من النار
فانقذکم منها.)) (۵۷)

و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید تا شما
را از آن برهانید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در تبیین آن
اوضاع و احوال و موانع اجتماعی فرموده
است:

((ان الله بعث محمدا صلی الله علیه و آله و سلم نذیر للعالمین
و امینا علی التنزیل، و انتم معشر

العرب على شر دين ، و في شر دار ، منيخون بين حجارة خشن ، و حيات سم ، تشربون الكدر ، و تاءكلون الجشب ، و تسفكون دماءكم ، و تقطعون ارحامكم . الا صنم فيكم منصوبة ، و الآثام بكم معصوبة .)) (٥٨)

همانا خداوند محمد ﷺ را برانگیخت ، تا مردمان را انذار کند و فرمان خدا را چنانکه باید برساند. آن هنگام شما ای مردم عرب ! بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده بودید. منزلگاهتان سنگستانهای ناهموار، همنشینتان گرزه مارهای زهردار، آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلوآزار، خون یکدیگر را ریزان ، از خویشاوند بریده و گریزان ، بتهایتان همه جا بر پا و پای تا سر آلوده به خطا.

بت پرستی و آلودگی به گناه سخت ترین بندهای اسارت آدمیان است و پیامبران با دعوت به عبودیت الله و مقابله با طاغوت و پرهیز دادن مردم از بتها و گناهها بندهای اسارت را می گشودند تا پرواز به سوی ملکوت برای مردمان امکانپذیر شود. رسالت تربیتی آنان همین بود:

((ولقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت.)) (٥٩)

و همانا در هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت پرهیزید.

پیامبران مردمان را به میثاق فطرت می خواندند که آن برترین مقتضی تربیت الهی است .

((واذ اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون الا الله.)) (٦٠)

و آن گاه که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای یگانه را پرستید.

ζδῦσφῆῦ zũVθzHT: γ hεη {hZR&Ã

برای اینکه این امر متحقق شود و جامعه در مسیر صحیح قرار گیرد، باید کند و زنجیرهای اجتماعی را گشود؛ و پیامبران چنین می کردند. آنان مردمان را دعوت می کردند که از حکومت تلقینات محیط و عرف و عادات و سنتهای غلط اجتماعی خارج شوند و خود را از اسارت تبعیتهای کورکورانه برهانند و آنچه را که حق است بپذیرند. خدای متعال در نفی این گونه بندهای اجتماعی می فرماید:

((و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه آباءنا اولوكان

آباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون.)) (٦١)

و چون به آنان گفته شد که آنچه را خدا فر فرستاد پیروی کنید، گویند: نه، ما آنچه را پیروی می کنیم که پدرانمان را بر آن یافته ایم. آیا حتی اگر پدرانشان چیزی نفهمند و راه نیابند.

ملاحظه می شود که چگونه سنتهای غلط اجتماعی، مردمان را به اسارت خود می کشد و مانع آنان از حق می شود. همچنین پیروی کورکورانه از بزرگان و پیشوایان زنجیری می شود بر دست و پای جامعه و حرکت جامعه را به مقصد نور متوقف می کند. خداوند در قرآن کریم در مقام مذمت تن دادن به این گونه موانع و نشکستن این حصارها از قول گروهی از اهل جهنم می فرماید:

((وقالوا ربنا انا اطعنا ساداتنا و كبراءنا فاضلونا السبيل.)) (٦٢)

و گویند: پروردگارا، ما مهترانمان و بزرگانمان را فرمان بردیم تا ما را از راه به در بردند.

و نیز همراه شدن با بیشتر مردم به صرف بیشتر بودن آنان و نه بر حق بودنشان،

از جمله مهمترین موانع اجتماعی در برابر اصلاح جامعه است . حضرت کاظم علیه السلام در این باره به ((هشام بن حکم)) چنین آگاهی داده است :

((یا هشام ! ثم ذم الله الكثرة فقال :
(و ان تطع اكثر من فى الارض يضلوك عن
سبيل الله)) (٦٣) . (٦٤)

ای هشام ! خداوند (پیروی از) بیشتر مردم را نکوهش کرده و فرموده است : ((و اگر بیشتر مردم زمین را فرمان بری تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد)).

کسی که می خواهد در راه حق قدم گذارد و طی طریق کند، نباید چیزی جز حق را ملاحظه کند و از کمی رهروان حق بیم به خود راه دهد. از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((ايها الناس ! لاتستوحشوا فى طريق
الهدى لقله اهله .)) (٦٥)

مردم ! در راه هدایت از شمار روندگان اندک آن بیم نکنید.

اگرچه فشار روانی همراه شدن با بیشتر مردم و نیز میل به همراهی و هم‌رنگی با آنان پیوسته انسانها را به انحراف می کشاند ولی آن که می خواهد پیوستگی خود را با حق حفظ کند، باید بر این امور چیره گردد؛ و نباید ضد ارزشهای اجتماعی را بپذیرد و همگام دیگران شود.

گاهی نیک بودن ، صالح زیستن و عدالت پیشه کردن ، زشت شمرده می شود و بد بودن ، فاسد زیستن و ستم پیشه کردن مطلوب جامعه و مورد تاءیید همگان می شود! امیر مؤمنان علیه السلام تصویری از این اوضاع و احوال ارائه می کند و می فرماید:

((ايها الناس ! انا قد اصبحنا فى دهر
عنود، و زمن کنود يعد فيه المحسن مسيئا،
و يزداد الظالم فيه عتوا. لانتفع بما

علمنا، و لانساءل عما جهلنا، و لانتخوف
قارعة حتی تحل بنا.)) (٦٦)

مردم! ما در روزگاری به سر می بریم
ستیزنده و ستمکار، و زمانه ای سپاسدار،
که نیکوکار در آن بدکردار به شمار آید،
و جفاپیشه در آن سرکشی افزایش دهد. از آنچه
دانستیم سود نمی بریم، و آنچه را نمی
دانیم نمی پرسیم؛ و از بلایی (سخت) تا
بر سرمان نیامده نمی ترسیم.

چنین روابطی و این گونه جابه جایی
ارزشها سد راه کمال و شکوفایی حقیقت
انسانهاست؛ همان طور که محیط اجتماعی
غفلت آور مانع رشد انسانهاست. به همین
دلیل، پیشوای موحدان، علی علیه السلام از سکونت
در محیطهای غفلت آور و میراننده روح
پرهیز می دهد، چنانکه در نامه ای به
(حارث همدانی) می فرماید:

((و اسکن الامصار العظام فانها جماع
المسلمین؛ و احذر منازل الغفلة و
الجفاء و قلة الاعوان علی طاعة الله.)) (٦٧)
در شهرهایی بزرگ سکونت کن که جایگاه
فراهم آمدن مسلمانان است؛ و بپرهیز از
جایهایی که در آن (از یاد خدا) غافلند،
و آنجا که به یکدیگر ستم می رانند، و بر
طاعت خدا کمتر یاورانند.

این همه سفارش و تاءکید به سبب نقشی
است که جامعه و محیط اجتماعی به صورت
مانع یا مقتضی بازی می کند و لازم است در
امر تربیت مد نظر باشد.

εα!εÛ "2"eF Θh εθ2ε

3εÛ2ε "Û2Bελa γ εTÛZa

سیاستهای حاکم بر يك جامعه ، شکل حکومت و روابط حاکمیت می تواند در توقف ، تخریب و سقوط انسانها؛ یا بیداری ، حرکت و کمال جویی آنها نقشی عمده داشته باشد. مردم از حکومت و سیاستهای حاکم رنگ می پذیرند. در حکمتهای منسوب به امیر مؤمنان ، علی علیه السلام چنین آمده است :
(الملك كالنهر العظيم ، تستمد منه الجداول ؛ فان كان عذبا عذبت ، و ان كان ملحا ملحت .) (٦٨)

زامدار همچون رودخانه پهناوری است که رودهایی کوچک از آن جاری می شود، پس اگر آب آن رودخانه پهناور، گوارا باشد آب درون رودهای کوچک گوارا خواهد بود، و اگر شور باشد، آب درون آنها نیز شور خواهد بود.

یعنی مردمان همانند آن رودهای کوچکند که از زمامداران خود متاثر می شوند و رنگ می گیرند. ((ملای رومی)) این حقیقت را مورد توجه قرار داده و چنین آورده است :

خوی شاهان در رعیت جا کند	چرخ اخضر خاک را خضرا کند
شه چو حوضی دان حشم چون لوله ها	آب از لوله رود در کولسه ها
چون که آب جمله از حوضی است پاک	هر یکی آبی دهد خوش ذوقناک
ور در آن حوض آب شور است و پلید	هر یکی لوله همان آرد پدید (٦٩)

نقش سیاست و حکومت در صلاح و فساد مردم با مروری در تاریخ و سیری در تحولات حکومتی مشاهده می شود که چگونه مردمان در زیر سایه حکومتی صالح ، به صلاح گرایش یافته اند، و چگونه در زیر سایه حکومتی فاسد، میل به فساد افزون شده است . نقش

سیاستهای حاکم ، بر تربیت ، نقشی آشکار است . به بیان علی علیه السلام با تغییر قدرت و حکومت ، زمانه و همه چیز تغییر می یابد :
(اذا تغير السلطان تغير الزمان .))
(۷۰)

هرگاه (اندیشه و کردار) سلطان تغییر کند (اوضاع و احوال) زمانه تغییر می کند .

در حاکمیت ستم ، میدان عمل برای نیکان بسته و حرمتها شکسته است ؛ بدکاران از هر قیدی رسته و راستکرداران به خواری نشسته اند ، چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :
(تنهد فيه الاشرار و تستذل الاخیار .))
(۷۱)

بدان در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکان خوار .

چنانچه زمامداران خودسر و حاکمان خیره سر ، رشته امور را به دست گیرند ، شایستگان را خوار ، و بی مقداران را فرا می کشند و دست به تباهی می زنند که در این صورت موانعی بلند فرا راه کمال آدمیان ایجاد می شود . این سنت خودسران و مستبدان است .

((قالت ان الملوک اذا دخلوا قرية افسدوا و جعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك يفعلون .))
(۷۲)

گفت : پادشاهان چون به سرزمینی درآیند تباهش کنند و عزیزان مردم آن را خوار گردانند . (آری پیوسته) چنین می کنند . این حقیقت در سخنان پیشوای موحدان ، امیر مؤمنان علیه السلام مکرر آمده است ؛ از جمله فرموده است :

((اذا ملک الاراذل هلك الافاضل .))
(۷۳)
هرگاه زمام امور به دست سفلگان افتد برتران هلاک شوند .

((اذا استولى اللئام اضطهد الكرام .))
(۷۴)

هرگاه فرومایگان مصدر امور شوند
گرانمایگان درافتند و مقهور شوند.

((اذا فسد الزمان ساد اللئام .))
(۷۵)
هرگاه روزگار تباهی پذیرد فرومایگان
سروری یابند.

“2̄θF 3Bfλg t3θFθ̄”

هیچ چیز چون عدالت مقتضی تربیت نیست ؛
و این حقیقت به صراحت در سخنان پیشوای
عدالت خواهان ، علی علیه السلام آمده است :

((العدل حياة .)) (۷۶)

عدالت حیات است .

((بالعدل تصلح الرعية .)) (۷۷)

مردمان به وسیله عدالت اصلاح می شوند.

((ما عمرت البلاد بمثل العدل .)) (۷۸)

هیچ چیز چون عدالت سرزمینها را عمران
و آباد نمی کند.

بنابراین عدالت بهترین وسیله است تا
بتوان مردمان را از آلودگیها پالود و به
راستی و درستی سیر داد، در سخنی بلند از
امیر مؤمنان علیه السلام آمده است :

((جعل الله سبحانه العدل قوام الانام ، و
تنزيها من المظالم و الاثام ، و تسنية
للاسلام .)) (۷۹)

خدای سبحان عدالت را مایه برپایی
مردمان و ستون زندگی ایشان ، و سبب پاکی
از ستمکاریها و گناهان ، و روشنی چشم
اسلام قرار داده است .

سیره تربیتی پیامبران بر این بوده است
که با زدودن ستمها و برپا کردن عدالت ،
حجابهای تربیت را پس زنند و آدمیان را
به صفات و کمالات الهی متصف کنند.

در حکومت ستم انسانها به خواری کشیده
می شوند، گناه و معصیت می کنند، و دست
به تباهگری می زنند؛ و در حکومت عدل
استعدادها شکوفا می شود، خردها به کمال
می رسد و حکمت و علم فراگیر می شود.
شاخصه و نمونه اعلاى این تربیت ، با ظهور
حجت حق و خورشید مغرب ، امام زمان (عج)
تحقق می یابد؛ تا جایی که در آن زمان
فرخنده همه مردم علم و حکمت می آموزند و

زنان در خانه ها با کتاب خدا و سنت پیامبر قضاوت می کنند. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((توتون الحکمة فی زمانه حتی ان المراءة لتقضى فی بیتها بکتاب الله تعالى و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم)) (۸۰)

در دولت مهدی علیه السلام به همه مردم علم و حکمت می آموزند تا آنجا که زنان در خانه ها با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت می کنند.

امام باقر علیه السلام درباره تحول تربیتی و اكمال عقلها در آن دوره می فرماید:
((اذا قام قائمنا وضع یدہ علی رؤس العباد بجمع به عقولهم و اكمل به اخلاقهم)) (۸۱)

چون قائم ما قیام کند، دست خود را روی سر بندگان می گذارد و بدین ترتیب خردهای مردمان را به کمال می رساند و اخلاقشان را کامل می کند.

آن حضرت به تاءیید الهی ، خردها را نورانی می کند تا مردمان پیروی هوا و هوس نکنند و خلق و خویها را الهی می کند تا به نیکی و درستی زندگی کنند.

zħüðpɪŰ ˘ü2Bɪλz γ ɪTÜZz

اوضاع اقتصادی و نوع معیشت انسان یکی از اساسی ترین زمینه های تربیت است . نوع زندگی و نحوه برخورداری از امکانات آن و میزان ثروت و تلقی از آن در شکل گیری تربیت انسان و نوع سلوک او نقشی عمده دارد. میان نحوه تفکر و نوع زندگی رابطه ای دوسویی برقرار است و هر یک بر دیگری تاءثیر می گذارد. انسان ، آن گونه تفکر می کند که زندگی می کند و آن گونه زندگی می کند که تفکر می کند. انسانی که در اسارت مشکلات مادی اعم از نداشتن یا کم داشتن به سر می برد، چگونه می تواند به سوی کمال پرواز کند؟ آن که در بند زندگی است و جز تلاش معاش همتی ندارد، چگونه فرصت اندیشیدن و پرداختن به اموری فراتر از آن را بیابد؟ انسانی که در اسارت فراوانداری و فراوانخواهی است ، چگونه می تواند در مسیر سعادت حقیقی گام بردارد؟ آن که گرفتار طغیان ثروتمندی است ، چگونه ممکن است به اموری ورای اینها توجه یابد؟ اینها همه مانع است و رفتن و سلوک حقیقی را دشوار می سازد.

ἄξιον ἔστιν

انسان گرسنه ، اسیر است و گرفتار
مانعی بزرگ که نمی گذارد بسیاری از
حقایق را آن سان که باید دریابد.

اگر زنان شکم آدمی نباشد سیر حدیث و موعظه در وی نمی کند تاءثیر (۸۲)

نقطه مقابل این ؛ آن که خود را به سبب
فراوانداری خویش بی نیاز می بیند، خود
را در معرض بزرگترین آفت علم و حکمت
قرار می دهد و به ندای فطرت خویش پشت می
کند و میل به فزونخواهی تباهش می سازد.
آفت علم و حکمت است شکم هر که را خورد بیش دانش کم

ای عزیز این همه ذلیلی چیست وی سبک روح این ثقیلی چیست
نظر از کام و از گلو بگسل هر چه آن نیست حق از او بگسل
تا تو دربند آرزو باشی زیر بار خسان دو تو باشی (۸۳)

بنابراین ؛ دو مانع اصلی برای تربیت
انسانها و سیر جوامع به سوی سعادت وجود
دارد: فقر و غنا؛ فقر ذلت آور و
اسیرکننده ، و غنای افزون بر کفاف و
سیری ناپذیری . علامه طباطبایی (ره) در
این باره می نویسد:

((قطعا مهمترین چیزی که جامعه انسانی
را بر اساس خود قوام می بخشد و پایدار
می سازد امور اقتصادی جامعه است که
خداوند آن را مایه قوام و برپایی اجتماع
قرار داده است و اگر گناهان و جرایم و
جنایات و تعدیات و مظالم مورد بررسی و
آمارگیری قرار گیرد، در تحلیل نهایی به
این نتیجه می رسیم که علت بروز تمام
آنها یا فقر مفروطی است که انسان را به
اختلاس اموال مردم از راه سرقت و راهزنی
و آدمکشی و گرانفروشی و کم فروشی و غصب
و سایر تعدیات مالی وادار می کند؛ و یا
ثروت بی حساب است که انسان را به اتراف

و اسراف در خوراك و پوشاك و ازدواج و تهیه سکنی و بی بند و باری در شهوات و هتك حرمتها، و گسترش تعدی و تجاوز به مال و ناموس و جان مردم و امی دارد.)) (۸۴)

خدای رحمان اموال و داراییها را وسیله ای برای برپایی امور آدمیان و بستری مناسب برای حرکت متعال و رشد آنان قرار داده است، نه آنکه اموال و داراییها وسیله ای باشد برای گنجینه سازی و فسادانگیزی و تباهگری. اموال و داراییهای اجتماعی باید در دست کسانی باشد که با تدبیر صحیح آن را در جهت اصلاح امور به کار گیرند و بدان وسیله موانع تربیت را از پیش پای مردمان بردارند و راه کمال را بگشایند.

((ولاتؤتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاما.)) (۸۵)

اموال خود را که خداوند وسیله برپا بودن زندگی شما قرار داده است به کم خردان دهید.

فزونخواهی و تکاثرطلبی و کنز کردن اموال و داراییها، فرد و جامعه را به سوی تباهی می کشاند و خداوند صریحا ثروت اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان فرمان می دهد که اموال خویش را در راه خدا و در طریق بهره گیری بندگان خدا به کار اندازند، و از اندوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آنها از گردش معاملات به شدت پرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذابی دردناک باشند.

((والذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب

الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما

کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون.)) (۸۶)

و کسانی که زر و سیم می اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند، پس آنان

را به عذابی دردناک مژده ده ؛ روزی که آن (زر و سیم) را در آتش دوزخ بتابند و با آن پیشانیها و پهلوها و پشتهای آنان را داغ نهند (و گویند:) این است آنچه برای خویشتن می اندوختید. پس (طعم) آنچه می اندوختید بچشید.

انبوهی ثروت موجب غفلت و فراموشی حق و تباهی قلب می شود و این امر مانعی سخت در تربیت است .

(الهاکم التکاثر.) (۸۷)

تکاثر شما را به خود مشغول کرد. در این باره از امیر مؤمنان علیه السلام چنین روایت شده است :

((كثرة المال يفسد القلوب و ينسى الذنوب .)) (۸۸)

فراوانی مال قلبها را تباه می کند و گناهان را به فراموشی می سپارد.

همچنین از آن حضرت وارد شده است :
((اعلموا ان كثرة المال مفسدة للدين ، مقساة للقلوب .)) (۸۹)

بدانید که فراوانی مال ، تباه کننده دین و سخت کننده دلهاست .

انبوهی مال ، ذهن و فکر آدمی را پر می سازد و او را از اندیشه حقیقی و سیر کمالی بازمی دارد، از علی علیه السلام چنین نقل شده است :

((المال يفسد المال و يوسع الامال .)) (۹۰)

(انبوهی) مال عاقبت فرد را تباه می کند و آرزوها را افزون می سازد.

فزونداری و فزونخواهی آدمی را اسیر خود می سازد و این گونه است که مبداء و معاد فراموش می شود و دنیا، آغاز و انجام فرد می گردد و دوستی مال تباهش می کند. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :

((حب المال يوهن الدين و يفسد اليقين
(.)) (۹۱)

دوستی مال دین را سست می کند و یقین
را تباه می سازد.
آدمی چون خود را بی نیاز بیند، حق را
فراموش می کند و سر به طغیان برمی دارد.
(کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی.) (۹۲)

آری ، هر آینه آدمی سرکشی می کند و از
حد می گذرد، از آن رو که خود را بی نیاز
و توانگر بیند.
این احساس بی نیازی ، راه تربیت فطری
را بر آدمی می بندد و او را به سوی هلاکت
سوق می دهد. در سخنان امیر مؤمنان
علیه السلام آمده است :
(ثروة المال تردی و تطغی و تفنی .)) (۹۳)

بسیاری مال هلاک می کند و سرکش می سازد
و نیست می گردد.
آدمی برای تربیت و اصلاح ، بیش از آنکه
به گردآوری مال و ثروت نیازمند باشد به
ادب و عمل صالح نیازمند است ؛ چنانچه
علی علیه السلام فرموده است :
(انکم الی اکتساب صالح الاعمال احوج
منکم الی مکاسب الاموال .)) (۹۴)

به درستی که شما به کسب اعمال صالح
نیازمندترید تا به کسب اموال .
(انکم الی اکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الذهب والفضة .)) (۹۵)

ب درستی که شما به کسب ادب
نیازمندترید تا کسب طلا و نقره .
همان گونه که انبوهی مال و دارایی ، و
فزوننداری و فزونخواهی ، فرد و جامعه را
از سیر کمالی باز می دارد، فقر مفرط و
ناداری ، و پیوسته گرفتار دغدغه معاش
بودن و اسارت در چنگال تنگدستی نیز
مانعی برای حرکت کمالی است . فقر مفرط

انسان را متوقف و منکسر می سازد. ایمان و یقین را متزلزل می کند و کمالات اخلاقی را رو به تباهی می برد. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود:

((كاد الفقر ان يكون كفرا.)) (۹۶)

نزدیک است که فقر به کفر بگردد. از امیر مؤمنان، علی علیه السلام نیز وارد شده است:

((الفقر طرف من الكفر.)) (۹۷)

فقر نیمی از کفر است. فقر و ناداری مفرط آدمی را به خود مشغول می سازد و درگیر امور ابتدایی می کند و از پرداختن به امور متعالی باز می دارد. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود:

((اللهم بارك لنا في الخير و لاتفرق بيننا و بينه فلو لا الخير ما صلينا و لاصمنا و لا ديننا فرائض ربنا.)) (۹۸)

خدایا به نان ما برکت عنایت فرما و میان ما و نان جدایی میفکن، زیرا اگر نان نباشد، نه نمازگزاریم و نه روزه داریم و نه واجبات الهی را ادا کنیم. نتایج و پیامدهای فرو رفتن در گرداب فقر چنان خطرناک است که امیر مؤمنان علیه السلام در وصیتی به فرزندش حسن علیه السلام می فرماید:

((يا بني ، من ابتلى بالفقر فقد ابتلى باربوع خصال : بالضعف في يقينه ، و النقصان في عقله ، و الرقة في دينه ، و قلة الحياء في وجهه ، فنعوذ بالله من الفقر.)) (۹۹)

فرزندم، هر کس دچار فقر شود، به چهار خصلت گرفتار می شود: ضعف در یقین، نقصان در عقل، سستی در دین و کم حیایی در چهره؛ پس به خدا پناه می برم از فقر.

آن حضرت ، فرزندش ((محمد حنفیه)) را نیز از فقر بر حذر می دارد و پیامدهای تباهگر آن را به او گوشزد می کند تا همگان بدانند که برای حرکت به مقصد کمال باید این مانع را رفع کرد.

((یا بنی انی اخاف علیک الفقر، فاستعد بالله منه ، فان الفقر منقصة للدين ، مدهشة للعقل ، داعية للمقت .)) (۱۰۰)

فرزندم ، از فقر بر تو می ترسم ؛ از آن به خدا پناه ببر! زیرا فقر دین انسان را ناقص و عقل و اندیشه او را مشوش سازد، و کینه و دشمنی پدید آرد.

فقر مفرط، مردمان را جز آنان که راسخ در اصول شده اند به شدت تهدید می کند، زیرا آدمی را به غفلت و فراموشی از خالق و ذلت و خواری در برابر مخلوق می کشاند؛ و این مانعی سهمگین در برابر تربیت آدمیان است ، در سخنان نورانی علی علیه السلام آمده است :

((القلة ذلة .)) (۱۰۱)

کمبود داشتن خواری است .

((الفقر ينسى .)) (۱۰۲)

فقر فراموشی (و غفلت) می آورد.

بسیاری از تباهیها ریشه در فقر مفرط دارد و برای سامان دادن زندگی بشر به مقصد بندگی و اتصاف به صفات الهی باید آن را زدود. از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((المسكنة مفتاح البوس .)) (۱۰۳)

تهیدستی و بینوایی کلید بیچارگی و تیره روزی است .

پیشوایان حق و عدل ، فقر را در کنار کفر می دیدند و از آن به خدا پناه می بردند. در دعایی که ((معاویة بن عمار)) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است چنین می خوانیم :

((اللهم انى اعوذ بك من الكفر و
الفقر.)) (١٠٤)
خدایا از کفر و فقر به تو پناه می برم

“2̄ 0F zñũDpF±Û 3BFλz t̄z0FY”

بدین ترتیب ، هیچ نداشتن و کمبود داشتن (مسکنت و فقر) از يك سو؛ و فراوان داشتن و افزودن بر غنای مشروع نگاه داشتن (غنای تکاثری و غنای وافر) از دیگر سو، موانعی بزرگ بر سر راه تربیت کمالی آدمیان است و در این میان ، غنای مشروع (غنای کفافی) مقتضی تربیت است .
(۱۰۰) ((عفاف)) و ((کفاف)) و ((قناعت)) و ((قصد)) بهترین مقتضی برای تربیت آدمی و بهترین زمینه اقتصادی برای دستیابی به زندگی سعادت آمیز (حیات طیبه) است . از امیر مؤمنان علیه السلام درباره تفسیر این آیه سؤال شد که خداوند فرموده است :

(فلنحینه حياة طيبة.) (۱۰۱)

هر آینه او را به زندگی پاک و خوشی زنده داریم .

علی علیه السلام فرمود:

((هی القناعة .)) (۱۰۲)

زندگی پاک و خوش قناعت است . آسایش و آرامش حقیقی که بستر مناسب رشد و کمال است ، در سایه غنای مشروع (غنای کفافی) حاصل می شود، چنانکه علی علیه السلام فرموده است :

((من اقتصر علی بلغة الکفاف فقد انتظم الراحة ، و تبوا خفض الدعة .)) (۱۰۳)
هر که به مقدار نیاز اکتفا کند، آسایش و راحتی خود را فراهم آورد و گشایش و آرامش را به دست آورد.

در چنین زمینه ای است که پاکی به دست می آید و راه تعالی گشوده می شود . پیشوای موحدان ، علی علیه السلام فرموده است :

((من اقتنع بالکفاف اداه الی العفاف .)) (۱۰۴)

هر که به کفاف قناعت کند، او را به پاکی کشاند.

خدای متعال مردمان را به زندگی پاک و معیشت حلال و عدم پیروی از شیطان فراخوانده است تا راه رشد بر آنان گشوده شود.

((یا ایها الذین کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و لاتتبعوا خطوات الشیطان انه

لکم عدو مبین.)) (۱۱۰)

ای مردم ، از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و از پی گامهای شیطان مروید که او شما را دشمنی است آشکار.

زندگی پاک و سالم همان راه ((قصد و میانه)) بر اساس ((کفاف)) است .

((کلوا و اشربوا و لاتسرفوا انه لایحب المسرفین.)) (۱۱۱)

بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید که خدا اسرافکاران را دوست ندارد.

در تاءید همین معنا از علی علیه السلام وارد شده است :

((کل ما زاد علی الاقتصاد اسراف.)) (۱۱۲)

هر چه افزون بر میانه روی باشد، اسراف است .

((ما فوق الکفاف اسراف.)) (۱۱۳)

آنچه بیش از اندازه مورد نیاز است ، اسراف است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه چیز را سبب نجات معرفی کرده است که یکی از آن سه چیز میانه روی در امور اقتصادی است :

((القصد فی الغنی و الفقر.)) (۱۱۴)

میانه روی در فقر و غنا.

آن حضرت در دعاهای خود از خداوند درخواست اعتدال و میانه روی در فقر و غنا می کرد و می گفت :

((اللهم انی اساء لك ... القصد الفقر و

الغنی.)) (۱۱۵)

خدا از تو میانه روی در فقر و غنا را خواستارم .

امام سجاد علیه السلام ، آموزگار نیکو زیستن ، نیز در دعایی می فرماید :

((و نعوذ بك من تناول الاسراف و من فقدان الكفاف .)) ^(۱۱۶)

پناه می بریم به تو از دست آلودن به اسراف ، و از نیافتن رزق کفاف .

بنابراین ((غناى كفافى)) و ((میانہ روى در امور اقتصادى)) مقتضى مناسب برای تربیت فرد و جامعه است و مال و ثروت مشروع و محدود می تواند در این جهت بهترین یاری کننده باشد .

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول ^(۱۱۷)

این همان چیزی است که پیشوایان معصوم علیهم السلام مردمان را بدان خوانده اند، چنانکه علی علیه السلام فرموده است :

((علیکم بالقصد فی الغنی و الفقر.)) ^(۱۱۸)

بر شما باد به میانه روی در فقر و غنا .

بخش سوم : مبانی تربیت

ḡũϕTŪ ḡũεϑ ḡũãžũḡ ḡ ḡΣΣVŪ

شناخت انسان مهمترین امر در تربیت است ؛ اینکه حقیقت انسان چیست ، و این موجود از چه استعداد و ظرفیت وجودی برخوردار است ، ملکی است یا ملکوتی ، در جهتگیری تربیت ، نحوه رفتار با انسان و سیر انسان به سوی مقصد تربیت نقشی تعیین کننده دارد ، با توجه به همین جایگاه است که در سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام بر شناخت انسان و معرفت نفس تاءکید بسیار شده است تا جایی که هیچ شناختی با آن قابل مقایسه نیست . از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود :

((لامعرفة كمعرفتك بنفسك .)) (۱۱۹)

هیچ شناختی چون شناخت خویشتن خودت نیست .

این شناخت ، برترین معرفتها و حکمتهاست ، چنانکه در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است :

((افضل المعرفة ، معرفة الانسان نفسه .)) (۱۲۰)

برترین معرفت ، شناخت آدمی است خویشتن خود را .

((افضل الحكمة ، معرفة الانسان نفسه .)) (۱۲۱)

برترین حکمت ، شناخت آدمی است خویشتن خود را .

والایی این معرفت تا بدانجاست که از پیشوای موحدان علی علیه السلام چنین وارد شده است :

((غاية المعرفة ان يعرف المرء نفسه .)) (۱۲۲)

هدف نهایی معرفت ، آن است که آدمی خود را بشناسد.

((من عرف نفسه فقد انتهى الى غاية كل معرفة و علم .)) (۱۲۳)

هر که خود را بشناسد، به نتیجه و غایت هر شناخت و دانشی دست یافته است .
غایت تربیت ، معرفت الله است و اتصاف به صفات حسنای الهی ؛ و این راه از خود انسان می گذرد.

((يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم.)) (۱۲۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید، بر شما باد نفسهایتان .

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه می نویسد:

((از عبارت ((عليكم انفسكم)) که مؤمنان را به پرداختن به نفس خود فرمان داده است ، به خوبی دریافت می شود که ((نفس مؤمن)) همان راهی است که به سلوک آن و ملتزم بودن بدان فرمان داده شده است ، زیرا وقتی گفته می شود زنهار راه را گم مکن ، معنایش التزام به خود راه است نه جدا نشدن از رهروان ؛ بنابراین در اینجا هم که می فرماید: ((زنهار نفسهایتان را از دست ندهید))، معلوم می شود که نفسها همان راهنند نه راهرو؛ چنانکه نظیر این معنا در آیه زیر به چشم می خورد:

((وان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله

((.)) (۱۲۵)

و این است راه راست من ، پس آن را پیروی کنید و به راههای دیگر مروید که شما را از راه او جدا می کند.

پس ، از فرمان خدای متعال به مؤمنان در ملازمت نفس خود، مشخص می شود که نفس مؤمن همان راهی است که باید آن را سلوک

کند؛ بنابراین نفس مؤ من طریق و مسیری است که او را به سوی پروردگارش سیر می دهد و این همان راه هدایت او و راهی است که او را به سعادتش می رساند. آیه مورد بحث حقیقتی را بروشنی بیان کرده است که آیات زیر به اجمال بدان پرداخته است :

((یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون ، و لاتکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون لایستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون.))
(۱۲۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید؛ و هر کسی باید بنگرد که برای فردا (روز رستاخیز) چه پیش فرستاده است . و از خدا پروا داشته باشید که خدا بدانچه می کنید آگاه است . و مانند کسانی مباشید که خدای را فراموش کردند و خدا خودشان را فراموششان ساخت . اینان همان فاسقانند. دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند؛ بهشتیان همان رستگارانند. این آیات فرمان می دهد نفس را زیر نظر گیرند و اعمال صالح آن را که زاد و توشه فردای قیامت اوست و بهترین زاد و توشه تقواست تحت مراقبت قرار دهند، زیرا برای نفس امروز و فردایی است ، و نفس هر لحظه در طی مسیر است ، و غایت سیرش خدای سبحان است که حسن ثواب یعنی بهشت ، نزد اوست ، بنابراین ، بر انسان است که این مسیر را ادامه دهد و همواره به یاد خدا باشد و لحظه ای او را فراموش نکند، زیرا خدای سبحان غایت و هدف است و فراموش کردن غایت و هدف سبب از یاد بردن راه است . ((فمن نسی ربه نسی نفسه)) . هر که پروردگارش را فراموش کند، خود را فراموش کرده است ؛ و در نتیجه این روز واپسین خود زاد و توشه ای که مایه زندگی

اش باشد، نیندوخته است ، و این همان
هلاکت است ، رسول خدا ﷺ نیز در حدیثی که
شیعه و سنی آن را روایت کرده اند،
فرموده است :

((من عرف نفسه فقد عرف ربه .)) (۱۲۷)

هر که خود را بشناسد، پروردگار خود را
شناخته است .

این معنا، حقیقتی است که تدبیر زیاد و
اندیشه صحیح آن را تاءید می کند.)) (۱۲۸)

انسان از چنان حقیقتی برخوردار است که معرفت به او، معرفت به حق است، در قرآن کریم در مواضع مختلف سخن از این حقیقت رفته است، از جمله در بحث خلافت انسان که جامعترین بیان در این باره است. آدمی، موجودی متحول و متغیر و دارای صیرورتی شگفت است.

((کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یمیکم ثم الیه ترجعون. هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسواهن سبع سماوات و هو بکل شیء علیم.)) (١٢٩)

چگونه خدا را منکرید؟ با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد؛ باز شما را می میراند و باز زنده می کند و آن گاه به سوی او بازگردانده می شوید. اوست کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید، آن گاه به آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد، و او به هر چیزی داناست.

این آیات و آیات بعد، به بیان حقیقت انسان و آنچه خدای متعال در نهاد او به ودیعه سپرده است، می پردازد؛ ذخائر کمال و وسعت دایره وجود انسان و آن منازلی که این موجود در مسیر وجود خود طی می کند یعنی مرگ، حیات، سپس مرگ، آن گاه حیات و سپس بازگشت به خدای سبحان و اینکه بازگشت به پروردگار، آخرین منزل در سیر آدمی است، در خلال این بیان، پاره ای از ویژگیها و مواهب تکوین و تشریح را که خدای متعال آدمیان را بدان اختصاص داده است، یادآور می شود و می فرماید: انسان مرده ای بی جان بود، خداوند او را زنده کرد، همچنان او را می میراند و زنده می کند تا در آخر

به سوی خود برگرداند؛ و آنچه را در زمین است برای او آفریده و آسمانها را نیز برایش مسخر کرده و او را خلیفه و جانشین خود در زمین قرار داده و فرشتگان خود را وادار به سجده بر او کرده است. (۱۳۰)

در این آیات، مخاطب ((انسان)) است، نه شخصی خاص، بنابراین بحث مربوط به ((نوع انسان)) است و اینکه این موجود از چنان جایگاهی ویژه در هستی برخوردار است که همه چیز برای اوست. و چون کلام در مقام امتنان است، از آن برمی آید که پرداختن به آسمان نیز برای انسان بوده است و اگر آن را هفت آسمان قرار داده است نیز به خاطر این موجود دردانه بوده است. (۱۳۱)

پس از دو آیه یاد شده که مقدماتی را برای ورود به اصل بحث درباره حقیقت انسان مطرح کرد، آیات مربوط به خلافت الهی انسان و برتری و امتیاز و شرافت نوع انسان بر فرشتگان از باب داشتن ((علم به اسما)) آغاز می شود.

((و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من

يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال اني اعلم ما لا تعلمون.)) (۱۳۲)

و چون پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، (فرشتگان) گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن تباهی کند و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایشت، تو را تنزیه می کنیم، و به تقدیست می پردازیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

خدای سبحان در اینجا از موجودی خبر می دهد که خلیفه اوست. ((خلیفه)) به معنای جانشین است و جانشین هر کس باید

عین مستخلف باشد تا عنوان خلیفه بر او صدق کند، چنانکه حکیم متاءله ، سید حیدر آملی (ره) می نویسد: ((لان الخلیفة یجب ان یکون عین المستخلف لیتمکن من الخلافة)) (۱۳۳)

((خلیفه)) باید متصف به صفات و کمالات مستخلف باشد و آثار و تجلیات مستخلف را در خود ظاهر سازد؛ باید آینه تمام نمای مستخلف باشد، باید بتوان کمالات و آثار علم و قدرت مستخلف را در او مشاهده کرد. و خداوند اعلام می کند که می خواهد چنین موجودی در زمین بگمارد؛ موجودی که خلیفه اوست ، جلوه تمام عیار اوست ، آینه اوست .

به دنبال اعلام این مطلب که انسان خلیفه خدا در زمین است ، فرشتگان پرسشی را مطرح کردند دال بر اینکه این موجود تباهگر و خونریز است . آنان بر اساس زمینی بودن این موجود آن استنتاج را کردند، زیرا موجود زمینی به خاطر آنکه مادی است ، باید مرکب از قوایی غضبی و شهوی باشد، و چون زمین دار تزامم و محدود الجهات است و در آن تزاممهای بسیار روی می دهد، مرکباتش در معرض انحلال و انتظامهایش و اصلاحاتش در معرض فساد و بطلان واقع می شود. و ناگزیر زندگی در آن جز به صورت زندگی نوعی و اجتماعی فراهم نمی شود و بقا در آن به حد کمال نمی رسد، جز با زندگی دسته جمعی ؛ و معلوم است که این نحوه از زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می شود.

در نظر فرشتگان مقام خلافت و مرتبه مادی انسان مزاحم یکدیگر جلوه کرد. آنان به مرتبه ای از مراتب انسان که مرتبه حیوانیت اوست اشاره کردند و آن را با مرتبه خلافت ناسازگار یافتند، زیرا مقام خلافت همان طور که نام آن گویاست ، تمام

نمی شود مگر اینکه خلیفه در تمام شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیری که به خاطر تاءمین آنها خلیفه است ، نمایشگر مستخلف باشد؛ و خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است ، در وجودش مسما به اسمای حسنا و متصف به صفات علیا، از صفات جمال و جلال است ، و در ذاتش منزه از هر نقصی ، و در فعلش مقدس از هر شر و فساد است ، و خلیفه زمینی با آن آثاری که زندگی زمینی دارد، لایق مقام خلافت نیست ، و با هستی آمیخته با آن همه نقص و عیبش ، نمی تواند آینه هستی منزه از هر عیب و نقص و وجود مقدس از هر عدم گردد.

سخن فرشتگان این بود که گماشتن خلیفه تنها بدین منظور است که آن خلیفه و جانشین با تسبیح و تحمید و تقدیس زبانی و وجودی ، نمایانگر خدای متعال باشد، و زندگی زمینی اجازه چنین نمایشی به او نمی دهد، بلکه برعکس او را به سوی تباهی و بدی می کشاند. از سوی دیگر سخن آنان چنین بود که وقتی غرض از گماشتن خلیفه در زمین ، تسبیح و تقدیس به معنای نمایش صفات خدایی تو باشد، این مقصد با تسبیح و تحمید و تقدیس از جانب خود ما حاصل است ، پس ما آن خلیفه ایم که می خواهی ، ما را خلیفه خودت بگمار، خلیفه گماشتن این موجود زمینی چه فایده ای دارد؟

خدای سبحان در پاسخ فرشتگان و رد پیشنهاد آنان ، مسأله فساد در زمین و خونریزی در آن را از جانب انسان خلیفه زمینی نفی نکرد، بلکه به طور ضمنی آن را تاءیید نیز کرد، زیرا فرمود که این موجود در زمین خونریزی نخواهد کرد و فساد نخواهد انگیخت . همچنین ادعای فرشتگان را مبنی بر تسبیح و تقدیس خود، انکار نکرد، بلکه آنان را بر ادعایشان تقریر و تصدیق کرد. در عوض ، مطلبی دیگر

عنوان کرد، و آن اینکه در این میان امری هست که فرشتگان قادر بر حمل آن نیستند و نمی توانند آن را تحمل کنند، ولی این خلیفه زمینی قادر بر تحمل و حمل آن است

آری ، انسان از چنان مرتبه وجودی برخوردار است که می تواند آن امر الهی را حمل نماید و کمالاتی از خدای سبحان را به نمایش گذارد و اسراری را تحمل کند که در وسع و طاقت فرشتگان نیست . این حقیقت آن قدر ارزنده و بزرگ است که مسأله فساد و خونریزی را جبران می کند. (۱۳۴)

انسان واجد حقیقتی است که برای رسیدن به آن آفریده شده و به سبب آن شایسته مقام خلیفه الهی گردیده است . اما این شاءن حقیقی چگونه شاءنی است و به چه سبب این موجود شایسته قائم مقامی خدای متعال در زمین است ؟ خدای سبحان برای روشن کردن این امر در ادامه آیات یاد شده فرمود :

((و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غيب السماوات والارض واعلم ما تبءون وما كنتم تكتمون.)) (۱۳۵)

و (خداوند) همه اسما را به آدم تعلیم کرد، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می گوئید، مرا از این اسما خبر دهید. گفتند: منزهی تو، ما را علمی نیست مگر آنچه به ما تعلیم کرده ای که تویی دانا و حکیم . فرمود: ای آدم ، ایشان را از اسامی آنان خبر ده . و چون (آدم) ایشان را از اسمایشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می دانم ؛ و آنچه را

آشکار می کنید، و آنچه را پنهان می داشتید می دانم ؟
 این آیات ، زیباترین و جامعترین و کاملترین توصیف درباره حقیقت انسان است . همه فضایل و شایستگیها و برتریهای انسان در ((علم به هم اسما است)) زیرا خداوند در پاسخ فرشتگان و در بیان این مسأله که چرا این موجود را خلیفه خویش می گمارد، فرمود: **((و علم آدم الاسماء کلها)).** پس این بیان، **تعلیل سخن قبل است که: ((انی جاعل فی الارض خلیفة)).**

بنابراین ، پاسخ این پرسش که چرا انسان (نوع انسان) خلیفه خداست و چرا فرشتگان با همه مقام تقدیس و تسبیحی که دارند، به این مرتبت دست نیافتند شایستگی آن را داشتند این است که انسان واجد علم به همه اسما است و سایر موجودات چنین استعداد و ظرفیتی را دارا نیستند.

واژه ((اسماء)) در عبارت ((و علم آدم الاسماء کلها)) از نظر ادبیات اسم جمعی است که ((الف و لام)) بر سرش اضافه شده است ، و چنین جمعی به تصریح اهل ادب ، افاده عموم می کند. علاوه بر آن ، این مطلب با کلمه ((کلها)) مؤکد شده است . در نتیجه ، مراد از آن ، تمام اسمهایی خواهد بود که ممکن است نام يك مسما واقع بشوند، زیرا در کلام ، نه قیدی آمده و نه عهدی تا عنوان شود که مراد آن اسمای معهود و مقید است . ^(۱۳۶)

پرسشی که درباره ((علم به اسما)) مطرح است این است که آیا این علم از سنخ همان علوم مصطلحی است که ما داریم ؟ آیا دانستن اسمی موجودات است ؟ اینکه اسم این شیء چیست و اسم آن چیست ؟ این چه مزیتی است ؟ آیا دانستن چند اسم و معلوماتی چند در حافظه داشتن ، شایستگی

و برتری و فضیلت می آورد؟ آن سان که موجوداتی گرانقدر چون فرشتگان نمی توانند بدان دست یابند و آن را بدانند؟ بی گمان ((علم به اسما)) غیر آن نحوه علمی است که ما به اسمهای موجودات داریم ، زیرا اگر از سنخ ((علم)) ما بود، می بایست پس از آنکه آدم فرشتگان را از آن ((اسما)) خبر داد، آنان نیز مانند آدم دانای به آن ((اسما)) می شدند و در داشتن آن ((علم)) چون او و مساوی با او می گشتند. بدین ترتیب دیگر نباید آدم احترامی بیشتر داشته باشد و خداوند او را آن چنان گرامی بدارد. به سبب اینکه ((اسما)) را به آدم آموخته و به آنان نیاموخته است ، زیرا اگر به ایشان نیز می آموخت ، آنان هم چون آدم یا برتر از او می شدند، همچنین اگر ((علم)) مورد بحث از سنخ ((علم)) ما بود، نمی بایست فرشتگان به صرف اینکه آدم ((علم به اسما)) دارد، قانع می شدند و استدلالشان باطل می گردید. این چه استدلالی در ابطال حجت فرشتگان است که خداوند به يك انسان مثلا علم لغت بیاموزد و آن گاه وی را به رخ فرشتگان گرامی خود بکشد و به وجود او مباحث کند و او را بر فرشتگان برتری دهد که در چنان مرتبتی قرار دارند که خداوند درباره شان فرموده است : ((لا یسبقونه **بالقول وهم باءمره یعملون.**)) (۱۳۷) یعنی به گفتار بر او پیشی نگیرند و آنان به فرمان او کار می کنند. آن گاه به این گونه موجودات بفرماید که این انسان ، خلیفه من و قابل کرامت من است و شما نیستید؟ بعد هم اضافه کند که اگر قبول ندارید، و اگر راست می گویند که شایسته مقام خلافتید، یا اگر درخواست این مقام را دارید، مرا از لغتها و واژه هایی که بعدها آدمیان برای

خود وضع می کنند، تا بدان وسیله یکدیگر را از منویات خود آگاه سازند، خبر دهید! با توجه به آنکه اصلا کمال و شرافت علم لغت بدان است که از راه لغت هر شنونده ای به مقصد درونی و قلبی گوینده پی ببرد و فرشتگان بدون احتیاج به لغت و تکلم ، بدون هیچ واسطه ای اسرار قلبی هر کس را می دانند، پس فرشتگان کمالی فوق کمال تکلم دارند.

در نتیجه معلوم می شود آنچه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خداوند به وی آموخت ، غیر آن علمی بود که فرشتگان به واسطه آدم خبر یافتند. علمی که برای آدم حاصل شد، حقیقت علم به اسما بود که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود و برای فرشتگان ممکن نبود. و آدم به سبب همین علم به اسما شایسته مقام خلافت الهی شد، نه به سبب خبر دادن از آن ، و گرنه پس از خبر دادنش ، فرشتگان نیز مانند او باخبر می شدند و دیگر جا نداشت که باز هم بگویند: **((سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا))**.

پس از آنچه گذشت روشن می شود که علم به اسمای آن مسمیات باید به گونه ای بوده باشد که از حقایق و اعیان وجودهای آنها کشف کند، نه صرف نامها که اهل هر زبانی برای چیزی وضع می کنند. بنابراین آن مسمیات و اسما که برای آدم معلوم شد، عبارت بوده اند از حقایق خارجی و وجودهای عینی ؛ و اینها در پس پرده غیب یعنی آسمانها و زمین بوده اند و علم پیدا کردن به آن حقایق و موجودات غیبی آن گونه که هستند از يك سو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده است ، نه فرشتگان آسمانی ، و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهی دخالت داشته است . ^(۱۳۸)

بدین ترتیب ((علم)) در حقیقت ، نحوه ای و مرتبه ای از وجود است و علم ((خود انسان)) است و عالم و علم متحدند و اینکه فرمود: ((و علم آدم الاسماء کلها)) یعنی او را آن سان آفرید که واجد تمام اسما باشد، مظهر ذات مقدس الهی به جمیع کمالات باشد؛ زیرا در آن مرتبه ، بحث از الفاظ و اسامی و علم لغات نبود آن گونه که ما می شناسیم بلکه ظهورات الهی و تجلیات او و کمالات او بودند و واجدیت و مظهریت این اسما مورد نظر بود؛ و تمام شایستگی و شرافت انسان به سبب وجودش است که او به گونه ای آفریده شده است که می تواند مظهر همه صفات و اسمای الهی باشد. سید حیدر آملی (ره) در این باره می نویسد:

((شرافت انسان بر سایر موجودات به نظر اهل تحقیق تنها به این سبب است که او مظهر ذات مقدس الهی است که جامع تمام کمالات بالذات است ، چنانکه حضرتش ﷺ فرموده است : ((خلق الله آدم علی صورته.)) (۱۳۹) خداوند آدم را بر صورت خویش آفرید. و نیز وارد شده است که فرمود: ((ما خلق الله تعالی خلقا شبهه به من آدم)). (خدای متعال هیچ مخلوقی را نیافریده است که شبیه تر از آدم به او باشد). و نیز این کلام الهی که فرمود: ((و علم آدم الاسماء کلها.)) (و خداوند همه اسما را به آدم تعلیم کرد). و آیات و روایات فراوان دیگری که همین معنا را می رسانند و مراد از همه آنها این است که موجودات دیگر غیر از انسان مظهر برخی صفات و اسمایند (و تنها انسان است که مظهر همه اسما و صفات است). و خلافت انسان برای خداوند بر همین معنا دلالت می کند، زیرا که خلیفه باید

عین مستخلف باشد تا امر خلافت تحقق
یابد.)) (۱۴۰)

انسان از چنین حقیقتی برخوردار است .
نوع آدمی این استعداد را دارد که مظهر
همه اسما و صفات الهی باشد و خلیفة الله
گردد، چنانکه خدای متعال فرموده است :

((وهو الذی جعلکم خلایف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات

لیبلوکم فیما آتاکم.)) (۱۴۱)

و اوست کسی که شما را جانشینان زمین
کرد و برخی از شما را بر برخی دیگر به
درجاتی بالا برد تا در آنچه به شما داد
بیازمایدتان .

و برخی انسانها این مظهریت خلیفة
الهی را به فعلیت می رسانند.

((یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض.)) (۱۴۲)

ای داوود، همانا تو را در زمین خلیفه
و جانشین گردانیدیم .

انسان کامل ، خلیفه خدا و مظهر همه
اسما و صفات الهی است . انسان از چنین
مرتبه و استعدادی شگفت بهره مند است و
آن مصلحتی که در آفرینش این موجود بوده
است ، از همین جا برمی خیزد و به همین
سبب است که همه چیز برای او آفریده شده
است .

انسان برای این به زمین آمده است که
این مقصد در او تحقق یابد و به سمت
مرتبه حقیقی خود سیر کند؛ و تربیت حقیقی
نیز چیزی جز این نیست .

εα!εŨ "2̄eF θh εθ2ε

"2̄eF γŨhVŨ

در هر کاری پیش از هر چیز باید هدف آن کار مشخص باشد تا بتوان برای وصول به آن هدف برنامه ریزی کرد و راههای رسیدن به آن را مشخص ساخت و امکانات لازم را به کار گرفت. در تربیت نیز باید اهداف مشخص باشد و بدانیم چگونه انسانی می خواهیم تربیت کنیم و بر فرض که تربیت مؤثر واقع شد چه تحولی در انسان حاصل می گردد؛ و نیز بدانیم غایت تربیت چیست و با وصول به کدام اهداف کلی می توان به سمت آن غایت سیر کرد.

“ز ٲ F “ ٱF

غایت تربیت باید متناسب حقیقت انسان باشد؛ همان مقصدی که آدمی برای آن آفریده شده است و آفرینشش بدان می خواند. چنانچه این امر فراموش گردد، راه نیز فراموش می شود و انسان به بیراهه می رود و مقاصدی را دنبال می کند که با حقیقت وجودی اش سازگار نیست و پا در راههایی می گذارد که او را به مقصد کمال نمی رساند؛ و این امر سبب گمگشتگی و تباهی انسان می شود.

((ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم اولئك هم الفاسقون.))

(۱۴۳)

و مانند کسانی مباشید که خدای را فراموش کردند و خدا خودشان را فراموششان ساخت. اینان همان فاسقانند.

خدای متعال غایت و هدف است و چون غایت و هدف فراموش شود، انسان از حقیقت خود بیگانه می شود،^(۱۴۴) و ریشه و اساس همه سرکشیها و نابسامانیها و تباهیگریها در اینجاست؛ و البته رفتن به سوی غایت و هدف جز با سعی و تلاش و هجرت و جهاد میسر نیست.

((يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه.))

(۱۴۵)

ای انسان، همانا تو به سوی پروردگارت سخت کوشنده و رونده ای، پس او را ملاقات خواهی کرد.

انسان ((کادح)) به سوی خداست. ((کدح)) در اصل به این معناست که چیزی بر چیزی تاءثیر گذارد و ((انك كادح)) یعنی: ای انسان، تو به دست آورنده و کسب کننده زحمتی؛^(۱۴۶) و ((کدح)) به معنای تلاش و آزمندی و کار تواءم با رنج است،^(۱۴۷) و به دلیل اینکه با ((الی)) متعدی شده است در آن معنای ((سیر)) نهفته است

و چون عبارت ((فملاقيه)) عطف بر کلمه ((کادح)) است ، با این بیان مشخص می شود که هدف نهایی این سیر و تلاش و سختی خدای سبحان است . (۱۴۸)

همه تلاش معلمان الهی در این جهت بوده است که آدمیان را به سوی ((الله)) هدایت کنند؛ به بیان امام خمینی (ره) :
(وظیفه معلم هدایت جامعه است به سوی الله .) (۱۴۹)

غایت تربیت در سنت معصومین علیهم السلام این است که استعداد های انسان در جهت کمال مطلق شکوفا شود، یعنی انسان متصف به اسما و صفات الهی گردد. انسان می تواند مظهر همه اسما و صفات الهی باشد و غایت تربیت انسان همین است ، چنانکه در سخنی مشهور به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است :
(تخلقوا باخلاق الله .) (۱۵۰)

به اخلاق خدا متخلق شوید.
همه تلاشها مقدمه این امر است که آدمی به سوی انسان کامل سیر کند. (۱۵۱) سلوک و عبادت ، مبارزه و سیاست ، حکومت و عدالت برای این است که مقدمات تربیت انسان به مقصد اتصاف به صفات الهی و ربانی شدن فراهم گردد.
(کونوا ربانیین .) (۱۵۲)

ربانی باشید.
امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

(تمام عبادات وسیله است ، تمام ادعیه وسیله است ، همه وسیله این است که انسان این لبابش ظاهر بشود. آنچه بالقوه است و لب انسان است به فعلیت برسد و انسان بشود. انسان بالقوه ، انسان بالفعل شود، انسان طبیعی يك انسان الهی بشود، به طوری که همه چیزش الهی بشود، هر چه می بیند، حق ببیند، انبیا هم برای همین

آمده اند. همه اینها هم وسیله اند. انبیا نیامده اند حکومت درست کنند. حکومت برای چه می خواهند؟ این هم هست، اما نه اینکه انبیا آمده اند دنیا را اداره کنند، حیوانات هم دنیا دارند و دنیایشان را اداره می کنند.

البته بحث عدالت همان بحث صفت حق تعالی است. برای اشخاصی که چشم بصیرت دارند، بحث عدالت هم می کنند. عدالت اجتماعی هم به دست آنهاست، حکومت هم تاسیس می کنند، حکومتی که حکومت عادلانه باشد. لکن مقصد این نیست. اینها هم وسیله است، برای اینکه انسان برسد به یک مرتبه دیگری که برای او انبیا آمده اند.)) (۱۰۳)

دعوت انبیا به بندگی خدا، دعوت به الهی شدن و ربانی شدن است، زیرا بندگی خدا راه اتصاف به صفات و کمالات الهی است. آدمی به میزانی که در مدارج و مراتب بندگی بالا می رود، به میزان بالاتری از ربوبیت دست می یابد؛ و تربیت برای همین است. به بیان امام صادق علیه السلام:

((العبودية جوهرة كنهها الربوبية، فما فقد في العبودية وجد في الربوبية، و ما خفي عن الربوبية اصاب في العبودية.)) (۱۰۴)

بندگی (حقیقی) جوهرة ای است که اساس و ذات آن ربوبیت است. پس آنچه در مقام عبودیت کم و ناپیدا شود، در مقام ربوبیت پیدا و هویدا گردد؛ و هر مقداری که از مراتب و صفات ربوبیت مخفی و پوشیده شود، در مراحل عبودیت جلوه گر و آشکار گردد.

هر چه انسان ((عبد)) شود، ((رب)) می شود و به میزانی که در مسیر ((عبودیت)) گام برمی دارد، در ساحت ((ربوبیت)) بالا می رود و هر چه از خود می گذرد و می گذارد، به تواناییها می رسد و مالك امور

می شود و به صفات الهی متصف می گردد. امام خمینی (ره) درباره این حقیقت شگفت هستی و سنت الهی چنین می فرماید:

((کسی که با قدم عبودیت سیر کند و داغ ذلت بندگی را در ناصیه خود گذارد و وصول به عز ربوبیت پیدا کند. طریق وصول به حقایق ربوبیت سیر در مدارج عبودیت است؛ و آنچه در عبودیت از انیت و انانیت مفقود شود، در ظل حمایت ربوبیت آن را می یابد تا به مقامی رسد که حق تعالی سمع و بصر و دست و پای او شود، چنانکه در حدیث صحیح و مشهور بین فریقین وارد است. (۱۰۰)

و چون از تصرفات خود گذشت و مملکت وجود را یکسره تسلیم حق کرد و خانه را به صاحب خانه واگذار نمود و فانی در عز ربوبیت شد، صاحب خانه خود متصرف در امور گردد، پس تصرفات الهی گردد، چشم او الهی شود و با چشم حق بنگرد و گوش او گوش الهی شود و به گوش حق بشنود.)) (۱۰۶)

انسان باید بدین مقصد سیر کند که پیوسته از پستیها و کاستیها پاک شود و استعدادهای عالی و کمالی خود را شکوفا سازد و چنان به کمالات الهی و صفات ملکوتی آراسته گردد که شایسته ورود به ساحت قدس الهی و درگاه ربوبی شود و انسانی الهی گردد؛ انسانی که همه توجهش به خداست و فقط او را دوست می دارد و قلبش تنها برای او خاضع است. چنین انسانی هر جمال و کمالی را در جایی مشاهده می کند آن را نمونه ای از کمال بی پایان و جمال بی مثال و حسن بی حد و انتهای خدای سبحان می بیند. او می داند که هر حسن و کمال و جمال و بهایی مال اوست و هر کس هر چه دارد از اوست زیرا همه آیات و نشانه های اویند و از خود استقلالی ندارند و از ذات او حکایت می کنند. عشق الهی تمام وجود چنین بنده ای

را احاطه می کند و جز محبت حق چیزی بر قلب او حکومت نمی کند، به چیزی نمی نگرد مگر برای آنکه آیتی و نشانه ای از ذات بی مثال اوست و خلاصه آنکه عشق و علاقه خود را از همه چیز برمی گیرد و ویژه او می سازد و هیچ چیز را جز برای او و در راه او دوست نمی دارد. در این حال هیچ چیز را نمی بیند مگر آنکه خدای سبحان را پیش از آن و با آن مشاهده می کند و همه چیز نزد او از درجه استقلال ساقط می شود، چنانکه علی علیه السلام برترین نمونه تربیت فرموده است :

((ما راءیت شیئا الا و راءیت الله قبله و بعده و معه .)) (۱۰۷)

هیچ چیز را ندیدم مگر آنکه خدا را پیش از آن و پس از آن و با آن دیدم . مردم هر چیز را از پشت حجاب استقلال می بینند و چنین بنده ای هر چیز را چنان می بیند که هست . او محبوبی جز خدا ندارد و خواستار چیزی نیست جز برای او و جز او را نمی جوید و مقصدی جز او ندارد؛ و از غیر او نمی طلبد و از غیر او نمی ترسد و فعل و ترک ، و انس و وحشت ، و خشنودی و خشم او فقط به خاطر خداست . سرمنزل مقصود او خدا، و زاد و توشه او ذلت بندگی ، و راهبر و راهنمای او شوق و محبت الهی است . (۱۰۸)

3βη γŭhυŭ

برای سیر به سوی غایت تربیت باید به اهدافی کلی دست یافت که رابطه شان با هدف غایی رابطه ای طولی باشد، و وصول به این اهداف اتصاف به آن غایت را ممکن و میسر سازد. این اهداف را می توان به شرح زیر برشمرد:

۱. اصلاح رابطه انسان با خدا
 ۲. اصلاح رابطه انسان با خودش
 ۳. اصلاح رابطه انسان با جامعه
 ۴. اصلاح رابطه انسان با طبیعت
 ۵. اصلاح رابطه انسان با تاریخ
- انسان مطلوب نظام دین کسی است که این اصلاحات در او تحقق یافته باشد و در پرتو این اصلاحات ، آن شود که باید.

ṪhṪ ṫ̄ ṫ̄ṫṫ ṫ̄ṫṫ ṫ̄ṫṫ ṫ̄ṫṫ ṫ̄ṫṫ ṫ̄ṫṫ

در میان این اهداف کلی ، اصلاح رابطه انسان با خدا اساسی ترین هدف است ، زیرا تا رابطه انسان با خدا اصلاح نشود، هیچ امری به درستی اصلاح نمی شود، و چون این رابطه اصلاح شود، اصلاح دیگر امور به درستی ممکن می شود. از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((من اصلح ما بینہ و بین اللہ اصلح اللہ ما بینہ و بین الناس ، و من اصلح امر آخرتہ اصلح اللہ له امر دنیاہ .)) ^(۱۰۹)
 هر که (رابطه) میان خود را با خدا اصلاح کند، خدا (رابطه) میان او و مردم را اصلاح کند، و هر که کار آن جهان خود را به صلاح آورد، خدا کار این جهان او را اصلاح کند.

امام خمینی (ره) درباره تعلیم و تربیت کودکان به معلمان و مربیان چنین رهنمود داده است :

((شما باید آنها را از عبودیت غیر خدا بازدارید و به عبودیت خدا، به بندگی خدا آنها را تربیت کنید. اگر چنانچه انسان از راه عبودیت خدا وارد شد در جامعه یا نظر انداخت به امور، این از این راه و از این کانال وقتی واقع شد، وارد شد، کارهایش همه الهی می شود. اگر انسان عبودیت خدا را فقط، بندگی خدا را فقط بپذیرد و از عبودیت سایر چیزها یا سایر اشخاص احتراز کند، از کانال عبودیت خدا در دنیا وارد بشود، در طبیعت وارد بشود، از کانال عبودیت خدا مدرسه برود، در وزارتخانه وارد بشود، در جامعه وارد بشود، هر کاری که انجام بدهد عبادت است ، برای اینکه مبدء عبودیت خداست . شما ملاحظه کردید که در قرآن شریف و همین طور

در نماز وقتی که نماز می خوانید، نسبت به رسول اکرم ((عبد و رسوله)) عبد را بر رسالت مقدم داشتند و ممکن است که اصل این اشاره به این باشد که از کانال عبودیت به رسالت رسیده است، از همه چیز آزاد شده است و عبد شده است، عبد خدا، نه عبد چیزهای دیگر. دو راه بیشتر نیست، یا عبودیت خدا، یا عبودیت نفس اماره. این دو راه است. اگر انسان از عبودیت دیگران آزاد بشود و عبودیت خدا را بپذیرد که لایق این است که انسان عبد او باشد، کارهایی که انجام می دهد، انحراف ندارد؛ یعنی انحراف عمدی نخواهد کرد.)) (۱۶۰)

دعوت پیام آوران الهی به ((عبودیت الله))، ((تقوای الهی)) و ((اطاعت از رسول)) دعوت به اساسی ترین اصلاحات است.

((ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت.)) (۱۶۱)

و هر آینه در هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدای را بپرستید و از طاغوت هر معبودی جز خدا دوری جوید. تلاش تربیتی انبیا برای این بوده است که با گشودن راه بندگی خدا و نفی هر معبودی جز او انسانها را به غایت تربیت سوق دهند، چنانکه خدای متعال به پیامبر گرامی اش فرموده است:

((وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحى اليه انه لا اله الا انا فاعبدون.)) (۱۶۲)

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید.

يك انبیای الهی در این راه به پا خاستند و رسالت خود را اعلام کردند. چنانکه در قرآن کریم سیر دعوت انبیا این گونه بیان شده است. خدای متعال نوح

ﷺ را به سوی قومش فرستاد و او مردم خود را بدین مقصد فراخواند:

((اعبدوا الله مالکم من اله غیره.)) (۱۶۳)

خدای را بپرستید که شما را جز او خدایی نیست .

((فاتقوا الله واطیعون.)) (۱۶۴)

از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید. چون هود ﷺ به سوی قوم خود برانگیخته شد، دعوت همین بود؛ (۱۶۵) و چون صالح ﷺ به رسالت برخاست همین مقصد را مطرح کرد. (۱۶۶) و شعیب ﷺ نیز به همین هدف فراخواند. (۱۶۷) و... این راهی است مستقیم به سوی هدف غایی تربیت انسان : الهی شدن .

((ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم.)) (۱۶۸)

همانا خدای یکتا الله پروردگار من و شماست ، پس او را بپرستید، این است راه راست .

بنابراین اساس همه اصلاحات توحید است ، زیرا اخلاق فاضله در ثبات و دوام خود نیاز به ضامنی دارد که آن را حفظ و حراست کند و این ضامن چیزی جز توحید نیست ؛ و توحید هم عبارت است از اینکه جهان را خدایی یکتاست که دارای اسمای حسناست و اوست که موجودات را آفریده است تا به سوی کمال وجودی خود سیر کنند و به سعادت دست یابند، و او دوستدار خیر و صلاح است و از شر و فساد بیزار است و به زودی همگان برای محاسبه و محاکمه گرد آیند و نیکوکار و بدکار به جزای کردار خود خواهند رسید.

آری ، تنها دژ محکمی که می تواند انسان را از هر گونه خطا و لغزش نگه دارد دژ توحید است . (۱۶۹)

ḠHẒḶ ũ̄ ḵũḤTŪ ṽb̄ ŪḤ Y!ḤŪ

از مهمترین اهداف تربیت اصلاح رابطه انسان با خودش است ، بدین معنا که انسان خود را بشناسد و استعدادهایش را در جهت تکامل و سعادت خویش به کار گیرد. انسان در مسیر زندگی خود در هر جهتی که باشد جز خیر خود و سعادت زندگی اش نمی ندارد و برای این منظور باید نظر و عمل خود را اصلاح کند، به گونه ای که بر او عقل حکومت کند، نه نفس ؛ و عمل خود را مطابق با واقع و نفس الامر و غایتی که ایجاد و صنع برای آن بوده است ، مطابق و سازگار کند. نفسی که با چنین عملی طلب کمال می کند نفسی سعید و نیکبخت است و پاداش تمام زحمتهایی که متحمل شده و کوششهایی که انجام داده است درمی یابد و ضرر و خسرانی نمی کند. (۱۷۰)

((ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها.)) (۱۷۱)

اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید، به خود (بد نموده اید). راه آدمی به سوی پروردگارش همان نفس اوست و انسان در این مسیر هیچ گامی برنمی دارد و هیچ راه تاریک و روشنی را نمی پیماید مگر اینکه همه اینها تواءم با اعمالی قلبی یعنی اعتقادات و سایر امور قلبی است و همچنین تواءم با اعمال اعضا و جوارح است که ممکن است صالح و غیر صالح باشد و اینها وجود آدمی را شکل می دهد و توشه فردای او را، چه خوب و چه بد، فراهم می آورد. خدای سبحان غایت انسان و سرانجامی را که کار آدمی از نظر سعادت و شقاوت ، و رستگاری و حرمان به آنجا منتهی می شود، بر احوال و اخلاق نفس آدمی مبتنی کرده است که آن احوال و اخلاق خود بر اعمال آدمی مبتنی است که به

اعمال صالح و فاسد و یا تقوا و فجور تقسیم می شود. (۱۷۲) و بر این اساس انسان خود را می سازد و راه سعادت یا راه شقاوت خود را ترسیم و عاقبت کار خود را تعیین می کند.

((و نفس و ما سواها فاهمها فجورها و تقواها قد افلح من زكاهها و قد خاب من دساها.)) (۱۷۳)

سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد؛ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد، که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد و هر که آلوده اش ساخت، قطعاً بی بهره گشت.

بنابراین رستگاری یا حرمان آدمی به تزکیه نفس یا آلودگی آن برمی گردد. انسان برای رسیدن به سعادت حقیقی باید برای اصلاح خود اهتمام ورزد و به هیچ وجه از این امر غفلت نوزد که اصلاح خود برترین اصلاحات است، چنانکه از امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است:

((سیاسة النفس افضل سیاسة.)) (۱۷۴)

تربیت نفس برترین تربیتهاست.

هر که این اهتمام را نکند و در جهت اصلاح خود گام برندارد، استعدادهای الهی خویش را مدفون می کند و از عقل خویش بهره مند نمی شود. این حقیقت به زیبایی در سخنان برترین تربیت شده پیامبر، علی علیه السلام چنین آمده است:

((من اهمل نفسه افسد امره.)) (۱۷۵)

هر که نفس خود را واگذارد، کار خود را تباه سازد.

((من لم يهذب نفسه لم ينتفع بالعقل.)) (۱۷۶)

هر که نفس خود را پاکیزه نگرداند، از عقل بهره ای نگیرد.

بدین تربیت پرداختن به اصلاح نفس از
مهمترین اهداف تربیتی است که بدون آن
وصول به اهداف دیگر میسر نیست .
(الاشتغال بتهذیب النفس اصلح .) (۱۷۷)
پرداختن به پاکیزه کردن نفس بهترین
کار است .

ᵛᵛᵛᵛᵛ ᵛᵛᵛ ᵛᵛᵛᵛᵛ ᵛᵛᵛᵛᵛ ᵛᵛᵛᵛᵛ ᵛᵛᵛᵛᵛᵛ

انسان موجودی اجتماعی است و نمی تواند به سوی غایت تربیت جز در میان جمع و بر اساس روابط صالح اجتماعی سیر کند. انسان چه در حال آسایش و راحتی و چه در بلا و سختی لازم است قدرتهای مادی و معنوی خود را روی هم بریزد و کلیه شئون زندگی خویش را در پرتو روابط اجتماعی سالم و تعاون و همکاری اجتماعی به سامان رساند. خدای متعال اهل ایمان را به روابط اجتماعی صحیح فراخوانده و فرموده است :

((یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون.))

(۱۷۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، بردباری کنید و با هم سازش و پیوند کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید.

چون اصلاح رابطه انسان با جامعه به منظور نیل به سعادت حقیقی دنیا و آخرت است ، در این آیه پس از کلمه ((رابطوا)) بلافاصله جمله ((واتقوا الله لعلکم تفلحون)) آمده است ، زیرا سعادت حقیقی و کامل جز در پرتو همکاریهای اجتماعی (سالم و صالح) میسر نیست ، و اگر هم سعادت حاصل شود، سعادت حقیقی و کامل و همه جانبه نخواهد بود. ^(۱۷۹) خدای سبحان مردمان را به اصلاح رابطه خود با جامعه و تحقق روح تفاهم و صداقت ، و پیوند با یکدیگر و پرهیز از پراکندگی ، و سیر دادن یکدیگر به نیکیها و دور کردن از بدیها، و همکاری در امور خیر فرامی خواند.

((واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا... ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر

ویاءمرون بالمعروف وینہون عن المنکر واولئک هم المفلحون.)) ^(۱۸۰)

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، پراکنده نشوید... و باید از میان شما، گروهی، (مردم را) به نیکی دعوت کنید و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند.

((انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم واتقوا الله لعلكم ترحمون.))

(۱۸۱)

در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را اصلاح کنید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

((وتعاونوا على البر والتقوى.)) (۱۸۲)

و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید.

مقصد آن است که مردمان در پرتو ایمان چنان با یکدیگر پیوند بخورند که چون پیکری واحد شوند و به توحید اجتماعی دست یابند. از امام صادق علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

((المؤمن من اخو المؤمن كالجسد الواحد، ان اشتكى شيئا وجد الم ذلك في سائر جسده ، و ارواحهما من روح واحدة ، و ان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها.)) (۱۸۳)

مؤمن برادر مؤمن است مانند پیکری که هرگاه عضوی از آن دردمند شود، اعضای دیگر هم احساس درد کند و روحهای آنها نیز از یک روح است و بی گمان پیوستگی روح مؤمن به روح خدا از پیوستگی پرتو خورشید به خورشید بیشتر است.

انسان صالح خود را مسئول و کفیل دیگر اعضای جامعه انسانی می بیند و برای تاءمین و برطرف کردن نیازهای دیگران و حفظ سلامت و مصالح جامعه تلاش می کند. هر چه پیوند بنده با خالق هستی عمیق تر باشد، پیوندش با بندگان او و رحمتش به

خلق او بیشتر خواهد بود تا جایی که نه به خود، به دیگران می اندیشد، و درد و رنج دیگران او را به درد می آورد، و آسایش و امنیت و هدایت و رستگاری همگان را می جوید. از امام صادق علیه السلام در این باره چنین روایت شده است :

((قال الله عز و جل : الخلق عیالی ، فاحبهم الی الطفهم بهم و اسعاهم فی حوائجهم .)) ^(۱۸۴)

خدای عز و جل فرموده است : مردمان خانواده و عیال من اند، پس محبوبترین مردمان نزد من کسی است که نسبت به آنها مهربانتر و در (برطرف کردن) نیازهایشان کوشاتر باشد.

..qz`b ǖ ĩ̄ {ǖ@TÛ vb̄ Û̄θ Y!FÛ

شناخت طبیعت به عنوان مظهر حق و آیت الهی و تسخیر و بهره مندی درست از آن در جهت سیر به سوی کمال مطلق از اهداف مهم تربیت است .

((ان في اختلاف الليل والنهار وما خلق الله في السماوات والارض لآيات

لقوم يتقون.)) (١٨٥)

همانا در آمد و شد شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده است برای مردمی که پروا دارند دلایلی (آشکار) است .

دقت و تفکر در آفرینش هستی و لطایف صنع خدا و اتقان آن و دقایق طبیعت ، انسان را به حقیقت هستی راه می نماید، چنانکه امیر مؤمنان علی عليه السلام فرموده است :

((و لو فكروا في عظيم القدرة و جسيم النعمة لرجعوا الى الطريق و خافوا عذاب الحريق ، و لكن القلوب عليلة ، و البصائر مدخولة !)) (١٨٦)

اگر در عظمت قدرت و بزرگی نعمت او می اندیشیدند، به راه راست بازمی گردیدند، و از آتش سوزان عذاب می ترسیدند؛ لیکن دلها بیمار است و بینشها عیبار.

اگر انسان با اصلاح دل و بینش خود به طبیعت بنگرد و در آن سیر کند و آن را به سخره گیرد و بهره مند شود می تواند به حق راه یابد.

((سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق.)) (١٨٧)

به زودی نشانه های خود را در افقها (ی گوناگون) و در وجودهایشان بدیشان خواهیم نمود، تا بر ایشان روشن گردد که او حق است .

((الم تروا ان الله سخر لكم ما في السماوات وما في الارض واسبع عليكم

نعمه ظاهرة وباطنة.)) (۱۸۸)

آیا ندانسته اید که خدا آنچه را که در
آسمانها و آنچه را که در زمین است ،
مسخر شما ساخته و نعمتهای آشکار و نهان
خود را بر شما تمام کرده است ؟

دریافت انسان از جایگاه حقیقی خود در

تاریخ و نگرش به حوادث تاریخی و سیر در آنها و کسب اعتبار از آنها و شناخت سنتهای حاکم بر تحولات و تصورات از اهداف اساسی تربیت است که با دستیابی به آن ، انسان می تواند حال و آینده خود را چنانکه باید اصلاح کند. دعوت قرآن کریم به درک تاریخ گذشتگان و سیر در حوادث گذشته و توجه و دقت در سنتهای حاکم بر آنها، سیر دادن انسان به سوی مقصد تربیت است .

((لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب.)) (۱۸۹)

هر آینه در سرگذشت آنان ، برای خردمندان عبرتی است .

((قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین.)) (۱۹۰)

بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام گنه پیشگان چگونه بوده است .

((قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة

المکذبین.)) (۱۹۱)

پیش از شما نیز سنتها جریان یافته است ، اکنون در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است .
امیر مؤمنان علی علیه السلام برای تربیت فرزند خود حسن علیه السلام او را به اصلاح رابطه اش با تاریخ می خواند و از این راه به سوی غایت تربیت هدایتش می کند.

((احی قلبک بالموعظة ، و امته بالزهد ، و قوه بالیقین ، و نوره بالحکمة ، و ذلله بذكر الموت ، و قرره بالفناء ، و بصره فجائع الدنيا ، و حذره صولة الدهر و فحش تقلب الليالی و الايام ، و اعرض علیه اخبار الماضین ، و ذکره

بما اصاب من كان قبلك من الاولين ، و سر
فی دیارهم و آثارهم ، فانظر فيما فعلوا
و عما انتقلوا، و این حلوا و نزلوا!
فانك تجدهم قد انتقلوا عن الاحبة ، و
حلوا ديار الغربية ، و كانك عن قليل قد
صرت كاحدهم . فاصلح مثواك ، و لاتبع
آخرتك بدنياك .)) (١٩٢)

دلت را به اندرز زنده دار و به
پارسایى بمیران ، و به یقین نیرو بخش ،
و به حکمت روشن گردان ، و با یاد مرگ
خوارش ساز، و به اقرار به نیست شدن
و ادارش کن ، و به سختیهای دنیا بینایش
گردان ، و از صولت روزگار و دگرگونی
آشکار شب و روز بترسانش ، و خبرهای
گذشتگان را بدو عرضه دار، و آنچه را که
به پیشینیان رسیده است به یادش آر، و در
دیار و نشانه های آنها سیر کن و بنگر که
چه کردند، و از کجا به کجا شدند، و کجا
بار گشودند و در کجا فرود آمدند. آنان
را خواهی دید که از کنار دوستان رخت
بستند و در خانه های غربت نشستند، و
دیری نخواهد گذشت که تو نیز یکی از آنان
خواهی بود. پس در نیکو ساختن اقامتگاه
خویش بکوش ، و آخرت را به دنیا مفروش .
راه به سوی الهی شدن انسان ، با وصول
به اهدافی که ذکر شد هموار می گردد و
آنچه زمینه تحقق الهی شدن آدمی را فراهم
می سازد فطرت اوست .

انسان همانند دیگر انواع مخلوقات
مفطور به فطرتی است که او را به سوی
تکمیل نواقص خود و رفع نیازهایش هدایت
می کند؛ و خدای متعال انسان را بدانچه
برای او نافع است و بدانچه برایش ضرر
دارد ملهم کرده است .

((و نفس و ما سواها فالههنا فجورها و تقواها.)) (۱۹۳)

سوگند به نفس و آن که آن راست و درست
ساخت ، پس بدکاری و پرهیزگاری اش را به
آن الهام کرد .

انسان دارای فطرتی مخصوص به خویش است
که او را به سوی سنتی خاص در زندگی و
راهی معین که منتهی به هدف و غایتی مشخص
می شود، هدایت می کند؛ (۱۹۴) و همه چیز
انسان به فطرتش بازگشت می کند، زیرا
خمیره انسان بر آن مخمر شده است .

((فقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله

ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون.)) (۱۹۵)

پس روی خود را به سوی دین یکتاپرستی
فرادار، در حالی که از همه کیشها روی
برتافته و حقگرای باشی ، به همان فطرتی
که خدا مردم را بر آن سرشته است .
آفرینش خدای را دگرگونی نیست . این است
دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی
دانند .

تلاش همه مربیان الهی بر این بوده است
که مردمان را بر فطرت به سوی حقیقت هستی
سیر دهند، چنانکه امیر مؤمنان علی
ؑ فرموده است :

((فبعث فیهم رسله و واتر الیهم
انبیاءة لیستادوهم میثاق فطرتهم ، و
یذکروهم منسی نعمته ، و یحتجوا علیهم

بالتبلیغ ، و یثیروا لهم دفائن العقول ،
و یروهم آیات المقدره .) (۱۹۶)
پس خداوند هر چند گاه فرستادگانش را
در میان مردم برانگیخت ، و پیامبرانش را
به سوی ایشان پی در پی روانه داشت ، تا
اجرای پیمانهای فطری را از آنان
بخواهند ، و عقلهای دفن شده را
برانگیزند ، و آیات بزرگی که دست قدرت
مقدرش ساخته به آنان بنمایانند .
مربیان الهی با زبان فطرت سخن می
گویند و بر اساس پیمانهای فطری مردمان
را به صفات و کمالات الهی سیر می دهند .
فطرت چیست که از آن به خمیره انسان و
اساس تربیت و پیمان نامه الهی تعبیر می
شود؟
به منظور دریافتی روشن از فطرت ، لازم
است معنا و مفهوم واژه فطرت ، حقیقت
فطرت ، اقسام فطرت و فطریات را به اجمال
بشناسیم .

ebI ṭĀŪY

واژه ((فطرت)) از ماده ((فطر)) به معنای شکافتن و شکاف است؛ ^(۱۹۷) و ((تفطر)) و ((انفطار)) به معنای شکافته شدن آمده است. ^(۱۹۸) اصل واژه ((فطر)) چنانکه ((راغب اصفهانی)) لغت شناس بزرگ اظهار می کند به معنای شکاف طولی است. ^(۱۹۹)

درباره اصل معنای واژه ((فطر)) ابن عباس گوید: من نمی دانستم واژه ((فطر)) در آیه **((فاطر السماوات والارض))** ^(۲۰۰) ریشه اش در چیست و چه معنایی دارد تا اینکه دو عرب که درباره مالکیت چاهی نزاع داشتند از من حکم خواستند؛ و یکی از آن دو گفت: ((انا فطرتها)) یعنی: ((من به حفر چاه آغاز کردم.)) پس دانستم که ((فاطر السماوات والارض)) یعنی آغاز کننده و ایجاد کننده آسمانها و زمین. ^(۲۰۱)

پس ((فطر)) شق و پاره کردن است و از همین اصل به معنای ابداع و آفرینش ابتدایی و بدون سابقه و خلقت آمده است، ^(۲۰۲) زیرا در خلقت گویا پرده عدم و حجاب غیبت دریده می شود؛ و از همین رو ((افطار صائم)) به کار می رود، گویا هیئت اتصال امساک پاره می شود. ^(۲۰۳)

((فطر الله الخلق)) همان ایجاد و آفریدن و ابداع آن است بر طبیعت و شکلی که آماده فعلی و کاری باشد. ^(۲۰۴)

((فطرت)) نیز به معنای خلقت است اما خلقتی خاص، ^(۲۰۵) زیرا واژه ((فطرت)) بر وزن ((فعله)) است که دلالت بر هیئت و حالت و نوع عمل می کند، چنانکه ((ابن مالک)) گوید: و فعلة لمرة كجلسه و فعلة لهيئة كجلسه ^(۲۰۶)

((فعلة)) بر يك بار انجام شدن دلالت می کند مانند ((جلسة)) (نشستن) و ((فعلة)) بر هیئت و حالت انجام شدن دلالت می کند مانند ((جلسة)) (حالت نشستن).

بنابراین ((فطرت)) حالتی خاص ، نوعی خاص از آفرینش است و با واژه هایی دیگر که معنای ساختمان وجودی و شکلی از آفرینش را دارد، تفاوت اساسی دارد. تفکیک مفهوم واژه فطرت از مفاهیم مشابه

برخی واژه ها که به نوعی از آفرینش دلالت می کند. معمولاً با مفهوم فطرت اشتباه می شود و برای آنکه درکی روشنتر از مفهوم واژه فطرت بیابیم لازم است مفهوم این واژه ها بیان شود و از مفهوم فطرت جدا گردد، از جمله دو واژه ((طبیعت)) و ((غریزه)) .

((طبیعت)) را سرشتی که مردم بر آن آفریده شده اند و نهاد و فطرت معنا کرده اند، (۲۰۷) اما معمولا در مورد بی جانها، واژه طبیعت یا طبع به کار برده می شود و خاصیتی از خواص آن موجود بیان می شود، خاصیتی که جزو نهاد و سرشت آن موجود است، مثلا ((طبیعت)) اکسیژن این است که قابل احتراق است. در واقع واژه ((طبیعت)) بیانگر ویژگیهای ذاتی موجود است. البته واژه ((طبیعت)) را در مورد جانداران مانند گیاه و حیوان و حتی انسان نیز به کار می برند ولی در آن جنبه هایی که با بیجانها مشترکند؛ (۲۰۸) چنانکه گویند: ((نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای طبیعتش این است)).

ṬḡṬḤ RZYIz

((غریزه)) را سرشت ، طبیعت ، خوی ، نهاد، خمیره و فطرت معنا کرده اند، (۲۰۹) اما این واژه بیشتر در مورد حیوانات به کار می رود، ((غریزه)) استعدادی است که حیوان را خود به خود یعنی پیش از تجربه به اجرای اعمال مفید و با معنی و پیچیده برمی انگیزد، و قوای او را بدون احتیاج به اکتساب تعدیل می کند، چنانکه جوجه را فوری به دانه چیدن و مرغ را به آشیانه ساختن و طیور را به ییلاق و قشلاق یا تمیز خطر از دور وامی دارد. (۲۱۰) بنابراین ((غریزه)) ویژگیهای خاص ذاتی حیوانات است که راهنمای زندگی آنان است؛ یعنی يك حالت نیمه آگاهانه ای در حیوانات وجود دارد که به موجب این حالت حیوان مسیر خویش را تشخیص می دهد و این امر اکتسابی هم نیست ، غیر اکتسابی است و در سرشت حیوانات است . غرایز بسیار گسترده و متفاوت است . مثلا مورچه برای گردآوری آذوقه ، به نحوی شگفت عمل می کند. وقتی گندم را گردآوری می کند، می داند که اگر گندم سالم باشد، سبز می شود، بنابراین گندم را از وسط نصف می کند، سپس نگهداری می کند و با این کار دیگر گندم سبز نمی شود. این حالت نیمه آگاهانه که باعث تداوم زندگی حیوان است غریزه نامیده می شود. (۲۱۱)

همچو میل کودکان با مادران سر میل خود نداند در لیان (۲۱۲)

اما ((فطرت)) آدمی ورای این امور است . امری است که از غریزه آگاهانه تر است ، یعنی انسان آنچه را که می داند، می تواند بداند که می داند. (۲۱۳) امور فطری به مسائل ماورای حیوانی مربوط می شود و انسان را به سوی حقیقت هستی متوجه می

کند و اساس تمام رفتار انسانی انسان است .

حقیقت وجود آدمی یعنی آنچه انسان بر آن سرشته شده است ((عشق به کمال مطلق)) است . (۲۱۴) انسان عاشق کمال مطلق است و هر چه از او سر می زند به سبب این عشق است . امام خمینی (ره) در این باره می نویسد:

((بدان که خدای تبارک و تعالی گرچه بر ماده هایی که قابلیت داشتند همان را که در خور استعداد و لیاقتشان بود، بدون اینکه العیاذ بالله بخلی بورزد افاضه فرمود، ولی در عین حال فطرت همه را چه سعید و چه شقی و چه خوب و چه بد بر فطرت الله قرار داد و در سرشت همه انسانها عشق به کمال مطلق را سرشت ؛ و از آن رو همه نفوس بشری را از خرد و کلان علاقه مند ساخت که دارای کمالی بدون نقص و خیری بدون شر و نوری بدون ظلمت و علمی بدون جهل و قدرتی بدون عجز باشند. و خلاصه مطلب آنکه فطرت آدمی عاشق کمال مطلق است .)) (۲۱۵)

((فطرت عشق به کمال است که اگر در تمام دوره های زندگانی بشر قدم زنی و هر يك از افراد از طوایف و ملل را استنطاق کنی ، این عشق و محبت را در خمیره او می یابی و قلب او را متوجه کمال می بینی . بلکه در تمام حرکات و سکنات و زحمات و جدیتهای طاقت فرسا که هر يك از افراد این نوع در هر رشته ای واردند، مشغولند، عشق به کمال آنها را به آن واداشته ، اگرچه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست ، مردم کمال اختلاف را دارند. هر يك معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده و کعبه آمال خود را در چیزی توهم کرده و متوجه

به آن شده از دل و جان آن را خواهان است . اهل دنیا و زخارف آن ، کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند؛ از جان و دل در راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند؛ و هر يك در هر رشته هستند و حب به هر چه دارند، چون آن را کمال دانند، بدان متوجه اند. و همین طور اهل علوم و صنایع هر يك به سعه دماغ خود چیزی را کمال دانند و معشوق خود را در آن پندارند. و اهل آخرت و ذکر و فکر، غیر آن را. بالجمله تمام آنها متوجه به کمالند؛ و چون آن را در موجودی یا موهومی تشخیص دادند، با آن عشق‌بازی کنند. ولی باید دانست که با همه وصف ، هیچ يك از آنها عشقشان و محبتشان راجع به آنچه گمان کردند نیست ؛ و معشوق آنها و کعبه آمال آنها آنچه را توهم کردند نمی باشد؛ زیرا هر کس به فطرت خود رجوع کند می یابد که قلبش به هر چه متوجه است ، اگر مرتبه بالاتری از آن بیابد فوراً قلب از اولی منصرف شود و به دیگری که کاملتر است متوجه گردد؛ و وقتی که به آن کاملتر رسید، به اکمل از آن متوجه گردد؛ بلکه آتش عشق و سوز و اشتیاق روز افزون گردد و قلب در هیچ مرتبه از مراتب و در هیچ حدی از حدود رحل اقامت نیندازد. مثلاً اگر شما مایل به جمال زیبا و رخسار دلفریب هستید و چون آن را پیش دلبری سراغ دارید دل را به سوی کوی او روان کردید، اگر جمیل تر از آن را ببینید و بیابید که جمیل تر است ، قهراً به آن متوجه شوید، و لااقل هر دو را خواهان شوید، و باز آتش اشتیاق فرو ننشیند و زبان حال و لسان فطرت شما آن است که ((چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم)) (۲۱۶). بلکه خریدار هر جمیلی هستید. بلکه با احتمال هم اشتیاق پیدا کنید؛ اگر

احتمال دهید که جمیلی دلفریب تر از اینها که دیدید و دارید در جای دیگر است ، قلب شما به آن بلد سفر کند؛ ((من در میان جمع و دلم جای دیگر است)) (۲۱۷) گویند. بلکه با آرزو نیز مشتاق شوید؛ وصف بهشت را اگر بشنوید و آن رخسارهای دلکش را گرچه خدای نخواستہ به آن هم معتقد نباشید با این وصف ، فطرت شما گوید ای کاش چنین بهشتی بود و چنین محبوب دلربایی نصیب ما می شد. و همین طور کسانی که کمال را در سلطنت و نفوذ قدرت و بسط ملك دانسته اند و اشتیاق به آن پیدا کرده اند، اگر چنانچه سلطنت يك مملکت را دارا شوند، متوجه مملکت دیگر شوند؛ و اگر آن مملکت را در تحت نفوذ و سلطنت درآورند، به بالاتر از آن متوجه شوند؛ و اگر يك قطری را بگیرند، به اقطار دیگر مایل گردند؛ بلکه آتش اشتیاق آنها روز افزون گردد؛ و اگر تمام روی زمین را در تحت سلطنت بیاورند و احتمال دهند در کرات دیگر بساط سلطنتی هست ، قلب آنها متوجه شود که ای کاش ممکن بود به سوی آن عوالم پرواز کنیم و آنها را در تحت سلطنت درآوریم . و بر این قیاس است حال اهل صناعات و علوم .

و بالجمله ، حال تمام سلسله بشر در هر طریقه و رشته ای که داخلند، به هر مرتبه ای از آن که رسد، اشتیاق آنها به کاملتر از آن متعلق گردد و آتش آنها فرو نشیند و روزافزون گردد. پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به اینکه تمام قلوب سلسله بشر، از غارنشینان اقصی بلاد افریقا تا اهل ممالک متمدنه عالم ، و از طبیعین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل ، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقصی ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد و علمی که جهل در او

نباشد؛ و بالاخره کمال مطلق معشوق همه است . تمام موجودات و عایله بشری با زبان فصیح و یکدل و یک جهت گویند ما عاشق کمال مطلق هستیم ، ما حب به جمال و جلال مطلق داریم ، ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم . آیا در جمیع سلسله موجودات در عالم تصور و خیال ، و در تجویزات عقلیه و اعتباریه ، موجودی که کمال مطلق و جمال مطلق داشته باشد جز ذات مقدس ، مبداء عالم جلت عظمته سراغ دارید؟ و آیا جمیل علی الاطلاق که بی نقص باشد جز آن محبوب مطلق هست ؟) (۲۱۸)

خدای تبارک و تعالی این حقیقت را به صورتهای گوناگون بیان کرده است تا انسان متوجه حقیقت فطرت خویش شود .

((و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السماوات والارض وليكون من الموقنين . فلما جن عليه الليل رآى كوكبا قال هذا ربى فلما افل قال لا احب الآفلين . فلما رآى القمر بازغا قال هذا ربى هذا اكبر فلما افلت قال يا قوم انى برىء مما تشركون . انى وجهت وجهى للذى فطر السماوات والارض حنيفا وما انا من المشركين .)) (۲۱۹)

و بدین سان ، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین کنندگان باشد . پس چون شب بر او پرده افکند ، ستاره ای دید؛ گفت : این پروردگار من است . پس چون غروب کرد ، گفت : غروب کنندگان را دوست ندارم . و چون ماه را در حال طلوع دید ، گفت : این پروردگار من است . پس چون غروب کرد ، گفت : اگر پروردگار مرا هدایت نکرده بود قطعا از گروه گمراهان بودم . پس چون خورشید را برآمده دید ، گفت : این پروردگار من است ، این بزرگتر است . و چون غروب کرد ، گفت : ای قوم من ، من از آنچه (با خدا) انباز می گیرید بیزارم . من یکسره روی (دل) خویش به سوی کسی

گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید
آورده است ؛ و من از مشرکان نیستم .
حقیقت فطرت همین عشق به کمال بی نقص و
جمال بی عیب است ؛ و این آیات برهانی
است قطعی بر این امر. (۲۲۰)

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد
(۲۲۱)

آدمی را دو فطرت است ، فطرت اصلی و فطرتی تبعی . فطرت اصلی همان عشق به کمال مطلق و فطرت تبعی انزجار از نقص است ؛ و تمام رفتارهای آدمی به فطرت تعلق به کمال و فطرت تنفر از نقص بازمی گردد. به بیان امام خمینی (ره) :

((فطرت آدمی عاشق کمال مطلق است و به تبعیت این فطرت عشق به کمال فطرتی دیگر در نهاد آدمی است ؛ و آن عبارت است از فطرت انزجار از نقص ، هر گونه نقصی که فرض شود. و معلوم است که کمال مطلق و جمال صرف و علم و قدرت دیگر کمالات به طور اطلاق و به گونه ای که هیچ نقصی و حدی در آن نباشد به جز در ذات باری تعالی یافت نمی شود و اوست که هویت مطلقه و صرف وجود و صرف هر کمال است . پس انسان به جمال الله عاشق است و حقیقت و جانش به آن میل دارد، گرچه خودش از این میل و علاقه غافل باشد...))

پس خدای متعال با لطف و عنایتش این دو فطرت را در نهاد انسان نهاد، یکی اصلی و دیگر تبعی .

فطرت اصلی عبارت است از عشق به کمال مطلق و فطرت تبعی عبارت است از فطرت انزجار و تنفر از نقص که آدمی این دو را براق سیر و زفره معراج خود سازد و با این دو بال به آشیانه اصلی اش که آستان حضرت دوست و درگاه اوست پرواز کند.))

(۲۲۲)

دوستیها و دشمنیها، تعلقها و تنفرها، ستایشها و پرستشها و... همه یا از پی فطرت عشق به کمال مطلق است یا از پی فطرت انزجار از نقص ، هر چند که انسان در مصداق کمال و نقص اشتباه می کند و

بسیاری از مواقع ناقص را کامل می پندارد و یا مصادیقی را دنبال می کند که شایسته پیروی نیستند. اینکه آدمی به چیزی دل می سپارد، بدین خاطر است که در آن کمالی می یابد و اینکه از چیزی می پرهیزد بدین خاطر است که در آن نقصی می بیند، حتی بازگشت همه ترسها به ترس از مرگ است و ترس از مرگ بدین سبب است که آدمی مرگ را نقص می پندارد، از این رو از آن منزجر است و می ترسد، ولی اگر بداند که مرگ نقص نیست و در حقیقت کمال است، آن گاه از مرگ منزجر نخواهد بود و نخواهد ترسید.

حقیقت جویی، عشق و پرستش، ستایش و نیایش، زیبایی دوستی، خیر اخلاقی، خلاقیت و ابداع، عدالت دوستی، انزجار از ظلم و... همه اموری است که به فطرت اصلی و تبعی بازگشت می کند و از امور فطری است.

εα!εÛ "2̄θF Θh εθ2ε

ıü#TÛ -üzebI

فطریات اموری است که از فطرت آدمی برمی خیزد و در همه انسانها مشترک است و هیچ کس را در آن اختلاف نیست و دگرگونی در آن راه ندارد. امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

((باید دانست که آنچه از احکام فطرت است ، چون از لوازم وجود و هیأت مخمره در اصل طینت و خلقت است ، احدی را در آن اختلاف نباشد. عالم و جاهل و وحشی و متمدن و شهری و صحرانشین در آن متفقند. هیچ يك از عادات و مذاهب و طریقه های گوناگون در آن راهی پیدا نکند، و خلل و رخنه ای در آن از آنها پیدا نشود. اختلاف بلاد و اهویه و ماءنوسات و آراء و عادات که در هر چیزی ، حتی احکام عقلیه ، موجب اختلاف و خلاف شود، در فطریات ابدا تءثیری نکند. اختلاف افهام و ضعف و قوت ادراك لطمه ای بر آن وارد نیآورد و اگر چیزی بدان مثابه نشد، از احکام فطرت نیست و باید آن را از فطریات خارج دانست . و لهذا در آیه شریفه فرموده (است):
((فطر الناس علیها)) یعنی اختصاص به طایفه ای

ندارد و نیز فرموده (است): **((لاتبدیل لخلق الله))** چیزی او را تغییر ندهد، مثل امور دیگر که به عادات و غیر آن مختلف می شوند. ولی از امور معجبه آن است که با اینکه در فطریات احدی اختلاف ندارد از صدر عالم گرفته تا آخر آن ولی نوعا مردم غافلند از اینکه با هم متفقند؛ و خود گمان اختلاف می نمایند، مگر آنکه به آنها تنبه داده شود. آن وقت می فهمند موافق بودند در صورت مخالفت . و به همین معنی اشاره

شده است در ذیل آیه شریفه که می فرماید:
((ولکن اکثر الناس لا یعلمون)).

احکام فطرت از جمیع احکام بدیهیه ،
بدیهی تر است ، زیرا که در تمام احکام
عقلیه ، حکمی که بدین مثابه باشد که
احدی در آن خلاف نکند و نکرده باشد ،
نداریم ؛ و معلوم است چنین چیزی اوضح
ضروریات است و ابده بدیهیات است و
چیزهایی که لازمه آن باشد نیز باید از
اوضح ضروریات باشد. پس اگر توحید یا
سایر معارف از احکام فطرت یا لوازم آن
باشد، باید از اجلای بدیهیات و اظهر
ضروریات باشد. **((ولکن اکثر الناس لا یعلمون))** . (۲۲۳)

در اینجا به برخی از مهمترین فطریات
انسان اشاره می کنیم تا با شناخت بهتر
آنها بتوان زمینه و راه تربیت را دریافت

در انسان گرایش فطری به حقیقت جویی و کشف واقعیتها آن سان که هستند و درك حقایق اشیا وجود دارد. یعنی انسان می خواهد جهان را و هستی اشیا را آن چنان که هستند دریابد. در دعایی از حضرت ختمی مرتبت آمده است :

((رب) ارنا الاشياء كما هي .)) (۲۲۴)

پروردگارا موجودات را آن چنان که هستند به ما بنمایان .

انسان به ذات خود در پی آن است که حقایق جهان را درك کند و به راز هستی دست یابد. (۲۲۰) رفتن انسان در پی حکمت و فلسفه ، تلاشی است در جهت پاسخگویی به حقیقت جویی . (۲۲۶)

بر اساس همین میل و گرایش است که نفس دانایی و آگاهی برای انسان مطلوب و لذت بخش است . انسان به فطرت خود از جهل بیزار است و دوستدار دانایی و بینایی است . (۲۲۷)

البته با وجود آنکه حقیقت جویی امری فطری است اما در تمام انسانها به يك میزان نیست و در نتیجه تاءثیر برخی عوامل درونی مانند نفس پرستی و خود خواهی و صفات منفی موروثی و اکتسابی از يك طرف ، و برخی عوامل بیرونی مانند القادات منفی گوناگون از طرف محیط و اجتماع از سوی دیگر، شدت و اصالت خود را از دست می دهد و در بعضی انسانها به حداقل می رسد . (۲۲۸)

در انسان گرایشی ذاتی به اموری وجود دارد که انسان آنها را نه به منظور طلب سود و یا دفع زیان بلکه صرفاً تحت تاءثیر يك سلسله عواطف که عواطف اخلاقی یا انسانی نامیده می شود انجام می دهد. اینها از مقوله فضیلت است. مانند گرایش انسان به راستی از آن جهت که راستی است؛ و در مقابل تنفر انسان نسبت به صداقت، پاکی، تقوا. به طور کلی این گرایشها فضیلتند و بر دو نوع تقسیم می شوند: فردی و اجتماعی. گرایشات فردی مانند گرایش به نظم و انضباط، تسلط بر نفس یعنی آنچه که مالکیت نفس می نامیم، شجاعت به معنای قوت قلب نه زور بازو؛ و گرایشات اجتماعی مانند گرایش به تعاون، به دیگران کمک کردن، با یکدیگر کار اجتماعی کردن، گرایش به احسان و نیکوکاری، فداکاری یعنی فدا کردن خود حتی در حد جان، ایثار کردن یعنی اینکه انسان در حالی که کمال احتیاج را به چیزی دارد، ولی دیگران را بر خود ترجیح می دهد،^(۲۲۹) سپاسگزاری و قدردانی و پاداش نیکی را به نیکی دادن.

((هل جزاء الاحسان الا الاحسان.))^(۲۳۰)

مگر پاداش احسان جز احسان است؟ اینها اموری است که از فطرت انسان برمی خیزد و آدمی آنها را به دلیل ارزش اخلاقی اش انجام می دهد؛ و از این رو خیر اخلاقی نامیده شده است.

زیبایی و دوستی

انسان به ذات خود گرایش به جمال و زیبایی دارد. میل به زیبایی و مطلق زیبایی برای انسان موضوعیت دارد و آدمی به سبب فطرتش که عشق به جمال مطلق و جمال صرف است، زیبایی دوست است. خدای سبحان زیبایی محض و جمال مطلق است و هر زیبایی از اوست و انسان فریفته اوست. به بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

((ان الله جميل يحب الجمال)) (۲۳۱)

همانا خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.

انسان زیبایی دوست و زیبایی آفرین است؛ و هیچ کس از این میل و گرایش خالی نیست. انسان زیباییهای طبیعت را که مظهر جمیل مطلق است دوست دارد و آن را تحسین می کند و از دیدن آن لذت می برد. انسان تلاش می کند در همه چیز تا جایی که ممکن است وضع زیباتری برای خودش به وجود بیاورد؛ و از این رو جمال و زیبایی را در همه شئون زندگی دخالت می دهد. انسان دوست دارد قیافه اش زیبا باشد، نامش زیبا باشد، جامه اش زیبا باشد، خطش زیبا باشد، محل سکونتش زیبا باشد و... خلاصه می خواهد هاله ای از زیبایی تمام زندگی و شئون حیاتش را فراگیرد. (۲۳۲)

در انسان گرایشی شگفت وجود دارد که می خواهد آفریننده باشد، چیزی که نبوده است بیافریند و خلق کند. این تمایل در هر انسانی هست که می خواهد چیزی نو، اثری جدید بیافریند و ابداع کند. عالم علمش را، نظریه پرداز نظریه اش را، شاعر شعرش را، معمار بنایش را، صنعتگر صنعتش را، کشاورز کشتش را و... هر فاعلی فعلش را دوست دارد و به آن عشق می ورزد. (۲۳۳) این خصلت سازندگی و علاقه به مصنوعات و آفریده های خود از گرایش فطری انسان به خلق و ابداع برمی خیزد که موهبتی الهی است .

البته در برخی موارد دو یا سه مقوله با یکدیگر توأم می شوند. مثلاً کسی که شعری می سراید، در آن واحد دو کار کرده است ، یکی اینکه چیزی آفریده و گرایش خلاقیت و ابداع خود را ارضا کرده است و دوم اینکه پدیده ای زیبا به وجود آورده و گرایش زیبایی دوستی خویش را ارضا نموده است ؛ و ممکن است گرایش حقیقت جویی نیز بدان اضافه شود، یا امری از خیر اخلاقی در آن جلوه کند. (۲۳۴)

از جمله پایدارترین و قدیمی ترین تجلیات روح انسان و یکی از اصیل ترین ابعاد وجود آدمی گرایش به عشق و پرستش است . انسان موجودی پرستنده است و مطالعه تاریخ زندگی و سیر تحول جوامع نشان می دهد که هر جا بشری وجود داشته است ، عشق و پرستش هم ظهور یافته است . هر چند که صورت پرستش و معبود تفاوت کرده است ، اما اصل پرستش پیوسته ثابت و پایدار مانده است . هرگاه انسان از معبود حقیقی و معشوق علی الاطلاق غافل شده است عشق خود را متوجه موجودات مجازی کرده و در پرستش راه انحراف پوییده است .

انسان پیوسته در پی این بوده است که موجودی قابل ستایش و تقدیس بیابد و او را عاشقانه و در حد مافوق طبیعی ستایش کند . حتی ستایشهای مبالغه آمیز درباره قهرمان و اسطوره ، مرام و مسلک ، حزب و ملت ، آب و خاک و... از اینجا برمی خیزد . (۲۳۰) تقدیس موجودات فانی برخاسته از گرایش انسان به پرستش ذات جمیلی است که نقصان در او نیست و برتر از هر وهم و گمان است .

((قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد و لم یولد، و لم یکن له کفوا احد.))

(۲۳۱)

بگو: اوست خدای یگانه ، خدای صمد، (کسی را) نزاده ، و زاده نشده است ، و هیچ کس جز او را همتا و همانند نیست . تلاش تربیتی پیام آوران الهی بر این بوده است که آدمیان را به خود آورند و پرده های غفلت از حقیقت فطرتشان را کنار بزنند و آنان را به سوی معشوق و معبود حقیقی سوق دهند .

با وجود این ، انسانها از فطریات خود غافل می شوند و نگارگری فطرت را که بهترین نگارگری برای هدایت و تربیت و اتصاف به صفات الهی است ، در زیر نگارگریهای دیگر می پوشانند و آن که باید بشوند نمی شوند.

((صبغة الله و من احسن من الله صبغة .)) (۲۳۷)

این است نگارگری الهی ؛ و کیست خوش نگارتر از خدا؟

عواملی چند دست به دست هم می دهند و سبب می شوند که این نگارگری شکوفا شود یا پوشیده ماند. از این عوامل به عوامل مؤثر در تربیت تعبیر می شود.

“ $\bar{z} \bar{\theta} F \bar{\theta} \bar{h} \bar{\theta} K \bar{\theta} z qz\bar{U}\bar{z}\bar{d}$ ”

عوامل مؤثر در تربیت ، عواملی اند که در شکل گیری شخصیت و حالت انسان و ساختار تربیتی او تءثیرات مستقیم و غیرمستقیم دارند. برای یافتن راهها و روشهای تربیتی و دریافت درست آنچه شاکله انسان را سامان می دهد باید عوامل مؤثر در تربیت و میزان تءثیرگذاری آنها را بررسی کرد و جستجو کرد که آیا در میان عوامل مؤثر در تربیت می توان عاملی را به عنوان عامل مسلط یافت یا خیر و اینکه کدامین عامل اصالت دارد، زیرا آنچه انسان انجام می دهد بر اساس شاکله تربیتی اش انجام می دهد.

(قل كل يعمل علی شاکله.) (۲۳۸)

بگو: هر کس بر حسب شاکله (ساختار) خود عمل می کند.

((شاکله)) از ماده ((شکل)) به معنای بستن پای چارپا است و ((شکال)) پای بند ستور و حیوان است یعنی طنابی که با آن پای حیوان را می بندند. ((شاکله)) از این اصل به معنای ساختن تربیتی و خوی و اخلاق آمده است ، (۲۳۹) و اگر ساختار تربیتی و خلق و خوی را ((شاکله)) خوانده اند بدین مناسبت است که آدمی را محدود و مقید به رفتار و خلق و خویی خاص می کند یعنی او را وادار می کند تا به مقتضای آن ساختار تربیتی رفتار کند.

آیه مورد بحث عمل و رفتار انسان را نتیجه شاکله او معرفی می کند. میان ملکات و احوال نفسانی و اعمال و رفتار آدمی رابطه ای خاص وجود دارد. هیچ وقت اعمال و رفتار انسان شجاع و پردل با اعمال و رفتار انسان ترسو و بزدل یکسان نیست . رفتاری که انسان شجاع هنگام

رویاری با صحنه ای هول انگیز از خود بروز می دهد غیر رفتاری است که انسان ترسو از خود نشان می دهد؛ و همچنین اعمال انسان بخشنده و با گذشت غیر از اعمال انسان تنگ چشم و پست است؛ آنجا که جای بخشش و گذشت است هر کدام از اینها به گونه ای وظیفه خود را تشخیص می دهد و دست به عمل می زند؛ و همچنین است سایر ملکات و احوال نفسانی و جلوه های رفتاری آنها. و نیز میان صفات نفسانی و نوع ترکیب بنیه انسان رابطه ای خاص وجود دارد. پاره ای از مزاجها به گونه ای است که افراد خیلی زود عصبانی می شوند و به خشم می آیند، و بالطبع به انتقام گرفتن علاقه مندند؛ و پاره ای از مزاجها به گونه ای است که شهوت شکم یا شهوت جنسی در افراد خیلی زود فوران می کند و آنان را بی طاقت می سازد. و به همین منوال سایر ملکات که در نتیجه اختلاف مزاجها انعقادش در برخی افراد خیلی سریع است و در برخی دیگر خیلی کند.

با همه اینها دعوت و خواهش و تقاضای هیچ يك از این مزاجها که سبب ملکات یا اعمال و رفتاری مناسب خویش است، از حد اقتضا فراتر نمی رود، به این معنا که ساختار تربیتی و خلق و خوی افراد هیچ وقت آنان را مجبور به انجام دادن کارهای مناسب با خود نمی کند و تاءثیرش در آن حد نیست که ترك آن کارها را محال سازد و در نتیجه عمل و رفتار از اختیاری بودن بیرون شود و صورتی جبری بیابد. مثلا شخص عصبانی در عین اینکه خشمگین و دچار فوران و شخص شکمبازه نسبت به انجام دادن و ترك کردن عمل و رفتار مناسب با خلق و خودی و ساختار تربیتی اش اختیار دارد، و نیز چنان نیست که شخص شهوتران در آنچه به اقتضای دعوت و خواهش و تقاضای شهوتش

انجام می دهد، مجبور باشد، هر چند که ترك عمل مناسب با خلق و خوی و ساختار تربیتی و انجام دادن خلاف آن دشوار و در پاره ای موارد در نهایت دشواری است . اگر کلام خدای متعال کاملا مورد دقت قرار گیرد این مطالب تاءید می شود. آری خدای سبحان می فرماید:

((والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا يخرج الا نکدا.))

(۲۴۰)

و زمین پاک (و آماده) گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید، و آن (زمینی) که ناپاک (و نامناسب) است (گیاهش) جز اندک و بی فایده برنمی آید. و نیز به پیامبر گرامی اش می فرماید که بگوید:

((واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ.)) (۲۴۱)

و این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن ، شما و هر کس را (که این پیام به او) برسد، هشدار دهم . اگر آیه نخست را که بیانگر زمینه و ساختار تربیتی است با آیه دوم که دلالت بر عمومیت دعوت‌های دینی دارد، با هم مورد دقت قرار دهیم این معنا روشن می شود که بنیه انسانی و صفات درونی انسان در اعمال و رفتارش تاءثیر دارد، اما این تاءثیر فقط به نحو اقتضاست نه به نحو علت تامه ؛ و چگونه چنین نباشد و صفات درونی و ساختار تربیتی علت تامه اعمال و رفتار باشد، حال آنکه خدای متعال دین را امری فطری دانسته است که آفرینش تبدیل ناپذیر انسان از آن خبر می دهد، همچنان که فرمود:

((فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله))

(ذلك الدين القيم.)) (۲۴۲)

پس روی خود را به سوی دین یکتاپرستی
فرادار، در حالی که از همه کیشها روی
برتافته و حقگرای باشی، به همان فطرتی
که خدا مردم را بر آن سرشته است.
آفرینش خدای را دگرگونی نیست. این است
دین راست و استوار.
و نیز فرموده است:

((ثم السبيل يسره.)) (۲۴۳)

سپس راه را بر او آسان گردانید.
پس خدای متعال از يك سو دین را به
عنوان امری فطری معرفی کرده و از سوی
دیگر راه دین را برای همه هموار کرده
است. بدین ترتیب معنا ندارد که فطرت
آدمی او را به سوی دین حق و سنت معتدل
دعوت کند و خلقت او وی را به سوی شر و
فساد و انحراف بخواند، آن هم به نحو
علیت تامه که قابل تخلف نباشد. و اینکه
برخی گفته اند سعادت و شقاوت دو امر
ذاتی است که هرگز از ذات تخلف نمی
پذیرد، و مانند جفت بودن عدد چهار و فرد
بودن عدد سه است، و یا اینکه گفته اند
سعادت و شقاوت مقتضای قضایی حتمی و ازلی
است و دعوت برای اتمام حجت است، نه
برای امکان تغییر و امید دگرگونی از
حالی به حالی، سخنی بی اساس و باطل است
؛ و استنادش به آیه زیر نیز نادرست است
که خداوند فرموده است:

((ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة.)) (۲۴۴)

تا کسی که باید هلاك شود، با دلیلی
روشن هلاك گردد، و کسی که باید زنده شود،
با دلیلی واضح زنده بماند.

پاسخ این ادعا همان اتمام حجت است که
خود بدان اعتراف کرده اند، زیرا همین
آیه شریفه می رساند که سعادت برای سعید
و شقاوت برای شقی ضروری و غیر قابل
تغییر نیست. آری اگر سعادت و شقاوت از

لوازم ذات بودند، دیگر برای رساندن لازمه ذات به ذات حاجت به حجیت نبود، چون ذاتیات حجت بردار نیستند؛ و همچنین اگر سعادت و شقاوت به قضایی حتمی و ازلی لازمه ذوات شده باشند نه اینکه خود لازمه ذوات باشند، باز هم اتمام حجت لغو بود، بلکه حجت به نفع مردم و در برابر خدای متعال می بود، زیرا او بود که شقی را شقی آفرید و یا شقاوت را برایش نوشت. پس همینکه می بینیم خدای متعال در برابر خلق حجت اقامه می کند، مشخص می شود که نه سعادت و نه شقاوت ضروری و لازمه ذات کسی نیست، بلکه نتیجه اعمال نیک و بد و اعتقادات حق و باطل انسانهاست.

علاوه بر این، مشاهده می کنیم که انسان به حکم فطرتش (عشق به کمال مطلق) برای رسیدن به اهدافش به تعلیم و تربیت و انذار و تبشیر و وعد و وعید و امر و نهی و امثال اینها دست می زند، و این خود روشن ترین دلیل است بر اینکه انسان به فطرتش خود را محکوم یکی از دو راه و یکی از دو سرنوشت سعادت و شقاوت نمی داند، بلکه همواره خود را مختار میان آن دو می یابد و احساس می کند که هر يك را بخواهد، می تواند برگزیند و هر کدام را که بخواهد سلوک کند، بر آن قادر است؛ و برای هر يك پاداشی مناسب آن خواهد دید، چنانکه خدای متعال فرموده است:

((وان لیس للانسان الا ما سعی، وان سعیه سوف یری، ثم یجزاه الجزاء الاوفی

(((۲۴۰)

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست، و (نتیجه) کوشش او به زودی دیده خواهد شد، سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند.

تا اینجا به يك نوع ارتباط میان اعمال و ملکات آدمی ذوات او اشاره شد؛ در این

میان ارتباطی دیگر نیز وجود دارد که عبارت است از ارتباط میان اعمال و ملکات آدمی و اوضاع و احوال و عوامل خارج از ذات انسانی، عواملی که ظرف زندگی انسان و جو حیات او را تشکیل می دهند مانند آداب و سنن و رسوم و عاداتهای تقلیدی و مانند اینها. این عوامل نیز انسان را به همسویی و موافقت با خود می خواند و از ناسازگاری و مخالفت با خود باز می دارد و چیزی نمی گذرد که ساختاری جدید برای انسان فراهم می آورد و انسان را در اعمال و رفتارش تحت تاءثیر خود قرار می دهد، به گونه ای که اعمال و رفتار انسان با اوضاع و احوال محیط و جو زندگی اجتماعی اش مطابق می گردد.

این رابطه نیز غالباً در حد اقتضاست و از آن فراتر نمی رود، ولیکن گاهی چنان ریشه دار و پابرجا می شود که دیگر امیدی به از بین بردن آن نمی ماند، زیرا در اثر مرور زمان ملکاتی چه رذیله و چه فاضله در قلب راسخ می شود، چنانکه خدای متعال بدان اشاره کرده است :

((ان الذین كفروا سواء عليهم اءاءنذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون .

ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة.)) (۲۴۶)

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی برایشان یکسان است؛ (آنها) نخواهند گروید. خداوند بر دلهای آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده؛ و بر دیدگانشان پرده ای است.

با وجود این، دعوت و انذار و تبشیر چنین کسانی برای اقامه حجت صحیح است، زیرا اگر تاءثیر دعوت در آنان مجال و ممتنع شده است، به خاطر سوء اختیار خودشان است.

بدین ترتیب مجموعه ای عوامل در شکل گیری ساختار تربیتی و خلق و خوی انسان دخیلند که به طور کلی به عوامل درونی و بیرونی تقسیم می شوند و اینها شخصیت روحی و شاکله انسان را به وجود می آورند.

آن که دارای شاکله ای معتدل است ، راه یافتنش به سوی کلمه حق و عمل صالح و برخورداری از دعوت حق آسانتر است و آن که شاکله ای غیر معتدل دارد، او هم می تواند به سوی کلمه حق و عمل صالح و دین حق راه یابد اما برای او دشوارتر است .
(۲۴۷)

بنابراین انسان محکوم عوامل درونی و بیرونی نیست و این عوامل نقش علت تامه را بازی نمی کنند، بلکه این عوامل به نحو اقتضا در تربیت انسان مؤثرند و آن چیزی که در تربیت آدمی اصیل و غیر قابل تغییر است و همه چیز آدمی به نحوی به او باز می گردد، فطرت آدمی است و در تربیت اصالت با فطرت است ؛ و از همین روست که پیام آوران الهی با فطرتها و به زبان فطرت سخن می گفتند.

((وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم.)) (۲۴۸)

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم ، تا (حقایق را) برای آنان بیان کند.

با توجه به اصالت فطرت است که راه تربیت گشوده می شود و هر انسانی این امکان برایش هست که متوجه کمال مطلق شود و پرده های ظلمتی را که به دست خویش و تحت تاءثیر عوامل بیرونی بر فطرت خویش کشیده است ، پس زند و به حق روی کند و هدایت یابد و تربیت الهی شود؛ حتی اگر ((فرعون)) باشد، چنانکه خدای متعال

هنگام فرستادن موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی ((فرعون)) این حقیقت تربیتی را یادآور شد.

((اذهب الی فرعون انه طغی ، فقل هل لك الی ان تزکی ، واهدیک الی ربک

فتخشی.)) (۲۴۹)

به سوی فرعون روانه شو که او سرکشی کرده است . پس بگو: آیا سر آن داری که به پاکیزگی گراییی ، و تو را به سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری ؟

((فرعون)) بر فطرت و حدود خود و حقوق دیگران طغیان کرد و خدای متعال موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به سوی او روانه کرد تا او را به تزکیه و اصلاح نفس خود متوجه کند و از آلودگی و پستی خود را برهاند. موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مأمور شد با بیانی استفهامی که به صورت پیشنهاد و درخواست است نه آمریت ، او را به حق بخواند: ((فقل هل لك الی ان تزکی))؟

این آیه بیان روشن دعوت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و چگونگی مواجهه با فرعون طاغی است که از خلال تعبیرات آن ، مهربانی و ادب و نزاکت در بیان ، و توجه به اصول تربیت نمایان است ، چه فرعون و همه طاغیان دارای سرشت همه انسانها می باشند که عوامل نفسانی و خارجی و قدرت ظاهری آنها را منحرف می کند و به طغیان وامی دارد، و چون رسالت الهی توجهش به اصلاح نفوس و تربیت است و پیامبران طیبیان نفوسند، نخست با مهربانی و آرامی و دقت در نفسیات ، به علاج بیماریهای درونی بخصوص بیماری طغیان می پردازند، و اگر این گونه علاج مؤثر نشد به هر وسیله شده ماده فساد و افساد را قطع می کنند.

بر این اساس که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرعون را به حق دعوت کرد و مأمور شد که بدو چنین گوید: ((واهدیک الی ربک فتخشی))؟ آیا آماده ای و به سود خود می بینی که تو را به سوی

پروردگارت هدایت کنم تا از غرور و طغیان
فرود آیی و در برابر ربوبیت و حق و حقوق
خاضع گردی ، و از طغیان و تجاوز پروا
کنی ؟

ترتیب بیان ، مشعر بر این است که
هدایت و شناسایی قدرت و عظمت ربوبیت و
تربیت و استعداد و خضوع و پرواپیشگی ،
بعد از تزکیه نفس از آلودگیها و غرور
حاصل می شود. تزکیه ، هدایت و معرفت ،
خضوع و خشیت ، منطق حقیقی تربیت است .
ولی فرعون مغرور طاغی و مستبد، این دعوت
به خیر و صلاح و رشد را درك نکرد. (۲۰۰) در
هر حال امکان هدایت و تربیت برای همگان
هست و عوامل مؤثر در تربیت ساختار
تربیتی و شخصیت روحی انسان را به نحو
اقتضا سامان می دهند. این عوامل عبارتند
از: وراثت ، محیط، سختیها و شداید، کار،
عوامل ماورای طبیعت و اراده انسان که به
اختصار مروری بر آنها می کنیم .

“κῦθου”

از جمله عوامل مهم و مؤثر در تربیت انسان به نحو اقتضا وراثت است، بدین معنا که خصوصیات آبا و اجداد به نسلهای بعد منتقل می شود، چنانکه در تعریف وراثت گفته اند:

((وراثت عبارت است از نیرویی طبیعی در موجود زنده که به وسیله آن صفات از اصل به نسل منتقل می شود، خواه این صفات مخصوص این نسل باشد، خواه مشترک میان تمام افراد این نوع یا بخشی از آنها باشد.)) (۲۰۱)

بنابراین وراثت عبارت است از انتقال صفات و خصوصیات جسمانی و روانی و حالات و ویژگیهای اخلاقی و رفتاری از پدر و مادر و یا خویشاوندان و اجداد به نسلهای بعدی . (۲۰۲)

این ویژگیها و خصوصیات، به نحو اقتضا در جهت مثبت یا منفی در افراد تاءثیر می گذارند، چنانکه خدای متعال از زبان حضرت نوح علیه السلام فرموده است:

((وقال نوح رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا.)) (۲۰۳)

و نوح گفت: پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار، زیرا اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند.

البته چنانکه اشاره شد وراثت عالمی مؤثر در تربیت است و نه عاملی مسلط در تربیت، به گونه ای که انسانی با وراثت نادرست می تواند به درستی گراید و انسانی با وراثتی درست به نادرستی میل کند.

((يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي.)) (٢٥٤)

زنده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنده بیرون می آورد. در روایات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام درباره معنا و مصداق بیرون آوردن زنده از مرده و مرده از زنده چنین آمده است :

((يخرج المؤمن من الكافر و يخرج الكافر من المؤمن.)) (٢٥٥)

مؤمن را از کافر بیرون می آورد، و کافر را از مؤمن بیرون می آورد. در هر حال نقش وراثت در تربیت انسان نقشی مهم و کارساز است و در سخنان معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام تاءکید بسیار بر اهمیت آن شده است، چنانکه از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمود:

((انظر في اي شيء تضع ولدك فان العرق دساس.)) (٢٥٦)

دقت کن که نطفه خود را در کجا مستقر می کنی زیرا خصوصیات اجداد به فرزندان منتقل می شود.

در بیان این امر از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام چنین وارد شده است :

((حسن الاخلاق برهان كرم الاعراق.)) (٢٥٧)
نیکویی اخلاق دلیل پاکی و فضیلت ریشه خانوادگی است .

و نیز چنین وارد شده است :
((اذا كرم اصل الرجل كرم مغيبه و محضره.)) (٢٥٨)

وقتی اصل و ریشه انسان خوب و شریف باشد، نهان و آشکارش خوب و شریف است . وراثت با همه اهمیت و نفوذی که دارد تحت تاءثیر عوامل دیگر قرار می گیرد و آنچه زمینه اش وجود دارد رشد می کند و دچار شدت و ضعف یا دگرگونی و تغییر می

شود. در این باره از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود:
(السعيد قد يشقى و الشقى قد يسعد.)
(۲۵۹)

گاهی خوشبخت بدبخت می شود و گاهی بدبخت به راه خوشبختی می رود.
یعنی گاهی انسانی که از وراثتی نیکو و سعادت‌مندان به بهره مند است تحت تاءثیر عوامل دیگر راهی نادرست پیش می گیرد و خود را بدبخت می سازد و گاهی انسانی که از وراثتی نادرست و تباه کننده برخوردار است، تحت تاءثیر عوامل دیگر راهی درست پیش می گیرد و خود را خوشبخت می سازد.

БЗҶа

محیط تربیتی عبارت است از تمام عوامل عادی خارجی که انسان را احاطه کرده و او را از آغاز رشدش یعنی از زمانی که به صورت نطفه در رحم منعقد می شود تا زمان مرگش تحت تاءثیر قرار می دهد.

چنانچه در عوامل محیطی دقت کنیم ، آنها را بسیار و فراوان می یابیم ، به طوری که هر چه انسان رشد می کند، دایره عوامل محیطی او نیز گسترش می یابد. (۲۶۰)

در ذیل به اجمال در مهمترین عوامل محیطی مرور می کنیم .

ТНЎЗТЎΨ Ү ӨТЎΨ БЗҮЕ

خانه و خانواده نخستین محیطی است که انسان را تحت تاءثیر فضا و روابط و مناسبات خود قرار می دهد. همه چیز این محیط و به خصوص عوامل انسانی آن بسیار تاءثیرگذار است ؛ و تاءثیرپذیری کودک و روابط عاطفی درون خانواده بر آن می افزاید.

سالهای نخست تربیت بسیار اهمیت دارد زیرا در این سالهاست که ساختار جسمانی ، عاطفی ، اخلاقی و عقلانی شکل می گیرد. کودک در خانواده چشم به جهان می گشاید و عادات و اخلاق خود را از خانواده فرامی گیرد، و روابط انسانی و عاطفی را در آنجا می آموزد. پدر و مادر به کفالت کودک قیام می کنند و به تربیت او اهتمام می ورزند و کودک به سبب میل به تقلیدش ، از پدر و مادر تقلید می کند و به شدت تحت تاءثیر اموری قرار می گیرد که او را احاطه کرده است .

رشد جسمانی کودک تحت تاءثیر محیط خانوادگی و مسائل مختلف زندگی خانوادگی است . فقر و غنا، فراوانی امکانات مناسب یا فقدان آنها، از جمله هوای آزاد، آفتاب ، روشنایی و نور کافی ، پاکیزگی و نظافت ، استراحت کافی ، غذای سالم و بهداشتی ، امکانات مقاومت در برابر بیماریها و وسایل پیشگیری ، و درمان بیماریها همگی در رشد جسمانی کودک مؤثر است .

کودک از تمام گرایشها و محرکهای درون خانواده تاءثیر می پذیرد و رفتار او به تبع رفتار خانواده شکل می گیرد. کودک به مجرد اینکه زبان مادری را در خانه فرا می گیرد، از طریق گفتگو و پرسش افکار و

آرای اعضای خانواده را فرا می گیرد و تحت تاءثیر آنها واقع می شود. والدین نه تنها مآمن و پناه كودكند بلکه نخستین آموزگار و راهنما و الگوی اویند. وقتی عادات افراد را در امور مختلف از قبیل خوردن ، آشامیدن ، راه رفتن ، خوابیدن ، لباس پوشیدن و رفتار با دیگران مورد دقت قرار می دهیم ، پی می بریم كه خانواده عاملی بسیار مهم در شكل گیری شخصیت افراد و این عادات و رفتار است ، زیرا كودك رفتار و عادات خود را از خانواده می آموزد و از اعضای خانواده تقلید می كند. اگر ما در بسیاری از اعمال و رفتار روزمره خود دقت نماییم و آنها را تجزیه و تحلیل و ریشه یابی كنیم ، درمی یابیم كه بیشتر آنها از تربیت خانوادگی سرچشمه می گیرد. (۲۶۱)

كودك ، نخستین درس محبت و دوستی ، و بغض و دشمنی را در خانه فرامی گیرد. محیطی سالم و پر از آرامش و عاطفه و دوستی بهترین بستر برای رشد عواطف و كمالات انسانی كودك است ، در چنین محیطی ، كودك احساس آرامش و امنیت می كند و خصلتهای انسانی در او شكوفا می شود. خدای سبحان خانواده را كانون آرامش و دوستی معرفی می كند، چنانكه می فرماید:

((ومن آیاته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها وجعل بينكم

مودة ورحمة ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون.)) (۲۶۲)

و از نشانه های او اینكه از (نوع) خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمتی نهاد. آری ، در این (نعمت) برای مردمی كه می اندیشند قطعاً نشانه هایی است .

ریشه بسیاری از ناهنجاریها در روابط و مناسبات خانوادگی است و آنجا كه آرامش و

دوستی و رحمت آسیب می بیند، ناهنجاریها ظهور می کند.

اعتقادات فرد در خانواده ریشه می زند و در زمینه مناسبات خانوادگی رشد می کند، تا جایی که کودک دین خانواده را می پذیرد و در نتیجه افکار و رفتارش شکل می گیرد، چنانکه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است :

((كل مولود يولد على الفطرة ، فابواه يهودانه ، و ينصرانه ، و يمجسانه .))
(۲۶۳)

هر نوزادی بر فطرت الهی به دنیا می آید، پس پدر و مادر او را به دین یهود و نصرانی و زرتشتی گرایش می دهند.
بدین ترتیب خانواده مهمترین محیط تربیتی به نحو اقتضا است و اساس شخصیت فرد از آنجا شکل می گیرد.

ἡμεῖς γὰρ ἡμεῖς ἄλλοις

انسان به فطرت خود در سراسر زندگی خویش میل به رفاقت و دوستی دارد؛ و رفقا و دوستان نه تنها با هم انس می گیرند و با مصاحبت و همنشینی، موجبات شادمانی و نشاط یکدیگر را فراهم می آورند، بلکه هر رفیقی به مقیاس درجه رفاقت و دوستی در امور مادی و معنوی دوست خود نفوذ می کند و هر يك دانسته یا ندانسته روی عقاید و اخلاق و رفتار و گفتار دیگری تاءثیر می گذارد. (۲۶۴) این تاءثیرگذاری و تاءثیرپذیری به نحو اقتضا تا آنجاست که در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: ((المرء علی دین خلیله و قرینه .)) (۲۶۵) انسان بر دین و آیین دوست و همنشین خود است.

تاءثیر دوست و همنشین در جهت مثبت و منفی تاءثیری شگفت است زیرا نفس انسانها در پی رفاقت و معاشرت بر یکدیگر نفوذ می کند و خوی و خصلت یکی به دیگری سرایت می کند، خواه موضوع سرایت درستی و نیکویی باشد و خواه سرایت پلیدی و تبهکاری. از این روست که رفاقت و معاشرت از جمله عوامل سعادت و شقاوت بشر شمرده شده است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این حقیقت چنین آمده است:

((مثل الجلیس الصالح مثل العطار، ان لم یحذک من عطره علقک من ریحہ ، و مثل الجلیس السوء مثل الکیر، ان لم یحرقک نالک من شره .)) (۲۶۶)

حکایت همنشین صالح مثل عطار است که اگر از عطر خود تو را بهره مند نسازد، بوی خوش آن در تو آویزد، و حکایت همنشین بد مثل آهنگر است که اگر شرار آتش آن تو را نسوزاند، بوی بد آن در تو آویزد.

همنشینی و رفاقت با صالحان ، انسان را به کمال سوق می دهد و همنشینی و رفاقت با تبهاران ، انسان را به تباهی می کشاند.

دل تو را در کوی اهل دل کشد تن تو را در حبس آب و گل کشد (۲۶۷)

صحبت صالح تو را صالح کند صحبت طالح (۲۶۸) تو را طالح کند (۲۶۹)

دوست خوب و صالح میل به اصلاح و کمال را در آدمی تقویت می کند و انسان را در سیر به سوی سعادت یاری می دهد، امام صادق علیه السلام از پدران گرامی اش روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

((اسعد الناس من خالط کرام الناس .)) (۲۷۰)

سعادت‌مندترین مردم کسی است که با مردمی بزرگوار معاشرت و آمیزش داشته باشد.

دوست بد و تبهار میل به فساد و تباهی را در آدمی تقویت می کند و انسان را در مسیر سقوط و شقاوت یاری می دهد. خدای متعال به نتایج چنین رفاقت و معاشرتی اشاره می کند و می فرماید:

((و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً، یا ویلتی

لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً، لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی و کان الشیطان

للانسان خذولاً.)) (۲۷۱)

و روزی است که ستمکار دستهای خود را بالامیبرد (و) می گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم . ای وای ، کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم . او (بود که) مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه یاد حق قرآن به من رسیده بود. و شیطان همواره فروگذارنده انسان است .

با توجه به همین تاء‌ثیرگذاری و تاء‌ثیرپذیری است که پیشوایان حق ، پیروان خود را با تاء‌کید بسیار از

رفاقتها و معاشرتهای نادرست پرهیز داده اند. در نامه ای که امیر مؤمنان علی علیه السلام به ((حارث همدانی)) ^(۲۷۲) نوشته ، او

را چنین یادآوری کرده است :
((و احذر صحابة من يفيل رايه و ينكر عمله ، فان الصاحب معتبر بصاحبه ... و اياك و مصاحبة الفساق فان الشر بالشر ملحق .)) ^(۲۷۳)

از همنشینی با کسی که راءیش سست و کردارش ناپسند بود پرهیز، که هر کس را از آن که دوست اوست شناسند... و از همنشینی با فاسقان پرهیز که شر به شر پیوندد.

همچنین در سخنان منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام آمده است :

((لا تصحب الشرير فان طبعك يسرق من طبعه شرا و انت لا تعلم .)) ^(۲۷۴)

با انسانهای شرور همنشینی مکن زیرا طبع تو بدیها را از آنان می دزدد در حالی که بدان آگاه نیستی .

بنابراین باید دوستی و همنشینی امری حساب شده باشد و با کسانی باید رفاقت کرد که شایسته دوستی و رفاقتند و این امر جز با شناخت درست و پی بردن به صحت و صلاحیت افراد امکان پذیر نیست ؛ و این همان چیزی است که در سخنان پیشوایان حق با تعبیر ((اختبار دوست)) آمده است . رفاقتی که بر اساس شناخت وضع اخلاقی و راه و رسم فرد صورت می گیرد، رفاقتی نیکو و استوار است . از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است :

((من اتخذ اخا بعد حسن الاختبار دامت صحبتته و تاءكدت مودته .)) ^(۲۷۵)

هر که پس از خوب آزمودن برای خویش دوست و برادری گیرد، رفاقتش پایدار و دوستی اش استوار باید.

بر این اساس است که امام مجتبی علیه السلام به یکی از فرزندانش فرمود:

((یا بنی لا تواخ احدا حتی تعرف مواردہ و مصادره ، فاذا استنبطت الخبرة و رضیت العشرة فأخه .)) (۲۷۶)

فرزندانم ، با کسی دوستی و برادری مکن تا بدانی کجاها می رود و می آید، و چون خوب از احوال و اوضاعش آگاه شوی و معاشرتش را پسندیدی ، با او دوستی و برادری کن .

این همه تاءکید برای آن است که تاءثیری پذیری انسان در رفاقت و معاشرت بسیار زیاد است و دوستیها و رفاقتهای حساب نشده و بی معیار می تواند نتایجی تلخ و مصائبی سنگین در پی داشته باشد، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :

((من اتخذ من غیر اختبار الجاه الاضطرار الی مرافقة الاشرار.)) (۲۷۷)

هر که ناسنجیده دوست و برادر گزیند، ناچار باید به رفاقت اشرار و افراد فاسد تن دهد.

بدین ترتیب رفاقت و معاشرت یکی از عوامل مهم تربیت به نحو اقتضاست که لازم است مورد عنایت جدی قرار گیرد.

Ṣḥḥa Ḥḥḥ

مدرسه و به بیان کلی تر محیط تعلیم و تربیت ، همچون خانواده از مهمترین عوامل مؤثر در تربیت است ، زیرا به سبب الگوبندی و الگوبندی آدمی که ریشه در فطرتش دارد تاءثیر عناصر گوناگون مدرسه و تعلیم و تربیت بر انسان بسیار زیاد است .

نقش معلم و مربی در شکل گیری شخصیت انسان و ساختار روحی و رفتاری او نقشی کلیدی است ، به گونه ای که متعلم و مربی ممکن است در تمام حرکات و سکنات خود تحت تاءثیر قرار گیرد و همه چیز خود را از معلم و مربی نمونه برداری کند . (۲۷۸)

(فلینظر الانسان الى طعامه .) (۲۷۹)

پس باید انسان به خوراك خود بنگرد . و کدام خوراك مهمتر و در خور توجه تر از خوراك روح و تعلیم و تربیت است ؟ از این روست که در خبر ((زید شحام)) آمده است که از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسش کردم که معنی خوراك چیست ؟ فرمود : ((علمه الذی یاءخذه ، عن یاءخذه .)) (۲۸۰)

علمی که فرامی گیرد ، بنگرد از چه کسی فرامی گیرد .

پیام آوران الهی برترین معلمان و مربیان بشر بهترین مدرسه تعلیم و تربیت را بنیان گذاشتند . به بیان امام خمینی (ره) :

((عالم مدرسه است و معلمین این مدرسه ، انبیا و اولیا هستند ، و مربی این معلمین ، خدای تبارک و تعالی است . خدای تبارک و تعالی انبیا را تربیت کرده است و آنها را برای تربیت و تعلیم کافه ناس

ارسال کرده (است). انبیای بزرگ اولوالعزم بر تمام بشر مبعوثند و سمت معلمی و مربی نسبت به تمام بشر دارند، و معلم آنها و مربی آنها حق تعالی است و آنها هم بعد از اینکه به تعلیمات الهی تعلیم شدند و تربیت پیدا کردند ماءمورند که بشر را تربیت کنند و تعلیم (دهند). (۲۸۱)

این مدرسه از چنان اهمیت تربیتی برخوردار است که خدای متعال با آن بر مؤمنان منت نهاده است، که هیچ چیز با آن قابل قیاس نیست.

((لقد من الله على المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و

یزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان كانوا من قبل لفی ضلال مبین.)) (۲۸۲)

به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد (که) پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیاتش را بر ایشان بخوانند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسالت خود را رسالت تعلیم و تربیت می دانست و می فرمود:

((بالتعلیم ارسلت.)) (۲۸۳)

برای تعلیم فرستاده شده ام و رسالت من تعلیم است.

این همه به خاطر تاءثیر شگفتی است که تعلیم و تربیت بر انسان دارد. ((ابوالحسن ندوی)) در این باره می نویسد:

((من امانتی مسئولیت آفرین تر و پرخطرتر و مؤثرتر در آینده یک امت و زندگی آن از امر تعلیم و تربیت نمی شناسم. لذا گاهی یک لغزش تربیتی امتی را بیکباره در آتشی سوزان سقوط می دهد و گاهی در اثر بی دقتی به راهی می رود که جز اضمحلال، از هم پاشیدگی، بی بند و

باری در اخلاق ، اجتماع ، سیاست ، تعلیم ، بی دینی و الحاد راهی نخواهد داشت ، به همان گونه که تربیت صحیح می تواند به تنهایی عقول و ارواح را در جهت صلاح و سداد هدایت کند، نسلی زنده و پویا به بار آورد و امت را به آینده ای درخشان بشارت دهد.)) (۲۸۴)

بنابراین محیط مدرسه از جمله مهمترین عوامل مؤثر در تربیت به نحو اقتضاست که می تواند استعداد های آدمیان را در جهات مثبت و منفی سامان دهد و اشخاص عالم ، عاقل ، متفکر، مذهب ، موحد، عدالت جو، فداکار و یا خلاف اینها را تحویل جامعه دهد. به بیان امام خمینی (ره) :

((معلم است که انسانها را یا مذهب بار می آورد، متعهد بار می آورد و یا انگل بار می آورد و وابسته ؛ همه از مدرسه ها بلند می شود، همه سعادت ها و همه شقاوتها انگیزه اش از مدرسه هاست و کلیدش دست معلمین است.)) (۲۸۵)

DũΣFHŪ B2ϑε

کلیه افراد و مناسبات اجتماعی غیر از خانواده و مدرسه محیط اجتماع نامیده می شود. از این مجموعه تمام روابط و پیوندهای اقتصادی، سیاسی، شغلی، عاطفی، روحی و فرهنگی بر انسان تاءثیر تربیتی می گذارد. (۲۸۶) انسان در تعاملی دائم با محیط اجتماع است و عناصر آن پیوسته در جهت سازندگی یا ویرانگری شخصیت افراد به نحو اقتضا عمل می کند. روابطی سالم، عاطفی، مبتنی بر کرامت و عزت و بر پایه انصاف و عدالت در شکل گیری شخصیت انسانی افراد نقشی اساسی دارد، همان گونه که روابطی ناسالم، خشن، مبتنی بر حقارت و لذت و بر پایه ستم و بی عدالتی در تخریب شخصیت انسانی افراد نقش دارد.

انسان در بستر اجتماع رشد می کند و بشدت از آن تاءثیر می پذیرد، زیرا رابطه میان فرد و اجتماع رابطه ای حقیقی است. افراد انسان با وجود کثرتی که دارند انسانند و انسان هم یک نوع واحد است و همچنین افعال و اعمال انسانها با اینکه متعدد و متکثر است ولی آنها نیز از نظر نوع واحد است و به گونه ای میان آنها الفت و جمع برقرار است، درست مانند آبی که در ظرفهای متعدد ریخته شود که اگرچه این آبها به تعداد ظرفها متعددند اما دارای قسمی وحدت نوعی اند و این آبها دارای خواص و آثار متکثری اند که باز از نظر نوع واحدند و هرگاه تمام این آبها در مکانی واحد گرد آیند آن خواص قوی تر و آن آثار بیشتر خواهد بود. همین امر درباره افراد و اجتماع صادق است. رابطه حقیقی ای که میان فرد و اجتماع برقرار

است سبب می شود که خواص و آثار فرد، در اجتماع نیز پدید آید و به همان نسبت که افراد از نظر خواص و آثار وجودی خویش در اجتماع تاءثیر می گذارند و آن را بهره مند می سازند، این آثار و خواص وجودی، خود هویتی مستقل را تشکیل می دهد و یک موجودیت اجتماعی پدید می آید که این موجودیت اجتماعی به نحو اقتضا افراد را تحت تاءثیر و تربیت خویش قرار می دهد. قرآن کریم برای اجتماع وجود، اجل، کتاب، شعور، فهم، عمل، طاعت و معصیت اعتبار کرده است که گویای موجودیت اجتماعی و نقش آن در تربیت انسانهاست، چنانکه در آیات زیر آمده است:

((ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستاءخرون ساعة ولا يستقدمون.))

(۲۸۷)

و برای هر امتی اجلی است، پس چون اجلشان فرا رسد، نه (می توانند) ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

((كل امة تدعى الى كتابها اليوم تجزون ما كنتم تعملون.)) (۲۸۸)

هر امتی به سوی کارنامه خود فراخوانده می شود (و بدیشان می گویند: آنچه را می کردید امروز پاداش می یابید.

((زيننا لكل امة عملهم.)) (۲۸۹)

برای هر امتی کردارشان را آراستیم.

((منهم امة مقتصدة.)) (۲۹۰)

از میان آنها امتی میانه رواند.

((امة قائمة يتلون آيات الله.)) (۲۹۱)

امتی درستکردارند که آیات الهی را می خوانند.

((وهمت كل امة برسولهم لياخذوه و جادلوا بالباطل ليدحضوا به الحق))

((فاخذتهم فكيف كان عقاب.)) (۲۹۲)

و هر امتی آهنگ فرستاده خود را کردند تا او را بگیرند، و به باطل جدال نمودند

تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتم ، پس (بنگر) کیفر من چگونه بود .

((ولكل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بينهم بالقسط و هم لا یظلمون.))

(۲۹۳)

و هر امتی را پیامبری است . پس چون پیامبرشان بیاید، میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود .

رابطه حقیقی میان فرد و اجتماع سبب به وجود آمدن قوا و خواصی اجتماعی می شود که در صورت تعارض و تزاخم قوا و خواص فرد با آن ، از هر جهت بر قوا و خواص فرد غلبه می کند، مشاهده و تجربه نیز این حقیقت را تاءیید می کند، چنانکه می بینیم در انقلابها و شورشهای اجتماعی هیچ گاه اراده يك فرد قدرت مقابله و معارضه با همت و اراده اجتماع را ندارد و برای فردی که جزئی از اجتماع است چاره ای جز همراهی و پیروی کامل از اجتماع نیست . بنابراین فرد به شدت تحت تاءثیر اجتماع واقع می شود تا جایی که اجتماع قدرت هرگونه فکر و شعوری را به نحو اقتضا از افراد خود سلب می کند. نقش فرهنگ حاکم و آداب پذیرفته شده و متعارف اجتماعی و رسوم معمول و مرسوم ملی نیز بر همین منوال است .

از این روست که تربیت افراد جز با اهتمام به تربیت اجتماع و ایجاد تحولات اجتماعی در جهت اهداف تربیتی ممکن و میسر نیست و آنچه در تربیت فردی فارغ از حرکت‌های اجتماعی صورت می پذیرد، آن قدر اندک است که در مقایسه با عملکرد اجتماع در خور توجه نیست .

به همین دلیل است که اسلام به شدت به تربیت اجتماعی اهتمام دارد و مهمترین دستورهای دینی خود را از قبیل نماز، حج

، انفاق و بالاخره هرگونه تقوای دینی را
بر اساس اجتماع بنیانگذاری کرده است .
(۲۹۴)

εα!εÛ "2"eF Θh εθ2ε

3q2"b γ 3zÛ2IÛeGH B2ÿε

انسان از نظر تربیتی متاثر از محیط جغرافیایی و طبیعی خویش است. آب و هوا، نور و حرارت، گرما و برودت، خشکی و بارندگی، مکان زندگی، مسکن و نوع خوراک و مانند اینها در ساختار جسمی و روحی انسان در خلق و خوی و رفتار آدمی تاءثیر دارند. بخشی از تفاوت‌های فردی و جمعی به محیط زندگی بازگشت می‌کند. محیط کوهستانی، محیط ساحلی، محیط کویری، محیط جنگلی، محیط روستایی، محیط شهری، آرامش محیط، ازدحام محیط و جز اینها هر يك تاءثیر خاصی بر روحيات و اخلاقیات انسان دارد.

امیر مؤمنان عليه السلام درباره تاءثیر محیط جغرافیایی و طبیعی بر خلق و خوی و رفتار آدمی تعبیری زیبا و لطیف دارد، آنجا که از زندگی ساده و سخت خود سخن می‌گوید و اینکه گوینده ای اشکال کند که اگر خوراک پسر ابوطالب این گونه (ساده و ناگوار) است، بی گمان ناتوانی بر او چیره گردد و نتواند با هم‌آوردان خود مقابله کند و از نبرد با دلاور مردان بازماند:

((الا و ان الشجرة البرية اصلب عودا، و الروائع الخضرة ارق جلودا، و النباتات البدوية اقوى وقودا و ابطا خمودا.)) (۲۹۰)

بدانید درختی که در بیابان خشک روید چوبش سخت تر بود، و سبزه های خوشنما پوستش نازکتر، و رستنیهای صحرایی را آتش افروخته تر بود و خاموشی آن دیرتر.

زندگی در فضای آزاد و هوای پاک و همراه با مشکلات طبیعت در صحت و سلامت تاءثیر می‌گذارد، چنانکه رسم اشراف مکه در عصر بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود

که کودکان خویش را در دوران شیرخواری در صحرا نزد زنانی که کارشان نگهداری از کودکان بود می فرستادند تا کودکانشان در محیط سالم و پاک صحرا به دور از مسائل شهر رشد کنند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چند سال آغازین حیات خود را در صحرا گذراند. (۲۹۶)

البته استمرار زندگی در بیابان روحیه را سخت و فرد را به سوی خشونت و جمود و خودمحوری می کشاند، (۲۹۷) همان طور که عرب جاهلی این تاءثیرات را از محیط خود گرفته بود. امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی صریح و گویا در این باره فرموده است :
(ان الله بعث محمدا صلی الله علیه و آله نذیرا للعالمین و امینا علی التنزیل ، و انتم معشر العرب علی شر دین ، و فی شر دار، منیخون بین حجارة خشن ، و حیات صم ، تشربون الکرد، و تاءکلون الجشب ، و تسفکون دماءکم ، و تقطعون ارحامکم ، الاصلنام فیکم منصوبة ، و الاثام بکم معصوبة .) (۲۹۸)
همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت ، تا مردمان را انذار کند و فرمان خدا را چنانکه باید برساند. آن هنگام شما ای مردم عرب ! بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده بودید. منزلگاهتان سنگستانهای ناهموار، همنشینتان گرزها مارهای زهردار، آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلوآزار، خون یکدیگر را ریزان ، از خویشاوند بریده و گریزان ، بتهایتان همه جا برپا و پای تا به سر آلوده به خطا.

بنابراین عوامل طبیعی و جغرافیایی نیز مانند سایر عوامل به نحو اقتضا در تربیت انسان مؤثر است و این تاءثیرات به خوبی قابل مشاهده و مقایسه است . معمولا صحرانشینان اهل سخاوت و شجاعت می شوند و کوه نشینان اهل بزرگواری و استقلال طلبی

و کشاورزان اهل رضا و قناعت و ساحل نشینان اهل بردباری و ملایمت؛ محیطهای گرم کسالت و سستی می آورد و محیطهای سرد علاقه به کار و کوشش. (۲۹۹)

البته محیطهای دیگر نیز که به نحوی انسانها را در بر می گیرند، به نحو اقتضا بر خلق و خوی و رفتار و کردار انسانها تاءثیر می گذارند؛ مانند حکومت و حاکمیت، و قوانین و مقررات که بسیاری از ویژگیهای اخلاقی و رفتاری مردمان را شکل می دهند. (۳۰۰)

همچنین رسانه ها و وسائل ارتباط جمعی اعم از کتاب، روزنامه، مجله، رادیو، تلویزیون، سینما، ویدئو و جز اینها هم به وجود آورنده محیطهای خاص و فضاهایی ویژه در شکل دادن ساختار تربیتی انسانها و از عوامل مهم محیطی به شمار می آیند. (۳۰۱)

یکی از اموری که در تربیت انسان نقشی کارساز و جدی دارد سختیها و شداید است که سبب ظهور صفات باطنی و تکمیل و تهذیب نفس و تصفیه اخلاق و تهییج قوا و نیروهای نهفته وجود انسان می شود. (۳۰۲)

در دل سختیها و شداید است که فطرت آدمی بیدار می شود و حجابهای فطرت به کنار می رود و انسان به حقیقت خود روی می کند و می تواند بر این حال باقی بماند.

((و اذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر

فمنهم مقتصد و ما یجد بآیاتنا الا کل ختار کفور.)) (۳۰۳)

و چون موجی کوه آسا آنان را فراگیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد (خود) را برای او خالص گردانند، و چون نجاتشان دهد و به خشکی رسان برخی از ایشان میانه رو بر راه راست توحید باشند؛ و نشانه های ما را جز فریبکاران و پیمان شکنان ناسپاس انکار نکنند.

در پرتو سختیها و شداید است که بسیاری از استعدادهای انسان شکوفا می شود و آدمی شایسته مراتب بالاتر کمال می گردد. به بیان امیر مؤمنان علی علیه السلام:

((فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال

(((۳۰۴)

گوهر انسانها در آزمایشگاه دگرگونی احوال معلوم می شود.

به حکم قانون و ناموس خلقت، بسیاری از کمالات جز در مواجهه با سختیها و شداید، جز در نتیجه تصادمها و اصطکاکهای سخت، جز در میدان مبارزه و پنجه نرم کردم با حوادث، جر در روبرو شدن با بلاها و مصائب حاصل نمی شود. (۳۰۵)

سختیها و مشکلات وجود آدمی را از ضعف و سستی بیرون می برد و سبب تکمیل و تهذیب نفس و خالص شدن گوهر وجود انسان می شود و خدای مهربان آنان را که دوست می دارد در سختی و بلا می افکند تا پولاد وجودشان آبدیده شود و به کمالات الهی دست یابند. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: ((ان الله تبارك و تعالی اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا و نجه بالبلاء نجا.)) (۳۰۶) هرگاه خدای تبارك و تعالی بنده ای را دوست بدارد، او را در بلا غوطه ور سازد و باران بلا بر سر او ریزد.

پس والاترین انسانها در بیشترین سختیها و شداید فرو می روند و بدین ترتیب گوهر وجودشان صیقل می خورد. امام باقر علیه السلام فرموده است:

((اشد الناس بلاء الانبياء ثم الاوصياء ، ثم الاماثل فالاماثل .)) (۳۰۷)

سخت ترین مردم از نظر شدت گرفتاری و میزان بلا، پیامبرانند، آن گاه اوصیای ایشان، و سپس کسانی که از دیگران بهترند به همین ترتیب.

هیچ چیز مانند تنعم و نازپروردگی، روحیه انسان را ضعیف و ناتوان و اخلاق را پست و تباه نمی سازد و راه سیر به سوی کمال را بر آدمی نمی بندد. (۳۰۸)

نازپرود تنعم نبرد را به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش (۳۰۹) باشد

تنعم و نازپروردگی انسان را شکننده و آسیب پذیر می سازد، مقاومت آدمی را در برابر تندباد حوادث می کاهد و توفیق بارور شدن بسیاری از استعدادهای کمالی را می گیرد. آن که در این عالم سختی ندیده و با شداید رو به رو نشده است چگونه می تواند در برابر سختیها و شداید آن عالم تحمل آرد؟ انسانی که سختی ندیده

تا تعینهای وجودی اش در هم شکنند و به لطافت‌های حقیقی دست یابد چگونه می خواهد پا به عوالم لطیف وجود بگذارد؟

سختیها و مشکلات ، روح را ورزش می دهد و نیرومند می سازد، فلز وجود انسان را خالص و محکم می کند. رشد و نمو و بارور شدن استعدادهای آدمی جز در صحنه گرفتاریها و مقابله با شداید و رویارویی با مشکلات فراهم نمی شود، زیرا تا تعین وجود خرد نشود، تکامل حاصل نمی شود. به قول ((ملای رومی)) گندم زیر خاک می رود و در زندان خاک گرفتار می شود و در همان زندان است که شکافته می شود و تعین خود را از دست می دهد و به مرحله ای کاملتر قدم می نهد. نخست ریشه هایی نازک بیرون می دهد و طولی نمی کشد که به صورت بوته گندم ، به صورت ساقه و خوشه و دانه هایی زیادتیر ظاهر می شود. زیر خاک قرار گرفتن مقدمه تکامل آن است . باز همین گندم در زیر سنگ آسیا نرم و آرد می شود و سپس نان می گردد و نان بار دیگر در زیر دندان آسیا می شود و جذب بدن می گردد تا بالاخره به عالی ترین مراحل کمال ممکن خود می رسد و به صورت عقل و فهم تجلی می کند. (۳۱۰)

گندمی را زیر خاک انداختند پس ز خاکش خوشه ها برخاستند

بار دیگر کوفتنش ز آسیا قیمتش افزود و نان شد جانفزا

باز نان را زیر دندان کوفتند گشت عقل و جان و فهم
سودمند (۳۱۱)

بدین ترتیب سختیها و شداید انسان را از خامی به پختگی ، از ضعف به قوت ، از نقص به کمال سیر می دهد. در نظام تربیتی اسلام نازپروری و ضعیف پروری جایی ندارد و در عین حال که شریعت اسلام سهل و ساده است اما تعالیمش به گونه ای است که افراد را به سختی و مشکل خو دهد و از

ضعف و سستی بیرون برد و استعداد های والای آنان را تحت عبادتها و تمرینهای مکرر که با نوعی سختی توأم است ، شکوفا سازد. به بیان امیر مؤمنان علی علیه السلام :

((ولكن الله يختبر عباده بانواع الشدائد، و يتعبدهم بانواع المجاهد، و يبتليهم بضروب المكاره ، اخراجا للتكبر من قلوبهم ، و اسكانا للتذل في نفوسهم ، و ليجعل ذلك ابوابا فتحا الى فضله ، و اسبابا ذللا لعفوه .)) ^(۳۱۲)

لیکن خداوند بندگانش را با سختیهای گوناگون می آزماید، و با مجاهدتها به بندگی و ادارشان می نماید، و به ناخوشاینها آزمونشان می کند تا خودپسندی را از دلهایشان بزداید، و خواری و فروتنی را در جانهایشان جایگزین سازد، و آن را درهائی برای بخشش او و وسیله هایی برای آمرزش او قرار دهد.

سختیها و شداید فقط نقش ظاهر کردن و نمایان ساختن گوهر واقعی وجود آدمی را ندارد، بلکه سختیها و شداید نقش تبدیل کردن و دگرگون کردن و تکمیل کردن دارد، نقش تصفیه و تخلیص دارد؛ ^(۳۱۳) و انسان را از مراتب پست وجود به مراتب عالی وجود متحول می سازد.

از جمله عوامل مؤثر در تربیت که در ساختن شخصیت انسان نقش اساسی دارد، کار است. انسان در عین حال که خالق و آفریننده و مدبر کار است، به شدت متاثر از آن است، به نحوی که کار بر روح و جان انسان رنگ می زند و در خلق خوی و رفتار انسان تاءثیر می گذارد. کار در رشد ابعاد مختلف وجود آدمی نقش دارد و جسم و عقل و احساس و عاطفه را تحت تربیت خود قرار می دهد. وقتی انسان کاری مطابق استعداد و ذوق و سلیقه اش انجام می دهد، با آن همه وجود خود را تمرین و رشد می دهد. آدمی در کاری که انجام می دهد، خود را می یابد، می آزماید و استعدادهای خود را کشف و شکوفا می کند. انسان با کار کردن کرامت، شخصیت و حیثیت خود را حفظ می کند و این امر بر روحیه و رفتارش تاءثیر می گذارد. از این منظر، کار کردن هر چند پایین ترین نوع آن حرکتی تربیتی و سازنده و با ارزش شریف به شمار می آید. خدای سبحان در ضرورت و جدی گرفتن کار فرمان اکید داده و فرموده است:

((فإذا قضيت الصلاة فانتشروا في الأرض وابتغوا من فضل الله واذكروا الله

كثيرا العلكم تفلحون.)) (۳۱۴)

پس چون نماز گزارده شد، در (روی) زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جویا شوید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

خداوند اهل ایمان را فرمان می دهد که با کسب و کار روزی بجویند که کار کردن و روزی جستن و روی پای خود ایستادن و استقلال خود را حفظ کردن، زمینه ای

مناسب برای کسب کمالات الهی و عین آخرت است ، نه بازدارنده از آخرت و امری دنیایی . امام خمینی (ره) در این باره می نویسد:

((جناب محقق خبیر و محدث بی نظیر مولانا مجلسی علیه الرحمة می فرماید: بدان ، آنچه از مجموع آیات و اخبار ظاهر می شود، به حسب فهم ما، این است که دنیای مذمومه مرکب است از يك اموری که انسان را باز دارد از طاعت خدا و دوستی او و تحصیل آخرت . پس دنیا و آخرت با هم متقابلند. هر چه باعث رضای خدای سبحان و قرب او شود، از آخرت است ، اگرچه به حسب ظاهر از دنیا باشد؛ مثل تجارات و زراعات و صناعاتی که مقصود از آنها معیشت عیال باشد برای اطاعت امر خدا، و صرف کردن آنها در مصارف خیریه ، و اعانت کردن به محتاجان ، و صدقات و باز ایستادن سؤ ال از مردم ، و غیر آن ؛ و اینها همه از آخرت است ، گرچه مردم آن را از دنیا دانند. و ریاضات مبتدعه و اعمال ریائییه . گرچه با تزهد و انواع مشقت باشد، از دنیاست ، زیرا که باعث دوری از خدا شود و قرب به سوی او نیآورد...)) (۳۱۵)

قرآن کریم مردمان را به کار و کوشش در راهی درست فراخوانده است و آن را با ارزش و آخرتی معرفی نموده است که این راهی نیکو در تربیت آدمی است .

((وابتغ فيما آتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا واحسن كما

احسن الله اليك ولا تبغ الفساد في الارض ان الله لا يحب المفسدين.)) (۳۱۶)

و با آنچه خدایت داده است سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده است و در زمین تباہکاری مجوی که خدا تباہکاران را دوست ندارد.

خداوند زمین را برای آدمیان آفریده است و آن را سراسر نعمت قرار داده است تا انسانها در آن تلاش کنند و تربیت شوند و به سوی او خود را کامل نمایند.

((هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکیبها و کلوا من رزقه والیه

النشور.)) (۳۱۷)

اوست که زمین را برای شما رام کرد، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی او بخورید و (بدانید که) برانگیختن به سوی اوست.

خداوند کار کردن آدمیان را که سبب تحقق تاءثیرات کمالی و نتایج مثبت اجتماعی و اقتصادی است، دوست دارد. از رسول خدا ﷺ چنین روایت شده است:

((ان الله تعالی یحب العبد المؤمن المحترف.)) (۳۱۸)

خدای متعال بنده مؤمن اهل حرفه و پیشه را دوست دارد.

این بیان ارزشی گویای جایگاه کار و تلاش است، کار و تلاشی که خود نوعی عبادت و بندگی است و همچون سایر عبادات تربیت کننده و کمال بخش.

در حدیثی قدسی آمده است که خدای متعال در شب معراج به پیامبر گرامی اش فرمود:

((یا احمد! ان العبادة عشرة اجزاء، تسعة منها طلب الحلال.)) (۳۱۹)

ای احمد! همانا عبادت ده قسمت است که نه قسمت از آن (کار کردن در) طلب حلال است.

کار کردن در طلب حلال و تلاش کردن با قصد و نیت درست چنان بر انسان و جامعه تاءثیر تربیتی می گذارد که از والاترین عبادتها شمرده می شود. در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ آمده است:

((العبادة سبعون جزء افضلها جزء طلب الحلال.)) (۳۲۰)

عبادت هفتاد قسمت است که برترین قسمت آن (کار کردن در) طلب حلال است . سلامت زندگی فرد و جامعه در گرو کار کردن است و کار شرافتمندانه و متعهدانه دری از درهای بهشت تربیت الهی و راهی به سوی کمال است . بدین سبب است که کار کردن نوعی جهاد است و همچون جهاد در راه خدا تربیت کننده و عزت بخش ، امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :

((الشأخص فی طلب الرزق الحلال کالمجاهد فی سبیل الله .)) (۳۲۱)

جوینده روزی حلال همانند مجاهد راه خداست .

پیشوایان دین برترین نمونه های تربیتی کار را این چنین می دیدند و بدان توصیه می کردند: ((محمد بن منکدر)) (۳۲۲) گوید: در روزی بسیار گرم از مدینه بیرون رفتم . در یکی از نواحی مدینه ((ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین)) را دیدم (که از سرکشی به مرزعه خودش بازمی گشت) . با خود گفتم : سبحان الله ، مردی از بزرگان قریش در چنین وقتی و با این حالی که دارد در پی مال دنیاست ! باید او را پند دهم . پیش رفتم و سلام کردم . با کمال خستگی در حالی که عرق از سر و رویش می ریخت پاسخ مرا داد . گفتم : ((خدا کارت را اصلاح کند، آیا شخصیتی چون شما بزرگی از بزرگان قریش در این هنگام و با این حال در پی مال دنیا می رود؟ اگر در این حال مرگ تو در رسد چه می کنی ؟ فرمود:

((لو جاءنی الموت و انا علی هذه الحال جاءنی و انا فی طاعة من طاعة الله عز و جل اکف بها نفسی و عیالی عنک و عن الناس ، و انما کنت اخاف لو ان لو جاءنی الموت و انا علی معصية من معاصی الله .)) (۳۲۳)

اگر در همین حال مرگ من فرارسد (هیچ بیمی ندارم زیرا) در حال طاعتی از طاعات خدا خواهم بود که بدین وسیله خود و خانواده ام را از تو و دیگر مردم بی نیاز می کنم . همانا از مرگ در آن حال بیمناکم که سرگرم گناهی از گناهان باشم .

گفتم : ((رحمت خدا بر تو باد، گمان می کردم که باید شما را پند دهم ولی شما مرا پند دادی .)) (۳۲۴)

بدین ترتیب کار یکی از بهترین عوامل تربیتی و بستری مناسب برای سازندگی شخصیت آدمی است .

“q2”b zÜθyñz qaÜzā

مراد از عوامل ماورای طبیعت مجموعه عواملی است که فراتر از امور طبیعی اند و برای انسان ملموس و محسوس نیستند ولی پیوسته در تعامل با انسانند و در تربیت انسان به نحو اقتضا مؤثرند. در این میان مهمترین عوامل فرشتگان و شیاطینند. آنان در سعادت و شقاوت انسان و جامعه نقش دارند و رابطه اش با انسان رابطه ای طولی است، بدین معنا که چون انسان اراده خیر کند، فرشتگان در آن امتداد او را یاری می کنند و چون انسان اراده شر کند، شیاطین در آن امتداد یاری اش می کنند، ولی هیچ يك بر انسان مسلط نیستند و تا انسان خود راه نفوذ آنان را باز نکند، آنان نمی توانند آدمی را به سوی خیر و شر ببرند.

فرشتگان ماءمور سجده بر انسان شدند و این به سبب خصوصیات نوعی انسان بود و آنان همگی سجده کردند. و ابلیس که از جن بود و به سبب طاعت خویش در ردیف فرشتگان قرار گرفته بود، گرفتار تکبر شد و از سجده کردن سرپیچی کرد. (۳۲۰)

((ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا

ابلیس لم یکن من الساجدین.)) (۳۲۱)

و هر آینه شما را بیافریدیم، آن گاه صورتگری کردیم، آن گاه به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید؛ پس سجده کردند مگر ابلیس که از سجده آورندگان نبود.

((واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق

عن امر ربه.)) (۳۲۲)

و آن گاه که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس

که از جن بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد.

همان طور که در بحث شناخت انسان اشاره شد، انسان واجد مرتبه ((خلیفة الہی)) است و خداوند این حقیقت را اعلام کرد و او را جانشین خود در زمین معرفی نمود. آن گاه خبر داد که این خلیفه ((معلم به همه اسما)) است و از این رو شایستگی خلافت دارد و فرشتگان را متوجه ساخت که آنان فاقد چنین مرتبه جامعی اند. پس از روشن شدن این حقیقت که آدم ﷺ کون جامع و واجد همه اسما است و به همین سبب بر تمام موجودات شرافت و برتری دارد، فرمان داد که او را سجده کنند:

((و اذا قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابي واستكبر وكان

من الكافرين.)) (۳۲۸)

و چون به فرشتگان گفتیم : آدم را سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس ، سرپیچی و گردنکشی کرد و از کافران بود. در این آیات ، نه تنها مرتبه انسان مشخص می شود، بلکه مرتبه وجودی فرشتگان و شیطان نیز روشن می گردد و جایگاه هر يك در عالم وجود تبیین می شود. انسان : ((خلیفة الله)) است و ((مسجود)).

فرشتگان : ((مطیع امر الله)) اند و ((ساجد)).

شیطان : ((مستکبر)) است و ((مضل)). فرشتگان در مرتبه کمالی خضوع و اطاعت فرمان خدایند و در خدمت و یاری انسان .

((بل عباد مکرمون لایسبقونه بالقول وهم بامرہ یعملون.)) (۳۲۹)

بلکه (آن فرشتگان) بندگانی گرامی اند که به گفتار بر خدا پیشی نمی گیرند و آنان به فرمان او کار می کنند.

سجود همگی فرشتگان بر آدم بدین معناست که همه آنان مسخر در راه به کمال رساندن و سعادت‌مند ساختن انسانند و برای موفقیت و رستگاری او کار می‌کنند. گروهی از ایشان ماء‌مور حیات بخشی ، و گروهی دیگر ماء‌مور مرگ ، و گروهی دست اندر کار روزی رسانی ، و گروهی ماء‌مور وحی اند؛ و همچنین بقیه فرشتگان هر کدام مشغول یکی از کارهای بشرند. بنابراین فرشتگان اسباب الهی و یاورانی برای انسانند که او در راه رسیدنش به سعادت و کمال یاری می‌کنند. خدای سبحان از زبان فرشتگان فرموده است :

((نحن اولیاءکم فی الحیة الدنیا و فی الآخرة.)) (۳۳۰)

ما در زندگی این جهان و در آن جهان متولی امور شمایم .
فرشتگان واسطه گان رحمت و کرامت خداوند بر انسانند یعنی فرشتگان مؤید و راهنما و یاور آنانند که خود را تحت ولایت الهی قرار می دهند و خواستار هدایت و رستگاری اند.
در مقابل یاری و راهنمایی فرشتگان ، یاری و گمراهی شیاطین قرار دارد، آنها نیز انسانهایی را که خود را تحت ولایت شیطان قرار می دهند، در جهت گمراهی و تباهی یاری و راهنمایی می کنند و به هلاکت و خسران می رسانند، ولی در این امر هیچ سلطه ای بر انسان ندارند مگر اینکه انسان خود راه نفوذ و سلطه را برای آنها بگشاید. مهمترین بحث در تاءثیر شیطان بر انسان ، دریافت نسبت شیطان با انسان و حیطة و میدان تصرف او در انسان است . این حقیقت در قرآن کریم چنین آمده است :

((قال رب بما اغويتني لازين لهم في الارض ولاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين . قال : هذا صراط علي مستقيم . ان عبادي ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين .)) (۳۳۱)

(ابليس) گفت : پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی ، من نیز (گمراهی شان را) در زمین برایشان می آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت جز بندگان مخلص تو را . فرمود: این راهی است راست (که) به سوی من (منتهی می شود). در حقیقت ، تو را بر بندگان من تسلطی نیست ، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند.

خداوند به شیطان فرمان داد که به مرتبه ای از وجود که فوق مرتبه اوست سجده کند، ولی چون شیطان به مرتبه خود قانع نبود و برای خود نحوه ای استقلال قائل بود، خود را مطرح ساخت و از سجده بر آدم سرپیچی کرد و گردنکشی نمود و همین امر سبب دوری اش از رحمت خدا و سقوطش شد؛ (۳۳۲) و اینک غفلت و گمراهی خود را به خدا نسبت می دهد و گناه خویش را از او می بیند. در حالی که او در این گمراهی قاصر نبود، بلکه مقصر بود. او از مرتبه آدم عليه السلام آگاه بود و می دانست که او ((معلم به همه اسما)) است و باید او را سجده کند.

شیطان اعلام کرد که به واسطه آراستن امور (دنیا) همه انسانها را گمراه می سازد جز ((مخلصین)) را، یعنی آنان را که جز خدا نمی بینند و جز خدا نمی خواهند. مخلصین آنانند که خدا ایشان را برای خود خالص کرده است ، پس از آنکه آنان خود را برای خدا خالص کردند، یعنی غیر خدا کسی در ایشان سهمی و نصیبی ندارد و در دلهایشان جایی وجود ندارد که غیر خدا در آن منزل کند و آنان جز به

یاد خدا نیستند، و شیطان هم هر چند از کید و وسوسه های خود در دل آنان بیفکند، همان وسوسه برمی گردد و یاد خدا می شود و همان چیزهایی که دیگران را از خدا دور می سازد، ایشان را به خدا نزدیک می کند، ^(۳۳۳) کسی که به غیر خدا توجه ندارد، جای نفوذ ندارد. راه نفوذ شیطان، خودبینی و خودخواهی و ظاهربینی و دنیادوستی است. پس شیطان هیچ راه نفوذی به مخلصین ندارد. اما خداوند خلاف ادعای ابلیس که گفت: همه را گمراه می کنم جز بندگان مخلص تو را؛ فرمود: تو هیچ يك از بندگان مرا نمی توانی گمراه سازی، تو راهی بر بندگان من نداری، جز آنان که خود از تو پیروی کنند، خود بخواهند که تو در ایشان نفوذ کنی: **((ان عبادی لیس لك علیهم سلطان الا من اتبعك من**

الغاوین.))

سیاق آیه که در پاسخ و رد ادعای ابلیس است می رساند که منظور از ((عبادی)) فقط بندگان مخلص هستند، بلکه همه انسانهایند، مگر آنان که خود گمراهی را اختیار کرده اند و اهل گمراهی اند. پس شیطان راههای گمراهی را به ایشان نشان می دهد و موارد و مصادیق تباهی را به انسانی که گمراهی اختیار کرده است می نمایاند. شیاطین بر انسانی سلطه دارند که خودبین و خودخواه است و بنده و اسیر نفس اماره خویش است و خداوند بر او ((اذن سلطه)) داده است و این نیز فقط جزای اوست، یعنی آن که خود ((غوایب اولی)) را بر خود خواست، شیطان بر او راه می یابد و او را همراه خود به تباهی می کشاند و این ((غوایب ثانوی)) است و جزای آن ((غوایب اولی)) است. به دیگر سخن: چون انسانی گمراهی را انتخاب کرد، در آن مسیر یاری می شود و اگر نکرد هیچ

سلطه ای در این زمینه بر او نمی رود. حکومت شیطان فقط بر اهل گمراهی است، نه بر همه مردمان؛ و نه این است که او بر بندگان خدا سلطه دارد و مخلصین را استثنا کرده است. آدم و فرزندانش همگی بندگان خدایند و چنان نیست که ابلیس پنداشت که فقط مخلصین بنده اویند و چون بنده اویند به شیطان اجازه تسلط بر ایشان داده نشده است، بلکه همه افراد بشر بنده خدایند و او مالک و مدبر همه است، اما قضای الهی چنین است که خداوند شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی از او دارند و سرنوشت خود را به دست او می سپارند، مسلط کرده است و اینها هستند که شیطان برشان حکمفرمایی می کند. ^(۳۳۴) این حقیقت در آیات قرآن کریم مکرر آمده است.

((انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون.)) ^(۳۳۵)

تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آنها به خاک شرک می ورزند.

((کتب علیه انه من تولاه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر.)) ^(۳۳۶)

بر شیطان مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می سازد و به عذاب آتش می کشاند.

((و استقرز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلك و

شارکهم فی الاموال و الاولاد و عدهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا، ان عبادی

لیس لک علیهم سلطان و کفی بربک وکیلا.)) ^(۳۳۷)

و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنان وعده ای نمی دهد. در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، و حمایتگری (چون) پروردگارت بس است.

میدان تاخت و تاز شیطان ادراکات و تخیلات و اوهام آدمی است . وی نخست در عواطف نفسانی انسان یعنی در بیم و امید و در آمال و آرزوهای آدمی و در شهوت و غضب بشر تصرف می کند، و سپس در افکار و اراده ای که از این عواطف برمی خیزد. شیطان امور باطل و زشتیها و پلیدیها را از راه میل و رغبتی که عواطف بشری به آن دارد، در نظر آدمیان می آراید و بدین وسیله گمراهشان می کند. مثلا زنا را که یکی از گناهان است از آنجا که مطابق میل شهوانی انسان است ، آن قدر در نظرش می آراید تا به تدریج پلیدی و زشتی آن کاسته می شود و بزرگی گناه كوچك جلوه می نماید و توجه به عواقب آن زایل می شود؛ و به جایی می رسد که تصدیق به خوبی آن می کند و مرتکبش می شود. (۳۳۸)

(يعدهم و يمنيهم و ما يعدهم الشيطان الا غرورا.) (۳۳۹)

(آری ،) شیطان به آنان وعده می دهد، و ایشان را در آرزوها می افکند، و جز فریب به آنان وعده نمی دهد.

البته تصرفات شیطان در ادراك انسان تصرف طولی است ، نه تصرف عرضی ، تا با استقلال انسان در کارهایش منافات داشته باشد. او فقط می تواند در ادراك انسان به واسطه امور دنیایی از راه فریب و آراستن امور تصرف نماید و باطل را به جای حق نشاند و باطل را به لباسی حق جلوه دهد و کاری کند که انسان با هر چیز که ارتباط برقرار می کند، به وجه باطل آن چیز نظر داشته باشد تا او را بفریبد و از حق بگرداند که در نتیجه از هیچ چیز بهره ای درست و در جهت کمال خود نمی برد. چنین انسانی خود را در هستی مستقل می بیند و همین فکر او را به کلی از حق و زندگی حقیقی غافل می سازد. وقتی انسان

کارش به جایی رسید که از هر چیز وجهه باطل آن را درک کرد، و از وجهه حق آن غافل شد، رفته رفته دچار غفلتی دیگر می گردد که ریشه همه گناهان است و آن غفلت از مقام حق تبارک و تعالی است .

بنابراین خود را مستقل دیدن ، و از پروردگار خود غافل شدن ، و جمیع اوهام و افکار باطل و هر شرك و ستمی که مترتب و متفرع بر آن است ، همه اینها از تصرفات شیطان است ، گرچه چنین شخصی از آنجا که خود را مستقل می داند، این اوهام و افکار را نیز از خود می پندارد، زیرا معنی فریب شیطان خوردن و در تحت ولایت او درآمدن همین است که انسان گمراه بشود و نداند چه کسی او را گمراه کرده است .
(۳۴۰)

(انه يراكم هو و قبيله من حيث لاترونهم انا جعلنا الشياطين اولياء للذين

لا يؤمنون.) (۳۴۱)

در حقیقت ، او و قبيله اش ، شما را از آنجا که آنها را نمی بینید، می بینند. ما شیاطین را سرپرستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.

بنابراین مشیت الهی بر این است که فرشتگان و شیاطین بتوانند انسان را در جهات درست و نادرستی یاری کنند و در تربیت انسان نقشی مؤثر و فعال داشته باشند؛ و نیز گمراهی انسان به دست شیطان ، جزای انتخاب و خواست تباه بشر است ، و اینکه شیطان اهل گمراهی را گمراه می کند نیز در چارچوب اذن خدا و مشیت او و به عنوان مجازات خداوند در مورد اهل گمراهی است . این سنت همه جانبه و همیشگی اوست .

ἡ ἀρετὴ τῆς ἰσότητος

از مهمترین عوامل مؤثر در تربیت اراده خود آدمیان به نحو اقتضاست ، انسان موجودی است که در ابتدای آفرینش پاک از هر اقتضایی است ، نه اقتضای سعادت دارد و نه اقتضای شقاوت و نسبتش به این دو امر یکسان است ، هم می تواند راه خیر و اطاعت را که راه فرشتگان است که جز فرمانبرداری از آنان ساخته نیست اختیار کند و هم راه شر و معصیت را که راه ابلیس و لشکریان اوست که جز مخالفت و نافرمانی چیزی ندارند. انسان به هر راه در زندگی اش میل کند، به همان راه می افتد و اهل آن راه کمکش می کنند و آنچه را دارند در نظرش جلوه می دهند و او را به سرمنزلی که راهشان بدان منتهی می گردد راهنمایی می کنند، و آن سرمنزل یا بهشت است یا دوزخ ، یا سعادت است یا شقاوت . (۳۴۲)

سعادت عبارت است از رسیدن هر شخصی با حرکت ارادی خود به کمالی که در خلقت او نهاده شده است . (۳۴۳) و شقاوت دور شدن انسان است از مسیر کمال با حرکت ارادی خود و تباه ساختن استعدادهای الهی خویش .

(انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا.) (۳۴۴)

ما راه را به انسان نشان دادیم ، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد)، یا ناسپاس . خدای متعال انسان را به مسیری که او را به غایت مطلوب یعنی حق می رساند، راه نموده و ارائه طریق کرده است ؛ مسیری که بر انسان واجب است که در زندگی دنیایی اش آن را بپیماید تا با پیمودن آن به سعادت دنیا و آخرت برسد. و البته راهی که خدای سبحان انسان را بدان هدایت کرده

راهی است اختیاری و شکر و کفری که بر هدایت مذکور مترتب است ، در اختیار انسان قرار داده شده است و هر انسانی به هر يك از آن دو که بخواهد می تواند متصف شود و اکراه و اجباری در کار نیست . (۳۴۰)

سعادت و شقاوت آدمی به دست خود اوست و انسان خود نقشی مهم و مؤثر در سرنوشت خویش دارد. امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

((آنچه که بر سر انسان می آید از خیر و شر، از خود آدم است . آنچه که انسان را به مراتب عالی انسانیت می رساند، کوشش خود انسان (است) و آنچه که انسان را به تباهی در دنیا و آخرت می کشد خود انسان و اعمال خود انسان است . این انسان است که خدای تبارک و تعالی به طوری خلق فرموده است که راه راست و کج را می تواند انتخاب کند...)) (۳۴۶)

مقدرات انسان قبل از هر چیز و هر کس در دست خود انسان است و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی مردمان در درجه نخست به خود ایشان بازگشت می کند. (۳۴۷)

قضای الهی چنین است که آنچه به انسان می رسد بازگشت به خود انسان می کند و نتیجه و محصول میل و اراده و عملکرد خود اوست .

((ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم.)) (۳۴۸)

در حقیقت ، خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. انسان می تواند در نفسانیات خود دگرگونی ایجاد کند و حال خود را تغییر دهد و سعادت و شقاوت خود را ترسیم نماید. امام خمینی (ره) در این باره می نویسد:

((انسان هر انسانی که باشد مادام که در عالم طبیعت است و با ماده اولی قابل

تطور و دگرگونی و اختلاف دمساز است ، قابلیت تطور و دگرگونی و تغییر دارد، یا به سوی سعادت و کمالات شایسته آن ، و یا به سوی شقاوت و امور مخالف با اصل فطرتش ؛ و همه این امور به سبب کسب و عمل انسان است .

بنابراین انسان شقی و فاسدالعقیده ، و بداخلاق و زشت کردار می تواند به سبب کسب و عمل خود و ریاضت و مشقتی که تحمل می کند شخصی کاملاً سعادت‌مند و مؤمن شود و تمام عقاید و اخلاق و اعمال خود را به سمت دیگر متحول سازد، و همین گونه است حال انسان سعادت‌مند که می تواند به سبب کسب و عمل خود شقی و بدبخت شود. و این از آن روست که ماده اولی قابلیت تحول و دگرگونی دارد، و آنچه به وی افاضه شده است بعد از تطوراتش در مراتب طبیعت از نطفه تا آنجا که قابلیت افاضه روح بر آن می شود همان نفس اولیه و اصلی است که شایسته کمالات و اضداد آن است ، و چون کمالات نفسانی را کسب کرد، آن ماده اولی و اصلی باطل نمی شود و آن کمالات ذات و ذاتیات آن نمی شود و ممکن است دچار دگرگونی شود و تغییر کند، همان طور که در طول تاریخ در موارد متعدد مشاهده شده که کافر و بداخلاق و زشت کردار، مؤمن و خوش اخلاص و نیک کردار شده است و بالعکس .

بنابراین ، انسان در تغییر اخلاق و عقاید فاعل مختار است و این امکان برای او هست که با اختیار خود عقاید حقه و اخلاق فاضله و ملکات حسنه را تحصیل کند. البته گاهی این امر به ریاضت نفس و تحمل مشقتهای علمی و عملی نیاز دارد. و دلیل بر امکان این تغییر، دعوت پیامبران و بنیانگذاران دین علیهم الصلاة و السلام و ارائه راه درمان (انسانها) به وسیله

و ناامید نگردد. از امیر مؤمنان علی
علیه السلام وارد شده است :

((عليك بالجد و ان لم يساعد الجسد.))
(۳۵۴)

بر تو باد به کوشش و جدیت ، اگرچه
پیکر همراهی نکند.

از امام صادق علیه السلام نیز خبری وارد شده
است که پرده از این حقیقت برمی دارد که
اراده انسان تا چه اندازه مؤثر در
تربیت و کارساز است . آن حضرت فرموده
است :

((ما ضعف بدن عما قویت علیه النية .))
(۳۵۵)

هیچ پیکری در برابر اراده قوی ضعیف
نیست .

بنابراین سعادت و شقاوت انسان تحت
تأثیر اراده اوست و آدمی نمی تواند بار
تباهی خود را بر دوش عوامل دیگر بگذارد
و هر کس در گرو کسب و عمل خویش است .

((ولاتزر وازرة وزر اخرى و ان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء ولو

كان ذا قربي انما تنذر الذين يخشون ربهم بالغيب واقاموا الصلاة و من تزكى فانما
يتزكى لنفسه و الى الله المصير.))
(۳۵۶)

هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد، و
اگر گرانباری کسی را به برداشتن بار
خویش بخواند، چیزی از آن برداشته نمی
شود، هر چند از نزدیکان (وی) باشد. جز
این نیست که تو کسانی را بیم می دهی
(بیم دادن تو تنها در کسانی تأثیر می
کند) که از پروردگارشان در نهان می
ترسند و نماز برپا می دارند؛ و هر که
پاکیزگی جوید تنها برای خود پاکیزگی می
جوید، و فرجام (کارها) به سوی خداست .
تا انسان اراده اصلاح نداشته باشد و تا
در دلی خدا ترسی بیدار نشود، عوامل
بیرونی تأثیری نخواهد کرد. خوشبختی و

بدبختی انسان به خود او باز می گردد.
 امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :
 ((السعيد من وعظ بغيره و الشقي من
 انخدع لهواه و غروره .)) (۳۵۷)
 خوشبخت کسی است که از دیگران پند
 پذیرد (و خود را به پاکی پرورش دهد) و
 بدبخت کسی است که فریب هوای نفس خویش
 خورد (و به ناپاکی گراید).
 بدین ترتیب مجموعه عوامل یاد شده به
 نحو اقتضا بر انسان تاءثیر می گذارد و
 شاکله انسان را به وجود می آورد و آنچه
 از انسان ظهور و بروز می کند بر اساس
 این شاکله است . (۳۵۸)
 برای اینکه ساختار تربیتی انسان
 سامانی درست بیابد و بتوان به اهداف کلی
 تربیت دست یافت و به سوی غایت تربیت سیر
 کرد، باید هر حرکت و فعل تربیتی مبتنی
 بر اصولی علمی استوار باشد که در بحث
 بعد به مهمترین آنها می پردازیم .

بخش چهارم : اصول تربیت

قۇھفادۇ قۇھفادۇ

هر حرکت و فعل تربیتی باید بر اعتدال استوار باشد و از حد وسط بیرون نرود و به افراط و تفریط کشیده نشود تا حرکت و فعلی مطلوب باشد. آیین تربیتی دین به اعتدال در هر امری فرا می خواند و مجموعه قوانین و مقررات و آداب دینی به گونه ای است که مردمانی متعادل تربیت شوند. خدای متعال ، امت اسلامی را امتی متعادل و میانه معرفی می کند و نمونه ای را که این امت باید خود را با او تطبیق دهد و در پی او رود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی می نماید.

((و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا.)) (۳۰۹)

و این چنین شما را امتی میانه (متعادل) ساختیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

امت میانه یعنی امتی که در هیچ امری از امور، خواه نظری و خواه عملی ، افراط و تفریط نمی کند و همه برنامه هایش در حد اعتدال است .

﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ (۳۶۰)

در قرآن کریم آیاتی متعدد درباره اعتدال وارد شده است و جهتگیری تربیتی این کتاب الهی بر این است که انسانی تربیت کند که در همه امور فردی ، خانوادگی ، اجتماعی ، سیاسی ، نظامی ، اقتصادی و جز اینها متعادل باشد؛ انسانی که مشی و راه رسمی متعادل داشته باشد، چنانکه از زبان (لقمان حکیم) به فرزندش آمده است :

﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ (۳۶۰)

در رفتار میانه رو باش .
انسان عاقل انسانی متعادل است و به هیچ وجه از مرزهای اعتدال خارج نمی شود و گام در مسیر افراط و تفریط نمی گذارد.
به بیان امیر مؤمنان علیه السلام انسان جاهل است که جز در افراط و تفریط سیر نمی کند، چنانکه فرموده است :

﴿لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مَفْرُطًا أَوْ مَفْرُطًا﴾ (۳۶۱)

جاهل را نمی بینی مگر اینکه یا افراط می کند یا تفریط.

راه تربیت درست که آدمی را به صراط مستقیم سعادت می رساند راهی معتدل است ، چنانکه مربیان الهی متربیان خود را در همه وجود بدان دعوت می کردند. امام باقر علیه السلام فرزند خود، حضرت صادق علیه السلام را به اعتدال فرا خوانده و فرموده است :

﴿يَا بَنِي عَلِيٍّ بِالْحَسَنَةِ بَيْنَ السَّيِّئَتَيْنِ (مَحْوَاهُمَا)﴾ (۳۶۲)

فرزندم ، بر تو باد (که مراقب باشی) به نیکویی (اعتدال) میان دو بدی (افراط و تفریط) که بدیها را از بین می برد.

حضرت صادق علیه السلام گوید که از آن حضرت پرسیدم که این امر چگونه است ؛ و امام باقر علیه السلام فرمود:

((مثل قول الله : ((و لاتجهز بصلاتك و لاتخافت بها)) (۳۶۳) لاتجهز بصلاتك سيئة و لاتخافت بها سيئة . ((و ابتغ بين ذلك سبيلا)) (۳۶۴) حسنة . و مثل قوله : ((و لاتجعل يدك مغلولة الى عنقك و لاتبسطها كل البسط)) (۳۶۵) و مثل قوله : ((و الذين اذا انفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا)) (۳۶۶) فاسرفوا سيئة و اقتروا سيئة ((و كان بين ذلك قواما)) (۳۶۷) حسنة ؛ فعليك بالحسنة بين السيئتين .)) (۳۶۸)

مانند این سخن خداوند: ((نماز خویش را به آواز بلند مخوان و آن را آهسته هم مخوان)) که به آواز بلند و آهسته خواندن همان بدی است و ((میان این دو راهی (معتدل) برگزین)) همان نیکویی است . و مانند این سخن خداوند ((هرگز دستت را به گردننت مبنده و آن را یکسره مگشای)) و مانند این سخن: ((و آنان که چون هزینه کنند، نه اسراف کنند و نه تنگ گیرند)) که اسراف کردن و تنگ گرفتن همان بدی است ((و میان این دو به راه اعتدال باشید)) همان نیکویی است ؛ پس بر تو باد به نیکویی میان این دو بدی .

در اینجا امام باقر علیه السلام بر اساس آموزشهای قرآن کریم ، راه اعتدال را نشان می دهد و به عنوان نمونه آیاتی را ذکر می کند و هر گونه افراط و تفریط را نفی می نماید. در نخستین آیه مورد استناد امام علیه السلام ، خدای سبحان به اعتدال در دینداری فرمان می دهد: **((و لاتجهز بصلاتك و لاتخافت بها))**.

با توجه به سیاق این آیه و روایاتی که از ائمه علیهم السلام در معنای آن وارد شده است ،

(۳۶۹) و نیز شاءن نزول آن ، (۳۷۰) آیه بیانگر اعتدال در عبادت و دینداری و پرهیز از هرگونه افراط و تفریط در این امور است ؛ و بیان ((وابتغ بین ذلك سبیلاً)) باید دستوری کلی برای همه اعمال و رفتار و تمام برنامه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی قرار گیرد. در دو آیه بعدی مورد استناد امام باقر علیه السلام خداوند به اعتدال در انفاق و به طور کلی اعتدال در امور اقتصادی فرمان می دهد. (۳۷۱)

پیشوایان دین در همه امور توصیه به اعتدال کرده اند تا پیروان آنان نسبت به این امر خطیر حساسیت لازم را پیدا کنند و در هیچ امری پا را فراتر از اعتدال نگذارند. از جمله توصیه های آنان ، توصیه به اعتدال در دوستی و دشمنی است ، چنانکه در حدیثی که هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، (۳۷۲) و هم از امیر مؤمنان علیه السلام (۳۷۳) روایت شده است بر این امر تاءکید کرده اند:

((احبب حبیبك هونا ما عسی ان یکون بغیضك یوما ما ، و ابغض بغیضك هونا ما عسی ان یکون حبیبك یوما ما.))

دوست خود را دوست مدار از سر اعتدال ، شاید روزی از روزها دشمنت شود. و دشمنت را دشمن دار از روی میانه روی ، شاید روزی از روزها دوستت گردد.

انسان عاقل ، چه در دوستی و چه در دشمنی ، مآل اندیش است و از خواهش نفس پیروی نمی کند و از مرزهای اعتدال بیرون نمی رود. پیروی از خواهش نفس و تابع احساسات شدن آدمی را به افراط و تفریط می کشد.

بسیاری از جوانان در دوستی و دشمنی اهل افراط و تفریطند. هنگامی که با کسی دوست می شوند، آن قدر، احساس صمیمیت و

محرم بودن می کنند که به دوست خود بی حساب اطمینان می کنند و همه اسرار زندگی خویش را با وی در میان می گذارند، غافل از اینکه پیوند دوستی و رفاقت همیشه و در هر اوضاع و احوالی محکم و پایدار نمی ماند و ممکن است پیشامدها و حوادث، رشته رفاقت و دوستی را پاره کند و آن دوستی به دشمنی مبدل شود. بنابراین لازم است رفقای یکدل در دوران رفاقت و دوستی همواره از افراط بپرهیزند و در حدود عقل با یکدیگر یگانه و همراز باشند. (۳۷۴)

امام صادق علیه السلام در این باره برخی اصحاب خود را چنین نصیحت کرده است :

((لاتطلع صديقك من سرک الا ما لو اطلع عليه عدوك لم يضرک فان الصديق ربما كان عدوك .)) (۳۷۰)

دوست خود را از اسرار آگاه مکن ، مگر آن سری که اگر فرضاً دشمن بداند به تو زیان نمی رسد، زیرا دوست کنونی تو ممکن است (روزی) دشمن تو گردد.

زندگی اجتماعی زمان به درستی سامان می یابد که بر روابطی معتدل استوار باشد، زیرا هر گونه افراط و تفریط در روابط اجتماعی سبب تزلزل فرد و جامعه و سیر آنها به سوی تباهی می شود. انسان خردمند و زیرک در اداره امور، در مدیریت، در رهبری و به طور کلی در هر ارتباط اجتماعی رفتاری متعادل دارد و دیگران را بر اساس اعتدال حرکت می دهد. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :

((الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله ، و لم يؤيسهم من روح الله ، و لم يؤمنهم من مکر الله .)) (۳۷۶)

دانای فهمیده و زیرک کسی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس نسازد، و از

مهربانی او نومیدشان نکند، و از عذاب
ناگهانی وی ایمنشان ندارد.

h2eŪ y 22̄ qŪhFāŪ

امید بیش از اندازه فرد را گستاخ ، و بیم بیش از اندازه فرد را متوقف می سازد، پس مربی باید در هر فعل تربیتی بر مدار اعتدال سیر کند و متربی را در اعتدال بیم و امید سیر دهد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت : پدرم علیه السلام می فرمود:

((انه ليس من عبد مؤ من الا (و) في قلبه نوران : نور خيفة و نور رجاء، لو وزن هذا لم على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا.)) (۳۷۷)

هیچ بنده مؤ منی نیست مگر آنکه در دلش دو نور است : نور بیم و نور امید که اگر این وزن شود، از آن بیشتر نباشد و اگر آن وزن شود، از این بیشتر نباشد. بهترین زمینه برای رشد و تعالی اعتدال بیم و امید است چنانکه در خبری از امیر مؤ منان علیه السلام آمده است :

((خير الاعمال اعتدال الرجاء و الخوف .)) (۳۷۸)

بهترین کارها اعتدال بیم و امید است . خدای تبارک و تعالی آدمیان را در چنین زمینه ای به سوی کما سیر می دهد، چنانکه در کتاب الهی کنار آیات عذاب (بیم) آیات تشویق (امید) قرار دارد و شاءن فرستاده گرامی اش ((بشارت)) و ((انذار)) است :

((انا ارسلناك بالحق بشيرا و نذيرا.)) (۳۷۹)

ما تو را به راستی نویدرسان و بیم دهنده فرستادیم .

((وما ارسلناك الا مبشرا و نذيرا.)) (۳۸۰)

و ما تو را جز مژده دهنده و بیم دهنده نفرستادیم .

(نبي عبادى انى انا الغفور الرحيم وان عذابى هو العذاب الاليم.) (۳۸۱)

به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده
مهربان ، و اینکه عذاب من عذابى است
دردناک .

”2̄θF τÛθ t̄zθFȲ”

راه و رسم اعتدال کوتا‌هترین و استوارترین راه تربیت است ، راهی که کتاب خدا و آیین پیامبر اکرم ﷺ بر آن بنا شده است . علی علیه السلام در این باره فرموده است :

((اليمين و الشمال مضلة و الطريق الوسطى هي الجادة عليها باقى الكتاب و آثار النبوة ؛ و منها منفذ السنة و اليها مصير العاقبة .)) (٣٨٢)

انحراف به راست و چپ گمراهی است و راه مستقیم و میانه جاده وسیع حق است ، کتاب خدا و آیین رسول همین راه را توصیه می کند، و سنت پیامبر نیز هب همین راه اشاره می کند و سرانجام همین جاده ترازوی کردار همگان است و راه همه بدان منتهی می شود.

سلامت فرد و جامعه در گرو تربیتی متعادل است ، زیرا هر گونه انحراف از اعتدال و افراط و تفریط در صفات و اعمال و رفتار، انحراف از حق است . پیشوای موحدان علی علیه السلام فرموده است :

((من اراد السلامة فعليه بالقصد.)) (٣٨٣)

هر که خواهان سلامت است ، پس باید میانه روی پیشه کند.

آفرینش انسان به گونه ای است که هرگونه بیرون شدن از مرزهای اعتدال او را آسیب می رساند و از نظر تربیتی دچار توقف یا گستاخی می سازد. به بیان امیر مؤمنان علیه السلام :

((فكل تقصير به مضر و كل افراط له مفسده .)) (٣٨٤)

هر کمبود آن را زیان است و هر زیادی آن را تباهی است .

بنابراین باید در همه وجوه فردی و اجتماعی راه اعتدال را سامان داد تا بتوان مردمان را به سوی اخلاق و رفتاری نیک و درست سیر داد. علی علیه السلام فرموده است :

((عليك بالقصد فانه اعون شي ء علي حسن العيش .)) (۳۸۵)

بر تو باد به میانه روی (در امور) زیرا میانه روی یاری کننده ترین چیز برای خوب زندگی کردن است .

حکما اساس اخلاق را در اعتدال در خویها و صفات می دانند و برای نجات و رستگاری انسان و رساندن او به سعادت ، راه اعتدال را توصیه می کنند. (۳۸۶) ملا مهدی نراقی (ره) در این باره می نویسد:

((بر هر خردمندی واجب است که در اکتساب فضایل اخلاقی که حد وسط و اعتدال در خویها و صفات است و از جانب شریعت (مقدس اسلام) به ما رسیده است کوشا باشد و از رذایل که افراط و تفریط است اجتناب کند؛ و اگر در این راه کوتاهی و تقصیر کند، هلاکت و شقاوت ابدی گریبانگیرش شود.)) (۳۸۷)

همه اخلاق نیکو در میانه است که از افراط و تفریط کرانه است

میانه چون صراط المستقیم است

ز هر دو جانبش قعر حجیم است (۳۸۸)

τῶσφ γ' κῶηφ qῶÛ

((تدرج)) به معنای اندک اندک و آهسته آهسته پیش رفتن و پایه پایه نزدیک شدن است، (۳۸۹) و ((تمکن)) به معنای جای گرفتن و جاگیر شدن و پابرجا شدن و نیز توانایی و قدرت و قادر شدن بر چیزی است. (۳۹۰) هیچ انسانی جز بر اساس تمکن و توانایی اش و جز با حرکتی تدریجی و مناسب به کمالات الهی دست نمی یابد، همچنان که عکس این مطلب نیز صادق است و هیچ انسانی یک مرتبه و دفعتا تباه نمی شود. خدای متعال در چند آیه از کتاب کریمش مردمان و مؤمنان را هشدار می دهد که گامهای شیطان را پیروی نکنند، از جمله می فرماید:

((یا ایها الذین آمنوا لاتتبعوا خطوات الشیطان و من یتبع خطوات الشیطان فانه

یاءمر بالفحشاء و المنکر.)) (۳۹۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از پی گامهای شیطان مروید، و هر که پای بر جای گامهای شیطان نهد (بداند که) او به زشتکاری و کارهای ناپسند وامی دارد. خداوند فرمان می دهد که ((خطوات)) شیطان را پیروی نکنید. ((خطوات)) جمع ((خطوة)) به معنای گام است، (۳۹۲) و ((خطوات)) گامهایی است که شیطان برای رسیدن به هدف خود و گمراه و تباه ساختن مردم برمی دارد. روش او روشی گام به گام است و اعمال شیطانی و انحرافها تدریجا در انسان نفوذ می کند نه به صورت دفعی و ناگهانی.

تدرج و تمکن در تربیت امری است که در هر دو طرف صادق است و انسان بر اساس آن به سوی والایی یا تباهی سیر می کند.

”2̄eF θh t̄θΣF γ̄ KθhF R̄ȲP

سیر تربیت یعنی تربیت کردن و تربیت پذیری امری تدریجی است و جز با استمرار و رعایت توانایی و قدرت افراد تحقق نمی یابد. این امر در هر حرکت و فعل تربیتی باید مد نظر قرار گیرد تا تربیت به نتیجه رسد. ملاحظه تفاوت‌های فردی و اختلاف استعدادها در تربیت و سامان دادن تربیت با توجه به آن از مهمترین اصول تربیت است. انسانها از نظر طبیعی به هیچ روی یکسان نیستند، بلکه اختلاف وجودی میان همه موجودات و در مراتب وجود از لوازم عالم وجود است. انسانها گونه گون و طور به طور آفریده شده اند و از استعدادها و ظرفیتهایی متفاوت برخوردارند که همین تفاوت و گونه گونی مایه بقا و دوام و رشد جامعه انسانی است و این امر از نشانه های قدرت و کمال خدای متعال است.

(مالکم لاترجون لله وقارا وقد خلقکم اطوارا.) (۳۹۳)

شما را چه می شود که خدای را به بزرگی باور ندارید و حال آنکه شما را گونه گون (در مراحل و مراتب مختلف) آفریده است. این قسم اختلاف، اختلافی است که در عالم انسانی چاره ای از آن نیست. این اختلاف طبایع است که منشاء اختلاف بنیه ها می شود و بی گمان ترکیبات بدنی باعث اختلاف در افراد و در نتیجه اختلاف در استعدادهای جسمی و روحی می شود و با ضمیمه شدن اختلاف محیطها و آب و هواها، اختلاف سلیقه ها و سنن و آداب و مقاصد و اعمال نوعی و شخصی در جوامع انسانی پدید می آید و در علم الاجتماع و مباحثش ثابت شده است که اگر این اختلافها نمی بود بشر يك چشم بر هم زدن قادر به زندگی نبود. (۳۹۴) به بیان امیر مؤمنان علیه السلام:

((لايزال الناس بخير ما تفاوتوا فاذا
استووا هلکوا.)) (۳۹۵)
خير مردم در تفاوت آنها (در
استعدادها) است و اگر همه (در استعداد)
مساوی باشند، هلاک شوند.
تربیت نیز اگر بر اساس ملاحظه ظرفیتهای
و استعدادها صورت نگیرد، نه تنها رشد
دهنده نخواهد بود بلکه تباهاگر و هلاک
کننده خواهد بود.

چارپا را قدر طاقت بار نه	بر ضعيفان قدر قوت کار نه
دانه هر مرغ اندازه ويست	طعمه هر مرغ انجيري کيست ؟
طفل را گر نان دهی بر جای شیر	طفل مسکين را از آن نان مرده گیر
چونکه دندانها برآرد بعد از آن	هم به خود گردد دلش جویای نان
مرغ پر نارسته چون پران شود	لقمه هر گربه دران شود
چون برآرد پر بپرد او به خود	بی تکلف بی صفير نيك و <u>بد</u> (۳۹۶)

“2̄θF Θh 3YPŪ “ε&

حکمت الهی چنین است که با ما به مقدار توانایی ما رفتار می کند و هیچ کس را بیش از توانایی اش تکلیف نمی نماید و این اساس تربیت است .

((لايكلف الله نفسا الا وسعها.)) (۳۹۷)

خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند.

((وسع)) به معنی تاب و توان است که اصل آن به معنی گنجایش مکانی است ، سپس توانایی انسان را شبیه ظرفی برای افعال اختیاری او تصور کرده اند، گویا آنچه را که انسان می تواند انجام دهد، توانایی وی گنجایش آن را دارد و آنچه را نمی تواند انجام دهد توانایی اش گنجایش ندارد و این مفهوم بر طاقت منطبق گردیده و وسع نامیده شده است . بنابراین وسع انسان عبارت است از طاقت و گنجایش توانایی وی ؛ (۳۹۸) و تربیت باید کاملا با طاقت و گنجایش توانایی افراد متناسب باشد .

((لاتكلف نفس الا وسعها.)) (۳۹۹)

هیچ کس جز به مقدار وسعش مکلف نمی شود .

بنابراین باید در تمام مراحل تربیت تمکن افراد در نظر گرفته شود و آنان را به تدریج به سوی کمال سوق داد، زیرا توقع بیش از اندازه و خارج از استعداد افراد، آنان را وامانده می سازد و مطلوب تربیت حاصل نمی شود. یکی از وجوه فلسفه نزول تدریجی آیات قرآن رعایت همین اصل تربیتی بوده است ، زیرا اگر قرآن به صورت جمعی و یکباره بر مردم نازل می شد، و احکام و قوانین آن دفعتا به مردم ابلاغ

می گشت ، مردمی که قرن‌ها بر خلاف جهت این احکام و قوانین زندگی کرده بودند، یکمرتبه زیر بار نمی رفتند و پذیرش این تربیت برای آنان سخت دشوار، بلکه ناممکن بود، ^(۴۰۰) بنابراین نزول تدریجی آیات امکان آن تحول بزرگ تربیتی را ممکن ساخت که قرآن کریم خود کتاب تربیت انسان است

•
(قرآن به منظور يك ایده و مثل اعلايي که باید روی عمل و رفتار مردم پیاده شود نازل شده است ، لذا همه جوانب امکان رفتار انسان را در نظر گرفته است . نه تنها همه قوانین متنوع قرآن یکباره به مردم ابلاغ نشد، بلکه در مورد يك قانون نیز به منظور خو گرفتن مردم به آن تدرج و آشنایی لحظه به لحظه را مورد توجه قرار داده است ، مثلا برای پایان دادن به يك رسم و عادت اجتماعی و ملی که ناپسند و در عین حال سخت راسخ بود، زمینه امکان ترك آن را بتدریج فراهم آورد.

ما می دانیم که اقوام تازی عصر جاهلی به خمر و مسکرات و قمار آلوده بودند. قرآن برای از میان بردن این خوی و عادت نابخردانه ، در مرحله اول نظر آنان را به موضوع خمر و منشاء آن جلب می نماید و می گوید:

((ومن ثمرات النخيل و الاعناب تتخذون منه سكرًا)) ^(۴۰۱)

و از میوه درختان خرما و انگور باده مستی بخش می گیرند.

و سپس با لحنی آرام و مؤثر، آنان را به اندیشیدن صحیح و تفکری سنجیده رهنمون می گردد و می گوید:

((يساءلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر

من نفعهما)) ^(۴۰۲)

درباره شراب و قمار، از تو می پرسند، بگو: در آن دو، گناهی بزرگ، و سودهایی برای مردم است، ولی گناهشان از سودشان بزرگتر است.

خدای متعال در این آیه به مردم هشدار می دهد که از منطق و عقل خود به دقت بهره برداری کنند، به این معنی که می گوید: در شراب و قمار منافع و مضاری وجود دارد که مضار آنها به مراتب، بیشتر و مهمتر از منافع آنهاست، و بدیهی است که فرد عاقل از کاری که زیان آن بر سود آن می چربد خودداری می کند. و اصولاً باید انسان امور را بسنجد و ارزیابی کند و سپس با توجه به منافع آن دست به کار گردد.

خداوند متعال در مرحله سوم برای بر حذر داشتن مردم از این آلودگی، محدودیتهای زمانی شرب خمر به وجود می آورد، چون مردم مکلف به نماز شده بودند و باید این فریضه را در شبانه روز پنج بار اقامه می نمودند، طبق آیه:

((یا ایها الذین آمنوا لاتقربوا الصلاة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون.))

(۴۰۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می گوئید.

فرصت شرابخواری را محدود کرد، چون بر حسب این آیه، نباید مردم به هنگام نماز، مست باشند. بدیهی است که يك فرد مسلمان در فواصل میان نمازهای پنجگانه، ناگزیر از شرابخواری می پرهیزد، تا خود را شایسته نمازگزاری سازد؛ و شاید کمتر اتفاق افتاده که يك مسلمان فرصتی برای نوشیدن خمر میان نمازهای پنجگانه شبانه روزی به دست آورده باشد و در عین حال به هنگام نماز مست نباشد.

قرآن کریم پس از آنکه لحظه به لحظه خود را به هدف نزدیک دید، در مرحله چهارم ، آخرین گام را در این زمینه برداشته و با لحن قاطع و خالی از هر گونه مجامله می گوید:

((يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون . انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلاة فهل انتم منتهون
(. (٤٠٤)

ای کسانی که ایمان آورده اید، شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند و از عمل شیطانند. پس ، از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید. همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. پس آیا شما دست برمی دارید؟

ما در تاریخ می بینیم که در این مرحله ، رسم و عادت شرابخواری از میان ملت عرب رخت بر بست ، و همان طوری که آیه ، درخواست کرد، تازیان از شرابخواری دست برداشتند، لذا پس از این به انتظار آن به سر می بردند که حد و مجازات شرابخواری به آنها اعلام گردد.)) (٤٠٥)

ḡzũzḡyŪ y e`aũz. zḡθ y ṭŪθ

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تربیت مسلمانان بر همین اساس رفتار می کرد، چنانکه از ((ابو عبدالرحمان سلمی)) ^(۴۰۶) روایت کرده اند که گفت: برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که به ما قرآن می آموختند می گفتند: اصحاب، قرآن را ده آیه، ده آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله فرامی گرفتند و تا زمانی که آن ده آیه را به درستی فرامی گرفتند و به آنها عمل نمی کردند، به ده آیه بعد نمی پرداختند. ^(۴۰۷)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سخن گفتن با مردمان و هدایت آنان ظرف عقل و گنجایش وجودی ایشان را رعایت می کرد و خود می فرمود:

((انا معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم .)) ^(۴۰۸)
ما گروه پیامبران ماءموریم که با مردمان در حدود خردهایشان سخن گوئیم .
مربیان الهی در تربیت مردمان کاملاً پایبند این اصل بودند و بر رعایت آن بسیار تاءکید می کردند، ^(۴۰۹) و از پیروان خود می خواستند که مردمان را بر اساس تدرج و تمکن به سوی خدا سیر دهند. امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود که این اصل را به خوبی درك نمی کرد و آن را در رفتار خود پاس نمی داشت فرمود:

((ان من المسلمین من له سه ، و منهم من له سهمان ، و منهم من له ثلاثة اسهم ، و منهم من له اربعة اسهم ، و منهم من له خمسة اسهم . و منهم من له ستة اسهم ، و منهم من له سبعة اسهم . فلیس ینبغی ان یحمل صاحب السهم علی ما علیه صاحب السهمین ، و لاصحاب السهمین علی ما علیه صاحب الثلاثة ، و لا صاحب الثلاثة علی ما

عليه صاحب الاربعة ، و لا صاحب الاربعة على ما عليه صاحب الخمسة ، و لا صاحب الخمسة على ما عليه صاحب الستة ، و لا صاحب الستة على ما عليه صاحب السبعة .)) (٤١٠)

همانا برخی از مسلمانان يك سهم (از ايمان) و برخی دو سهم ، و برخی سه سهم ، و برخی چهار سهم ، و برخی پنج سهم ، و برخی شش سهم ، و برخی هفت سهم را دارند. پس سزاوار نيست كه صاحب يك سهم را بر آنچه صاحب دو سهم دارد، وادارند، و نه صاحب دو سهم را بر آنچه صاحب سه سهم دارد، و نه صاحب سه سهم را بر آنچه صاحب چهار سهم دارد، و نه صاحب پنج سهم دارد، و نه صاحب شش سهم دارد، و نه صاحب شش سهم را بر آنچه صاحب هفت سهم دارد.

مشخص است كه رعايت تدرج و تمكّن در تربيت از چه اهميتي برخوردار است كه امام عليه السلام با اين شكل آن را توضيح مي دهد. در ادامه اين حديث ، امام صادق عليه السلام مثالي بيان کرده است كه لزوم توجه به اين اصل را به تمام معنا روشن مي كند. حضرت چنين مثال زده است : مردی (مسلمان) همسايه ای نصراني داشت . او را به اسلام دعوت كرد و آن قدر از اسلام تعريف كرد كه آن مرد نصراني پذيراي اسلام شد. سحرگاه نزد تازه مسلمان رفت و در خانه او را زد. همسايه نصراني پرسيد: كيست ؟ گفت : من فلان شخصم ، پرسيد: چه كاري داري ؟ گفت : وضو بگير و جامه ات را بپوش و همراه ما به نماز بيا. تازه مسلمان وضو گرفت و جامه اش را پوشيد و همراه او شد. تا آنجا كه مي شد نماز گزاردند و سپس نماز صبح را به جا آوردند و در مسجد ماندند تا صبح روشن شد. تازه مسلمان برخاست تا

به خانه اش رود. اما همسایه اش گفت : کجا می روی ؟ روز کوتاه است و چیزی تا ظهر باقی نمانده است . پس او را همراه خود در مسجد نگاه داشت تا نماز ظهر را هم به جا آورد. باز تازه مسلمان برخاست که برود. همسایه مسلمانش گفت : میان ظهر و عصر زمانی کوتاه است . پس او را نگاه داشت تا نماز عصر را هم به جا آورد. تازه مسلمان برخاست تا به منزلش برود. همسایه مسلمانش گفت : اکنون آخر روز است و از اولش هم کوتاهتر است . پس او را نگاه داشت تا نماز مغرب را هم گزارد. باز خواست به منزلش برود. به او گفت : يك نماز بیش نمانده است . نگاهش داشت تا نماز عشا را هم خواند. آن گاه از هم جدا شدند.

چون سحرگاه شد، نزد تازه مسلمان رفت و در خانه او را زد، پرسید: کیست ؟ گفت : منم ، فلان شخص . پرسید: چه کاری داری ؟ گفت : وضو بگیر و جامه ات را بپوش و همراه ما به نماز بیا. تازه مسلمان گفت : برای این دین شخصی بیکارتر از من پیدا کن که من فردی مستمند و عیالوارم ! سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آن مسلمان ، فردی را که وارد اسلام کرده بود. بدین ترتیب از اسلام بیرون کرد. ^(۴۱۱)

بنابراین لازمه فعل تربیتی درست زمینه فراهم کردن و به تدریج وسع افراد را بیشتر کردن و آن گاه انتظار داشتن است . البته اینکه تربیت باید بر اساس توانایی افراد و بتدریج صورت بگیرد به معنای توقف در تواناییهای پایین و حرکت نکردن و تلاش نکردن در جهت وسع بیشتر نیست ، بلکه باید تلاش کرد که ظرف وجودی و گنجایش توانایی افراد را بتدریج افزایش داد و آنان را به سمت مقصد تربیت سوق داد.

انسان موظف است که هر چه بیشتر
استعدادهای کمالی خود را رشد دهد و به
هیچ وجه در حد وضع موجودش توقف نکند؛ و
اساساً سلوك انسانی امری تدریجی است که
با هدایت مربی و تلاش متربی سامان می
یابد.

تسهیل و (تیسیر) به معنای آسان

کردن و سهل گردانیدن است ، (۴۱۲) و مراد آن است که در هر حرکت تربیتی راههای آسان و میسر به روی متربی گشوده شود تا میل و رغبت به رفتن فراهم شود و با متربی از سر ملایمت و مدارا رفتار شود تا بتواند راه را بر خود هموار سازد و طی طریق کند و به مقصود دست یابد.

“2̄θF Θh 3YPŪ “ε&

خدای رحمان راه خیر و سعادت انسان را
هموار و آسان کرده است و با وجود این ،
انسان حق را می پوشاند و به راه حق نمی
رود!

((قتل الانسان ما اكفره من اى شى ء خلقه من نطفة خلقه فقدره ثم السبيل

يسره.)) (٤١٣)

کشته باد انسان ، چه ناسپاس است ! او
را از چه چیز آفریده است ؟ از نطفه ای
خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید. سپس را
را بر او آسان گردانید.

کتاب هدایت و سعادت انسان (قرآن کریم
) نیز آسان قرار داده شده است تا حرجی
بر مردمان در فهم و دریافت آن نباشد.

((ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر.)) (٤١٤)

و هر آینه قرآن را برای یادآوری و پند
گرفتن آسان ساختیم ، پس آیا یادآورنده و
پند گیرنده ای هست ؟

خدای رحمان کتاب عزیزش را به گونه ای
قرار داده است که فهم مقاصدش برای عامه
و خاصه ، برای فهمهای ساده و عمیق آسان
باشد و هر کس به اندازه فهم و ادراك خود
از آن بهره ببرد. (٤١٥) سنت تربیت الهی
چنین است و خدای مهربان شریعت خود را
سهل و آسان قرار داده است تا همگان به
کمالات الهی متصف شوند. چنانکه فرموده
است :

((يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر.)) (٤١٦)

خداوند برای شما آسانی می خواهد و
برای شما دشواری نمی خواهد.

((وما جعل عليكم في الدين من حرج.)) (٤١٧)

و در دین بر شما سختی قرار نداده است

Ṛ!ḪÛ Θh "2̄̄θF t₂zǺ

آیین تربیت در اسلام بر تکالیف شاق بنا نشده است ، زیرا آیینی است متعادل که بر فطرت آدمی استوار شده است ، (۴۱۸) و سختیهای ظاهری آن نیز به دلیل آنکه با فطرت هماهنگ و سازگار است ، در ذائقه جان آدمی شیرین و گواراست و همین موجب می شود که صفات الهی و خصلتهای نیک به آسانی و راحتی کسب شود. راه و رسم آیین تربیت محمدی تنها بر امور سهل و آسان بنا شده است و از خشونت و تندی به دور است . (۴۱۹) پیامبر اکرم ﷺ خود فرموده است :

((بعثنی بالحنيفية السهلة السمحة .)) (۴۲۰)

خداوند مرا بر شریعت و دین حنیف و آسان و ملایم مبعوث کرده است . آیین تربیت الهی سهل و آسان بنا گذاشته شده است و چنین آیینی بهترین آیین است ، نه آن آیینی که به سبب دشواری اش مردمان را گریزان می سازد. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که می فرمود: ((یا ایها الناس ، ان دین الله یسر.)) (۴۲۱) ای مردم ، همانا دین و آیین خدا آسان است .

((ان خیر الدین عند الله الحنیفیه السمحة .)) (۴۲۲)

همانا بهترین دین و آیین نزد خدا، شریعت حنیف و ملایم است . آنان که آیین تربیتی خود را بر امور شاق بنا می کنند و سبب می شوند که مردم از دین و دینداری گریزان شوند، از راه و رسم پیامبر اکرم ﷺ به دورند که آن حضرت فرموده است :

((بعثت بالحنيفية السمحة او السهلة و
من خالف سنتي فليس مني .)) (٤٢٣)
من بر دين حنيف ملايم يا آسان مبعوث
شده ام و هر كس با راه و رسم من مخالفت
ورزد از من نيست .

پيامبر اكرم ﷺ خود در آيين تربيتي
اش مظهر ملايمت و آسانگيري بود كه جز بر
اين اساس نمي توان دل مردمان را نرم كرد
و آنان را به سوي خدا سیر داد. (٤٢٤) خدای
رحمان فرستاده گرامی اش را با این راه و
رسم تربيتي معرفي مي كند و مي فرمايد:

((فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك
(٤٢٥)))

پس به (برکت) رحمت الهي ، با آنان
نرمخو (و پرمهر) شدي ، و اگر تندخو و
سخت دل بودی قطعا از پيرامون تو پراكنده
مي شدند .

رسول خدا ﷺ اصحاب و پيروان خود را راه
و رسمي ملايم و به دور از تندي فرامي
خواند و مي فرمود:

((يسروا و لاتعسروا، و بشروا و
لاتنفروا.)) (٤٢٦)

بر مردم آسان بگيريد و سخت مگيريد، و
نوید دهنده باشيد و مردم را فراری مدهيد
و در آنان نفرت ايجاد مكنيد .

”۲ ۰F ۲۴۰ y ۷Ūθ ۲۳۰F۷“

ملاي مت و مدارا بهترين شيوه براي نرم کردن دلها، و همراه ساختن جانها در مسير تربيت است. از امام صادق عليه السلام روايت شده است که فرمود:

((من کان رفيقا في امره نال ما يريد
(من الناس).)) (۴۲۷)

هر که در امور خویش، ملاي مت در پيش گیرد، به آنچه از مردم می خواهد می رسد. هيچ چیز چون ملاي مت و رحمت، و آسانگيري و نرمی در تربيت دل آدمی و رشد صحيح عواطف انسانی مؤ ثر نيست، زیرا بدین وسيله است که عواطف آدمی تلطيف و تعديل می شود و کوری ناشی از غلظت و خشونت به بينايی ناشی از لطافت و رقت تبديل می گردد. از اين رو بهترين راه ورود به قلبها و تربيت انسانها ايجاد ميل و رغبت است که جز بر اساس آيينی ملاي مت فراهم نمی شود، زیرا راه و رسمهای خشن در تربيت قلب را کور و به دور از بصيرت می گرداند و عواطف انسانی را زایل می سازد. امير مؤ منان عليه السلام در بيانی نورانی فرموده است:

((ان للقلوب شهوة و اقبالا و ادبارا،
فاتوها من قبل شهوتها و اقبالها، فان
القلب اذا اكره عمى.)) (۴۲۸)

دلها را ميلي است و روی آوردنی و پشت کردن، پس دلها را آن گاه به کار گیرید که خواهان است و روی در کار، زیرا دل اگر به ناخواه به کاری وادار شود، کور گردد.

پيشوايان حق پيروان خود را به رعايت تسهيل و تيسير در تربيت می خواندند و آنان را از سختگيريهای نابجا حتی در عبادتهای مستحب پرهيز می دادند. امير مؤ

منان عليه السلام در نامه ای که به ((حارث همدانی)) از خواص اصحاب خود می نویسد، وی را چنین توصیه می کند:

((و خادع نفسك في العبادة ، و ارفق بها و لاتقهرها. و خذ عفوها و نشاطها الا ما كان مكتوبا عليك من الفريضة لابد من قضائها و تعاهدها عند محلها.)) (۴۲۹)

نفس خود را برای عبادت و بندگی برانگیز و با آن مدارا کن و مقهورش مدار، و بر آن آسان گیر و به هنگامی که نشاط و فراغتش بود، روی به عبادت آر، جز در آنچه به تو واجب است که باید آن را به جای آری و در وقت آن بگزاری .

برای سیر دادن خود به مراتب بالاتر از واجبات الهی باید انگیزه و رغبت ایجاد کرد و آن گاه نفس را به حرکت واداشت که دل را باید به ملایمت و مدارا رام کرد و راه برد. به بیان پیشوای موحدان علی عليه السلام:

((ان للقلوب اقبالا و ادبارا، فاذا اقبلت فاحملوها على النوافل ، و اذا ادبرت فاقتصروا بها على الفرائض.)) (۴۳۰)

همانا دلها را روی آوردنی و پشت کردنی است ، پس چون دل روی آرد آن را به مستحبات وادارید، و چون روی برگرداند، بر انجام واجباتش بسنده دارید.

اولیای خدا تاءکید کرده اند که آیین تربیت دینی آیینی متین و ملایم است و برای تربیت مردمان بر این آیین ، باید این ویژگی جوهری حفظ شود و بر خلاف آن عمل نشود تا نتیجه تربیت همان شود که این آیین می طلبد. بنیانگذار این آیین فرموده است :

((ان هذا الدين متين فاوغلوا فيه برفق و لاتكروهوا عبادة الله الى عباد الله

فتكونوا كالراكب المنبت الذي لاسفرا قطع ولاظهرا ابقى.)) (۴۳۱)

همانا این دین و آیین محکم و متین است ، پس با ملایمت در آن در آید و عبادت خدا را به بندگان خدا با کراهت تحمیل نکنید و گرنه مانند سوار درمانده ای می شوید که نه مسافتی بپیماید و نه مرکبی برایش بماند.

مثال آنان که آیین ملایم اسلام را نمی شناسند و متربیان خود را بر خلاف اصل تسهیل و تیسیر راه می برند مثال سوارکاری است که به سبب نادانی آن قدر سریع حرکت می کند که هنوز مسافتی طی نکرده مرکب خود را از دست می دهد و هرگز به مقصد نمی رسد؛ و این جز به سبب ناپختگی و بی بصیرتی نیست .

سخت گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون آشامی
است (۴۳۲)

راه و رسم تربیتی پیشوایان حق بر تسهیل و ترغیب ، و ملایمت و متانت قرار داشت و آنان تاءکید داشتند که پیروانشان بر همین راه روشن روند و مردمان را بر این اساس تربیت کنند. امام صادق علیه السلام این حقیقت را به یکی از اصحاب خود به نام ((عمار بن ابی احوص)) چنین بیان کرده است :

((فلاتخرقوا بهم . اما علمت ان امارة بنی امیه کانت بالسيف و العسف و الجور، و ان امارتنا بالرفق و التاءلف و الوقار و التقية و حسن الخلطة و الورع و الاجتهاد، فرغبوا الناس فی دینکم و فیما انتم فیہ .)) (۴۳۳)

بر مردم فشار نیاورید، آیا نمی دانی که حکومتداری و روش اداره امور بنی امیه به زور شمشیر و فشار و ستم بود ولی حکومتداری و روش اداره امور ما به نرمی و مهربانی و متانت و تقیه و حسن معاشرت

و پاکدامنی و کوشش است ؟ پس کاری کنید که مردم به دین شما و مسلکی که دارید رغبت پیدا کنند.

این امر در سالهای نخستین زندگی و دوران کودکی از اهمیتی بیشتر برخوردار است ، زیرا وجود آدمی لطیف تر است و به تسهیلی بیشتر نیاز دارد. رسول خدا ﷺ و امام صادق ع در این باره سخنی والا و راهگشا فرموده اند که باید سرلوحه همه رفتارهای تربیتی قرار گیرد. ثقة الاسلام کلینی (ره) به اسناد خود از امام صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

((رحم الله من اعان ولده علی بره . (قال : قلت : کیف یعینه علی بره ؟) قال : یقبل میسوره ، و یتجاوز عن معسوره ، و لایرهنه ، و لایخرق به .)) (۴۳۴)

خداوند رحمت کند کسی را که فرزند خود را در نیکی و نیکوکاری یاری کند. (راوی حدیث گوید: پرسیدم : چگونه فرزند خود را در نیکی و نیکوکاری یاری کند؟) حضرت فرمود: آنچه را که در توان اوست از او بپذیرد، و آنچه را که برایش طاقت فرساست از او نخواهد، و او را به تکلیف مافوق طاقتش و ندارد، و او را دچار سرگشتگی و شرمندگی نسازد.

بنابراین فعل تربیتی رشد دهنده و سیر دهنده به سوی نیکی از سختگیری و خشونت به دور و بر سهل گیری و ملایمت استوار است .

همان طور که در بحث مانع و مقتضی اصل تربیت گذشت ، انسان جز با ((زهد)) یعنی پشت کردن به تعلقات پست و ترك دل بستگیهای نفسانی پیش نمی رود و به کمالی حقیقی دست نمی یابد. ((زهد)) که ترك دنیای مذموم و دل کردن از آن است ، ^(۴۳۵) رکنی اساسی در تربیت دینی است و تا انسان از وابستگیهای پست و حیوانی جدا نشود به امری آخرتی واصل نمی گردد، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده است :

((لا تنالون الآخرة الا بترككم الدنيا و التعری منها؛ اوصیکم ان تحبوا ما احب الله و تبغضوا ما ابغض الله .)) ^(۴۳۶)

به آخرت دست نمی یابید مگر با ترك دنیا و دل کردن از آن ؛ شما را سفارش می کنم دوست بدارید آنچه را خدا دوست می دارد و دشمن دارید آنچه را خدا دشمن می دارد.

“2̄eF θh ūhψ zūzPyŪ zεθ γ TŪθ

راه و رسم اولیای خدا در تربیت بر زهد استوار بود و آنان تلاش می کردند دلبستگیهای دنیایی را در افراد بکاهند و دوستی آخرت را در آنان بیفزایند و مردمان را با دل کردن از دنیا به سوی خدا سیر دهند که زهد هموار کننده راه تربیت به سوی خداست ، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :

((العلم یرشدك الی ما امرک الله به و الزهد یسهل لك الطریق الیه .)) (۴۳۷)
علم و دانش تو را بدانچه خداوند فرمان داده است راه می نماید، و زهد و ترک دنیا راه به سوی آن را برایت هموار و آسان می کند.

مادام که دوستی دنیا دل آدمی را پر کرده باشد، دوستی آخرت و شیرینی ایمان در آن وارد نمی شود و تا انسان به زهد تربیت نگردد بهره ای از آخرت حقیقی و بهشت لقا نخواهد داشت . در حدیث نبوی آمده است :

((حرام علی قلوبکم ان تعرف حلاوة الایمان حتی تزهدوا .)) (۴۳۸)
شناختن شیرینی ایمان بر دلهای شما حرام است تا نسبت به دنیا زاهد شوید و بدان پشت کنید .

و در حدیث علوی آمده است :
((من لم یزهد فی الدنیا لم یکن له نصیب فی جنة الماء وی .)) (۴۳۹)
هر که در دنیا زهد نوزد برای او بهره ای در بهشت نیست .

بنابراین مکتبی می تواند مردمان را به آخرت حقیقی برساند که زهد در همه ارکان و جوهش حاکم باشد و پیروانش را از وابستگی به مظاهر فریبنده دنیا آزاد

سازد که ریشه و اساس دینداری در آزاد شدن از دنیاست ، به بیان امیر مؤمنان علیه السلام :

((الزهد اصل الدین .)) (۴۴۰)

زهد اصل دین است .

بارزترین صفت تربیت شدگان الهی پشت کردن به دنیاست ، چنانکه از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمود :

((ما اتخذ الله نبیا الا زاهدا .)) (۴۴۱)

خداوند هیچ پیامبری را برنگزید مگر آنکه زاهد بود .

نمونه های جاوید تربیت الهی ، پارسایانی تمام عیار بودند و هرگز دل به دنیا و مظاهر آن نسپردند و اسیر اوهام نشدند . آنان زاهدانی کامل بودند و مردمان را به زهد حقیقی نه زهد منفی و انزواگرایانه و بریدن از جامعه و پشت کردن به کار و تلاش و مبارزه فرامی خواندند .

آنچه در تربیت اسلامی به عنوان اصلی اساسی مطرح است چنین زهدی است ، نه رهبانیت و کناره گیری از مردم و جامعه . امام صادق علیه السلام فرموده است :

((ان الله تبارك و تعالی اعطی محمدا ، صلی الله علیه و آله ، شرائع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ، علیهم السلام ، التوحید و الاخلاص و خلع الانداد و الفطرة الحنیفیه السمحة و لارهبانیه و لاسیاحة .)) (۴۴۲)

همانا خدای تبارك و تعالی شریعتهای نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرد و آن شرایع یکتاپرستی است و اخلاص و ترك بت پرستی و فطرت حنیفیه آسان و اینکه گوشه گیری و دوری از جامعه در آن نیست .

زهد اسلامی زهدی کاملاً مثبت و اجتماعی است و به هیچ وجه در آن رنگ و بویی از نگاه منفی به عالم وجود (مظهر اسمای حسناى الهى) و رهبانیت وجود ندارد.

زهد اسلامی همان چیزی است که به تمامه در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت جلوه دارد.

((زهد اسلامی غیر از رهبانیت است. رهبانیت، بریدن از مردم و رو آوردن به عبادت است. بر اساس این اندیشه که کار دنیا و آخرت از یکدیگر جداست، دو نوع کار بیگانه از هم است. از دو کار یکی را باید انتخاب کرد، یا باید به عبادت و ریاضت پرداخت تا در آن جهان به کار آید و یا باید متوجه زندگی و معاش بود تا در این جهان به کار آید. این است که رهبانیت بر ضد زندگی و بر ضد جامعه گرایی است، مستلزم کناره گیری از خلق و بریدن از مردم و سلب هر گونه مسئولیت و تعهد از خود است. اما زهد اسلامی در عین اینکه مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی تکلف است و بر اساس پرهیز از تنعم و تجمل و لذت گرایی است، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد و عین جامعه گرایی است، برای خوب از عهده مسئولیتها برآمدن است و از مسئولیتها و تعهدهای اجتماعی سرچشمه می گیرد.

فلسفه زهد در اسلام آن چیزی نیست که رهبانیت را به وجود آورده است. در اسلام مسأله جدا بودن حساب این جهان با آن جهان مطرح نیست. از نظر اسلام نه خود آن جهان و این جهان از یکدیگر جدا و بیگانه اند و نه کار این جهان با کار آن جهان بیگانه است. ارتباط دو جهان با یکدیگر

از قبیل ارتباط ظاهر و باطن شیء واحد است ، از قبیل پیوستگی دو رویه يك پارچه است ، از قبیل پیوند روح و بدن است که چیزی است حد وسط میان یگانگی و دوگانگی . کار این جهان با کار آن جهان نیز عینا همین طور است ، بیشتر جنبه اختلاف کیفی دارد تا اختلاف ذاتی ، یعنی آنچه بر ضد مصلحت آن جهان است و ضد مصلحت این جهان نیز هست ، و هر چه بر وفق مصالح عالیه زندگی این جهان است بر وفق مصالح عالیه آن جهان نیز هست . لهذا يك کار معین که بر وفق مصالح عالیه این جهان است ، اگر از انگیزه های عالی و دیده های مافوق طبیعی و هدفهای ماورای مادی خالی باشد آن کار صرفا دنیایی تلقی می شود و به تعبیر قرآن به سوی خدا بالا نمی رود، اما اگر جنبه انسانی کار از هدفها و انگیزه ها و دیده های برتر و بالاتر از زندگی محدود دنیایی بهره مند باشد، همان کار، کار آخرتی شمرده می شود.

زهد اسلامی که : چنانکه گفتیم در متن زندگی قرار دارد، کیفیت خاص بخشیدن به زندگی است و از دخالت دادن پاره ای از ارزشها برای زندگی ناشی می شود.

زهد اسلامی چنانکه از نصوص اسلامی برمی آید، بر سه پایه اصلی که از ارکان جهان بینی اسلامی است استوار است :

۱. بهره گیری مادی از جهان و تمتعات طبیعی و جسمانی ، تنها عامل تاءمین کننده خوشی و بهجت سعادت انسان نیست . برای انسان به حکم سرشت خاص ، يك سلسله ارزشهای معنوی مطرح است که با فقدان آنها تمتعات مادی قادر به تاءمین و بهجت و سعادت نیست .

۲. سرنوشت سعادت فرد، از سعادت جامعه جدا نیست ، انسان ، از آن جهت که انسان است يك سلسله وابستگیهای عاطفی و احساس

مسئولیت‌های انسانی درباره جامعه دارد که نمی‌تواند فارغ از آسایش دیگران آسایش و آرامش داشته باشد.

۳. روح ، در عین نوعی اتحاد و یگانگی با بدن در مقابل بدن اصالت دارد؛ کانونی است در برابر کانون جسم ، منبع مستقلی است برای لذات و آلام . روح نیز به نوبه خود بلکه بیش از بدن نیازمند به تغذیه و تهذیب و تقویت و تکمیل است . روح از بدن و سلامت آن و نیرومندی آن بی‌نیاز نیست ، اما بدون شك غرقه شدن در تنعمات مادی و اقبال تمام به لذت‌گرایی جسمانی مجال و فراغتی برای بهره‌برداری از کانون روح و منبع بی‌پایان ضمیر، باقی نمی‌گذارد و در حقیقت نوعی تضاد میان تمتعات روحی و تمتعات مادی اگر به صورت غرقه شدن و محو شدن و فانی شدن در آنها باشد وجود دارد.

مسأله روح و بدن مسأله رنج و لذت نیست . چنین نیست که هر چه مربوط به روح است رنج است و هر چه مربوط به بدن است لذت . لذات روحی بسی صافتر، عمیقتر، بادوامتر از لذات بدنی است . روآوری يك جنبه به تمتعات مادی و لذات جسمانی در حاصل جمع ، از خوشی و لذت و آسایش واقعی بشر می‌کاهد، لهذا آن‌گاه که می‌خواهیم به زندگی روآوریم و از آن بهره بگیریم و بدان رونق و صفا و شکوه و جلال ببخشیم و آن را دلپسند و زیبا سازیم ، نمی‌توانیم از جنبه‌های روحی صرف نظر کنیم .

با توجه به این سه اصل است که مفهوم زهد اسلامی روشن می‌شود، و با توجه به این سه اصل است که روشن می‌گردد چگونه اسلام رهبانیت را طرد می‌کند، اما زهدگرایی را در عین جامعه‌گرایی و در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی می‌پذیرد.)) (۴۴۳)

زهد اسلامی دل‌کندن از پستیها و ترک وابستگیها در عین حفظ ارزشهای فردی و اجتماعی و تلاش در راه رسیدن به اهدافی متعالی است. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که گفت: ((از جبرئیل پرسیدم که تفسیر زهد چیست؟)) پس جبرئیل چنین گفت:

((الزاهد يحب من يحب خالقه و يبغض من يبغض خالقه ، و يتحرج من حلال الدنيا و لا يلتفت الى حرامها، فان حلالها حساب و حرامها عقاب ؛ و يرحم جميع المسلمين كما يرحم نفسه ، و يتحرج من الكلام كما يتحرج من الميتة التي قد اشدت نتنها، و يتحرج عن حطام الدنيا و زينتها كما يتجنب النار ان تغشاه ، و ان يقصر امله ، و كان بين عينيه اجله .)) (٤٤٤)

زاهد آن را دوست می‌دارد که آفریدگارش دوست می‌دارد، و آن را دشمن می‌دارد که آفریدگارش دشمن می‌دارد، و از حلال دنیا دوری می‌کند و به حرام آن روی نمی‌کند، زیرا حلال آن حسابرسی دارد و حرامش عذاب دارد؛ و به همه مسلمانان دلسوزی و مهربانی می‌کند، همان‌گونه که به خود می‌کند، و از سخن (بیهوده) دوری می‌کند، همان‌گونه که از مرداری که بوی گندش برآمده، دوری می‌کند، و از بهره‌ناچیز دنیا و پیرایه آن دوری می‌کند، همان‌گونه که پرهیز می‌کند که آتش او را در بر گیرد، و اینکه آرزوی خود را کوتاه می‌کند، و مرگ خود را در پیش چشم می‌بیند.

زهد حقیقی انسان را از درون و بیرون اصلاح می‌کند به گونه‌ای که در عین وارستگی، تلاشگر و پرکار و دلسوز و مهربان می‌شود. چون آرزوهای پست از دل آدمی بیرون رود عرصه برای خلوص و ایثار

گشوده می شود. از امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است که فرمود:

((الزهد تقصير الآمال و اخلاص الاعمال .)) (۴۴۵)

زهد کوتاه کردن آرزوها و خالص کردن کردارهاست .

انسانی که میل به دنیا ندارد و آرزویش را هم نمی کند، به خلوص در عمل دست می یابد و می تواند خود را در برابر کششهای حیوانی نگه دارد و نعمتهای خدا را پاس دارد و برای رسیدن به کمالی الهی به کار گیرد. پیشوای وارستگان علی علیه السلام می فرماید:

((ایها الناس ! الزهادة قصر الاءمل ، و الشکر عند النعم ، و التورع عند المحارم .)) (۴۴۶)

ای مردم ! زهد یعنی کوتاهی آرزو، و شکر در برابر نعمت ، و پارسایی در برابر گناهان .

زهد اسلامی بهترین و کارآمدترین وسیله برای ساختن فرد و جامعه در جهت اهداف تربیت است و هیچ چیز مانند بی رغبتی به دنیا در تربیت مؤثر نیست . چه نیکو فرموده است امیر مؤمنان علی علیه السلام :

((ان من اعون الاخلاق علی الدین الزهد فی الدنيا .)) (۴۴۷)

مددکارترین اخلاق به دین بی رغبتی نسبت به دنیا است .

در نتیجه آن نظام تربیتی می تواند مردمان را به سعادت این جهانی و آن جهانی برساند که اساس تربیت را بر زهد قرار دهد، زیرا تربیتی که راه زهد را نمی گشاید درهای همه بدیها را بر مردمان می گشاید و آنان را از سعادت حقیقی محروم می سازد. امام صادق علیه السلام فرموده است

:

((جعل الشر كله في بيت و جعل مفتاحه
حب الدنيا، و جعل الخير كله في بيت و
جعل مفتاحه الزهد في الدنيا.)) (٤٤٨)
همه بدی در خانه ای نهاده شده است و
کلیدش را دوستی دنیا قرار داده اند، و
همه نیکی در خانه ای نهاده شده است و
کلیدش را زهد و پشت کردن به دنیا قرار
داده اند.

خیر و برکتی که از زهد برمی خیزد همه

hU: ̄ŪθΣK

وجوه زندگی آدمی را در بر می گیرد و او را به کمالات فردی و اجتماعی و سیاسی متصف می سازد، چنانکه در سخنان نورانی پیشوایان معصوم علیهم السلام ثمراتی شگفت برای زهد وارد شده است که این حقیقت را تبیین می کند.

ḡŭhŭ ḡ ḡzḡ ḡ ḡΣΘϣ ḡ ḡḡḡ

علم حقیقی و حکمت نورانی که صنع خداست و روشن و روشنگر است ، در دلی ظهور می کند که به زهد آراسته شده باشد، چنانکه در موعظه رسول خدا ﷺ به ابوذر غفاری (ره) آمده است :

((یا اباذر! ما زهد عبد فی الدنیا الا اثبت الله الحکمة فی قلبه ، و انطق بها لسانه .)) (۴۴۹)

ای اباذر! هیچ بنده ای در دنیا زهد پیشه نکرد مگر آنکه خداوند حکمت را در دلش جای داد و زبانش را به آن گویا ساخت .

رفع کوری و ظهور بینایی و دریافت حقایق هستی جز به زهد فراهم نمی شود و تا مانع اصلی کمال (دنیا) پس زده نشود، علم حقیقی و هدایت و بصیرت روی نمی کند، چنانکه علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود:

((من زهد فی الدنیا علمه الله تعالی بلا تعلم و هداه بلا هدایة و جعله بصیرا و کشف عنه العمی .)) (۴۵۰)

هر که در دنیا زهد پیشه کند، خدای متعال به او علم بی تعلیم و هدایت بی واسطه عنایت کند و او را بینا سازد و کوری اش را برطرف نماید.

z h ũ : Ā ¶ z : ũ z T 3 ¶ 3 Ā h z Ğ Ā ¶ ma ũ θ Ā

آرامش و آسودگی و بی نیازی حقیقی جز با زهد فراهم نمی شود که همه اضطرابها، دغدغه ها و نگرانیها از دنیا است ، زیرا دنیا به هر میزانی که در دل آدمی جای گیرد به همان میزان وابستگی و پریشانی خاطر و اندوه و نگرانی به بار می آورد و با پشت کردن به دنیا همه اینها زدوده می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است :

((الزهد فی الدنيا یریح القلب و البدن ، و الرغبة فی الدنيا تطیل الهم و الحزن .)) (٤٥١)

زهد در دنیا موجب راحت و آرامش قلب و بدن است و شیفتگی در آن موجب دراز شدن پریشانی و اندوه است .
امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرموده است :

((الرغبة فی الدنيا تورث الغم و الحزن و الزهد راحة القلب و البدن .)) (٤٥٢)
شیفتگی در دنیا مایه غم و اندوه است و زهد در دنیا آسایش جسم و جان است .
هر که خواهان آزادی حقیقی است باید آن را در زهد بجوید زیرا تا انسان از خود و دلبستگیهای آزاد نشود، طعم آزادی حقیقی را نخواهد چشید. زهد آدمی را از اسارت خود آزاد و وارسته می سازد و در نتیجه از همه اسارت‌های دنیایی آزادش می گرداند. پیشوای آزادگان ، علی علیه السلام فرموده است :

((من زهد فی الدنيا اعتق نفسه .)) (٤٥٣)
هر که در دنیا زهد بورزد، خود را آزاد ساخته است .

Y!FÜ | zî | ~ā | ΣDā ..

اصلاح حقیقی امور و کسب قوت و عزت و عظمت در سایه زهد است ، زیرا منشاء تباهی و ضعف و ذلت و انحطاط دنیا است و هر که از بندگی دنیا به درآید و به حقیقت هستی تکیه نماید به همه والایها دست می یابد. پیامبر اکرم ﷺ درباره اصلاح و افساد امور مسلمانان و عظمت و انحطاط ایشان فرموده است :

((ان صلاح اول هذه الامة بالزهد و اليقين ، و هلاك آخرها بالشح و الامل .))
(۴۵۴)

صلاح و درستی این امت در ابتدا با زهد (اعراض از دنیا) و یقین (به آخرت) بود و هلاکت و نابودی اش در پایان به بخل و آرزوست .

روزی که مسلمانان به دنیای دون پشت کردند، عزت و عظمت به آنان روی کرد، و چون در پی دنیا روان شدند و به یکدیگر بخل ورزیدند و هر کس جز به خود و دنیای حقیر خویش نیندیشید و دل داده پستیها شدند، به زبونی و انحطاط کشیده شدند که قدرت حقیقی با پشت کردن به دنیا روی می کند، نه با پشت دادن به دنیا.

هر که او دنیای دون را کم گرفت همچو صبح از صدق خود عالم گرفت (۴۵۵)

قَالَ قَرْنٌ

به کارگیری عقل و استفاده از آن تعقل
نامیده می شود؛ ^(۴۵۶) و اساس تربیت صحیح
و تعقل است که آدمی با تعقل آیات حق را
درمی یابد و به کمالات الهی متصف می شود.

((و كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تعقلون.)) ^(۴۵۷)

بدین گونه ، خداوند آیات خود را برای
شما بیان می کند، که تعقل کنید.

عقل موهبتی است الهی و نوری رحمانی که پیامبر درونی انسان شمرده می شود، (۴۵۸) و به حسب ذات مایل به خیرات و کمالات و خواستار عدل و احسان است. این عقل ملاک تکلیف و ثواب و عقاب است؛ و بدان حق از باطل، و خیر از شر، و راه از بیراهه تمیز داده می شود؛ و به وسیله آن زشت و زیبا، و کمال و پستی، و راستی و نادرستی تشخیص داده می شود. (۴۵۹) عقل نوری است که در پرتو آن خداوند پرستیده می شود و بهشت به دست می آید. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: ((عقل چیست؟)) حضرت فرمود:

((العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان.)) (۴۶۰)

عقل آن چیزی است که خدای رحمان بدان پرستش شود و بهشت بدان حاصل شود. آن شخص گوید: ((گفتم: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود:

((تلك النكراء، تلك الشيطنة، و هي شبيهة بالعقل و ليست بالعقل.)) (۴۶۱) آن نیرنگ است، آن شیطنت است، آن شبیه عقل است ولی عقل نیست.

عقل می دانی چه باشد ای پسر آنکه باشد سوی جنت راهبر

عقل می دانی چه باشد ای رفیق آنکه برهاند تو را از هر مضیق (۴۶۲)

اگر عقل به تیرگیهای نفسانی پوشیده نگردد، حق و باطل را در علوم نظری، و خیر و شر، و نفع و ضرر را در علوم عملی تشخیص می دهد و به حق و خیر و نفع دل می بندد، (۴۶۳) و آدمی را از کجی باز می دارد و به خیر رهنمون می گردد که گفته اند عقل از ((عقال)) گرفته شده است و به معنای بستن و نگهداشتن و بند کردن و

بازایستادن و جلوگیری کردن است ، چنانکه گویند: ((عقل البعیر بالعقال)) یعنی بستن شتر با پایبند؛ و ((عقل لسانه)) یعنی زبانش را نگه داشت و از سخن گفتن خودداری کرد؛ ^(۴۶۴) و بر این اساس ادراکی را که انسان به آن دل می بندد و چیزی را که با آن ادراک می کند ((عقل)) نامیده اند؛ ^(۴۶۵) و همچنین عقل را از آن جهت بدین نام خوانده اند که انسان را از زشتیها و کجیها و ناراستیها باز می دارد و به راه راست می خواند و بر دوستی استوار نگه می دارد.

خدای سبحان انسان را به گونه ای آفریده است که در آغاز پیدایش ، خودش را ادراک کند، و او را با حواس ظاهری و باطنی مجهز کرده است تا ظواهر اشیا و همچنین معانی روحی را که به وسیله آنها با اشیای خارجی ارتباط برقرار می کند، مانند اراده ، و حب و بغض ، و بیم و امید و مانند اینها ادراک نماید و در آنها تصرفاتی از قبیل ترتیب و تفصیل و تخصیص و تعمیم انجام دهد و در امور نظری و آنچه خارج از مرحله عمل است قضاوتهای نظری و در امور عملی و آنچه مربوط به عمل است قضاوتهای عملی بنماید، و همه اینها طبق موازینی صورت می گیرد که آفرینش اصلی انسان تشخیص می دهد و این همان عقل است . ولی گاهی برخی از قوای انسان بر برخی دیگر چیره می شود و حکم سایر قوا را ضعیف یا باطل می سازد، مانند چیرگی شهوت و غضب که در این صورت انسان از صراط اعتدال خارج می شود و در دره های افراط و تفریط سقوط می کند. در اینجا عامل عقلی عمل خود را به سلامت انجام نمی دهد، مانند يك قاضی که از روی مدارک جعلی و شهادت‌های دروغین بر خلاف حق حکم می دهد، اگر چه قصد آن نداشته باشد

که حکم به ناحق بدهد که چنین فردی هم قاضی است و هم نیست . انسان نیز چنین است که به سبب آنکه احساسات درونی اش مطالبی بی واقعیت را به صورت معلومات در نظرش آرایش می دهد، قضاوت‌هایی نادرست می کند و آنها را از سر مسامحه به عقل نسبت می دهد که در حقیقت مربوط به عقل نیست ، زیرا در این موارد انسان از سلامت فطرت و روش صحیح خارج شده است . در منطق قرآن کریم ، عقل آن نیرویی است که انسان در دین خود از آن بهره مند می شود و او را به معارف حقیقی و اعمال شایسته راهبری می کند و در صورتی که از این مسیر منحرف گردد دیگر عقل نامیده نمی شود، گرچه در امور دنیوی عمل خود را انجام دهد. (۴۶۶)

اگر انسان تربیت عقلانی بیابد و اهل تعقل شود و به ندای عقل خود گوش فرا دهد و به آنچه در نتیجه تعقل بدان می رسد عمل کند اهل سعادت می شود. خداوند از زبان اهل دوزخ این حقیقت را چنین بیان فرموده است :

(وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير.) (٤٦٧)

و گویند: اگر شنیده (و پذیرفته) بودیم یا تعقل کرده بودیم، در میان دوزخیان نبودیم.

مراد از ((سمع))، استجابت دعوت فرستادگان الهی و التزام به مقتضای سخن ایشان است که خیرخواهان امین اند، و منظور از ((عقل))، التزام به مقتضای دعوت به حق ایشان است تا در آن تعقل کنند و به راهنمایی عقل دریابند که دعوت آنان حق است و انسان باید در برابر حق خاضع باشد. پس دوزخیان می گویند که اگر ما در دنیا فرستادگان الهی را در نصایح و مواعظشان اطاعت کرده بودیم، یا در حجت حق آنان تعقل می کردیم، امروز در زمره اهل جهنمی که مخلد در آتشند نمی بودیم. (٤٦٨)

انسان با تعقل هدایت می یابد و با تعقل خود را در مسیر هدایت نگه می دارد و شاءن تربیتی فرستادگان الهی این بوده است که پوشش عقلها را پس بزنند و مردمان را تربیت عقلانی کنند تا پیروی درست و سلوك حقیقی تحقق یابد. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است که خداوند هر چند گاه فرستادگانش را در میان مردم برانگیخت، و پیامبران را به سوی ایشان پی در پی روانه داشت تا اجرای پیمانهای

فطری را از آنان بخواهند، و عقلهای دفن شده را برانگیزند. ^(۴۶۹)

چون عقل برانگیخته شود و انسان تربیت عقلانی بیابد، حق را تشخیص می دهد و پیامبران الهی را اطاعت می کند و آدمی را به سعادت می رساند. امام صادق علیه السلام به ((هشام بن حکم)) از اصحاب گرانقدر خود که متکلمی بی بدیل بود، ^(۴۷۰) فرمود:

((یا هشام، ان الله تبارك و تعالی بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه فقال: (فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب.)) ^{(۴۷۱) (...)} ^(۴۷۲)

ای هشام، خدای تبارک و تعالی صاحبان عقل و فهم را در کتاب خود مژده داده و فرموده است: ((پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند)).

انسان با تربیت عقلانی می تواند به تمیز برسد، یعنی توان جدا کردن حق و باطل را بیابد و عقل نقشی غربال کننده داشته باشد. استاد شهید مرتضی مطهری می نویسد:

((از این آیه و حدیث کاملاً پیداست که یکی از بارزترین صفات عقل برای انسان همین تمیز و جدا کردن است؛ جدا کردن سخن راست از سخن دروغ، سخن ضعیف از سخن قوی، سخن منطقی از سخن غیر منطقی، و خلاصه غربال کردن. عقل آن وقت برای انسان عقل است که به شکل غربال دربیاید، یعنی هر چه را که وارد می شود سبک سنگین کند، غربال کند، آنهایی را که به درد نمی خورد دور بریزد و به درخورها را نگاه دارد.)) ^(۴۷۳)

تربیت عقلانی باید انسان را به تشخیص درست برساند، به گونه ای که بتواند مصالح و مفاسد را به خوبی تمیز دهد و

خیر و صلاح را برگزینند. تلاش تربیتی همه اولیای خدا در همین جهت بوده است. در حدیثی از حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام چنین نقل شده است :

((خذوا الحق من اهل الباطل و لاتاءخذوا الباطل من اهل الحق ، كونوا نقاد الكلام .)) (٤٧٤)

حق را بگیرید هر چند از اهل باطل ، و باطل را مگیرید هر چند از اهل حق ، سخن شناس و سخن سنج و تمیز دهنده باشید. تربیت عقلانی آدمی را مقتضای دریافت حقایق هستی می کند، زیرا عقل واسطه دریافت حقایق و بهترین وسیله زندگی مادی و معنوی و تکامل روانی و روحی و پیوند انسان با ملکوت هستی است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در ادامه سخن خود به ((هشام ابن حکم)) می فرماید:

((یا هشام ، ان الله تبارك و تعالی اکمل للناس الحجج بالعقول ، و نصر النبیین بالبیان و دلهم علی ربوبیته بالادلة فقال : ((و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن و الرحیم ان فی خلق السماوات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون .)) (٤٧٥) ((...)) (٤٧٦)

ای هشام ، همانا خدای تبارک و تعالی به واسطه عقل حجت را بر مردم تمام کرده و پیامبران را به وسیله بیان یاری کرده و به سبب براهین به ربوبیت خویش راهنمایی شان کرده و فرموده است : ((و خدای شما خدایی است یگانه که جز او خدایی نیست ، و اوست بخشایشگر مهربان ، همانا در آفرینش آسمانها و زمین ، و آمد

و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم روان می شوند، و آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردگی اش زنده کرده و در آن هر گونه جنبنده ای پراکنده کرده است، و (نیز در) گردانیدن بادهای، و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است، نشانه هایی است برای مردمی که تعقل می کنند)). بدین ترتیب انسان با عقل به دریافتی درست از هستی می رسد و با این سیر به آخرت روی می کند و زندگی این جهانی را در خدمت آخرت می گیرد، چنانکه امام صادق علیه السلام در ادامه سخن خویش تربیت عقلانی را این گونه توصیف می کند:

((ثم وعظ اهل العقل و رغبهم فی الآخرة فقال: ((و ما الحياة الدنيا الا لعب و لهو و للدار الآخرة خیر للذین يتقون افلاتعقلون .)) ((...)) (٤٧٧) پس خداوند صاحبان عقل را اندرز داده و به آخرت تشویقشان کرده و فرموده است: ((و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است. آیا تعقل نمی کنید؟)). اما اگر این تربیت عقلانی صورت نگیرد و موهبت عظیم و نیروی شگفت عقل در نتیجه پیروی هوای نفس و تسویلات شیاطین مهجور شود، انسان اسیر حیوانیت خود می شود و از هر جنبنده ای پلیدتر و خطرناکتر می گردد که خدای سبحان فرموده است:

((ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون.)) (٤٧٩)

همانا بدترین جنبندگان نزد خداوند کران و گنگانی اند که تعقل نمی کنند. آنان که در مسیر عدم تعقل گام بردارند مجازاتشان این است که گرفتار تاریک دلی و بی ایمانی و رجس و پلیدی می شوند و همه زیرکی و توان خود را در این جهت به

کار می گیرند؛ و همه تباهگریها از اینجاست .

(و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون.) (۴۸۰)

و (خداوند) بر کسانی که تعقل نمی کنند، پلیدی را قرار می دهد. برای هدایت و سعادت آدمی ، باید او را تربیت عقلانی کرد به گونه ای که بر وجود آدمی عقل الهی و خرد نورانی حاکم باشد و عقل مکسبی و خرد تجربی در خدمت آن .

Ḥūq̄e q̄lā y' hūq̄e q̄lā

آدمی را دو عقل است ، عقلی کلی ، ایمانی و هدایتگر که بدان ((عقل معاد)) گفته می شود و عقلی جزوی ، مکسبی و حسابگر که ((عقل معاش)) نامیده می شود. از امیر مؤمنان علیه السلام چنین وارد شده است :

و لا ینفـع مسـموع اذا لم یـک مطبوع

كما لاتنفع الشمس و ضوء العين ممنوع (۴۸۱)

عقل را دو گونه یافتیم : عقل ذاتی و سرشتی ، و عقل شنوده و اکتسابی ، و تا عقل ذاتی و سرشتی نباشد، عقل شنوده و اکتسابی را سودی نیست ، همان طور که نور خورشید به چشمی که نور ندارد بهره نمی رساند.

آدمی از عقلی فراگرفته و اکتسابی و تجربی بهره مند است که راهبر او در امور جزئی و زندگی دنیایی است و نیز از عقلی سرشتی و موهبتی و نورانی بهره مند است که راهبر او در امور کلی و زندگی اخروی است ؛ و آنچه در تربیت مهم است برقرار کردن نسبتی درست میان این دو است .

عقل دو عقل است اول مکسبی که درآموزی چو در مکتب صبی

از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر از معانی و علوم خوب و بکر

عقل تو افزون شود بر دیگران لیک تو باشی ز حفظ آن گران

لوح حافظ باشی اندر دور و گشت لوح محفوظ است کو زین در گشت

عقل دیگر بخشش یزدان بود چشمه آن در میان جان بود

چون ز سینه آب دانش جوش کرد نه شود گنده نه دیرینه نه زرد (۴۸۲)

عقل مکسبی و عقل معاش مصالح حیوانیت آدمی را تاءمین می کند. این عقل برای

بقا و کمال لازم است اما اگر اصل قرار گیرد، آدمی را به حیوانی تبدیل می کند که همه همتش دنیایش می شود و در این راه حد و مرز نمی شناسد.

عقل حیوانی چو دانست اختیار این مگو ای عقل انسان شرم دار (۴۸۳)

عقل جزئی و عقل معاش به دلیل آنکه مشوب به اوهام است نمی تواند آدمی را به سعادت حقیقی راهبر باشد.

عقل جزوی آفتش وهم است و ظن ز آنک در ظلمات شد او را ووطن (۴۸۴)

بنابراین راه آخرت و سیر به سوی حقیقت را با عقل جزئی و عقل معاش نمی توان طی کرد و به عقلی والا و خردی دانا به راه آخرت و آشنا با پیام آوران حقیقت نیاز است .

عقل جزوی همچو برق است و درخشش در درختی کی توان شد سوی وخشش (۴۸۵)

آن عقلی که می تواند سعادت حقیقی انسان را تاءمین کند، عقل کلی ، عقل ایمانی ، عقل هدایتگر و عقل معاد است . انسان فاقد این عقل ، گرچه در کسب و معاش و حسابگری این جهانی موفق باشد، در هدایت نیست و از حقیقت بهره ای ندارد و به سعادت راه نمی برد و آخرت ندارد. انسان تا به عقل ایمانی نرسد، به معرفت حقیقی و هدایت و سعادت دست نمی یابد. این دو عقل هر دو لازم است ولی تقدم با عقل معاد است و آن باید اصل قرار گیرد و همه تلاشهای این جهانی در جهت سعادت آن جهانی باشد که در این صورت تربیت حقیقی جلوه می کند.

غیر این عقل توحق را عقلهاست که بدان تدبیر اسباب سماعست

که بدین عقل آوری ارزاق را ز آن دگر مفرش کنی اطباق
(۴۸۶) را

همت تربیتی باید بر این باشد که قوای
گوناگون انسان (وهم و غضب و شهوت و...) و
عواطف و احساسات آدمی تحت حاکمیت عقل
معاد درآیند که اگر اینها زیر پوشش عقل
هدایت باشند هر کدام در جای خود واقع می
شوند و هماهنگی و موزونی کامل میان قوا
و عواطف و احساسات آدمی برقرار می شود.
در این صورت است که انسان در عین رحمت و
محبت از صلابت و شدت برخوردار می شود و
هر یک را در جای خود و بدرستی به کار می
گیرد. (۴۸۷)

((محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی
الکفار رحماء بینهم.)) (۴۸۸)
محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده خداست، و
کسانی که با اویند، بر کافران سرسخت و
در میان خود مهربانند.

مدرسه تربیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدرسه
ای است که متربیان خود را بر این اساس
تربیت می کند و آنان را به معاش و معادی
نیکو می رساند. به بیان امیر مؤمنان
علیه السلام:

((افضل الناس عقلا احسنهم تقديرا
لمعاشه و اشدهم اهتماما باصلاح معاده.))
(۴۸۹)

برترین مردم از نظر عقل نیکوترین
ایشان است در برنامه ریزی و اداره معاش
و با همت ترین ایشان است در به اصلاح
آوردن معادش.

تفکر صحیح در تربیت اسلامی جایگاهی

ویژه دارد و بر هیچ امری چون آن تاءکید نشده است. این تاءکید و انگیختن مردمان به تفکر چنان است که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین روایت شده است:

((فكر ساعة خير من عبادة سنة.)) (۴۹۰)
ساعتی اندیشیدن از يك سال عبادت بهتر است.

3a!ũ "2̄oF -ũũ

نظام تربیتی اسلام بر تفکر صحیح استوار است و مقصد آن است که تربیت شدگان این نظام اهل تفکر صحیح باشند و پیوسته بیندیشند، چنانکه آن نمونه اعلائی که همه جهتگیریهای تربیتی باید به سوی او باشد یعنی پیامبر اکرم ﷺ این گونه بود. در خبر امام مجتبیٰ علیه السلام از ((هند بن ابی هاله تمیمی)) (۴۹۱) آمده است :

((كان رسول الله ﷺ دائم الفكرة .)) (۴۹۲)

رسول خدا ﷺ همواره تفکر می کرد. بنابراین سیر تربیت باید به گونه ای باشد که متربی به تفکر صحیح راه یابد و اندیشیدن درست شاکله او شود تا زندگی حقیقی بر او رخ بنماید، زیرا نیروهای باطنی انسان و حیات حقیقی او با تفکر فعال می شود و با گشودن دریچه تفکر، درهای حکمت و راهیابی به حقیقت بر او گشوده می شود. از این رو در اسلام، تفکر، زندگی دل و حیات قلب معرفی شده است، چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :

((التفكر حياة قلب البصير.)) (۴۹۳)

اندیشیدن زندگی دل بیناست. تفکر اساس حیات انسانی است، زیرا انسانیت انسان و ادراك او از عالم و آدم و پروردگار عالمیان و اتصالی که با حق برقرار می کند به نحوه تفکر اوست. با تفکر است که استعدادهاى پنهان آدمی از قوه به فعل درمی آید و زمینه حرکت کمالی او فراهم می شود. (۴۹۴) به بیان امام خمینی (ره) :

((تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است و مقدمه لازمه حتمیه سلوك انسانیت است .)) (۴۹۵)

انسان جز با تفکر نمی تواند دریچه های معارف و حقایق را بر خود بگشاید و جز با تفکر نمی تواند به درستی سلوک نماید. علامه طباطبایی (ره) در این باره می نویسد:

((بی تردید زندگی انسان يك زندگی فکری است و جز با ادراک که فکر می نامیم قوام نمی یابد، و از لوازم بنای زندگی بر فکر این است که هر چه صحیحتر و تمامتر باشد، زندگی بهتر و محکمتر خواهد بود. بنابراین به هر سنت و آیینی پایبند باشیم و در هر راه رفته شده و یا ابتدایی که قدم برداریم، زندگی پابرجا مربوط به فکر صحیح و قیم و مبتنی به آن است و به هر اندازه که فکر صحیح باشد و از آن بهره گرفته شود، زندگی هم قوام و استقامت خواهد داشت.)) (۴۹۶)

قرآن کریم که کتاب تربیت انسان است، مردمان را به تفکر می خواند و از پیروی کوکورانیه و بدون تفکر پرهیز می دهد و درستی و سلامت و قوام زندگی را نتیجه تفکر صحیح معرفی می کند.

((فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله و

اولئك هم اولوا الالباب.)) (۴۹۷)

پس بندگان مرا مژده ده، آنان که سخن را می شنوند و بهترین آن را پیروی می کنند، اینانند که خداوند راهشان نموده است، و ایشانند خردمندان.

امام صادق عليه السلام ((اولوالالباب)) (خردمندان) را اهل تفکر معرفی کرده و فرموده است:

((ان اولی الالباب الذين عملوا بالفكرة.)) (۴۹۸)

همانا اولوالالباب (خردمندان) آنانند که تفکر می کنند.

قرآن کریم کتاب تفکر است و مردمان را بر این اساس به سوی حق سیر می دهد.

((کتاب انزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر اولوا الالباب.)) (۴۹۹)

(این قرآن) کتابی است فرخنده و با برکت که آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا در آیات آن بیندیشند، و تا خردمندان پند گیرند.

((ان في خلق السماوات والارض واختلاف الليل والنهار آيات لاولي

الالباب الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلی جنوبهم ويتفكرون في خلق

السماوات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقنا عذاب النار.)) (۵۰۰)

همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز خردمندان را نشانه هاست؛ همان کسان که ایستاده و نشسته و بر پهلوها خفته خدای را یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (و می گویند:) پروردگارا، این را به گزاف و بیهوده نیافریدی. تو پاکی از اینکه کاری به گزاف و بیهوده کنی پس ما را از عذاب آتش دوزخ نگاه دار.

بدین ترتیب قرآن کریم می کوشد انسان را به فکر وادارد و از راه فکر صلاح و فساد او را بدو تفهیم و بر اساس تفکر صحیح او را سیر دهد و به اهداف تربیت واصل نماید.

((چون انسان يك موجود متفکر است، یعنی با اندیشه کار می کند، و با اندیشه زندگی می کند، و اگر سود و زیانی می بیند از راه افکار و اندیشه اش بهره مند یا متضرر می شود، لذا وحی آسمانی که برای هدایت انسان آمد، می کوشد که از راه فکر، منافع مادی و معنوی او را به او تفهیم کند و همچنین امور زیانبار به حال وی را هم برای او تشریح کند، تا هر چه در سعادت او نقش دارد، از راه فکر به او بفهماند و از راه دل در او شوقی

ایجاد کند که با فکر بفهمد و با دل به آن گرایش پیدا کند و هر چه به حال او زیانبار است از راه فکر توجیهش کند که به زیان آن امر پی ببرد و از راه دل هم منزجر باشد، چون مهمترین هدف نزول وحی الهی تربیت انسان است و تربیت انسان هم جز از راه فکر میسر نیست، زیرا انسان مانند درختی نیست که با آب و هوا تغذیه شود، مانند حیوان نیست که با مرتع و دامگاه رشد کند، بلکه موجودی است اندیشمند؛ تا فکرش تاءمین نشود، نمی توان او را هدایت کرد...

چون انسان، همان طور که اشاره شد، موجودی است متفکر، اگر بخواهد منحرف گردد از راه فکر منحرف می شود و اگر بخواهد هدایت شود، از راه اندیشه و فکر هدایت می یابد. شیطان اگر بخواهد در انسان راه پیدا کند، تنها راه نفوذ شیطنت، اندیشه اوست. فرشته اگر بخواهد در انسان راه پیدا کند، تنها عامل نفوذی فرشتگان، راه اندیشه اوست. خدا اگر بخواهد شیطان را بر یک انسان تبهکار مسلط کند از راه افکار و اندیشه اش، شیطنت را نسبت به او اغرا می کند؛ و اگر خواست فرشتگان را به حمایت از مؤمن پارسا اعزام کند، آنها را از راه فکر و اندیشه به حمایت مؤمن وارسته اعزام می کند. انسان را جز قلمرو فکر و فهم و اندیشه راهی برای تکامل نیست.

دشمن انسان اگر بخواهد به وی آسیب برساند، از راه فکر وارد می شود. دوست اگر بخواهد سودی به او برساند، از راه اندیشه وارد می شود، لذا خدای سبحان تاءمید فرشته ها را از راه اندیشه بیان می کند، و دشمنی شیطانها را هم از راه اندیشه معرفی می کند؛ و استدلالهای قرآن

کریم را هم که ضامن هدایت مردم است از
راه اندیشه تبیین می کند...
برای تحصیل سعادت انسان هیچ امری
مهمتر از طرز تفکر صحیح او نیست. (((۵۰۱)

راه تفکر راهی منطقی است که بر امور فطری استوار است و حتی دو نفر در آن اختلاف و نزاعی ندارند؛ و اگر اختلاف و نزاعی هست از قبیل مشاجره در بدیهیات است و به تصور نکردن معنای درست محل نزاع از جانب یکی از طرفین یا هر دو برمی گردد که علتش در کار نبودن تفاهم درست است، ما وقتی به تمام اشکالات و تشکیکات و شبهاتی که بر این راه منطقی کرده اند رجوع می کنیم، می بینیم آنان در بیان مقاصد و تحصیل نتیجه هایی که گرفته اند، بر همین قواعد منطقی تکیه کرده اند و وقتی قسمتی از آن مقدمات یا هیاتها و شکلها را که فریاد بی فایده بودن آنها را بلند کرده اند برگردانیم، دیگر کلامشان منتج نخواهد بود و خود نیز بدان راضی نخواهند شد و این بهترین گواه است که آنان به فطرت خود این اصول منطقی را قبول دارند و تسلیم آن اصولند و خود آنها را به کار می برند. (۰۰۲)

((و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم.)) (۰۰۳)

و آنها را انکار کردند در حالی که دلهایشان بدانها یقین داشت .
 اما اینکه چگونه می توان پی برد که این روش منطقی و فطری در تفکر صحیح است ، سه راه در برابر ما وجود دارد:
 راه اول : قرآن کریم به ما فرمان می دهد که بیندیشیم ، ولی نمی گوید چگونه بیندیشید. پس معلوم می شود این راه فطری عقلا را امضا کرده است .
 راه دوم : روش خود قرآن کریم این است که بر روش عقلا که از بدیهی به نظری می رسند یا روش منطقی سخن می گوید.

راه سوم : تصریح کردن معصومین علیهم السلام به آن مبادی اولیه ، مانند ((بطلان جمع بین نقیضین)) ، ((بطلان رفع نقیضین)) و ((ثبوت یکی از دو نقیض با زوال نقیض دیگر)) که در کتاب ((توحید صدوق)) به آن اشاره شده است . (۵۰۴)

بدین ترتیب معنای فکر، احضار دو معرفت است در نفس ، تا به وسیله آنها به معرفتی سوم دست یافته شود .

و الفكر حركة الى المبادئ و من مبادئ الى المراد (۵۰۵)

فکر عبادت از دو حرکت است : از مطلوب به سوی مقدمات و از مقدمات به سوی مطلوب .

به عنوان مثال اگر کسی میل به زندگی دنیایی دارد و می خواهد حیات دنیوی را برگزیند پرسشی برایش مطرح است و آن اینکه نمی داند آیا ((آخرت)) سزاوارتر است در برگزیدن یا ((دنیا)). دو راه در برابر او قرار دارد. نخست آنکه از افرادی بشنود که آخرت سزاوارتر است برای انتخاب و برگزیدن ، پس این مطلب را تصدیق کند و بدون آنکه به حقیقت مسأله واقف بوده و بصیرت داشته باشد، آن را پی بگیرد، به این عمل تقلید می گویند و این معرفت نیست . اما راه دوم آن است که بداند و معرفت پیدا کند به اینکه :

اولاً، آنچه باقی تر است ، برای برگزیدن سزاوارتر است .

ثانیاً، آخرت باقی تر است .
سپس با این دو مقدمه معرفتی به معرفتی سوم دست یابد و آن اینکه :

ثالثاً، آخرت سزاوار انتخاب و برگزیدن است .

البته ممکن نیست که انسان به معرفت سوم دست یابد مگر با معرفت اول و دوم . مجموعه این عمل را فکر می نامند. ^(۰۰۶) بنابراین ((تفکر)) تجزیه و تحلیل معلوماتی است که انسان در ذهن خود اندوخته است . ((تفکر)) سیر در فرآورده هایی است که ابتدائاً برای ذهن پیدا شده است . ((تفکر)) همانند شناوری است . شناگر برای شنا کردن به آب احتیاج دارد، باید آبی باشد تا شناگر در آن شنا کند؛ برای انسان نیز باید معلوماتی باشد تا فرد قادر به ((تفکر)) باشد. کسی که از وضع ریشه ، ساقه ، برگ و گلبرگ و همچنین از کیفیت تنفس و رشد و نمو گلی اطلاع دارد، می تواند به قدرت علمی که دارد در آن بیندیشد، و حکمت و تقدیر و تدبیر الهی را در آن ببیند و بیابد، ولی کسی که از گل فقط حجم ظاهری و شکل آن را می بیند و بیش از این اطلاعی ندارد، قادر به تفکر درباره آن نیست . پس مایه تفکر معرفت و علم است : ^(۰۰۷) و جالب آنکه ثمره اش نیز علم و معرفت است .

اهل منطق ((فکر)) را چنین تعریف می کنند: ((فکر عبارت است از اجرای عملیاتی عقلی در معلومات موجود برای رسیدن به مطلوب ، و مطلوب هم همان علم به مجهول غایت است .)) ^(۰۰۸)

انسان هیچ وقت خالی و فارغ از تفکر نیست ، و از همین روست که می گوییم تفکر فطری انسان است و قرآن کریم انسان را به روش فطری صحیح تفکر می خواند و سبک خود قرآن و سیره معصومین چنین است . قرآن کریم راه و روشی را به ما نشان داده است که به وسیله آن راه و روش به مجهولاتمان پی ببریم ، و یا به همان روش عقلا، بدون رد، روشی را امضا کرده که همان روش منطقی است . روش عقلا این است که روی

فطرتی که دارند از بدیهی به نظری پی می
برند و البته از هر بدیهی هم نمی شود به
هر نظری پی برد. میان این معلوم و آن
مجهول باید رابطه ای برقرار باشد. نیاز
به يك ترازو داریم که بدانیم چگونه باید
اندیشید و آن ترازو را منطق می نامند:
هذا هو القسطاس مستقيما و يوزن الدين به قوبما (۵۰۹)

این است همان ترازوی راست و درستی که
دین به آن سنجیده و محکم می شود.
اگرچه قرآن کریم صریحا نمی گوید که
باید چنین اندیشید، ولی روش عقلا را
امضا کرده است و با ما هم با همین روش
سخن گفته است؛ (۵۰۰) و این راه تفکر است
. اما تفکر حقیقی گذشتن از کثرت، و
شهود حق در تمام موجودات است. این تفکر
جز با گذشتن از ظواهر و کثرات و رسوخ به
باطن امور و پی بردن به فقر ذاتی و عدم
ماهوی موجودات در قبال حق میسر نیست.
این نحوه از تفکر با دل آگاهی تحقق می
پذیرد و جز با سیری معنوی از ظاهر و
باطن، حاصل نمی شود.
تفکر رفتن از باطل سوی حق به جزو اندر بدیدن کل
مطلق (۵۱۱)

حقیقت تفکر دیدن عالم و آدم است با
توجه به اصل و مبداء حقیقی آنها، رویت
نسبت اشیا و امور با حق است که خداوند
فرموده است:

(سزیهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حی یتبین لهم انه الحق.) (۵۱۲)

آیات و نشانه های خود را در آفاق و در
وجود انسانها به آنان می نمایانیم تا
برایشان روشن و آشکار شود که او حق است
.

در نظام تربیتی اسلام مردمان به تفکر در خداشناسی ، انسان شناسی ، جهان شناسی و تاریخ شناسی دعوت می شوند تا از این راه ، زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی شان اصلاح گردد و سیر از ظلمات به سوی نور و اتصاف به اسمای حسنا و صفات علیای الهی برایشان میسر شود. قرآن کریم کتاب تفکر در این مجاری و کسب بصیرت و هدایت و حکمت به سبب این تفکر است که به ذکر آیاتی در این باره بسنده می شود.

((الله لا اله الا هو الحی القيوم.)) (۵۱۳)

خدای یکتا که جز او خدایی نیست ، زنده و پاینده است .

((هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم . هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون . هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السماوات والارض وهو العزیز الحکیم.)) (۵۱۴)

اوست خدای یکتا که جز او خدایی نیست ؛ دانای نهان و آشکار؛ اوست بخشاینده و مهربان . اوست خدای یکتا که جز او خدایی نیست ؛ فرمانروای (به سزا و راستین) ، پاک از هر عیب وضعی که در خور نباشد ایمنی بخش ، نگاهبان (بر همه چیز) ، توانای بی همتا ، بر همه چیره ، در خور کبریا و یا بزرگی . پاک و منزّه است خدای از آنچه (با او) انباز می گیرند. اوست خدای آفریدگار، هستی بخش ، نگارنده صورتهای ؛ او راست نامهای بهین ؛ آنچه در آسمانها و زمین است او را به پاکی می ستایند، و اوست توانای بی همتا و دانای با حکمت .

((ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين.)) (٥١٥)

و هر آینه ما آدمی را از خلاصه و چکیده ای از گل آفریدیم . سپس او را نطفه ای ساختیم در قرارگاهی استوار یعنی زهدان مادر. آن گاه نطفه را خون بسته ای ساختیم و آن خون بسته را پاره گوشتی کردیم و آن پاره گوشت را استخوانها گردانیدیم ، و بر آن استخوانها پوشانیدیم ؛ سپس او را به آفرینشی دیگر باز آفریدیم . پس بزرگ و بزرگوار است خدای یکتا که نیکوترین آفرینندگان است .
(فلینظر الانسان مم خلق.) (٥١٦)

پس آدمی باید بنگرد که از چه آفریده شده است .

((و في الارض آيات للموقنين وفي انفسكم افلا تبصرون.)) (٥١٧)

و در زمین اهل یقین را نشانه هاست ؛ و نیز در خودتان آیا نمی نگرید؟

((اولم يتفكروا في انفسهم ما خلق الله السماوات والارض وما بينهما الا

بالحق و اجل مسمى.)) (٥١٨)

آیا در خودشان به تفکر نپرداخته اند؟ خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است ، جز بحق و تا هنگامی معین نیافریده است .

((قل انظروا ماذا في السماوات والارض.)) (٥١٩)

بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست ؟

((اولم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم كانوا اشد

منهم قوة و اثاروا الارض و عمروها اكثر مما عمروها و جاءتهم رسلهم بالبينات فما

كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون.)) (٥٢٠)

آیا در زمین نگردیده اند تا ببینند کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند، و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند، و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. بنابراین خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لیکن خودشان بر خود ستم می کردند.

تفکر صحیح در این مجاری آدمی را به تصحیح زندگی و معرفت حقیقی و درگاه بندگی می رساند و این بهترین راه اتصاف به صفات الهی است.

تفکر صحیح در عظمت خداوند آدمی را به خشیت الهی و اطاعت خدا وامی دارد؛ و اندیشیدن در وضع دنیا و فنای آن و لذت‌های ناپایدارش، انسان را به پارسایی می کشاند؛ و تفکر در سرانجام صالحان و نیکان، انسان را به پیروی از آنان وامی دارد؛ و اندیشه در سرانجام تباهکاران و بدکرداران موجب پرهیز کردن از کردار و رفتار ایشان می شود. اندیشیدن در عیب‌های نفس و آفات آن، آدمی را به اصلاح خود برمی انگیزد؛ و تفکر در اسرار عبادات و هدف‌های آن سبب می شود که در راه به جا آوردن درست و کامل آنها تلاش نماید؛ و فکر کردن در درجات والای آخرت، انسان را به تحصیل آنها وامی دارد؛ و اندیشیدن در احکام و مسائل شرعی آدمی را به عمل کردن بدانها می خواند؛ و تفکر در اخلاق نیکو و خویهای پسندیده انسان را به کسب آنها تشویق می کند و اندیشه در اخلاق زشت و خویهای ناپسند، انسان را به پرهیز از آنها می خواند و...^(۵۲۱) خلاصه آنکه هیچ چیز چون تفکر راه سعادت این جهانی و آن جهانی را بر انسان نمی گشاید.

عز!كؤ "2°eF θh جθ2ك

ه°hF qكؤ

((تدبر)) به معنای نظر در عواقب امور و عاقبت اندیشی است ، (۰۲۲) و در آیین تربیتی اسلام تلاش بر این است که آدمیان اهل تدبر بار آیند و از ظواهر امور عبور کنند و عاقبت اندیش شوند، زیرا هیچ چیز مانند توقف در ظواهر امور و غفلت از عواقب و نیندیشیدن در فرجام کارها، آدمی را از سیر به سوی کمال باز نمی دارد.

((يعلمون ظاهرا من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون.)) (۰۲۳)

از زندگی دنیا، ظاهری را می شناسند و از آخرت غافلند.

انسانی که اهل تدبر نیست در ظواهر هستی می ماند و راه به حقیقت عالم نمی برد. این عدم تدبر در تمام زندگی و رفتار انسانی تاءثیر می گذارد. انسان ظاهربین ((انفاق)) را کاستی و زیان می شمرد و عاقبت اندیش آن را افزایش و تجارتی پرسود می خواند؛ آن ((رباخواری)) را مایه افزایش درآمد و خوشبختی می داند و این رمز سربلندی می بیند؛ آن ((شهادت)) را رفتن و نابودی می داند و این پیوستن و جاودانگی می بیند. (۵۲۴)

اگر تدبر نباشد، جهالت بر همه چیز زندگی انسان سایه می افکند که تفاوتی میان ندانستن و دانستنی که از ظواهر امور فراتر نمی رود نیست؛ (۵۲۵) و آن که اهل تدبر نباشد پیوسته در جهالت و اشتباه خواهد بود.

خوارج نهروان نمونه برجسته عدم تدبرند. آنان مردمانی بودند که از دین و دینداری جز ظاهری خشک نمی فهمیدند، جاهل و نادان بودند و به هیچ وجه عاقبت اندیشی نمی کردند، تنگ نظر و کوتاه بین بودند و در افقی بسیار پست فکر می کردند، اسلام و مسلمانی را در چهار دیواری اندیشه های محدود خود محصور کرده بودند؛ (۵۲۶) و در نتیجه همین عدم تدبر بود که سیاست قرآن بر سر نیزه کردن به راحتی فریبشان داد.

در آخرین روز پیکار ((صفین)) در حالی که جنگ داشت به نفع علی علیه السلام خاتمه می یافت و نزدیک بود ریشه نفاق و بیداد ((معاویه)) برکنده شود و برای همیشه طومار ستمگری آنها برچیده شود، ((معاویه)) با مشورت ((عمر وعاص)) دست به نیرنگی

ماهرانه زد و دستور داد قرآنها را بر سر
 نیزه ها بلند کنند و فریاد کنند که مردم
 ! ما اهل قبله و قرآنیم ، بیایید آن را
 در میان خویش حکم قرار دهیم ! بدین
 ترتیب مقدس مآبان بی تدبیر سپاه علی
علیه السلام فریب خوردند و دست از جنگ شستند و
 حضرت را وادار به پذیرش حکمیت کردند.
 اما بی تدبیریشان به همین جا ختم نشد و
 نظر علی علیه السلام در تعیین حکم را نیز
 نپذیرفتند و مقدس مآب بی تدبیری چون خود
 یعنی ((ابوموسی اشعری)) را حکم قرار
 دادند و پس از آنکه ((ابوموسی اشعری))
 فریب ((عمروعاص)) حاکم سپاه شام را
 خورد و اعلام کرد که ما پس از مشورت صلاح
 امت را در آن دیدیم که نه علی باشد و نه
 معاویه و دیگر مسلمانان خود می دانند هر
 که را خواستند انتخاب کنند، و ((عمروعاص
)) اعلام کرد که من ((معاویه)) را به
 خلافت نصب می کنم ، خوارج رسوایی کار خود
 را دیدند، اما باز هم تدبیر نکردند و
 نفهمیدند خطایشان در کجا بوده است . پس
 علی علیه السلام را محکوم کردند و از او جدا شدند
 و بعدها رو در روی حق بتمامه ایستادند و
 جنایتها کردند و بر امام حق شمشیر
 کشیدند و در نبرد نهروان به خاک و خون
 کشیده شدند. (۵۲۷)

امیر مؤمنان علیه السلام پیش از جنگ سخنانی به
 آنان گفته است که بیانگر این حقیقت است
 که اگر تدبیر در کار نباشد انسان به کجا
 کشیده می شود. از جمله سخنان امام
 بدیشان چون به تعیین حکم خرده گرفتند،
 این جملات بود:

((الم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيلة
 و غيلة ، و مكرًا و خديعة : اخواننا و
 اهل دعوتنا، استقالونا و استرحوا الی
 كتاب الله سبحانه ، فالراى القبول منهم و

التنفیس عنہم ؟ فقلت لکم : هذا امر
ظاہرہ ایمان ، و باطنہ عدوان ، و اولہ
رحمة ، و آخرہ ندامة .) ((۵۲۸)
آیا هنگامی که از روی حیلت و خیانت ،
و فریب و نیرنگ ، قرآنہا را برافراشتند ،
نگفتید برادران ما و ہمدینان ما . از
ما ، گذشت از خطا طلبیدند ، و بہ کتاب خدا
گراییدند . پس نظر ما این است کہ سخنان
را بپذیریم و دست از آنان برداریم . اما
من بہ شما گفتم کہ این امر ظاہرش
پذیرفتن دآوری قرآن است و باطنش دشمنی
با خدا و ایمان . آغازش رحمت است و
فرجامش ندامة .

تلاش تربیتی مربیان الهی در این جهت

بود که مردمانی اهل تدبیر تربیت کنند به گونه ای که بیاموزند پیش از هر تصمیم و قبل از هر اقدام در عاقبت آن بیندیشند و سپس تصمیم بگیرند و اقدام کنند، از امیر مؤمنان علیه السلام در این باره چنین توصیه شده است :

((تفکر قبل ان تعزم و تدبر قبل ان تهجم .)) (۵۲۹)

پیش از آنکه تصمیم بگیری فکر کن و پیش از آنکه وارد (کاری) شوی تدبر کن .
((فکر قبل ان تقدم .)) (۵۳۰)
پیش از اینکه گام (در کاری) نهی فکر کن .

راه و رسم تربیتی اولیای خدا بر این اساس بود. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده ! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم ، عمل می کنی ؟ مرد گفت : آری ، ای رسول خدا، دوباره پیامبر فرمود: اگر نصیحت کنم ، عمل می کنی ؟ مرد پاسخ داد: آری ، و باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. پس پیامبر با ارزشترین نصیحتها را که این همه بر آن تاءکید کرده بود، چنین بیان کرد:

((فانی اوصیک اذا هممت بامر فتدبر عاقبته ، فان یک رشدا فامضه و ان یک غیا فانته عنه .)) (۵۳۱)

من تو را سفارش و نصیحت می کنم به اینکه هر زمان تصمیم گرفتی کاری انجام دهی ، در عاقبت آن کار بیندیشی ، پس اگر عاقبت آن رشد بود (و کاری درست و صحیح

بود) انجامش دهی و اگر عاقبت آن گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و رهایش کنی .

همچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده است که مردی نزد پیامبر آمد و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است اندرز داد که این روحیه بی نیازی نقد است . مرد تقاضا کرد تا حضرت افزون بر آن مطلبی بیاموزد. پیامبر او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است ، توصیه کرد. مرد چیزی بالاتر تقاضا کرد و حضرت فرمود:

((اذا هممت بامر فتدبر عاقبته ، فان يك خيرا و رشدا فاتبعه ، و ان يك غيا فدعه .)) (۵۳۲)

هر زمان که تصمیم به انجام دادن کاری گرفتی ، در عاقبت آن بیندیش ، پس اگر خیر و رشد بود، آن را دنبال کن ، و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن اجتناب ورز. شائن مؤ من عاقبت اندیشی است و حقیقت این است که آدمی بهره ای درست از زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی نمی برد مگر آنکه عاقبت اندیش تربیت شود. امام صادق علیه السلام فرموده است :

((ان صاحب الدين فكر و ابصر العاقبة فامن الندامة .)) (۵۳۳)

دیندار می اندیشد و پایان کار را می نگرد، پس از پشیمانی و ندامت در امان می ماند.

مؤ من چون بخواهد سخنی گوید، اقدامی کند و وارد کاری شود عاقبت را در نظر می گیرد و پایان کار را می نگرد تا بدانجا که تدبیر خلق و خوی او شود که ایمان و عمل صالح جز به تدبیر پایدار نمی ماند. امیر مؤ منان علیه السلام فرموده است :

((ان لسان المؤمن من وراء قلبه ، و
ان قلب المنافق من وراء لسانه ، لان المؤمن
من اذا اراد ان يتكلم بكلام تدبره في
نفسه ، فان كان خيرا ابداه ، و ان كان
شرا واره . و ان المنافق يتكلم بما اتى
على لسانه لا يدري ماذا له ، و ماذا عليه
(. ((٥٣٤)

همانا زبان مؤ من در پس دل اوست و دل
منافق در پس زبان اوست ، زیرا مؤ من چون
بخواهد سخنی بر زبان آرد، در آن تدبر
نماید؛ اگر نیک باشد، اظهارش کند، و اگر
بد باشد پنهانش دارد. ولی منافق آنچه بر
زبانش بیاید می گوید و پیش از آن نمی
اندیشد که چه به سود اوست و چه به زیان
اوست .

در تربیت اسلامی تلاش می شود که فرد به
بصیرت برسد و در ظواهر امور متوقف نگردد
و قشریگرا تربیت نشود و در هر کار به
پیش روی خود توجه کند تا به درستی گام
بردارد و سلوک نماید که اقتضای ایمان
حقیقی همین است ؛ به بیان علی علیه السلام :
(المؤمنون هم الذين عرفوا ما امامهم
(. ((٥٣٥)

مؤمنان آنانند که آنچه را در پیش روی
دارند بشناسند.

٥٣٦. هـ فـ ثـ جـ دـ هـ زـ حـ طـ

انسانی که به تدبیر خو بگیرد و در عاقبت هر کار بیندیشد، می تواند از سرمایه های وجود خود بدرستی بهره ببرد و از پشیمانی در امان بماند. امیر مؤمنان علیه السلام در وصیت خود به فرزندش ((محمد حنفیه)) این حقیقت را بدو گوشزد می کند و می فرماید:

((التدبیر قبل العمل ، یؤمنک من الندم .)) (٥٣٦)

چاره اندیشی پیش از دست زدن به کار، تو را از پشیمانی ایمن خواهد داشت . بسیاری از خطاها و لغزشها با تدبیر پیشگیری می شود و مادام که انسان اهل تدبیر نباشد در معرض گرفتاریهاست . علی علیه السلام در وصیت خود به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین فرموده است :

((من تورط فی الامور بغیر نظر فی العواقب فقد تعرض للنوائب .)) (٥٣٧)

کسی که بدون دقت در عاقبت کار، دست به کاری زند، خود را در معرض گرفتاریها قرار دهد.

و نیز از آن حضرت چنین وارد شده است :

((التدبیر قبل الفعل یؤمن العثارة .)) (٥٣٨)

چاره اندیشی پیش از دست زدن به کار، از لغزش ایمن می سازد.

((الفکر فی الامر قبل ملبسته یؤمن الزلل .)) (٥٣٩)

اندیشیدن در (عواقب) هر کاری پیش از انجام دادن آن از لغزش ایمن می سازد. بنابراین بهترین راه و رسم در تربیت صحیح سوق دادن افراد به تدبیر و عاقبت اندیشی است که در این صورت به کمترین لغزش دچار می شوند و از مهلکه ها و

مصیبتها در امان می مانند، چنانکه در سخنان نورانی امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده است :

((من نظر فی العواقب سلم من النوائب
(.)) (۰۴۰)

هر که در عاقبت امور نظر کند از مصیبتها سالم می ماند.

((من فکر فی العواقب امن المعاطب .))
(۰۴۱)

هر که در عاقبت کارها بیندیشد از هلاکتها ایمن گردد.

“aũeŋ qŕŭ

کرامت به معنای بزرگواری ، (۰۴۲) و نزاهت از پستی و فرومایگی و برخورداری از اعتلای روحی است ؛ (۰۴۳) و خدای تبارک و تعالی انسان را مفتخر به آفرینشی کریم کرده است تا در زمینه کرامت نفس به کمالات الهی دست یابد.

(ولقد کرمانا بنی آدم.) (۰۴۴)

و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم .

انسان دارای کرامتی ذاتی است و این برترین سرمایه وجودی را می تواند شکوفا کند یا از دست بدهد. انسان روحا و فطرتا به سمت کرامت گرایش دارد و از دنائت بیزار است و کمال آدمی در این است که کرامتش رشد یابد و از امور پست دور گردد. (۰۴۵)

“z̄ ̄θF θz̄yε “aŪeη

خدای متعال کریم است و به آدمی گوهر کرامت بخشیده است و او را بر اساس کرامت تربیت می کند.

((تبارک اسم ربك ذی الجلال والاكرام.)) (٥٤٦)

خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت .

خدای سبحان دارای صفت کرامت است ، و خدایی که کریم است ، معلم انسانهاست و برنامه خود را هم به دست سفرای کریم داد .

((بایدی سفره کرام بررة.)) (٥٤٧)

به دست فرشتگانی کریم و نیکوکار . یعنی این فرشتگان که حاملان پیام و مسیر وحی اند، کریمند. یعنی وحی الهی از مجرای کرامت عبور کرده و به شما رسیده است و در بین راه هیچ گونه آسیبی ندیده است ، زیرا سفرای وحی ، گذشته از کرامت ، دارای وصف ممتاز امانتند. پس خدای اکرم مبداء قرآن است خود قرآن نیز کتابی است کریم . مسیری هم که این کتاب از آن می گذرد، معبر کرامت است ، و انسان کاملی که این کتاب را تحویل گرفته است تا معلم شما باشد و معارف آن را به شما بیاموزد، او هم کریم است .

((انه لقول رسول کریم.)) (٥٤٨)

(قرآن) سخن فرستاده ای کریم است . بنابراین همه مبادی و علل و لوازمی که در متن یا حاشیه این کتاب قرار دارند، همراه با کرامتند؛ و این خود، شاهد قطعی است بر اینکه خدای سبحان می خواهد انسانها را همانند فرشته ها به مقام والای کرامت برساند، لذا برنامه انبیا

تکریم انسانهاست . و نشانه اش آن است که پیغمبر ﷺ فرمود:

((انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق .)) (۰۰۴۹)

من مبعوث شدم تا راه انبیای پیشین را متمم کنم ، آنها آمدند و انسانها را با کرامت آشنا کردند، و چون دین من تام و کامل است ، بلکه اتم و اکمل ادیان است ، پس کار من هم ، متمم مکارم اخلاقی است . (۰۰۰)

رسالت همه پیام آوران الهی این بوده است که نفوس آدمیان را به کرامت برسانند و آنان را از لئامت و حقارت نفس برهانند؛ و رسالت پیامبر اکرم ﷺ این بود که این کرامت را به کمال برساند. (۰۰۱) بنابراین محور تربیت پیامبر بر کرامت انسانها و دعوت به کرامتهای اخلاقی قرار داشت . شیخ طوسی (ره) به اسناد خود از علی علیه السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

((علیکم بمکارم الاخلاق فان الله عز و جل بعثنی بها.)) (۰۰۰۲)

بر شما باد که (کسب) کرامتهای اخلاقی که همانا خدای عز و جل مرا بدانها برانگیخته است .

رسول خدا ﷺ کریم ترین خلق خدا و گرامی ترین پیام آور الهی ، اساس رسالتش بر کرامت مردمان بود. ((ابن عباس)) گفته است : ((خدای متعال موجودی را گرامی تر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیافرید و لباس هستی نپوشانید و من نشنیده ام که خداوند جز به وجود گرامی او به کسی دیگر سوگند یاد کرده باشد.)) (۰۰۰۳)

آن کریم ترین انسانها، (۰۰۰۴) همه دوران رسالت خود را در دعوت به کرامتهای اخلاقی گذراند و مردمان را با رشد کرامتهایشان به سوی خدا متحول ساخت ، چنانکه ((اکثم بن صیفی)) (۰۰۰۰) معروف به حکیم عرب در

دوران جاهلیت وقتی پسر خود را فرستاد تا احوال دعوت پیامبر را بررسی کند و از وی در این باره جویا شد، او احوال دعوت پیامبر را چنین توصیف کرد:

((راءيته ياءمر بمكارم الاخلاق .)) (۵۵۶)
او را در حالی دیدم که به مکارم اخلاق فرمان می داد.

کمال آدمی و اصلاح رفتاری او در گرو رشد کرامت وی است و انسان در زمینه کرامت به فضایل دیگر دست می یابد و انسان بی کرامت از همه فضایل محروم می ماند و در گنداب تباهیها غرق می شود. از این روست که اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن تاءکیدها کرده اند. از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین وارد شده است:

((عليكم بمكارم الاخلاق فانها رفعة .)) (۵۵۷)

بر شما باد به مکارم اخلاق زیرا آن است که سبب والایی است.

حسین علیه السلام مظهر کرامتهای انسانی، در خطبه ای فرموده است:

((ايها الناس ، نافسوا في المكارم .)) (۵۵۸)

مردم! در کسب مکارم (اخلاق) بر یکدیگر پیشدستی کنید.

برنامه های تربیتی باید به گونه ای تنظیم شود که نه تنها با کرامت انسانی منافات نداشته باشد، بلکه در جهت رشد، تکمیل و اتمام آن باشد.

“αἰθερ ἤθη”

کرامت انسان در طاعت خداست . باید به انسان آموخت که جز در برابر خدا سر خم نکند و جز او را بندگی ننماید تا گوهر کرامتش آسیب نبیند و به رشد و کمال خود برسد .

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی در خوی غلامی ز سگان خوارتر است من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد
(۵۵۹)

انسان با اطاعت خدای کریم به اعتلای روحی می رسد و از پستی و فرومایگی پاک می شود. در کتاب شریف ((مصباح الشریعه)) از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است :
((الکرامۃ فی طاعته و الهوان فی معصیته .)) (۵۶۰)

کرامت در فرمانبرداری خدا و خواری در نافرمانی اوست .

کرامت حقیقی در اطاعت و بندگی است و آن مزیتی که مزیت حقیقی است و آدمی را بالا می برد و به سعادت حقیقی اش که همان زندگی پاک و ابدی در جوار رحمت پروردگار است می رساند، پروا داشتن از خدا و پاس داشتن حرمت‌های الهی و تقوای پیشگی است .
(۵۶۱) خدای سبحان تقوا را راه تحصیل کرامت معرفی کرده و با کرامت‌ترین مردمان را با تقواترینشان اعلام کرده و فرموده است :

((ان اکرکم عند الله اتقاکم .)) (۵۶۲)

هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست .

انسان با پرهیزگاری کرامت ذاتی خود را حفظ می کند و رو به کمال می برد و خداوند تقوا و فجور آدمی را بدو الهام کرده است تا راه کرامت بر وی هموار شود .

((و نفس و ما سواها فاهمها فجورها و تقواها.)) (۵۶۳)

سوگند به نفس آدمی و آن که آن را راست و درست ساخت . پس بدکاری و پرهیزگاری اش را به وی الهام کرد.

((پس هر انسانی را به فجور و تقوای نفسانی ملهم کرد که ناظر به مسائل اخلاقی و گرایشهای عمل صالح است . خداوند هم انسان را با بینش توحیدی و الهی آفرید که فرمود: ((فطرة الله التي فطر الناس عليها)) (۵۶۴) و هم با گرایش اخلاقی که فرمود: ((فاهمها فجورها و

تقواها.)) (۵۶۵) . پس خدای سبحان ، انسان را طوری آفرید که اگر گرد نایب دنیا طلبی روی چهره آینه جاننش ننشیند، هم خدا را می بیند، هم خدا را می طلبد. هم تقوا را می شناسد، هم راه فجور را؛ و هم از فجور می رهد و به تقوا می رسد. وقتی به تقوا رسید کریم می شود، چون مدار کرامت ، تقواست ... در غیر محور تقوا، کرامت نیست . بنابراین مایه کرامت که تقواست ، به نهاد انسانی الهام شده است ، همچنان که فجور که مایه دنائت است ، اعلام شده است .)) (۵۶۶)

بنابراین باید زمینه و عوامل شکوفا شدن کرامت آدمی را فراهم کرد و گرایش او را به کرامت رشد داد و با روشهایی کریمانه با انسان رفتار کرد. خدای متعال فرمان می دهد که در همه امور رفتاری کریمانه داشته باشید تا مردم با کرامت رشد کنند و از دنائت دور شوند.

((وقل لعبادی يقولوا التي هي احسن.)) (۵۶۷)

و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند.

((قولوا للناس حسنا.)) (۵۶۸)

و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید.

خداوند راه و رسم کریمان را توصیف می کند تا راه کرامت به خوبی روشن گردد و روشهای کریمانه مشخص شود.

((و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و الذين يبيتون لرهبهم سجدا و قياما... و الذين لا يدعون مع الله الها آخر... و الذين لا يشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا كراما.)) (۵۶۹)

و بندگان خدای رحمان کسانی اند که بر زمین با فروتنی و نرمی راه می روند، و چون نادانان ایشان را (به سخنی ناروا) مخاطب سازند، به ملایمت و بزرگواری پاسخ می دهند. و آنان که شب را برای پروردگار خویش در سجده و به نماز ایستاده به روز آرند... و آنان که با خدای یکتا خدای دیگر نخوانند (نپرستند)... و آنان که گواهی دروغ (باطل و به ناحق) ندهند و چون با لغو و بیهودگی رو به رو شوند با بزرگواری بگذرند.

برای آنکه انسان کریم شود باید کرامت ببیند؛ در خانواده، در مدرسه، در جامعه و غیره. راه و رسم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تربیت مردمان بر کرامت بخشیدن به آنان استوار بود. حضرت حسین علیه السلام گوید از پدرم از مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسش کردم، فرمود:

((كان (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) لا يجلس و لا يقوم الا على ذكر. لا يوطن الاماكن و ينهى عن ايطانها. و اذا انتهى الى قوم جلس حيث انتهى به المجلس و يامر بذلك. يعطى كل جلسائه بنصيبه، لا يحسب ان احدا اكرم عليه منه. من جالسه او قاومه فى حاجة صابره حتى يكون هو المنصرف. و من ساءله حاجة لم يردده الا بها او بميسور من القول. قد وسع الناس منه بسط و خلقه، فصار لهم ابا. و صاروا فى الحق عنده سواء. مجلسه مجلس حلم و حياء و صبر و امانة،

لاترفع فيه الاصوات ، و لاتؤ بن فيه الحرام ، و لاتنثى فلتاته ، متعادلين يتفاضلون فيه بالتقوى ، متواضعين ، يوقرون فيه الكبير، و يرحمون فيه الصغير، و يؤثرون ذال الحاجة ، و يحفظون او يحوطون الغريب (((٥٧٠)

رسول خدا ﷺ در هیچ مجلسی نمی نشست و بر نمی خاست مگر به یاد خدا جایگاهی مخصوص برای خود تعیین نمی کرد و از این کار منع می کرد. چون به گروهی که نشسته بودند می پیوست همان جا که رسیده بود (پایین مجلس) می نشست و دیگران را هم به این رفتار فرمان می داد. به تمام همنشینان خود توجه داشت به گونه ای که هیچ کس احساس نمی کرد که کسی در نظر پیامبر از او گرامی تر است. هرکس برای عرض حاجتی او را می نشانید یا بر پا نگه می داشت ، تحمل می کرد تا خود آن شخص برگردد. هر کس نیازی داشت ، او را رد نمی کرد تا آنکه نیازش را برآورد یا با گفتاری ملایم روانه اش سازد. گشاده رویی و خوش خلقی پیامبر چنان مردم را فراگرفته بود که او را چون پدر (ی مهربان) برای خود می دانستند. همگان نزد او در حق یکسان بودند. محضر و مجلس او سراسر گذشت ، حیا، راستی و امانت بود، و در آن صداها بلند نمی شد (و داد و قال نبود) و حرمت همگان محفوظ بود. و لغزش و اشتباه کسی فاش نمی شد؛ اهل مجلس همه با هم عادلانه رفتار می کردند، و کسی با کسی جز با تقوا برتری نداشت ؛ همگان فروتن بودند، و سالخوردهگان را احترام می کردند، و با خردسالان مهربان بودند، و نیازمندان را بر خود ترجیح می دادند، و افراد غریب را نگهداری و رسیدگی می کردند.

مربیان الهی تاءکید داشتند که همه رفتارها بر اساس کرامت باشد تا جایی که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((من اتاه اخوه المسلم فاکرمه فاکرمه فانما اکرم الله عز و جل .)) (۵۷۱)
هر که نزد برادر مسلمانش رود و او وی را گرامی دارد، همانا خدای عز و جل را گرامی داشته است .

پیشوایان حق به هیچ وجه اجازه تحقیر کردن به کسی نمی دادند و مسلمانان را از اینکه یکدیگر را سبک کنند و کوچک بشمارند، پرهیز می دادند تا روابط انسانی روابطی مبتنی بر کرامت باشد و زمینه رشد کرامتها فراهم شود. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود:

((لاتحقرن احدا من المسلمین فان صغیرهم عندالله کبیر.)) (۵۷۲)
مبادا فردی از مسلمانان را کوچک بشمارند و تحقیر کنید که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر حفظ و رشد کرامتها از دوران کودکی بسیار تاءکید می کرد، زیرا به نیروی کرامت است که می توان افرادی سالم ، مستقل ، آزاد، با شرافت و صاحب فضیلت تربیت کرد، آن حضرت می فرمود:

((اکرموا اولادکم و احسنوا آدابکم .)) (۵۷۳)

فرزندان خود را کرامت کنید و با آداب نیکو با آنها معاشرت نمایید.

اگر کودک کرامت ببیند و شخصیت حقیقی اش احترام شود، از پستی و فرومایگی دور می شود و به اعتلای روحی می رسد و راست و مستقیم و با فضیلت می گردد. البته کرامت کودکان باید همه جانبه و واقعی باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است :

((اذا سميتم الولد فاکرموه و اوسعوا
له فی المجلس و لاتقبحوا له وجها.)) (٥٧٤)
وقتی نام فرزندان را می برید او را
گرامی بدارید و در مجلس خود برای او جای
باز کنید و احترامش نمایید و نسبت به او
رو ترش نکنید.
این همه تاءکید برای آن است که همه
فضیلتها در زمینه کرامت شکوفا می شود و
همه رذیلتها در زمینه دنائت .

υἱτ ᾠλῦ ὕζ γ ᾠθη κζῦτ

بهترین و استوارترین اساس برای تربیت ، کرامت انسانها و نزاهت آنها از حقارت نفس است . انسان به سبب کرامتش از دنیای دون که ریشه همه پستیها و گناهان است آزاد می شود و خود را برتر از آن می یابد که تن به حقارتهای دنیایی دهد . دنیا در چشم انسان حقیر بزرگ می نماید و چنین انسانی تسلیم دنیا می شود؛ و دنیا در چشم انسان کریم خرد می نماید و چنین انسانی هرگز دل به دنیا نمی بندد . از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((من کرمتم علیه نفسه صغرت الدنيا في عينه ، و من هانت علیه نفسه كبرت الدنيا في عينه .)) (٥٧٥)

هر که کرامت نفس داشته باشد، دنیا در چشمش کوچک است ؛ و هر که حقارت نفس داشته باشد، دنیا در چشمش بزرگ است . انسان به میزانی که پست و حقیر می شود، به پستیها و حقارتهای میل می کند، از این رو بهترین راه دور کردن انسان از امور پست سیر دادن او به امور والا، کرامت بخشیدن به انسان و رشد کرامتهای اوست . زین العابدین علیه السلام فرموده است :

((من کرمتم علیه نفسه هانت علیه الدنيا .)) (٥٧٦)

هر که کرامت نفس داشته باشد، دنیا نزد او حقیر و ناچیز است .

بدین ترتیب راهی استوار برای اتصاف آدمیان به فضایل و کمالات وجود دارد و آن تربیتی است که همه وجوهش بر کرامت بنا شود . انسان کریم بر اداره خویش توانا می شود و تن به پستی و گناه نمی دهد . در سخنان نورانی امیر مؤمنان علیه السلام چنین آمده است :

((الكریم من تجنب المحارم و تنزه عن العیوب .)) (٥٧٧)

كریم کسی است که از حرامها دوری گزیند و از عیبها پاك باشد.

انسان وقتی کرامت ببیند، میل به مکارم در او شکوفا می شود و خود را برتر از آن می بیند که به سوی حرامها که پستی آور است میل کند. پیشوای پارسایان علی علیه السلام فرموده است :

((من احب المكارم اجتنب المحارم .)) (٥٧٨)

هر که مکارم را دوست بدارد از محارم دوری می کند.

کسی که شخصیت انسانی و شرافت معنوی دارد، در پی امیال حیوانی و تمایلات نفسانی نمی رود و ارزشهای انسانی و معنوی خود را بدین امور زیر پا نمی گذارد، چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :

((من كرمت عليه نفسه هانت عليه شهوته .)) (٥٧٩)

هر که کرامت نفس داشته باشد، شهوات و تمایلات نفسانی اش نزد او خوار و حقیر است .

انسان کریم خدایی را که کریم ترین است و کرامت موهبت اوست نافرمانی نمی کند و گوهر کرامت را به معصیت نمی آلود. به بیان علی علیه السلام :

((من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصية .)) (٥٨٠)

هر که کرامت نفس داشته باشد، هرگز آن را با ارتکاب گناه و نافرمانی پست و موهون نمی سازد.

تاء کیدی که در راه و رسم معصومان علیهم السلام بر کرامت آدمیان شده است به همین منظور است ؛ و اگر انسانها سبک شوند، تحقیر گردند، مورد اهانت قرار گیرند و گرفتار

حقارت نفس شوند، به هر پستی و آلودگی و
تباهی تن می دهند. در سخنان نورانی امیر
مؤمنان علیه السلام این حقیقت مکرر وارد شده است
، چنانکه فرموده است :
(النفس الدنیه لاتنفک عن الدنءات .)
(۵۸۱)

نفس پست از پستیها جدا نمی شود.
(من هانت علیه نفسه فلاترج خیره .)
(۵۸۲)

هر که نفسش خوار باشد، به خیرش امید
نداشته باش .
از امام هادی علیه السلام نیز چنین روایت شده
است :
(من هانت علیه نفسه فلتاءمن شره .)
(۵۸۳)

هر که نفسش خوار شود، از شر او ایمن
مباش .
البته راه اصلاح انسانها و دور کردن
آنان از پستیها نیز با کرامت ایشان است
، هر چند که لازم است گاهی کرامت در صورت
مجازات جلوه کند تا زمینه بیداری و
ترمیم کرامت فراهم شود.

۴۰۰ -

اصل عزت از مهمترین و بنیادی ترین اصول تربیتی است ، زیرا اساس تربیت بر عزت است و اگر فرد با عزت رشد یابد و تربیت شود، به حالتی دست می یابد که پیوسته و در هر اوضاع و احوالی راست و استوار باشد.

□ □ □ ḡā ḡāzāy y ḡzyfā y ū

((عزت)) آن حالتی است در انسان که نمی گذارد مغلوب کسی گردد و شکست بخورد؛ و اصل آن از اینجا گرفته شده است که می گویند: ((ارض عزاز)) یعنی زمین سخت و سفت؛ و می گویند: ((تعزز اللحم)) یعنی گوشت نایاب شده است که نمی توان به آن دست یافت. ^(۵۸۴) بنابراین ((عزت)) در اصل به معنای صلابت و حالت شکست ناپذیری است و بر همین اساس از باب توسعه در استعمال در معانی دیگر از جمله غلبه، صعوبت، سختی، غیرت و حمیت و مانند اینها به کار رفته است، ^(۵۸۵) چنانکه در قرآن کریم در این معانی آمده است. ^(۵۸۶) همچنین به کسی که قاهر است و مقهور نمی شود ((عزیز)) گفته اند؛ ^(۵۸۷) و ((عزیز قوم)) هم آن کسی را گویند که بر همه قاهر است و کسی بر او قاهر نیست، زیرا مقامی دارد که هر که قصد او کند جلویش را می گیرند و از دسترسی به او بازش می دارند و در نتیجه مقهورش می کنند و از همین روست که هر چیز نایاب را ((عزیز الوجود)) می گویند، زیرا هر چه بر انسان گران آید و مشقت داشته باشد، حتما دستیابی به آن مشکل است، پس عزیز است؛ ^(۵۸۸) و اگر خدای متعال ((عزیز)) است، از این روست که او ذاتی است که هیچ چیز از هیچ جهت بر او قهر و غلبه ندارد و او بر همه چیز و از هر جهت قهر و غلبه دارد. ^(۵۸۹) خداوند عزیز علی الاطلاق است و هر عزیز دیگری در برابر او ذلیل است، زیرا به غیر خداوند همه موجودات ذاتا فقیر و در نفس خویش ذلیلند و مالک هیچ چیز برای خود نیستند مگر آنکه خدای متعال از سر

رحمت خویش بهره ای از عزت به آنان بخشد،
(۵۹۰) همچنان که فرموده است :

((وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)) (۵۹۱)

خدای راست عزت (بزرگی و ارجمندی) و پیامبر او و مؤمنان راست .
بنابراین ((عزت)) بالاصالة از آن خداوند است و بالافاضة از آن مؤمنان و هر که خواهان عزت است ، باید از خداوند بخواهد، زیرا عزت به تمامه و بالاصالة از آن اوست .

((مَنْ كَانَ يَرِيدَ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا)) (۵۹۲)

هر که بزرگی و ارجمندی خواهد، پس (بداند که) بزرگی و ارجمندی همه از آن خداست و به هر که خواهد دهد.

هر که از راه بندگی خدا عزت جوید، به عزت حقیقی رسد و خداوند او را استوار، نفوذناپذیر، راسخ و شکست ناپذیر سازد؛ و این سنت اوست ، چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :

((فانه جل اسمه قد تكفل بنصر من نصره
و اعزاز من اعزه .)) (۵۹۳)

خداوند که بزرگ است نام او یاری هر که او را یاری کند پذیرفته است و عزت بخشی هر که او را عزیز دارد به عهده گرفته است .

بنابراین ، انسان با تربیتی الهی به عزتی حقیقی دست می یابد و محکم و نفوذناپذیر و راست قامت می شود؛ و این بهترین اساس تربیت است .

تربیتی که بنیادش بر ایجاد عزت در آدمیان باشد، تربیتی است که در تحکیم و تثبیت شخصیت انسانی آنان و حفظ ایشان در برابر وسوسه ها و معاصی موفق خواهد بود. هیچ چیز مانند فقدان عزت، آدمی را مستعد تباهی نمی سازد، زیرا عزت است که انسان را محکم و استوار و شکست ناپذیر می سازد و چون ذلت بر وجود آدمی حاکم شود، او را آماده پذیرش هر خواری و پستی می گرداند.

ریشه همه تباہگریها در ذلت نفس است. و از این رو بهترین راه اصلاح فرد و جامعه عزت بخشی و عزت آفرینی است. اگر انسان به عزت الهی عزیز شود؛ از همه ناراستیها وارسته می گردد و نفوذناپذیر در برابر باطل و گناه، و محکم و استوار در حق می شود.

خودبینی و خودخواهی و تکبر که سرآغاز تباہیهای فردی و اجتماعی است، معلول ذلت نفس است، چنانکه در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است:

((ما من احد یتیه الا من ذلة یجدها فی نفسه .)) (۵۹۴)

هیچ کس به خوی (ناپسند) تکبر مبتلا نمی شود، مگر به سبب خواری و ذلتی که در درون خود احساس می کند.

گردنکشی و ستمگری افراد ریشه در حقارت نفس آنان دارد و انسان عزیز هرگز بیداد روا نمی دارد و گردنفرازی نمی نماید. امام صادق علیه السلام فرموده است:

((ما من رجل تکبر او تجبر الا للذلة وجدها فی نفسه .)) (۵۹۵)

هیچ انسانی گردنفرازی یا گردنکشی نکرد
مگر به سبب پستی و حقارتی که در نفس
خویش احساس می کرد.

حتی نفاق و دورویی انسان که هلاک کننده
ترین بیماری دل است ، ریشه در ذلت نفس
دارد و انسان تا احساس حقارت و پستی
نکند، روی و ریا نمی کند، امیر مؤمنان
علیه السلام فرموده است :

((نفاق المرء من ذل یجده فی نفسه .))
(۵۹۶)

نفاق و دورویی انسان ، ناشی از حقارت
و ذلتی است که فرد در وجود خود احساس می
کند.

بنابراین بسیاری از بیماریهای دل آدمی
و ناهنجاریهای رفتاری ریشه در ذلت نفس
دارد و با زدودن آن ، اینها نیز رنگ می
بازد و زدوده می شود. پس باید علل و
اسباب و زمینه های ذلت فردی ، خانوادگی
، اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و اقتصادی
را شناخت و آنها را محو ساخت و زمینه
عزت فرد و جامعه را فراهم نمود. با توجه
به این امر است که می بینیم پیشوایان حق
پیوسته برای محو آنچه مردمان را به ذلت
می کشاند تلاش می کردند و عوامل ایجاد
کننده عزت را سامان می دادند، دعوت آنان
به بندگی خدای یکتا و پرهیز از بندگی
غیر خدا و دعوت به آزادی ، پرهیزگاری و
پارسایی دعوت به عزت بود.

مؤ من باید محکم و استوار و
نفوذناپذیر باشد که خداوند اجازه ذلت
پذیری و شکست عزت را به مؤ من نداده است
. ((ابوبصیر)) از امام صادق علیه السلام روایت
کرده است که فرمود:

((ان الله تبارک و تعالی فوض الی المؤمن
کل شیء الا اذلال نفسه .))
(۵۹۷)

خدای تبارک و تعالی همه چیز را به مؤمنان واگذارده است جز آنکه خود را ذلیل کند.

مؤمنان اجازه هر کاری دارند جز آنچه او را ذلیل می‌سازد که در نتیجه از هر امر تباه و هر نافرمانی خدا خود را به دور نگه می‌دارد که تباهی و گناه ذلت‌آور است. عزت ثمره اسلام و ایمان و بندگی است. چنانکه امام صادق علیه السلام فرموده است: ((فالمؤمن ذلیلاً یعزه الله بالایمان و الاسلام.)) (۵۹۸)

شایسته است که مؤمن عزیز باشد و ذلیل نباشد؛ خداوند مؤمنان را به ایمان و اسلام عزت بخشیده است.

عزت ایمانی انسان را از کوه سخت‌تر می‌سازد و او را پولادین می‌نماید تا جز در برابر حق خم نشود و هرگز استواری و پایداری خود را از دست ندهد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

((ان الله عز و جل فوض الی المؤمن اموراً کلها و لم یفوض الیه ان یکون ذلیلاً، اما تسمع قول الله عز و جل یقول: ((و الله العزوة و لرسوله و للمؤمنین)) فالمؤمن یکون عزیزاً و لایکون ذلیلاً. (ثم قال: ان المؤمن من اعز من الجبل ان الجبل یتقل منه بالمعاول و المؤمن لایتقل من دینه شیء.)) (۵۹۹)

خدای عز و جل همه امور مؤمنان را به خود او واگذارده است جز آنکه اجازه نداده است خود را ذلیل کند. آیا نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید: ((خدای راست عزت (بزرگی و ارجمندی) و پیامبر و مؤمنان راست)). پس مؤمن عزیز است و ذلیل نیست. (سپس فرمود: مؤمنان از کوه سخت‌تر است، زیرا کوه با کلنگ تراشیده و

خرد می شود ولی هرگز از دین مؤ من چیزی کم نمی شود.

مؤ من به عزت الهی عزیز است و حق ندارد که عزت خود را زیر پا بگذارد یا زمینه های فراهم آورد که در برابر غیر خدا ذلیل شود. ((مفضل بن عمر)) گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

((لاینبغی للمؤ من ان یذل نفسه .))
سزاوار نیست که مؤ من خود را خوار سازد.

((مفضل)) گوید: عرض کردم : چگونه خود را خوار می سازد؟ فرمود:
((یدخل فیما یتعذر منه .)) (۶۰۰)
در کاری وارد می شود که مجبور به عذرخواهی می گردد.

مشخص است که پیشوایان حق تا چه اندازه بر حفظ عزت ایمانی تاءکیده داشتند و نمی خواستند این گوهر گرانبھایی که حافظ حریت و سلامت نفس مؤ من است به هیچ وجه آسیب ببینند. در خبری دیگر ((داوود رقی)) گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: ((سزاوار نیست که مؤ من خود را خوار سازد.)) عرض کردم : چگونه خود را خوار می سازد؟ فرمود:

((یتعرض لما لایطیق .)) (۶۰۱)
کاری می پذیرد که در حد توانایی او نیست .

عزت همچون دژی است که حافظ عقیده و عمل مؤ من است و با شکسته شدن آن همه چیز مؤ من در معرض خطر قرار می گیرد. بنابراین مؤ من باید عزت خود را نگه دارد و تن به اموری ندهد که آن را آسیب می رساند. این امر نزد مربیان الهی چنان اهمیت داشت که روایت شده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

((اطلبوا الحوائج بعزة الانفس .)) (۶۰۲)

نیازها و خواسته های خود را با عزت نفس بخواهید.

طبیعی است که انسان در تعاملی پیوسته با دیگران است اما آنچه مهم است این است که این تعامل هرگز نباید صورتی ذلت بار داشته باشد و مؤمن نباید نیاز خود را با زیر پا گذاشتن عزتش تاءمین کند.

بنابراین در آیین تربیتی اسلام تلاش می شود که افراد با عزت رشد کنند و بیاموزند که عزت خود را زیر پا نگذارند. بزرگ آموزگار عزت ، حضرت حسین علیه السلام فرموده است :

((موت فی عز خیر من حیاة فی ذل .)) (۶۰۳)
مرگ با عزت از زندگی در ذلت بهتر است

البته نقش عزت در تربیت زمانی به درستی جلوه می کند که مانع اصلی تربیت یعنی دنیای مذموم که همان دنیای خود آدمی و دلبستگیهای پست نفسانی است طرد شود، زیرا اساس آنچه آدمی را به ذلت می کشاند همین است . ((زید بن صوحان عبیدی)) از اصحاب گرانقدر امیر مؤمنان علیه السلام از آن حضرت پرسید:

((ای ذل اذل ؟))

کدام ذلت ، ذلت بارتترین است ؟
حضرت فرمود:

((الحرص علی الدنیا .)) (۶۰۴)

حرص بر دنیا .

هیچ چیز چون میل به دنیا و طمع بدان آدمی را در چاه ذلت سرنگون نمی سازد. چنانکه از امام باقر علیه السلام چنین وارد شده است :

((لاذل کذل الطمع .)) (۶۰۵)

هیچ ذلتی چون ذلت طمع نیست .
آنان که به عزت حقیقی دست یابند، هرگز در برابر باطل سر خم نمی کنند و شکست

ناپذیر می شوند. حسین علیه السلام نمونه اعلای چنین تربیتی است. نقل کرده اند که چون ((حر بن یزید ریاحی)) فرمانده سپاه کوفه، راه را بر حسین علیه السلام بست و از حرکت کاروان او جلوگیری کرد و او را هشدار داد که اگر دست به شمشیر ببرد و جنگی را آغاز کن قطعاً کشته خواهد شد، حسین علیه السلام فرمود:

((ما اهون الموت علی سبیل نیل العز و احياء الحق ، ليس الموت في سبيل العز الا حياة خالدة ، و ليست الحياة مع الذل الا موت الذي لاحياة معه .)) ^(٦٠٦)

چقدر مرگ در راه رسیدن به عزت و احیای حق سبک و راحت است. مرگ در راه عزت، جز زندگی جاوید نیست و زندگی با ذلت جز مرگی فاقد حیات نیست.

زندگی حقیقی جز با عزت معنا نمی یابد و جز در سایه عزت کسی به کمالی دست نمی یازد. از این رو مهمترین اقدام تربیتی آشنا کردن دل و خو دادن خود به عوامل ایجاد کننده و پایدارنده عزت است.

εα!εÛ "2̄eF θh εθ2ε

~α τÛθ

برای اینکه عزت در جان آدمی ریشه
بدواند و وجود او را فراگیرد و به صورت
ساختاری پایدار درآید، راهی جز بندگی
خدا و پشت کردن به دنیا و در پوشش تقوا
قرار گرفتن و دل کردن از غیر خدا نیست .
اینها اساسی ترین عواملی است که راه
تحقق عزت در وجود آدمی را هموار می کند
و او را ملبس به لباس عزت می نماید که
در ذیل به این عوامل اشاره می شود

ÜhŸ ..āüüŸ

بندگی و اطاعت خدا دروازه ورود به
ساحت قدس پروردگاری است که عزت به تمامه
از آن اوست و هر که خواهان عزت حقیقی
است باید آن را به وسیله اطاعت و بندگی
بجوید. از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده
است که فرمود:

((ان ربکم یقول کل یوم : انا العزیز
فمن اراد عز الدارین فلیطع العزیز.))
(۶۰۷)

خداوند هر روز ندا می دهد که من
پروردگار عزیز شمایم ، و هر که خواهان
عزت دو جهان است ، خدای عزیز را اطاعت
کند.

اطاعت و بندگی ، ذره ناچیز و حقیر را
به بینهایت عزیز و قوی مرتبط می کند و
از او موجودی سرافراز، قوی و شکست
ناپذیر می سازد. از امیر مؤمنان علیه السلام
وارد شده است که فرمود:

((من اطاع الله عز و قوی .)) (۶۰۸)
هر که اطاعت خدا کند عزت یابد و قوی
گردد.

خدای متعال از سر رحمت و محبت خویش
راه بندگی و اطاعت خود را بر آدمیان
گشوده است تا بدین وسیله به والاترین
کمالات دست یابند. مادام که انسان در
بهشت اطاعت خداست از عزت الهی بهره مند
است و تا به اراده خود از این بهشت
بیرون نشود، آسیبی بدو نمی رسد.
بنابراین بهترین راه محکم و شکست ناپذیر
کردن متربیان سیر دادن آنان در مسیر
اطاعت حق و سلوک بندگی است ، چنانکه
پیام آور عزت ، رسول ختمی مرتبت به
(ابو امامه) فرمود:

((يا ابا امامة ! اعز امر الله ، يعزك
الله .)) (٦٠٩)
ای ابوامامه ، امر خدا را عزیز بدار
تا خداوند تو را عزت بخشد.
عزیز داشتن امر خدا در اطاعت و
فرمانبرداری اوست که این راهی روشن و
کوتاه برای عزیز شدن است .

ЗҮРӮ зӰЗӲ

تقوای الهی پوششی است که آدمی را مصون و محکم و استوار می سازد و او را از آسیب و سستی و ناراستی حفظ می کند. ((تقوا)) از ((وقایة)) است و ((وقایة)) به معنای حفظ و نگهداری چیزی است از هر چه که به او ضرر و زیان و آسیب می رساند و ((تقوا)) یعنی نفس را در وقایة (محافظ) قرار دادن از آنچه بیم می رود بدان آسیب و زیان رساند. ^(۶۱۰) بنابراین ((تقوا)) عامل اساسی کسب عزت است. پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: ((من اراد ان يكون اعز الناس فليتق الله)). ^(۶۱۱)

هر که می خواهد با عزت ترین مردمان باشد، پس تقوای الهی پیشه کند. تقوای الهی چنان در عزت بخشی مؤثر است که از امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است که فرمود:

((لا عز اعز من التقوى)). ^(۶۱۲)

هیچ عزتی عزت بخش تر از تقوا نیست. خود نگهداری سرافرازی می آورد و پرده دری سرافکنندگی، تقوا راه می نماید و خودخواهی به گمراهی می کشاند، پرهیزگاری ارجمند می سازد و گناه خوار می سازد، پارسایی آزاد می کند و نافرمانی به اسارت درمی آورد. تقوا استوار می سازد و بی تقوایی فرومی پاشد؛ و چه نیکو فرموده است امیر مؤمنان علیه السلام:

((التقوى تعز، الفجور يذل)). ^(۶۱۳)

تقوا عزت می بخشد و تبهکاری ذلیل می سازد.

بنابراین نسبتی مستقیم و رابطه ای تنگاتنگ میان تقوا و عزت وجود دارد، و

هر چه بر آن افزوده شود، این فزونی می
یابد.

به میزانی که انسان به خدا تکیه می کند و از غیر خدا گسسته می شود، به همان میزان عزت می یابد، زیرا عزت مختص خداست و جز با گسستن از غیر خدا به دست نمی آید. ((لقمان حکیم)) برای تربیت فرزند خود او را به انقطاع از دنیا و غیر خدا و قطع طمع فراخوانده و چنین فرموده است :

((یا بنی... فان اردت ان تجمع عز الدنيا فاقطع طمعك مما فی ایدی الناس، فانما بلغ الانبیاء و الصدیقون ما بلغوا بقطع طمعهم.)) (۶۱۴)

پسرم... اگر خواهان آنی که همه عزت این جهانی را داشته باشی، از آنچه در دست مردم است قطع طمع کن که پیامبران و راستکرداران به آنچه دست یافتند، منحصرأ به سبب قطع طمعشان بود.

راهی که پیام آوران الهی در تربیت گشوده اند راه آزاد کردن انسانها از خود و خودخواهی و دنیاطلبی است و چون این جلوه از تربیت الهی در مردمان محقق شود، محکم و استوار و شکست ناپذیر گردند. از پیشوای آزادگان، علی علیه السلام چنین وارد شده است :

((من سلا عن مواهب الدنيا عز.)) (۶۱۵)

هر که بخششهای دنیا را از یاد برد عزت یابد.

((من یغلب هواه یعز.)) (۶۱۶)

هر که بر خواهش نفس خود چیره شود عزت یابد.

اولیای خدا از خود گسستند و به خدا پیوستند و به عزت رسیدند و شکست ناپذیر شدند. این سنت الهی است که چون دنیا و طمعهای دنیایی در درون آدمی غروب کند،

خورشید عزت طلوع می نماید و زندگی و سلوک انسانی نورانی می شود و مادام که این حالت در انسان بماند، عزت الهی پایدار می ماند. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((اطلب بقاء العز باماتة الطمع .)) (۶۱۷)
ماندگاری عزت را با میراندن طمع بجوی

• اوصیای پیامبر که جلوه های کامل عزت الهی در مدرسه پیامبرند، به سبب انقطاع کاملشان به کمال عزت رسیدند، و از همین روست که در دعای شعبانیه امیر مؤمنان علیه السلام که بنا بر نقل ((ابن خالویه)) همه اوصیای پیامبر آن را می خوانده اند، (۶۱۸)

چنین آمده است :
((الهی هب لی کمال الانقطاع الیک .)) (۶۱۹)

خدای من ، مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما .

بخش پنجم : روشهای تربیت

33zãPÛ 6yø

انسان به فطرت خود که عشق به کمال مطلق است ، الگو طلب و الگوپذیر است و بدین سبب یکی از بهترین و کوتاهترین روشهای تربیت ارائه نموده و تربیت عملی است . در این روش نمونه ای عینی و قابل تقلید و پیروی در برابر متربی قرار می گیرد که در صورت مقبولیت ، متربی تلاش می کند در همه چیز خود را همانند الگوی مطلوب سازد و گام در جای گام او نهد و بدو تشبه نماید. این روش به دلیل عینی و محسوس بودنش و نیز به سبب میل و گرایش ذاتی انسان به الگوگیری ، روشی بسیار مؤثر و سریع در تربیت است ؛ و هر چه نمونه ارائه شده از کمال بیشتر و جاذبه فراگیرتری بهره مند باشد، این روش از کارآیی بیشتری برخوردار خواهد بود. پس بهترین الگو، نمونه ای تام و تمام و انسانی کامل است . امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره می فرماید:

((و لقد كان في رسول الله صلى الله عليه وآله كاف لك في الاسوة ... فتأس بنبيك الاطيب الاطهر صلى الله عليه وآله فان فيه اسوة لمن تأسى ، و عزاء لمن تعزى . و احب العباد الى الله المتأسى بنبيه ، و المقتص لآثره .)) (٦٢٠)

پیروی کردن از رفتار رسول خدا و الگوگیری از پیامبر برای شما کافی است ... بنابراین از پیامبر پاک و پاکیزه ات پیروی کند، زیرا راه و رسمش سرمشقی است (نیکو) برای کسی که بخواهد تأسی جوید و انتسابی است (عالی) برای کسی که بخواهد منتسب گردد و محبوبترین بندگان نزد

خداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق
گیرد و قدم در جای قدم او گذارد.

تربیت ابتدایی انسان به طور طبیعی با روش الگویی شکل می گیرد. کودک در چند سال نخست زندگی خود، همه کارهایش را از الگوهای پیرامون خود که در درجه اول پدر و مادر اویند، الگوبرداری می کند و با تقلید از آنان رشد می کند و ساختار تربیتی اش سامان می یابد. از این رو روش الگویی در سازمان دادن شخصیت و رفتار کودک به شدت نقش دارد. تلقی کودکان از والدین در سالهای نخست کودکی به نقش الگویی آنان در جهت مثبت یا منفی دامن می زند، زیرا کودکان در این ایام همه چیز خود را از والدین و وابسته به ایشان می دانند، چنانکه در حدیثی از امام کاظم علیه السلام آمده است :

((بروا اولادکم و احسنوا الیهم فانهم یظنون انکم ترزقونهم .)) (۶۲۱)

به فرزندانتان خوبی کنید و به آنان نیکی نمایید زیرا آنان گمان می کنند که شما ایشان را روزی می دهید.

پس از والدین ، شخصیتهایی که دارای نفوذ معنوی اند، نقش الگویی بسزایی در تربیت بازی می کنند، به گونه ای که تمام ویژگیهای فکری و روحی و جلوه های رفتاری آنان مورد تقلید قرار می گیرد، هر چه قدرت نفوذ الگوها بیشتر و زمینه پذیرش آماده تر باشد، نمونه برداری کاملتر صورت می گیرد. از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((الناس بامرائهم اشبه منهم بآبائهم .)) (۶۲۲)

مردم به زمامداران خود شبیه ترند تا به پدران خود.

به همین دلیل است که نقش الگوها حساسترین نقش تربیتی است تا جایی که الگوهای صالح ، مردم را به صلاح می رسانند، و الگوهای فاسد مردم را به فساد می کشانند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:

((صنفان من امتی اذا صلحا، صلحت امتی ؛ و اذا فسدا، فسدت امتی . (قیل : یا رسول الله ، و من هما؟ قال : (الفقهاء و الامراء.)) (۶۲۳)

دو گروه از امت من باشند که چون صالح شوند، امتم صالح شود؛ و چون فاسد شوند، امتم فاسد شود. (گفتند: ای رسول خدا، آنان چه کسانی اند؟ فرمود:) فقیهان و زمامداران .

امام خمینی (ره) در این باره فرموده است : ((عوام و جاهل اگر معصیتی مرتکب شود، فقط خود را بدبخت کرده ، بر خویشتن ضرر وارد ساخته است ؛ لیکن اگر عالمی منحرف شود و به عمل زشتی دست زند، عالمی را منحرف کرده ، بر اسلام و علمای اسلام زیان وارد ساخته است . اینکه در روایت آمده که اهل جهنم از بوی تعفن عالمی که به علم خود عمل نکرده متاثر می شوند، (۶۲۴) برای همین است که در دنیا بین عالم و جاهل در نفع و ضرر به اسلام و جامعه اسلامی فرق بسیار وجود دارد. اگر عالمی منحرف شد، ممکن است امتی را منحرف ساخته و به عفونت بکشد؛ و اگر عالمی مهذب باشد، اخلاق و آداب اسلامی را رعایت نماید، جامعه را مهذب و هدایت می کند... اگر عالم ورع و درستکاری در یک جامعه یا شهر و استانی زندگی کند، همان وجود او باعث تهذیب و هدایت مردم آن سامان می گردد، اگرچه لفظا تبلیغ و ارشاد نکند. ما اشخاصی را دیده ایم که وجود آنان مایه پند و عبرت بوده ، صرف دیدن و نگاه

به آنان باعث تنبه می شد... وقتی بنا باشد عالمی مفسده جو و خبیث باشد، جامعه ای را به عفونت می کشد؛ منتهی در این دنیا بوی تعفن آن را شامه ها احساس نمی کند؛ لیکن در عالم آخرت بوی تعفن آن درک می گردد. ولی يك نفر عوام نمی تواند چنین فساد و آلودگی در جامعه اسلامی به بار آورد. عوام هیچ گاه به خود اجازه نمی دهد که داعیه امامت و مهدویت داشته باشد، ادعای نبوت و الوهیت کند؛ این عالم فاسد است که دنیایی را به فساد می کشاند: اذا فسد العالم ، فسد العالم .)

(۶۲۵)

متربیان چنان به الگوهای خود وابستگی روحی پیدا می کنند که به طور کامل از ایشان رنگ می پذیرند؛ و از این روست که لغزش و اشتباه الگوهای اجتماعی غیر قابل چشم پوشی است. شاعری این حقیقت را در قالب نظم کشیده و چنین سروده است:

ایها العالم ایاک الزلل و احذر الهفوة فالخطب جلل

هفوة العالم مستعظمة ان هفا اصبح فی الخلق مثل

و علی زلته عمدتهم فب ها یحتج من اخطا و زل

فهو ملح الارض ما یصلحه ان بدا فیه فساد او خلل

ای عالم! از هر لغزشی پرهیز و از اشتباه دروی گزین، زیرا اشتباه چون تویی بزرگ (و غیر قابل اغماض) است.

لغزش و خطای يك عالم، آن چنان عظیم و بزرگ است که اگر دچار آن گردد، در میان مردم ضرب المثل و رایج می شود.

مردم به لغزش يك عالم تکیه می کنند و هر گونه خطا و لغزش خود را به لغزش عالم استناد می نمایند.

عالم مانند نمک و ماده ای است که هر گونه تعفن و فساد را برطرف می سازد؛ و

اگر در خود نمک فسادى راه يابد هيچ عامل ديگرى نمى تواند آن را اصلاح كند.

((شيخ فريدالدين عطار نيشابورى)) در احوال ((ابوحنيفه)) پيشواى مذهب حنفى داستانى آمده است كه جدا از صحت و سقم آن ، بيانگر حقيقتى بزرگ در نقش كسانى است كه در منصب الگو بودن قرار مى گيرند، وى چنين آورده است :

((روزي (ابوحنيفه) مى گذشت . كودكى را ديد كه در گل مانده بود. گفت : گوش دار تا نيفتى ! كودك گفت : افتادن من سهل است . اگر بيفتم ، تنها باشم ، اما تو گوش دار كه اگر پاى تو بلغزد، همه مسلمانان كه از پس تو درآيند بلغزند، و برخاستن همه دشوار بود!)) (٦٢٧)

در واقع عالم همچون كشتى اى است كه چون سالم باشد، كشتى نشينان را به سلامت به مقصد رساند و چون معيوب باشد، غرق شود و كشتى نشينان را نيز با خود غرق سازد. چنانكه امير مؤمنان عليه السلام فرموده است :

((زلة العالم كانكسار السفينة تغرق و تغرق معها غيرها.)) (٦٢٨)
لغزش عالم همچون شكست شدن كشتى است كه غرق مى شود و گروهى را نيز با خود غرق مى سازد.

در هر جامعه اى الگوهاى تربيتى نقش اصلى را در صلاح و فساد جامعه بازي مى كنند و هيچ چيز مانند انحراف الگوها، انسانها و جوامع را به تباهى نمى كشاند. سخن نورانى امير بيان ، على عليه السلام در اين باره سخنى جامع است :

((زلة العالم تفسد العوالم .)) (٦٢٩)
لغزش عالم عالمها را به فساد مى كشاند.

بنابراین الگوهای پاک و بافضیلت ، انگیزه و میل به پاکی و آراستگی به فضایل را در جوامع ایجاد می کنند و الگوهای ناپاک و بی فضیلت ، جوامع را به سوی ناپاکی و رذایل برمی انگیزند. آن همه تاءکیدی که بر نقش الگوها شده است بدین خاطر است . الگوها چون مقبول واقع شوند دیگران را مطابق خود می سازند، چنانکه هر هنری که استادی داشته باشد، جان شاگردش بدان هنر متصف می شود.

هر هنر که استا بدان معروف شد جان شاگردش بدان موصوف شد

پیش استاد اصولی هم اصول خواند آن شاگرد چست با حصول

پیش استاد فقیه آن فقه خوان فقه خواند، نه اصول اندر بیان

پیش استادی ك او نحوی بود جان شاگردش ازو نحوی شود

باز استادی که او محوره است جان شاگردش ازو محو شه

است (۶۳۰)

هرکس می تواند در مرتبه خود، الگو و نمونه ای شایسته برای دیگران باشد و بالطبع این امر زمانی می تواند سامانی درست بیابد که الگوها به مسئولیت خطیر خود واقف باشند. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :

((من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره ، وليكن تاءديه بسيرته قبل تاءديه بلسانه ، و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم .)) (۶۳۱)

هر که خود را پیشوای مردم سازد، باید پیش از تعلیم دیگران به تعلیم خویش بپردازد، و باید تربیت کردنش، پیش از آنکه با زبانش باشد، با سیرت و رفتارش باشد؛ و آن که خود را تعلیم دهد و تربیت نماید، شایسته تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و تربیت نماید.

الگوها زمانی می توانند مسئولیت خود را به درستی انجام دهند که به وظایف سنگین خود اهمیت دهند، زیرا آنچه از آنان ظهور می کند، پذیرفته می شود و عده ای در پی ایشان می روند که اگر الگوها بر هدایت باشند، پیروان را هدایت کنند و اگر بر گمراهی باشند، ایشان را گمراه سازند. امام خمینی (ره) در سفارش به طلاب و روحانیون فرموده است :

((شما که امروز در این حوزه ها تحصیل می کنید و می خواهید فردا رهبری و هدایت جامعه را به عهده بگیرید، خیال نکنید تنها وظیفه شما یاد گرفتن مشتی اصطلاحات می باشد، وظیفه های دیگری نیز دارید. شما باید در این حوزه ها خود را چنان بسازید و تربیت کنید که وقتی به يك شهر

یا ده رفتید، بتوانید اهالی آنجا را هدایت کنید و مهذب نمایید. از شما توقع است که وقتی از مرکز فقه رفتید، خود مهذب و ساخته شده باشید، تا بتوانید مردم را بسازید و طبق آداب و دستورات اخلاقی اسلامی آنان را تربیت کنید. اما اگر خدای نخواستہ در مرکز علم خود را اصلاح نکردید، معنویات کسب نمودید، به هر جا که بروید العیاذ باللہ، مردم را منحرف ساخته، به اسلام و روحانیت بدبین خواهید کرد.

شما وظایف سنگینی دارید. اگر در حوزه ها به وظایف خود عمل نکنید و در صد تہذیب خود نباشید و فقط دنبال فراگرفتن چند اصطلاح بوده، مسائل اصولی و فقهی را درست کنید، در آتیہ خدای نخواستہ برای اسلام و جامعہ اسلامی مضر خواهید بود؛ ممکن است، العیاذ باللہ، موجب انحراف و گمراهی مردم شوید. اگر به سبب اعمال و کردار و رفتار ناروای شما یک نفر گمراه شدہ، از اسلام برگردد، مرتکب اعظم کبایر می باشید؛ و مشکل است توبہ شما قبول گردد. چنانکہ اگر یک نفر هدایت یابد، بہ حسب روایت ((بہتر است از آنچه آفتاب بر آن می تابد.)) (۶۳۲)

مسئولیت شما خیلی سنگین است. وظایف شما غیر از وظایف عامہ مردم می باشد؛ چہ بسا اموری کہ برای عامہ مردم مباح است، برای شما جایز نیست، و ممکن است حرام باشد. مردم ارتکاب بسیاری از امور مباحہ را از شما انتظار ندارند، چہ رسد بہ اعمال پست نامشروع، کہ اگر خدای نخواستہ از شما سربزند، مردم را نسبت بہ اسلام و جامعہ روحانیت بدبین می سازد. درد اینجاست: اگر مردم از شما عملی کہ بر خلاف انتظار است مشاهده کنند، از دین منحرف می شوند، از روحانیت برمی گردند،

نه از فرد... وظایف اهل علم خیلی سنگین است؛ مسئولیت علما بیش از سایر مردم می باشد... در روایت است که وقتی جان به حلقوم می رسد، برای عالم دیگر جای توبه نیست، و در آن حال توبه وی پذیرفته نمی شود، زیرا خداوند از کسانی تا آخرین دقایق زندگی توبه می پذیرد که جاهل باشند. (۶۳۳) و در روایت دیگر آمده است که هفتاد گناه از جاهل آمرزیده می شود پیش از آنکه يك گناه از عالم مورد آمرزش قرار گیرد، (۶۳۴) زیرا گناه عالم برای اسلام و جامعه اسلامی خیلی ضرر دارد. (۶۳۵)

مسئولیت الگوها چنان سنگین است که خدای متعال درباره زنان پیامبر، چون به آن حضرت منسوبند و مانند مردم عاری به شمار نمی آیند، فرمانهای ویژه صادر کرده است؛ اینکه زندگی و رفتار و کردار آنان در حد خودشان متوقف نمی شود و ممکن است دیگران به سبب نسبت ایشان به پیامبر، آنان را الگوی زندگی خود قرار دهند، تکلیف ایشان را بسیار سخت کرده است. آنان باید همانند پیامبر ساده زندگی کنند و هرگز از مرزهای ساده زیستی فراتر نروند و چون بخواهند این مرزها را بشکنند باید از رسول خدا ﷺ جدا شوند و در پی کار خود روند. یعنی نه تنها پیامبر ﷺ با زندگی ساده خود الگویی نیکو برای همگان است، بلکه خانواده و خاندان او نیز باید الگوی خانواده ها و خاندانها باشند. (۶۳۶)

((يا ايها النبي قل لاوزاجك ان كنتن تردن الحياة الدنيا وزينتها فتعالين امتعكن و اسرحكن سراحا جميلا و ان كنتن تردن الله و رسوله و الدار الآخرة فان الله اعد للمحسنات منكن اجرا عظيما.)) (۶۳۷)

ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید

تا مهرتان را بدهم و خوش و خرم رهایتان کنم ؛ و اگر خواستار خدا و فرستاده او و سرای آخرتید، پس (بدانید که) خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ آماده کرده است .

البته پاداش نیکی و درستی ، و مجازات بدی و زشتی آنان نیز به دلیل جایگاه ویژه و نسبتشان با پیامبر، دو چندان معرفی شده است .

(یا نساء النبی من یاءت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و

کان ذلك علی الله یسیرا و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نوتها اجرها

مرتین و اعتدنا لها رزقا کریمًا. یا نساء النبی لستن کاحد من النساء.) (۶۳۸)

ای همسران پیامبر، هر که از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند، عذابش دو چندان خواهد بود؛ و این بر خدا آسان است و هر که از شما خدا و فرستاده اش را فرمان برد و کار شایسته کند، پاداشش را دو چندان می دهیم و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت . ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید .

رفتار الگوهای مقبول ، چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی ، به صورت سنت و راه و رسمی پایدار درمی آید و پیوسته تقلید و تکرار می شود و در نتیجه پیامدهای نیک و بد پیوسته رو به افزونی می رود و این امر مسئولیت الگوها را سنگین تر می سازد. از امام کاظم علیه السلام چنین روایت شده است :

((من استن بسنة حسنة ، فله اجرها و اجر من عمل بها، من غیر ان ینقص من اجورهم شیء ؛ و من استن بسنة سیئة ، فعليه وزرها و وزر من عمل بها، من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء .)) (۶۳۹)

هر که سنتی نیک و خوب بنیان گذارد، پاداشش برای اوست و نیز پاداش هر که

بدان عمل کند برای آن بنیانگذار است ،
بدون آنکه چیزی از پاداش عمل کنندگان
کاسته شود؛ و هر که سنتی بد و زشت بنیان
گذارد، گناهِش برای اوست و نیز گناه هر
که بدان عمل کند برای آن بنیانگذار است
، بدون آنکه چیزی از گناه عمل کنندگان
کاسته شود.

انسان به دلیل آنکه در همه عمر با امور محسوس سر و کار دارد، بیش از هر چیز متأثر از روشهای عینی است و روش الگویی به عنوان تربیتی عملی بر جان انسانها می نشیند و در نفوس آنها رسوخ می کند. بهترین مفاهیم و رساترین اندیشه ها زمانی که در قالب نمونه ای عینی ارائه می شود. كاملا ادراك و تصدیق می گردد. کلیات علمی اگر بر مصادیق تطبیق نشود، تصدیق آن و ایمان به درستی اش برای نفس سنگین و دشوار است. (۶۴۰) این سخن که غایت تربیت اتصاف به اسمای حسناى الهی و صفات ربوبی است، درك نمی شود مگر آنکه تحقق آن در نمونه ای عینی مشاهده گردد و متربی دریابد که می تواند راه تربیت را طی کند و به مقصد آن برسد، همان طور که در نمونه ای ملموس آن را می یابد. بهترین روش تربیت این است که مربی اوصاف را که به متربی سفارش می کند، به همان گونه ای که می خواهد متربی بدان متصف شود، خود واجد باشد. عادتاً محال است که انسانی ترسو و بزدل، شاگردی شجاع و دلیر تربیت کند یا انسانی حقیر و ذلیل، شاگردی کریم و عزیز بارآورد، و یا مکتبی که بنیانگذارش متعصب و کوتاه نظر است، دانشمندی آزاده در آرا و نظریات علمی بیرون دهد. (۶۴۱)

گوش جان انسانها در برابر تربیت عملی گشاده است و این روش کوتاهترین روش تربیت است. خدای سبحان آنان را که بدین روش پشت می کنند، سرزنش کرده و فرموده است:

((اعطاءمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم.)) (۶۴۲)

آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید؟
بی گمان تربیت عملی مؤثرتر و مفیدتر از تربیت زبانی است و براحتی راه ، مسیر و مقصد تربیت راه مشخص می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم را دعوت می کرد که در پی آن حضرت بروند و بدو تاءسی کنند.

((قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله.)) (٦٤٣)

بگو: اگر خدا را دوست می دارید پس مرا پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تربیت مردم در وجوه مختلف از این روش سود برد و به سرعت آنان را با آداب دین و دینداری آشنا و اهل عمل بدان کرد، چنانکه می فرمود:

((صلوا كما راء ایتمونی اصلی.)) (٦٤٤)

همان گونه نماز بگزارید که من نماز می گزارم .

روش تربیتی پیامبر این گونه بود و آن حضرت بیش از هر روش دیگری مردم را با عمل خود تربیت کرد. امام صادق علیه السلام در این باره چنین سفارش کرده است :

((كونوا دعاة للناس باعمالكم ، و لاتكونوا دعاة بالسنتكم.)) (٦٤٥)

دعوت کننده مرم با اعمال خود باشید و نه (صرفاً) دعوت کننده با زبانتان .

2gəŋ ʃǎəɪ θh ũʋzãPŭ

در قرآن کریم برای تربیت عملی انسان در وجوه مختلف الگو معرفی شده است . پیام آوران الهی نمونه هایی نیکویند تا راه و رسمشان آموخته و عمل شود . عاشق آموز و محبوبی طلب چشم نوحی قلب ایوبی طلب

کیمیا پیدا کن از مشت گلی بوسه زن بر آستان کاملی (۶۴۶)

خدای سبحان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عنوان الگویی کامل و جامع و قابل پیروی معرفی می کند تا مسیر تربیت عملی و نهایت آن مشخص گردد .

((لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر و

ذكر الله كثيرا.)) (۶۴۷) هر آینه برای شما در

(خصلتها و روش) رسول خدا نمونه و سرمشقی نیکو و پسندیده است ، برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند .

راه و رسم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رسمی کامل است که مسلمانان می توانند کلیه اعمال و رفتار خود را با آن بسنجند و در پی آن حضرت روند تا سعادت هر دو جهان را به دست آورند .

خاک نجد از فیض او چالاک شد آمد اندر وجد و بر افلاک شد

در دل مسلم مقام مصطفی است آبروی ما ز نام مصطفی است

وقت هیجا تیغ او آهن گداز دیده او اشکبار اندر نماز

در جهان آیین نو آغاز کرد مسند اقوام پیشین در نورد

از کلید دین در دنیا گشاد همچو او بطن ام گیتی نژاد

در نگاه او یکی بالا و پست با غلام خویش بر یک خوان
نشست (۶۴۸)

روش الگویی بهترین وسیله برای انگیزه بخشیدن ، جهت دادن و راه بردن متربیان است . قرآن کریم سیرت حضرت ابراهیم علیه السلام و پیروان او سیرتی نمونه برای بیزاری و دوری جستن از کفر و باطل و ارادت و نزدیکی جستن به ایمان و حق معرفی می کند .

((قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم والذين معه اذ قالوا لقومهم انا براءوا منكم و مما تعبدون من دون الله كفرنا بكم و بدا بيننا و بينكم العداوة و البغضاء ابا حتى تؤمنوا بالله وحده.)) (٦٤٩)

همانا ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما اسوه ای نیکویند هنگامی که به قومشان گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم ، به (آیین و پرستیده) شما کافر و ناباوریم ، و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کین پدید آمده است تا به خدای یگانه ایمان آورید . قرآن کریم برای کافر پیشگان و اهل ایمان نمونه هایی روشن یاد کرده است تا راه کفر و ایمان به خوبی مشخص گردد .

((ضرب الله مثلا للذين كفروا امرات نوح و امرت لوط كانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما.)) (٦٥٠)

خداوند برای کسانی که کفر ورزیده اند زن نوح و زن لوط را مثال آورده است که هر دو آنان زیر فرمان دو بنده از بندگان شایسته ما بودند، پس به آن دو خیانت کردند .

آنها علی رغم مساعدترین امکان تربیتی ، یعنی سرپرستی دو پیامبر بزرگ خدا ، به حق پشت کردند و کفر پیشه نمودند و مثلی برای کفر پیشگی شدند . اما در مقابل ، دو بانوی بزرگوار علی رغم نامساعدترین اوضاع و احوال ، به حق روی کردند و ایمان را در جان خود بارور نمودند و مثلی برای اهل ایمان شدند .

((ضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأت فرعون اذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة و نجني من فرعون و عمله و نجني من القوم الظالمين و مريم ابنت عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا و صدقت بكلمات ربها و كتبه و كانت من القانتين.)) (٦٥١)

و برای کسانی که ایمان آورده اند. خداوند زن فرعون را مثال آورده است ، آن گاه که گفت : پروردگارا برای من نزد خویش در بهشت خانه ای بساز و مرا از فرعون و کردار او برهان ، و مرا از گروه ستمکاران برهان ؛ و مريم دختر عمران ، همان کسی که خود را پاکدامن نگاه داشت و در او از روح خود دمیدیم و سخنان پروردگار خود و کتابهای او را تصدیق کرد و از فرمانبرداران بود. در قرآن کریم آنان که نمونه عبادت و بندگی اند چنین معرفی شده اند:

((كانوا قليلا من الليل ما يهجعون و بالاسحار هم يستغفرون و في اموالهم حق للسائل و المحروم.)) (٦٥٢)

و از شب اندکی را می قنودند و در سحرگاهان از خدا طلب آمرزش می نمودند و در اموالشان برای سائل و محروم حقی معین بود.

آنان که نمونه ایثار و انفاق در راه خدایند این گونه توصیف شده اند:

((ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة.)) (٦٥٣)

و آنان را بر خویشتن مقدم می دارند هرچند که خود بدان نیازمند باشند.

((ويطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا انما نطمعكم لوجه الله

لانريد منكم جزاء و لاشكورا.)) (٦٥٤)

طعام را با آنکه خود بدان نیازمندند، به فقیر و یتیم و اسیر می خورانند و (زبان حالشان این است که) برای خشنودی

خدا به شما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی نمی خواهیم .
قرآن کریم انسانهای نمونه ای را برای کسب و کار و تجارت معرفی می کند، انسانهایی که در عین کار و تلاش هرگز از یاد خدا غافل نمی شوند.

((رجال لاتلهيهم تجارة ولابيع عن ذكر الله واقام الصلاة و ايتاء الزكاة يخافون

يوما تتقلب فيه القلوب والابصار.)) (٦٥٥)

انسانهایی که هیچ کسب و کار و تجارتي ایشان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات مشغول نکند، و از روزی می ترسند که دلها و دیدگان در آن روز دگرگون (سرگشته و پریشان) شود.
ارائه این نمونه ها و توصیف نمونه های بسیار دیگر در قرآن کریم نشانه اهمیتی است که در این کتاب جامع الهی بر روش الگویی در تربیت شده است که بواقع این روش از جمله مفیدترین روشهای تربیت است .

.. ۲۲ ۶۷θ

هیچ روشی چون روش محبت در تربیت آدمی مؤثر نیست و مفیدترین روشهای تربیت به نیروی محبت کارآیی پیدا می کنند. نیروی محبت از نظر تربیتی نیرویی عظیم و کارساز است و بهترین تربیت آن است که بدین روش تحقق یابد. خدای سبحان پیامبر گرامی اش را به روش محبت آراسته بود و آن حضرت با چنین روشی در تربیت مردمان توفیق یافت .

((فیما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك

فاعف عنهم واستغفر لهم.)) (۶۰۶)

پس به لطف و رحمت الهی با آنان نرمخو و پرمهر شدی ، و اگر تندخو و سخت دل بودی ، هر آینه از پیرامونت پراکنده می شدند. پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه .

هستی به رحمت و محبت وجود یافته است و بر این مبنا تربیت می یابد. وجود مظهر رحمت حق است و هر موجودی به سبب رحمت رحیمیه حق به کمال شایسته خود می رسد. (۶۵۷) خداوند در سرشت هر موجودی عشق ذاتی سیر به سوی کمال خود را ایجاد کرده است و روش محبت در تربیت بر این حقیقت وجودی استوار است .

((ورحمتی وسعت کل شیء.)) (۶۵۸)

و رحمت من همه چیز را فراگرفته است .
خدای رحمان درباره خود فرموده است :

((کتب ربکم علی نفسه الرحمة.)) (۶۵۹)

پروردگارتان مهر و رحمت را بر خود مقرر کرده است .

جهان آفرینش بر اساس حکومت و محبت سامان یافته است و بدان کمال می یابد؛ و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جلوه تام رحمت و محبت الهی روش تربیتش بر رحمت و محبت استوار بود. خدای متعال آن حضرت را چنین معرفی می کند:

((وما ارسلناک الا رحمة للعالمین.)) (۶۶۰)

و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمان را با محبت از رذایل دور ساخت و به فضایل آراست . از علی علیه السلام نقل شده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره روش و سنت آن حضرت پرسیدم ، فرمود:

((والحب اساسی.)) (۶۶۱)

محبت بنیاد و اساس (روش و سنت) من است .

پیامبر اکرم ﷺ با روش محبت توانست
سرسخت ترین مردمان را متحول و منقلب
سازد و به صفات الهی متصف نماید. ((انس
بن مالک)) در توصیف آن حضرت چنین گفته
است :

((كان رسول الله ﷺ من اشد الناس لطفًا
بالناس.)) (٦٦٢)

رسول خدا ﷺ بیشترین لطف (و محبت) را
به مردم داشت .

انسان به فطرت خود نیازمند محبت است و با هیچ چیز چون محبت نمی توان آدمی را متحول ساخت و او را به سوی کمال سیر داد. محبت سرمنشاء تربیت نفسها و نرم شدن دلهای سخت است، زیرا با هیچ چیز دیگر مانند محبت نمی توان در دل آدمیان راه برد و دل ایشان را به دست آورد و آنان را از سرکشی و نادرستی و پلیدی بازداشت و به بندگی و راستی و درستی واداشت. به بیان استاد شهید مرتضی مطهری :

((تأثیر نیروی محبت و ارادت در زایل کردن رذایل اخلاقی از دل از قبیل تاءثیر مواد شیمیایی بر روی فلزات است، مثلاً يك كليشه ساز با تیزاب اطراف حروف را از بین می برد نه با ناخن و یا سر چاقو و یا چیزی از این قبیل. اما تاءثیر نیروی عقل در اصلاح مفساد اخلاقی مانند کار کسی است که بخواهد ذرات آهن را از خاک با دست جدا کند، چقدر رنج و زحمت دارد؟ اگر يك آهن ربای قوی در دست داشته باشد ممکن است با يك گردش همه آنها را جدا کند. نیروی ارادت و محبت مانند آهن ربا صفات رذیله را جمع می کند و دور می ریزد. به عقیده اهل عرفان، محبت و ارادت پاکان و کاملین همچون دستگاه خودکاری، خود به خود رذایل را جمع می کند و بیرون می ریزد. حالت مجذوبیت اگر جا بیفتد از بهترین حالات است و این است که تصفیه گر و نبوغ بخش است.

آری آنان که این راه را رفته اند، اصلاح اخلاق را از نیروی محبت می خواهند و به قدرت عشق و ارادت تکیه می کنند. تجربه نشان داده است که آن اندازه که

مصاحبت نیکان و ارادت و محبت آنان در
 روح مؤثر افتاده است ، خواندن صدها جلد
 کتاب اخلاقی مؤثر نبوده است .)) (۶۶۳)
 هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما
 ای دواى نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
 (۶۶۴)

خودی آدمی و هویت انسانی او با محبت
 شکوفا می شود، زیرا محبت گوهر وجود آدمی
 را جلا می دهد و زنگارهای آن را می زداید
 و چون اکسیری انسان را متحول می سازد و
 به انسان شور و شوق زندگی ، و قوت
 پایداری می بخشد، و به زندگی معنا می
 دهد .

نقطه نوری که نام او خودی است زیر خاک ما شرار زندگی است
 از محبت می شود پاینده تر زنده تر سوزنده تر تابنده تر
 از محبت اشغال جواهرش ارتقای ممکنات مضمرش
 فطرت او آتش اندوزد ز عشق عالم افروزی بیاموزد ز
 عشق (۶۶۵)

محبت عاملی مهم در سلامت روحی و اعتدال
 روانی انسان است . استواری شخصیت و سلامت
 رفتار آدمی تا اندازه ای زیاد به محبتی
 بستگی دارد که در زندگی می بیند . محیط
 خانوادگی آکنده از محبت ، سبب تلطیف
 عواطف و رشد فضایل در افراد می شود؛ و
 کسانی که در محیطی با محبت پرورش می
 یابند، به ارجمندی می رسند و می آموزند
 دیگران را دوست بدانند و در اجتماع
 رفتاری انسانی داشته باشند . با گرمای
 محبت است که زندگی معنا می یابد و

استعدادهای انسان شعله می کشد و انگیزه
تلاش و خلاقیت فراهم می شود.

از محبت جذبه ها گردد بلند ارچ می گیرد ازو نا ارجمند
بی محبت زندگی ماتم همه کار و بارش زشت و نامحکم همه
عشق صیقل می زند فرهنگ را جوهر آینه بخشد سنگ را
اهل دل را سینه سینا دهد با هنرمندان ید بیضا دهد (۶۶۶)

فرزندان خود را بسیار ببوسید که با هر بوسیدن برایتان در بهشت مقام و مرتبتی فراهم می شود.

آنان که کودکان را از محبت خود محروم می کنند. از حقیقت انسانی بی بهره اند و فقط ظاهری از انسان دارند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ((من هرگز کودکم را نبوسیده ام.)) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((این شخص از نظر من اهل آتش جهنم و عذاب است.)) (۶۷۱)

همچنین نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را بوسید. ((اقرع بن حابس)) که شاهد مهر و محبت پیامبر به فرزندانش بود، گفت: ((من ده فرزند دارم و هرگز هیچ يك از آنان را نبوسیده ام!)) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ((من لایرحم لایرحم.)) (۶۷۲)

کسی که رحمت و محبت نکند مورد رحمت و محبت قرار نمی گیرد.

البته باید توجه داشت که روشهای تربیت باید تابع اصول تربیت باشد و آنها را زیر پا نگذارد؛ و روش محبت زمانی مفید و کارساز خواهد بوده از اعتدال خارج نگردد و به افراط و تفریط کشیده نشود. از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

((شر الآباء من دعاه البر الى الافراط؛ و شر الابناء من دعاه التقصير الى العقوق.)) (۶۷۳)

بدترین پدران کسی است که نیکی او را به زیاده روی (در محبت) وادارد؛ و بدترین فرزندان کسی است که کوتاهی کردن (در انجام دادن وظایف) او را به نافرمانی و ناراضی کردن (والدین) بکشاند.

کمبود محبت و زیاده روی در ابراز محبت کودکان را از اعتدال به در می برد و آنان را به سوی ناتوانی و ناسالمی ، و خواری و پستی ، و ناهنجاریهای رفتاری سوق می دهد.

محبتی که جان و تن انسان را شکوفا می کند، محبتی است معتدل و راستین و به دور تکلف و تصنع و متناسب با سن و سال ، و وضع و حال کودک . چنین محبتی نباید به تبعیض آلوده شود، زیرا تبعیض در محبت میان فرزندان مانند آن است که نسبت به برخی فرزندان افراط و نسبت به برخی تفریط در محبت شده باشد. نقل کرده اند که مردی در حضور پیامبر یکی از دو فرزندش را بوسید و به دیگری اعتنائی نکرد. پیامبر از این عمل ناراحت شد و فرمود: ((چرا با فرزندان خود به مساوات رفتار نکردی ؟)) (۶۷۴)

رسول خدا ﷺ تاءکید داشت که روشهای تربیت به درستی جاری شود. روایت شده است که آن حضرت می فرمود:

((اعدلو بین اولادکم کما تحبون ان يعدلوا بینکم فی البر و اللطف .)) (۶۷۵)

میان فرزندانان به عدالت و مساوات رفتار کنید، چنانکه دوست دارید میان شما در نیکی و لطف و محبت به مساوات و عدالت رفتار شود.

خدا را نافرمانی می کنی و اظهار دوستی او را می کنی؟ به جانب سوگند که این رفتاری شگفت است .

اگر دوستی ات راستین بود اطاعتش می کردی ، زیرا دوستدار، مطیع کسی است که او را دوست می دارد .

همین اطاعت است که مشابهت و مشاکلت می آورد و محب تلاش می کند که به صفات محبوب متصف شود. دوستی پیامبر و اوصیای آن حضرت بهترین راه تربیت و کوتاهترین راه اصلاح و تهذیب است ؛ و از همین روست که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز دوستی و مودت اهل بیتش را نخواست است . این محبت بهترین روش در تربیت امت آن حضرت است ، زیرا عین اطاعت آنان و تاءسی به راه و رسم ایشان است .

((قل لاءساءلكم عليه اجرا الا المودة في القربى.)) (٦٨٠)

بگو: من هیچ پاداشی از شما (بر رسالتم) درخواست نمی کنم مگر دوستی نزدیکانم . محبت به اهل بیت و پذیرش ولایت آنان بهترین روش برای تربیت و کوتاه ترین راه برای کسب سعادت است که سودش برای خود ایشان است .

((قل ما ساءلتكم من اجر فهو لكم ان اجري الا على الله.)) (٦٨١)

بگو: پاداشی که از شما درخواست کردم چیزی است که سودش عاید خود شماست ، پاداش من جز بر خدا نیست . دوستی و مودت اهل بیت و پذیرش ولایت ایشان چیزی است که راه انسانها را به سوی خدا هموار می سازد و سبب اتصاف به صفات الهی می شود .

((قل ما اءساءلكم عليه من اجر الا من شاء ان يتخذ الى ربه سبيلا.))

(٦٨٢)

بگو: من هیچ پاداشی از شما (بر رسالتم) درخواست نمی کنم ، جز اینکه هر کس

بخواهد راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد.

بنابراین خردمندترین مربیان راه محبت حقیقی را می‌گشاید و از این راه مردمان را به سوی حق رهنمون می‌شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است :

((راس العقل بعد الايمان بالله التحبب الى الناس .)) (٦٨٣)

سر عقل ، پس از ایمان به خدا، جلب کردن محبت مردم است .

εα!εÛ "2̄εF θh εθ2ε

εηεF εγθ

از روشهایی که انسان را در سیر به سوی اهداف تربیت و اتصاف به صفات الهی یاری می کند، روش تذکر است ، یعنی یادآوری خدای متعال و نعمتهایش و یادآور شدن مرگ و پیامدهایش . به بیان امام خمینی (ره) :

((از اموری که انسان را معاونت کامل می فرماید در مجاهده با نفس و شیطان ، و باید انسان سالک مجاهد خیلی مواظب آن باشد، تذکر است .)) (۶۸۴)

enəF y enə řZYIa y ũfqa

واژه ((ذکر)) به معنای ((یادآوری)) است و در واقع حفظ معنای چیزی و یا استحضار آن ((ذکر)) نامیده می شود. ((راغب اصفهانی)) می نویسد: گاهی ((ذکر)) گفته می شود و مراد از آن هیئت و حالتی است در نفس که انسان به وسیله آن می تواند چیزی را که قبلا بدان معرفت و شناخت حاصل کرده است، حفظ کند؛ و ((ذکر)) به این معنا همانند ((حفظ)) است، با این تفاوت که ((حفظ)) را در جایی به کار می برند که انسان مطلبی را در حافظه خود داشته باشد، هر چند که الان حاضر و پیش رویش نباشد، برخلاف ((ذکر)) که در جایی به کار می رود که علاوه بر اینکه مطلبی در صندوق حافظه اش هست، در نظرش نیز حاضر باشد، و گاهی ((ذکر)) گفته می شود و مراد از آن حضور مطلب در قلب و یا در زبان است؛ و از این رو گفته اند که ((ذکر)) دو نوع است: ذکر قلبی و ذکر زبانی؛ و هر یک از این دو نیز بر دو قسم است، یکی پس از فراموشی که همان یادآمدن است و دیگری بدون سابقه فراموشی که در حقیقت همان ادامه حفظ است. معنای دیگر ((ذکر)) سخن است، زیرا هر سخنی را هم ((ذکر)) می گویند. ^(۶۸۰) ظاهرا اصل در معنای این واژه ((ذکر قلبی)) است و اگر لفظ را هم ((ذکر)) گفته اند به اعتبار این است که لفظ معنا را بر دل القا می کند؛ ^(۶۸۱) و ((حقیقت ذکر)) حضور شیء مذکور است نزد ذاکر. ^(۶۸۲) باید در نظر داشت که گاهی ((ذکر)) در برابر ((غفلت)) مطرح می شود، مانند این سخن خدای متعال:

((ولاتطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه و كان امره فرطا.)) ^(۶۸۸)

و از آن کس فرمان مبر که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و (اساس) کارش بر زیاده روی است .

((غفلت)) آن است که چیزی نزد انسان حاضر باشد ولی انسان به آن توجه نکند یا علم به چیزی داشته باشد ولی به علم خود توجه نداشته باشد. با این اعتبار ((ذکر)) توجه به آن چیزی است که نزد انسان حاضر است یا علم به علم داشتن است .^(۶۸۹) گاهی نیز ((ذکر)) در برابر ((نسیان)) مطرح می شود، مانند این سخن خدای سبحان :

((و اذکربك اذا نسيت.))^(۶۹۰)

و چون فراموشی کردی پروردگارت را یاد کن .

((نسیان)) آن است که صورت علمی از محفظه ذهن زایل شود یا انسان محفوظ در ذهن خود را از یاد ببرد. با این اعتبار ((ذکر)) عبارت است از وجود صورت علمی یا صورت درك شده در حافظه .^(۶۹۱)

((تذکر)) اعمال ذکر است ، یعنی به یاد آوردن و یادآور شدن آنچه انسان از آن در غفلت است یا آن را به فراموشی سپرده است .

□ □ ṡṡṡṡ ṡṡṡṡ ṡṡṡṡ ṡṡṡṡ

آدمی به سبب فرو رفتن در تاریکیهای مرتبه حیوانی و گرفتار شدن در بندهای دنیایی ، دچار غفلت از یاد حق و فراموش کردن حقیقت هستی می شود و در نتیجه حقیقت خویش را از یاد می برد، و در این صورت متصف به صفات شیطانی می شود و همه کجیها و ناراستیها و تباهیها از اینجا برمی خیزد.

((ولاتكونوا كالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئك هم الفاسقون.))
(۶۹۲)

و چون کسانی مباشید که خدای را فراموش کردند و او (نیاز) آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ اینانند بدکاران نافرمان .

راه نجات انسان متذکر شدن او به حقیقتش و رجوع دادن وی به معارف و حقایقی است که بر طبق سرشت اوست ؛ و قرآن کریم کتاب ذکر است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تذکر دهنده حقایق .

((فذكر انما انت مذکر.)) (۶۹۳)

پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده ای .
((ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا.)) (۶۹۴)

این (آیات) یادآوری است ، تا هر که خواهد راهی به سوی پروردگار خود پیش گیرد.

((وذكر به ان تبسل نفس بما كسبت.)) (۶۹۵)

و (مردم را) به وسیله این (قرآن) تذکر ده ، مبادا کسی به (کیفر) آنچه کسب کرده است به هلاکت افتد.

روش تذکر، روشی نیکوست در توجه دادن انسان به حقیقت وجود و سیر دادن او در صراط هدایت و اطاعت و عبودیت و دور کردن وی از پستی و کجی و پلیدی .

ذکر حق پاک است ، چون پاکی رسید رخت بر بندد، برون آید پلید
می‌گریزد ضدها از ضدها شب‌گریزد، چون برافروزد ضیا
چون درآید نام پاک اندر دهان نی پلیدی مانند و نی
انساندهان (۶۹۶)

بر این اساس است که یاد حق در جان انسان جلوه می‌کند و او را آماده اتصاف به صفات الهی می‌سازد؛ و عبادات نیز برای سیر به سوی همین مقصد است. به بیان استاد شهید مرتضی مطهری: ((ریشه همه آثار معنوی اخلاقی و اجتماعی که در عبادت است در یک چیز است: یاد حق و غیر او را از یاد بردن.)) (۶۹۷) و از این روست که خدای متعال می‌فرماید:

((واقم الصلاة لذكرك.)) (۶۹۸)

و نماز را برای یاد کردن برپا دار. نقش ذکر در تربیت آدمی و تعالی روحی چنان است که هدف عبادت است، زیرا ذکر است که دل را جلا می‌دهد و صفا می‌بخشد و آن را آماده تجلیات الهی می‌سازد. (۶۹۹)
امیر مؤمنان علیه السلام درباره نقش ذکر در تعالی انسان می‌فرماید:

((ان الله سبحانه جعل الذكر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقرة ، و تبصر به بعد العشوة ، و تنقاد به بعد المعاندة.)) (۷۰۰)

همانا خدای سبحان یاد خدا را روشنی بخش دلها قرار داده است؛ دلها بدین وسیله از پس‌کری، شنوا، و از پس‌نابینایی، بینا، و از پس‌سرکشی، رام می‌گردند.

k̄y ĥūz

یاد خدای سبحان و نعمتهای بی کران او، انسان را از غفلت بیرون می برد و او را متوجه عظمت حقیقت هستی و رحمت‌های الهی می کند و راه تربیت به سوی مقصد غایی را هموار می سازد.

خدای رحمان از سر رحمت و محبت بی حد خویش بدین امر تذکر داده است تا دل‌های مردمان بدان نرم شود و توحید ناب در جان‌شان جاری گردد.

((یا ایها الناس اذکروا نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم من

السماء و الارض لا اله الا هو فانی تؤفکون.)) (۷۰۱)

ای مردم ، نعمت خدا را بر خود یاد کنید. آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ خدایی جز او نیست . پس چگونه (از حق) انحراف می یابید؟

خدای رحیم از سر رحمت و محبتی که خاص مؤمنان است آنان را تذکر می دهد تا اینکه روشنی عظمت الهی بر دل‌شان بتابد و جان‌شان لبریز از یاد او شود.

((یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم.)) (۷۰۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بر خود به یاد آرید.

این یادآوری ، عقل و فطرت را برمی انگیزد تا انسان در برابر عظمت و رحمت خدای بی همتا سر تعظیم فرود آورد و تنها در برابر ذات اقدس حق تسلیم شود که تربیت با همین امر سامان می یابد. امام خمینی (ره) درباره راهی که یاد حق و یادآوری نعمتهای او بر انسان می گشاید چنین می فرماید:

((بدان که از امور فطریه که هر انسان جبلتا و فطرتا بدان حکم می کند، احترام

منعم است . هر کس در کتاب ذات خود اگر تاءملی کند، می بیند که مسطور است که باید از کسی که به انسان نعمتی داد احترام کند. و معلوم است هر چه نعمت بزرگتر باشد و منعم در آن انعام بی غرضتر باشد، احترامش در نظر فطرت لازمتی و بیشتر است . مثلاً فرق واضح است در احترام بین کسی که به شما يك اسب می دهد و آن منظور نظرش هست ، با کسی که يك ده ششدانگی بدهد و در این دادن منتهی هم نگذارد. مثلاً اگر دکتری شما را از کوری نجات داد فطرتاً او را احترام می کنید، و اگر از مرگ نجات داد بیشتر احترام می کنید. اکنون ملاحظه کن نعمتهای ظاهری و باطنی که مالك الملوك جل شاءنه به ما مرحمت کرده (است) که اگر جن و انس بخواهند یکی از آنها را به ما بدهند نمی توانند و ما از آن غفلت داریم . مثلاً این هوایی که ما شب و روز از آن استفاده می کنیم و حیات ما و همه موجودات محیط بسته به وجود آن است ، که اگر يك ربع ساعت نباشد هیچ حیوانی زنده نمی ماند، چه نعمت بزرگی است ؛ که اگر تمام جن و انس بخواهند شبیه آن را به ما بدهند عاجزند. و همین طور قدری متذکر شو سایر نعم الهی را از قبیل صحت بدن (و) قوای ظاهری از قبیل چشم و گوش و ذوق و لمس ، و قوای باطنی از قبیل خیال و وهم و عقل و غیر آن ، که هر يك منافعی دارد که حد ندارد. تمام اینها را مالك الملوك به ما عنایت فرموده (است) بدون اینکه از او بخواهیم ؛ و بدون اینکه به ما منتهی تحمیل فرماید. و به اینها نیز اکتفا نفرموده و انبیا و پیغمبران فرستاده و کتبی فرو فرستاده و راه سعادت و شقاوت و بهشت و جهنم را به ما نموده ؛ و هر چه محتاج به او بودیم در دنیا و آخرت به ما عنایت

فرموده (است) ، بدون اینکه به طاعت و عبادت ما احتیاجی داشته باشد، یا به حال او طاعت و معصیت ما فرقی کند. فقط از برای نفع خود ما امر و نهی فرموده (است) ، بعد از تذکر این نعمتها و هزاران نعمتهای دیگر که حقیقتاً از شمردن کلیات آن تمام بشر عاجز است چه برسد به جزئیات آن ، آیا در فطرت شما احترام همچو منعمی لازم است ؟ و آیا خیانت نمودن به همچون ولی نعمتی در نظر عقل چه حالی دارد؟ ... آیا چه عظمتی به عظمت و بزرگی مالک الملوك است که دنیای پست و مخلوق ناقابل آن که کوچکترین عوالم است و تنگترین نشآت است ، تاکنون عقل هیچ موجودی به آن نرسیده (است) ؟ بلکه به همین منظومه شمسی خودمان که از منظومات شمسی دیگر کوچکتر و در پیش شمس دیگر قدر محسوس ندارد، مستکشفین بزرگ دنیا اطلاع پیدا نکرده اند. آیا این عظیم که با يك اشاره این همه عوالم و هزاران هزار عوالم غیبیه را خلق فرموده (است) لازم الاحترام نیست در فطرت عقل ؟) (۷۰۳)

یاد آوردن حق روشی مؤثر و مفید در برافروختن شعله آتش عشق به کمال مطلق و سوزاندن کمالات موهوم است . به تعبیر ملای رومی به وسیله یاد خدا می توان وسوسه های گمراه کننده غولهای بیابان نفس را سوزاند و چشم دل خود را از پستیهای دنیا فرو بست و به کمالات حقیقی باز کرد .

ذکر حق کن ، بانگ غولان را بسوز چشم نرگس را ازین کرکس
 بدوز (۷۰۴)

((آنچه مایه نجات انسانها و آرامش قلوب است ، وارستگی و گسستگی از دنیا و تعلقات آن است که با ذکر و یاد دائمی خدای تعالی حاصل شود.)) (۷۰۰)

((الا بذكر الله تطمئن القلوب.)) (۷۰۶)

آگاه باش که دلها با یاد خدا آرامش می یابد.

هیچ قلبی از این حکم مستثنا نیست ، مگر اینکه کار قلب در نتیجه از دست دادن بصیرت و پشت کردن به حقیقت به جایی رسیده باشد که دیگر نتوان آن را قلب نامید.

خداوند با این حکم مردمان را به یاد خود فراخوانده است تا به آرامش حقیقی دست یابند، همه همت انسان در زندگی اش رسیدن به سعادت و نعمت و گریختن از شقاوت و نقت است و تنها سببی که همه امور به دست اوست خداست ؛ و اوست که فوق همه بندگان و قاهر بر آنان و فعال مایشاء است ، و اوست که سرپرست مؤمنان و پناه ایشان است ؛ پس یاد او برای هر کس که اسیر دست حوادث است و پیوسته در جستجوی رکنی محکم است که سعادت او را تضمین کند و او را از تحیر و سرگشتگی برهاند، مایه انبساط و آرامش است . (۷۰۷)

به بیان امام خمینی (ره) :

((آنچه همه را مطمئن می کند و آتش فروزان نفس سرکش و زیادت طلب را خاموش می نماید، وصول به اوست ، و ذکر حقیقی او جل و علا چون جلوه اوست استغراق در آن آرامش بخش است .)) (۷۰۸)

اما ذکر سودمند، ذکری است که مداوم یا در بیشتر اوقات باشد و با حضور قلب و توجه کلی به خالق متعال باشد. چنین ذکری سبب می شود که یاد خدا در دل جایگزین گردد و روشنی عظمت او بر دل بتابد و با دمیدن نور او بر دل سینه آدمی گشاده شود و وجودش نورانی گردد. (۷۰۹)

((يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا.)) (۷۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار. خداوند را اسمای حسنا و صفات علیاست و اوست که صاحب تمام کمالات و منزه از هر گونه عیب و نقص است. توجه به چنین حقیقتی روح انسان را به نیکیها و پاکیها سوق می دهد و از بدیها و زشتیها پیراسته می کند و آینه وجود را مستعد تجلی صفات او می سازد. توجه به چنین معبودی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه اوست و چنین حضوری با یاد دائم حق تدارک می شود. (۷۱۱)

از این روست که یاد حق رکنی قوی در سیر به سوی کمال مطلق شمرده شده است و هیچ کس نمی تواند جز به دوام ذکر خدا، الهی شود؛ (۷۱۲) و به همین دلیل است که هر چیز اندازه ای دارد جز یاد حق که آن را حد و مرزی نیست.

جز تو در محفل دلسوختگان ذکری نیست

این حدیثی است که آغازش و پایانش نیست (۷۱۳)

اهل معرفت گفته اند: ذکر اولین گام در طریق محبت است، چون که وقتی کسی کسی را دوست دارد، همچنین علاقه مند است که دائما نام وی را بر زبان آورد، و پیوسته یادش کند. بنابراین، قلب آن کس که در آن محبت خداوند ریشه گیرد، جایگاه ذکر دائمی خداوند خواهد بود. (۷۱۴)

شیخ کلینی (ره) به اسناد خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

((ما من شیء الا و له حد ینتهی الیه)) (۷۱۵)

هیچ چیز نیست جز آنکه برای آن حد و اندازه ای است که بدان پایان می پذیرد جز ذکر خدا که حدی ندارد تا پایان پذیرد.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود:
 خداوند فرائضی را واجب کرده است و هر که
 آنها را به جای آورد، همان حد و انتهای
 آنهاست، مثلاً ماه مبارک رمضان حد روزه
 واجب است، پس هر که آن را روزه دارد،
 حدش را به جا آورده است، و حد حج واجب
 يك بار است که چون انجام شود، حدش
 برآورده شده است، اما ذکر خدا چنین
 نیست، زیرا خداوند به اندک آن راضی
 نشده و برای آن انتها و حدی قرار نداده
 است.

امام علیؑ سپس این آیه را تلاوت کرد:
 ((ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را
 یاد کنید، یادی بسیار.))

آن گاه فرمود: ((پدرم بسیار ذکر خدا
 می کرد؛ هرگاه با او قدم می زدم، ذکر
 خدا می گفت، هنگام غذا خوردن نیز به
 ذکر خدا مشغول بود، حتی هنگامی که با
 مردم سخن می گفت، از ذکر خدا غافل نمی
 شد.)) (۷۱۶)

این گونه یاد خدا بودن به همه چیز
 آدمی رنگ الهی می زند. از امیر مؤمنان
 علیؑ در این باره چنین وارد شده است:
 ((من عمر قلبه بدوام الذکر حسنت
 افعاله فی السر و الجهر.)) (۷۱۷)

هر که دل خود را به دوام یاد خدا آباد
 گرداند، کردارش در نهان و آشکار نیکو
 باشد.

راه اصلاح قلب که امام وجود آدمی است
 (۷۱۸) در یاد حق است، و چون قلب اصلاح
 شود، کردار و رفتار انسان اصلاح می شود،
 چنانکه از علیؑ روایت شده است:
 ((اصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله.))
 (۷۱۹)

اساس صلاح دل در اشتغال به یاد خداست.
 حیات آدمی به حیات دل اوست و حیات دل
 به ذکر خداست و چون یاد حق از دل آدمی

برود، حیات حقیقی او نیز می رود. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود:
(بذكر الله تحيا القلوب ، و بنسيانه موتها.) (۷۲۰)

با یاد خدا دلها زنده می شود و با فراموش کردن یاد خدا دلها می میرد. هر جا که ذکر خدا وجود دارد، آنجا مرتبه ای از عالم قدس است و جایگاهی از قرب الهی، و هر جا که ذکر خدا نیست، آنجا غروب عالم قدس است و غربت آدمی؛ و روش تذکر راهی است برای بیرون بردن آدمی از این غفلت اساسی؛ و اینکه همواره به یاد داشته باشد که ذات دانا و بینایی مراقب اوست و فراموش نکند که بنده اوست (۷۲۱).

یاد حق، یادآوری مراقبت اوست، یاد حساب و جزای اوست، یاد دادگاه عدل او و بهشت دوزخ اوست و چنین یادی انسان را از فرو رفتن در دامهای دنیا نگه می دارد، و جانش را مصفا می کند و قلبش را نور و حیات می بخشد. (۷۲۲)

Āoe hūz

از جمله روشهای تربیتی که در قرآن کریم و روایات معصومین بر آن بسیار تاءکید شده است ، یادآوری مرگ است که دارویی مؤثر در ریشه کن کردن دوستی دنیا و رذایل اخلاقی و محرکی قوی در برانگیختن آدمی در استفاده از فرصتهای این جهانی برای حیات اخروی است .

((كل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم يوم القيامة فمن زحزح عن النار و

ادخل الجنة فقد فاز و ما الحياة الدنيا الا متاع الغرور.)) (۷۲۳)

هر کسی چشمنده (طعم) مرگ است ، و همانا روز رستاخیز پادشاهیتان به طور کامل به شما داده می شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند براستی کامیاب شده است ؛ و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست .

آرزوهای دنیایی آدمی را با خود می برد و در برهوت پستیها به هلاکت می رساند و آنچه بازدارنده انسان از همراهی با آرزوهای دنیایی است ، در نظر داشتن مرگ و ذکر معاد است که بالاترین ذکرهاست .

((اینما تکنونا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیة.)) (۷۲۴)

هر کجا باشید، مرگ شما را درمی یابد، هرچند در برجهای استوار باشید.

انسان به سبب درک نادرست خود از مرگ و زندگی ، و فرو رفتن در دام دنیا و اوهام از یاد مرگ گریزان است و خود را از نیکوترین وسیله رهایی از دنیا و کسب و ارستگی محروم می سازد. خدای رحمان مرگ را به آدمی یادآور می شود تا با یاد آن دل آدمی صیقل بخورد و دیده اش به حقایق هستی گشوده شود و رفتار و کردارش اصلاح شود و به خلوص راه یابد. خدای سبحان پیامبر گرامی اش را فرمان می دهد که مرگ

را یادآور مردمان شود تا راه هدایت بر آنان گشوده شود.

(قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم.) (۷۲۵)

بگو: آن مرگی که از آن می گریزید، قطعاً به سروقت شما می آید.

اگر انسان دنیا را فانی و خود را راهی ببیند، بی گمان به ترتیب خویش اهتمام می کند و خود را برای سرای جاودانی آماده می سازد. این حقیقت در سخنان نورانی امیر مؤمنان علیه السلام چنین وارد شده است:

((من تذر بعد السفر استعد.)) (۷۲۶)

هر که دوری سفر را به یاد آورد، خویشتن را آماده می کند.

((من راقب اجله اغتم مهله.)) (۷۲۷)

هر که منتظر مرگ خویش باشد، از مهلهایی که در اختیار دارد بهره می برد.

((من ترقب الموت سارع الی الخیرات.)) (۷۲۸)

هر که انتظار مرگ را کشد، در انجام دادن کارهای نیک شتاب کند.

((من ایقن بالمجازاة لم یؤثر غیر الحسنی.)) (۷۲۹)

هر که به کیفر و پاداش آخرت یقین داشته باشد، جز کار خیر را برنگزیند.

یاد مرگ و پیامدهایش انسان را بدین منظر می رساند که خود را همچون مسافری ببیند که باید از فرصتها بهره ببرد و ره توشه آخرت برگیرد، زیرا اگر انسان از مرگ بگریزد، مرگ از انسان نمی گریزد که هر نفسی گامی است به سوی همدمی با مرگ. اولیای خدا برای تربیت مردمان آن را به یاد مرگ خوی می دادند، زیرا غفلت مردم از مرگ به سبب کم یاد کردن آن است و اگر هم گاهی آن را یاد کنند، نه با قلبی

فارغ بلکه با دلی گرفتار شهوتها و علائق دنیوی یاد آن می کنند، و چنین یادی سودی می دهد. راه درست این است که آدمی دل را از هر چیزی جز یاد مرگ که در پیش روی دارد تهی کند، همچون کسی که بخواهد سفری دراز کند که در راه آن بیابانهای بی آب یا دریای خطرناک باشد که باید از آن بگذرد، و ناگزیر فکری غیر از آن ندارد. کسی که به این نحو به یاد مردن باشد و مکرر یاد آن کند، در دل او اثر می گذارد و در نتیجه سرور و نشاط او به دنیا کم می شود و نفسش از آن بازمی ایستد، و از آن دل شکسته می شود، و آماده مرگ و سفر آخرت می گردد. (۷۳۰) امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که خطاب به مردم مصر نوشت زمانی که ((محمد بن ابی بکر)) را به عنوان زمامدار ایشان می فرستاد آنان را به ذکر مرگ سفارش کرد و فرمود:

((یا عباد الله ، ان الموت لیس منه فوت ، فاحذروه قبل وقوعه ، و اعدوا له عدته . فانکم طرد الموت . ان اقمتم له اخذکم ، و ان فررتم منه ادرککم ، و هو الزم لکم من ظلمکم . الموت معقود بنواصیکم ، و الدنيا تطوی خلفکم . فاكثروا ذکر الموت عندما تنازعکم الیه انفسکم من الشهوات ، و کفی بالموت واعظا . و کان رسول الله صلی الله علیه و آله کثیرا ما یوصی اصحابه بذكر الموت ، فبقول : اکثروا ذکر الموت فانه هادم اللذات ، حائل بینکم و بین الشهوات .)) (۷۳۱)

ای بندگان خدا! همانا از مرگ گریزی نیست. پس قبل از آنکه شما را دریابد، از آن بیم دارید و ساز و برگ آن را فراهم آرید، زیرا در هر حال شما شکار مرگید. اگر در جای خود بمانید، به سروقتان آید، و اگر از آن بگریزید، شما را دریابد، و (بدانید که) این مرگ از

سایه شما به شما همراه تر است . مرگ بر پیشانی شما نگاشته شده است و دنیا پس از شما نیز درنور دیده خواهد شد. پس هرگاه شهوتها به شما روی آوردند، مرگ را بسیار یاد کنید که یاد مرگ برای پندآموزی بسنده است . رسول خدا ﷺ اصحاب خود را پیوسته به یادآوری مرگ سفارش می کرد و می فرمود: مرگ را بسیار یاد کنید که همانا مرگ بر هم زننده لذتها و جداکننده شما از شهوتهاست .

پیشوای پارسایان ، علی علیه السلام پیوسته یاران و مردمان خود را به یاد مرگ سفارش می نمود و از این راه آنان را اصلاح می کرد. در خطبه ای فرمود:

((الا فاذكروا هاذم اللذات ، و منغص الشهوات ، و قاطع الامنیات ، عند المساورة لاعمال القبیحة .)) (۷۳۲)
هان ! بر هم زننده لذتها، و تیره کننده شهوتها، و برنده آرزوها را به یاد آرید، آن گاه که به کارهای زشت شتاب می آرید.

پیشوایان حق برای سیر دادن شاگردان خود به سوی کمال مطلق آنان را به تداوم یاد مرگ سفارش می کردند. ((ابوعبیده)) از شاگردان امام باقر علیه السلام به آن حضرت عرض کرد که وی را سخنی فرماید تا از آن بهره مند شود. حضرت فرمود:

((یا ابا عبیده ، اکثر ذکر الموت ، فما اکثر ذکر الموت انسان الا زهد فی الدنيا.)) (۷۳۳)

ای ابا عبیده ! مرگ را بسیار یاد کن که هر انسانی که آن را بسیار یاد کند به دنیا بی میل و زاهد می شود.

بسیار یاد مرگ کردن ، بزرگترین مانع تربیت حقیقی انسان یعنی دنیاپرستی را برطرف می سازد و نفس سرکش را رام می

نماید و بهترین زمینه را برای پرورش صفات الهی در دل انسان به وجود می آورد. پیشوای پارسایان ، علی علیه السلام در نامه تربیتی خود به امام مجتبی علیه السلام او را به بسیار یاد مرگ کردن سفارش می کند و درهای رهایی از دنیا و بندگی حقیقی خدا را این گونه می گشاید.

((یا بنی ، اکثر من ذکر الموت ، و ذکر ما تهجم علیه ، و تفضی بعد الموت الیه ، حتی یاءتیک و قد اخذت منه حذرك ، و شدت له ازرك ، و لایاءتیک بغتة فیبهرک ، و ایاک ان تغتر بما تری من اخلاذ اهل الدنیا الیها ، و تکالبهم علیها ، فقد نبأک الله عنها ، و نعت هی لك عن نفسها ، و تکشفت لك عن مساویها ، فانما اهلها کلاب عاویة ، و سباع ضاریة ، یهر بعضها علی بعض ، و یاءکل عزیزها ذلیلها ، و یقهر کبیرها صغیرها. نعم معلقة ، و اخری مهملة ، قد اضلت عقولها ، و رکبت مجهولها ، سروح عاهة بواد وعث ...)) (۷۳۴)

فرزندم ! بسیار یاد مرگ کن ، و به یاد آنچه به آن پنجه درمی افکنی ، و آنچه پس از مردن بدان روی می نمایی تا هنگامی که درآمد، مجهز و آماده باشی ، و ناگهان بر سر تو نیاید و تو را مغلوب ننماید؛ و مبادا فریفته شوی که می بینی دنیا داران به دنیا دل می نهند و بر سر دنیا بر یکدیگر می جهند. چه خداوند تو را از ماهیت دنیا آگاه کرده و دنیا نیز خود بدیهای خود را باز نموده است . همانا دنیا پرستان سگ مانند عووکنان ، و درندگان در پی صید دوان . به جان یکدیگر افتاده اند؛ نیرومندشان ناتوان را طعمه خویش می نماید، و بزرگشان بر خرد دست چیرگی می گشاید. گروهی از ایشان (چون) حیوانات پایبند نهاده اند و

گروهی دیگر (چون) حیوانات رها شده اند. خرد خود را از دست داده اند و در کار خویش سرگردانند، و در چراگاه زیان و در بیابانی ناهموار روانند.

راه نجات آدمی از دنیا طلبی، حیوان صفتی و درنده خویی در تداوم یاد مرگ است، و بدین وسیله است که انسان از نیرنگهای دنیا رهایی می یابد، چنانکه از امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است:

((من اکثر من ذکر الموت نجا من خداع الدنيا.)) (۷۳۰)

هر که مرگ را بسیار یاد کند، از نیرنگهای دنیا نجات یابد.

این همه تاءکید بر یاد مرگ بدین سبب است که یاد مرگ آدمی را از غفلت بیرون می برد و از دام شیطان نفس رها می سازد و به آزادگی و پاکی می رساند. پس باید این روش تربیتی گرانمایه را زنده نگاه داشت و با یادآوری نتایج و ثمرات آن، تلخکامی واهی از آن را زدود و شیرین کامی حقیقی آن را وانمود. در ((مصباح الشریعه)) از امام صادق علیه السلام در این باره چنین آمده است:

((ذكر الموت يميت الشهوات في النفس، و يقطع منابت الغفلة، و يقوى القلب بمواعد الله، و يرق الطبع، و يكسر اعلام الهوى، و يطفى نار الحرص، و يحقر الدنيا.)) (۷۳۱)

یاد مرگ شهوات و خواسته های نفسانی را می میراند، و ریشه های غفلت را می زداید، و دل را به وعده های خداوند قوی و محکم می نماید، و وجود آدمی را لطیف و نرم می کند، و نشانه های هوا و هوس را در هم می شکنند، و آتش حرص را فرو می نشانند، و دنیا را (در نظر انسان) خوار و بی مقدار می گردانند.

این روش ، همان روش تربیتی سلف صالح و شیوه تربیتی عالمان ربانی است ، چنانکه عالم ربانی آخوند ملا حسینقلی همدانی درگذشته به سال ۱۳۱۱ هجری قمری استاد اساتید تربیت و تهذیب شرعی در دو قرن اخیر، بر همین مسیر سیر می کرده است . از حاج شیخ علی زاهد(ره) که از شاگردان به نام آخوند است سؤال می شود که استاد شما جناب آخوند ملا حسینقلی همدانی شاگردان خود را به چیز تربیت می کرد؟ می فرماید: به ذکر موت . (۷۳۷)

θῦν ἄρα ἔχει ἡ ψυχή τὴν εὐφροσύνην

((عبرت)) از ماده ((عبر)) است و اصل این واژه به معنای گذشتن از حالی به حالی است . ((اعتبار)) و ((عبرت)) حالتی است که انسان را از شناخت و معرفت محسوس به شناخت و معرفت نامحسوس می رساند، انسان را از امور مشهود به امور نامشهود راه می برد، از شناخت چیزی که دیده شده است ، به شناخت چیزی که در گذشته رخ داده و دیده نشده است واصل می کند. ^(۷۳۹) شیخ طوسی (ره) می نویسد که اصل این واژه به معنای نفوذ کردن از جانبی به جانب دیگر است . ^(۷۴۰) و البته تا دیده ای نافذ نباشد و انسان از ظواهر عبور نکند به شناختی ورای ظواهر دست نمی یابد، بلکه تماشاگر خواهد بود نه عبرت گیر.

مفهوم عبرت در قصیده ((ایوان مدائن)) خاقانی شروانی بخوبی تصویر شده است که ابیاتی از آن ذکر می شود. ^(۷۴۱)

هان ، ای دل عبرت بین	از دیده عبر کن ، هان
ایوان مدائن را	آینه عبـرت دان
یک ره ز لب دجله	منزل به مدائن کن
وز دیده دوم دجله	بر خاک مدائن ران
دندان هـر قصری	پندی دهدت نو نو
پند سر دندان هـ	بشنو ز بن دندان
این هست همان ایوان	کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی	دیوار نگارستان

این هست همان درگه
 دیلم ملک بابل ،
 این هست همان صغه
 بر شیر فلک حمله
 پندار همان عهد است
 در سلسله درگه ،
 بس پند که بود آنگه
 صد پند نو است اکنون
 کسری و ترنج زر ،
 بر باد شده یکسر
 پرویز به هر بومی
 کوردی ز بساط زر
 پرویز کنون گم شد
 زرین تره کو برخوان؟
 گفتی که کجا رفتند
 ز ایشان شکم خاک است
 چندین تن جباران
 این گرسنه چشم آخر
 خاقانی از این درگه
 تا از در تو ز آن پس
 این بحر بصیرت بین
 این هست همان درگه
 دیلم ملک بابل ،
 این هست همان صغه
 بر شیر فلک حمله
 پندار همان عهد است
 در سلسله درگه ،
 بس پند که بود آنگه
 صد پند نو است اکنون
 کسری و ترنج زر ،
 بر باد شده یکسر
 پرویز به هر بومی
 کوردی ز بساط زر
 پرویز کنون گم شد
 زرین تره کو برخوان؟
 گفتی که کجا رفتند
 ز ایشان شکم خاک است
 چندین تن جباران
 این گرسنه چشم آخر
 خاقانی از این درگه
 تا از در تو ز آن پس
 این بحر بصیرت بین

کو را ز شهان بودی
 هندوشه ترکستان
 کز هیبت او بردی
 شیر تن شادروان
 ، از دیده فکرت بین
 در کوکبه میدان
 در تاج سرش پیدا
 در مغز سرش پنهان
 پرویز و به زرین
 ، با خاک شده یکسان
 زرین تره آوردی
 زرین تره را بستان
 ز آن گمشده کمتر گوی
 رو((کم ترکوا))^(۷۴۲) برخوان
 آن تاجوران ، اینک
 آبستن جاویدان
 کاین خاک فرو خورده است
 هم سیر نشد ز ایشان
 دریوزه عبرت کن
 دریوزه کند خاقان
 ، بی شربت از او مگذر

کزشط چنن بحری لب تشنه شدن نتوان (۷۴۳)

از اهداف تربیت الهی این است که انسان وقتی به تاریخ و حوادث روزگار و تطورات آن می‌نگرد، عبرت بگیرد.

عبرت گرفتن، یعنی از صفات بد به صفات خوب عبور کردن. اگر کسی حوادث روزگار را ببیند و از صفت بد به صفت خوب عبور نکند، نمی‌گویند او عبرت گرفت، می‌گویند تماشا کرد؛ ولی اگر از صفت بد و زشتی به نیکی عبور کرد، می‌گویند اعتبار و عبرت گرفت. (۷۴۴)

از مقاصد مهم تربیت آن است که چشمان انسان به درستی گشوده شود و به بصیرت دست یابد و بتواند از ظواهر امور بگذرد و بواطن امور را بنگرد، و از محسوسات و مشهودات به معقولات برسد و خود را از فرو رفتن در گرداب فریبها حفظ کند و در راههای خطا که دیگران مکرر رفته اند، گام نگذارد؛ و روش عبرت راهی استوار در رساندن انسان به این مقصد تربیت است. بنابراین نقش تربیتی عبرت این است که انسان را اهل عبور از غفلت به بصیرت کند و او را از خانه غرور بیرون آورد و به خانه شعور برساند. مادام که انسان در خانه غرور خویش گرفتار است، از آنچه بر سر دیگران رفته است، درس نمی آموزد و خطاهای گذشتگان را تکرار نمی کند و به همان راهی می رود که آنان رفتند. پس باید به انسان عبور کردن را آموخت تا بتواند عبرت بگیرد؛ و این عبرت او را رشد دهد و به سلامت از دار دنیا به خانه آخرت برساند. این نقش در سخنان نورانی، امیر بیان، علی علیه السلام چنین آمده است:

((الاعتبار منذر ناصح؛ من تفکر اعتبر، و من اعتبر اعتزل، و من اعتزل سلم.))
(۷۴۵)

عبرت بیم دهنده ای خیرخواه است؛ هر که (در حوادث و آنچه بر دیگران رفته است) بیندیشد، عبرت گیرد، و هر که عبرت گیرد خود را (از سرنوشت بد دیگران) دور نگه دارد، و هر که خود را (از بدیها) دور نگه دارد به سلامت ماند.

((من اعتبر ابصر.)) (۷۴۶)

هر که عبرت گیرد، بینا شود.

((الاعتبار يقود الى الرشده.)) (۷۴۷)

عبرت گرفتن به سوی رشد (راه درست) می کشاند.

((الاعتبار یثمر العصمة .)) (۷۴۸)

عبرت گرفتن حفظ خود از گناه را نتیجه می دهد.

هر چه روحیه عبرت گیری بیشتر شود، خود نگهداری انسان افزایش می یابد و در نتیجه اشتباه و گناهش کمتر می شود. به بیان علی علیه السلام:

((من کثر اعتباره قل عثاره .)) (۷۴۹)

هر که عبرت گیری اش بسیار باشد، لغزشش اندک باشد.

از مهمترین عوامل لغزش انسانها ((شبهه)) است، بلکه هر جا پای آدمی می لغزد نشانی از ((شبهه)) وجود دارد، یعنی آن امور باطلی که شباهت به حق دارد، (۷۵۰) باطلی که لباس حق بر تن کرده است، باطلی که مدعی حق است؛ و آنچه در زمینه حفظ انسان را در برابر شبهه ها فراهم می کند، عبرت است. امیر مؤمنان علی علیه السلام در ابتدای زمامداری خود، خطبه ای ایراد کرد و مردمان را به این مهم توجه داد و فرمود:

((ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلات حجزته التقوی عن تقحم الشبهات .)) (۷۵۱)

کسی که عبرتها برایش کیفرها و سرانجامهای وخیم را که در پیش چشم اوست آشکار نماید و پند پذیرد، البته تقوا او را از سرنگون شدن در شبهه ها بازمی دارد.

اگر انسان عبرت پذیر شود، می تواند از مدرسه روزگار به نیکی کسب تجربه کند و بهترین پشتیبان را برای کسب سلوک تربیتی خود فراهم آورد. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است:

((و لو اعتبرت بما مضى حفظت ما بقى
(((۷۰۲)

اگر از آنچه گذشته است عبرت گیری ،
آنچه را مانده است حفظ کنی .
و اگر انسان عبرت پذیر نشود ، بهترین
یاور را در راهنمایی خود از دست می دهد ،
و خود و آنچه بر سرش می آید ، مایه عبرتی
دیگر می شود ، چنانکه بر گذشتگان این
گونه شد . چه نیکو فرموده است امیر بیان
، علی علیه السلام :

((من لم يعتبر بغيره لم يستظهر لنفسه
(((۷۰۳)

هر که از (سرگذشت) دیگران عبرت
نگیرد ، برای خود پشتیبانی نگرفته است .

~e"ā üçñ züYVÜØ

راههای فراوانی برای کسب عبرت وجود دارد که از مهمترین آنها زندگی گذشتگان است. تاریخ آینه ای است که راز پیروزی و شکست مردمان، علل عظمت و انحطاط جوامع، دلایل ظهور و سقوط تمدنها، عوامل عزت و ذلت دولتها، و راه نیکبختی و بدبختی امتهای را به خوبی نشان می دهد تا خردمندان بیندیشند و عبرت گیرند.

((لقد كان في قصصهم عبرة لأولي الألباب.)) (٧٥٤)

به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است.

آیا اگر مردمان در سرنوشت گذشتگان بیندیشند و از احوال آنان عبرت آموزند، باز به همان راهی می روند که آنان رفتند؟ کجا هستند گردنکشان و گردنفرزان تاریخ؟ کجا رفتند ستمگران و مستبدان پیشین؟ چه شدند آنان که دست تعدی گشودند و اموال مردمان به تاراج بردند؟ آیا از ایشان جز نامی و از زندگی شان جز داستانی برای عبرت چیزی دیگر باقی است؟ امام علی علیه السلام می فرماید:

((ان لكم في القرون السالفة لعبرة. اين العمالقة و ابناء العمالقة! اين الفراعنة و ابناء الفراعنة! اين اصحاب مدائن الرس الذين قتلوا النبيين، و اطفؤوا سنن المرسلين، و احيوا سنن الجبارين! اين الذين ساروا بالجوش، و هزموا بالالوف، و عسكروا العساكر، و مدنوا المدائن!)) (٧٥٥)

همانا در روزگاران گذشته برای شما عبرتی است. کجایند عمالقه (٧٥٦) و فرزندان عمالقه؟ کجایند فراعنه و فرزندان فراعنه؟ کجایند مردمانی که در شهرهای رس (٧٥٧) بودند؟ آنان که پیامبران

را کشتند، و سنت فرستادگان خدا را میراندند، و سیرت جباران را زنده کردند؟ کجایند آنان که با سپاهیان به راه افتادند و هزاران تن را شکست دادند؟ آنان که سپاهها به راه انداختند و شهرها ساختند؟

اگر انسان از غفلت به درآید و از سرگذشت فراعنه درس آموزد، هرگز تفرعن نخواهد کرد. انسان می تواند در تاریخ گذشتگان خود را بیابد. در درون هر کسی موسی و فرعونى است که پیوسته در جدالند. به یاد آوردن داستان موسی و فرعونى که در تاریخ روی داده است، درسی زنده و جاری دارد و آن اینکه اگر انسان جانب فرعون نفس را بگیرد و به موسای عقل پشت کند، چگونه در نیل نفسانیت خود هلاک خواهد شد.

ذکر موسی بنده خاطرهما شدست کین حکایتهاست که پیشین به دست
ذکر موسی بهر روپوش است لیک نور موسی نقد توست ای مرد نیک
موسى و فرعون در هستی توست باید این دو خصم را در خویش جست (۷۰۸)

خداوند جسد فرعون را پس از هلاکتش از آب بیرون فرستاد تا عبرتی باشد برای آیندگان، و همگان بدانند که فرجام فراعنه چیست.

((فاليوم ننجيك بدنك لتكون لمن خلفك آية وان كثيرا من الناس عن آياتنا

لغافلون.)) (۷۰۹)

پس امروز تن (بی جان) تو را به بلندی (ساحل) می افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند عبرتی باشد، و هر آینه بسیاری از مردم از نشانه های ما غافلند. اگر انسان دیده بگشاید، در فرو افتادن جباران و در هم شکسته شدن ستمگران درسهای بسیار است. نقل کرده اند که امیر مؤمنان علی عليه السلام در مسیر خود به سوی ((صفین)) به شهر ((بهرسیر)) و ((ایوان

مدائن)) رسید. مردی از یاران‌ش به نام
 ((حر بن سهم بن طریف)) چون به آثار
 ((کسری)) نگریست ، به این بیت از شعر
 ((اسود بن یعفر نهشلی)) از شاعران
 جاهلی ، تمثل کرد:
 جرت الريح على مكان ديارهم فکانما کانوا على ميعاد (۷۶۰)

بادها بر خانه های سرزمین ایشان
 برگذشت (و آنها را در هم شکست) گویا
 با یکدیگر وعده ای داشتند.
 پس علی علیه السلام به او فرمود: آیا نگویی :
 ((کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و
 مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین
 كذلك و اورثناها قوما آخرین فما بکت
 علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین
)) (۷۶۱)

چه باغها و چشمه سارها (که آنها بعد
 از خود) بر جای نهادند، و کشتزارها و
 جایگاههای نیکو، و نعمتی که از آن
 برخوردار بودند. (آری) این چنین (بود)
 و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم ؛
 و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و
 ایشان مهلت نیافتند.
 سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آری ،
 همانا آنان زمانی ارث برندگان بودند و
 اینک ارث دهندگان شده اند. آنان نعمتها
 را شکر نگزاردند و دنیایشان نیز در
 نتیجه نافرمانی از ایشان گرفته شد. از
 کفران نعمت بپرهیزید تا گرفتار کیفر سخت
 نشوید. (۷۶۲)

دقت در نیک و بد احوال گذشتگان ، راهی
 است نیکو برای تربیت مردمان . از این
 روست که امیر مؤمنان علیه السلام با تاءکید
 بسیار سفارش می کند که در عوامل
 خوشبختی و بدبختی پیشینیان و آنچه
 عزتشان بخشید یا به ذلتشان کشید توجه
 کنید. دوری از تفرقه و پراکندگی ، وجود

اتحاد و پیوستگی ، اتفاق خواسته ها و یکی بودن مقصودها ، اهتمام بر الفت و همگامی ، راستی دلها و اندیشه ها و اعتدال در رفتار، یار و مددکار هم بودن و به عدالت رفتار کردن پیشینیان را به سلامت و قدرت و عزت رسانید؛ ولی کینه های درونی و بخل و حسادت ، اختلاف خواسته ها و پراکندگی دلها، پشت کردن به هم و دست از یاری یکدیگر کشیدن ، پراکندگی و تفرقه ، خوار کردن دستهای یکدیگر و پیدایش سستی و ناتوانی ، جدال با یکدیگر در عین پراکندگی و به ستم رفتار نمودن آنان را به شکست و حقارت و ذلت کشانید.

(۷۶۳)

تحولات دنیا، رنجها، شادایها، دگرگونیها، آمدنها و رفتنها، همه مایه عبرت است. به بیان علی علیه السلام:

((فی تصاریف الدنيا اعتبار.)) (۷۶۴)

در دگرگونیهای دنیا (برای بینایان) عبرت است.

گردش روزگار و زندگی و مرگ خود راهی روشن برای عبرت گرفتن است؛ اگر عبرت گیرندگانی باشند. پس از آنکه امیر مؤمنان علی علیه السلام به دست ((ابن ملجم مرادی)) که لعنت خدا بر او باد و با شمشیر عمود ضربت خورد، اندکی پیش از مرگ در نامه ای در ضمن آخرین سفارشها چنین فرمود:

((انا بالامس صاحبکم ، و الیوم عبرة لکم ، و غدا مفارکم .)) (۷۶۵)

من دیروز یارتان بودم و امروز موجب عبرت شمایم ، و فردا از شما جدایم . افسوس که با وجود راههای بسیار برای کسب عبرت ، اهل عبرت اندکند و از این روش نیکوی تربیتی سود نمی برند.

((ما اکثر العبر و اقل الاعتبار.)) (۷۶۶)

چه بسیار است آنچه می توان از آن عبرت گرفت و چه اندک است عبرت گیری .

عز! ؤٲ ٲٲٲٲٲٲ ٲٲٲٲٲٲ

ٲٲٲٲٲٲ

کسانی می توانند به درستی از صفات بد به صفات خوب عبور کنند و اهل عبرت شوند که فطرت انسانی خود را آن چنان نپوشانده باشند که از آنچه بر سر دیگران رفته است ، به خود نیایند، بلکه انسان به فطرت خود ترس از شقاوت و عذاب دارد و با دیدن آنچه مایه عبرت است به اصلاح خود و جامعه می پردازد. از این روست که خدای رحمان فرموده است :

((ان في ذلك لعبرة لمن يخشى.)) (٧٦٧)

همانا برای هر که (از شقاوت و عذاب) بترسد، در این (امور) عبرتی است . چنین انسانی از کنار حوادث نمی گذرد، بلکه در آنها سیر می کند و این سیر مستلزم چشمی بینا و خردی ناآلوده است ، چنانکه در قرآن کریم بر آن تصریح شده است :

((ان في ذلك لعبرة لاولي الابصار.)) (٧٦٨)

در این (امور) برای صاحبان بینش عبرتی است .

((عبرة لاولي الالباب.)) (٧٦٩)

(در این امور) برای خردمندان عبرتی است .

انسانی که می آموزد در قشر متوقف نگردد و از ظاهر به باطن سیر کند، پیوسته همه چیز را به چشم عبرت می نگرد و به سوی اصلاح گام برمی دارد. شاءن مؤ من چنین است . امیر مؤ منان علی عليه السلام فرموده است :

((و انما ينظر المؤمن من الى الدنيا بعين الاعتبار.)) (٧٧٠)

همانا مؤمن به دنیا به دیده عبرت نمی
نگردد.

این نوع نگرش انسان را به روشن بینی و
خودنگهداری می رساند. پس باید تلاش کرد
که متربی نگاه خود را به امور و حوادث
تصحیح کند و پیوسته عبرت بگیرد. از امیر
مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((دوام الاعتبار یودی الی الاستبصار و
یثمر الازدجار.)) ^(۲۷۱)

عبرت گیری پیوسته انسان را به سوی
بصیرت می کشاند و بازدارندگی (از بدیها)
را به بار می آورد.

از جمله روشهایی که خدای رحمان برای تربیت آدمیان بدان سفارش کرده است ، روش موعظه است ، چنانکه پیامبر گرامی اش را فرمان می دهد که مردمان را با موعظه ای نیکو به دین و راه خدا بخواند.

((ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة.)) (۷۷۲)

با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت دعوت کن .
 موعظه ای که از جانی پاک برمی خیزد ، بر جانهای راه گم کرده ولی مایل به راه یابی می نشیند و دل ایشان را نرم می کند و تسلیم حق می نماید. موعظه نیکو موعظه ای است که واعظی راه یافته ، به روشی نیکو از آن برای اصلاح و هدایت بهره می گیرد و بی گمان چنین موعظه ای روشی مؤثر در تربیت است .

ᵛᵃᵃᵃᵃ ᵛ ᵛᵃᵃᵃ ᵃᵃᵃᵃᵃ ᵛ ᵃᵃᵃᵃ

((راغب اصفهانی)) در معنای ((وعظ))
می نویسد: ((الوعظ زجر مقتدرن بالتخويف
(^(۷۷۳)) یعنی موعظه منعی است که با بیم
دادن همراه است . اما همین طور که
(خلیل بن احمد)) لغوی معروف ، در مفهوم
موعظه گفته است ، موعظه یادآوری قلب است
نسبت به خوبیها در آنچه که موجب رقت قلب
می شود. (^(۷۷۴)) یعنی موعظه سخنی است که قلب
را نرمی و رقت می بخشد و عواطف را تحریک
می کند و موجب می شود که انسان از کجی و
پلیدی دست کشد و به راستی و خوبی دل
بندد. موعظه سخنی است که در انسان حالت
بازدارندگی از بدیها و گروندگی به
خوبیها ایجاد می کند. بنابراین ، موعظه
سختی و مقاومت دل را در برابر حق و عمل
به حق زایل می کند و نرمی و تسلیم در
برابر حق و عمل به حق را فراهم می سازد.

ἡλπιετε τὴν ἐπιφάνειαν τοῦ υἱοῦ τοῦ ἀνθρώπου

با توجه به معنا و مفهومی که ذکر شد، موعظه سختی و قساوت را از دل می شوید، و خشم و شهوت را فرو می نشاند، و هواهای نفسانی را تسکین می دهد و دل را صفا و جلا می بخشد و آدمی را آماده اتصاف به کمالات الهی می کند. ^(۷۷۰)

(یا ایها الناس قد جاءکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی و

رحمة للمؤمنین.) ^(۷۷۱)

ای مردم ، همانا برای شما از جانب پروردگارتان موعظه ای آمد و درمانی برای آنچه در سینه هاست و هدایت و رحمتی برای مؤمنان .

قرآن کریم کتاب موعظه الهی است . کتابی که دلهای بیمار را درمان می کند و به مردمان حیات حقیقی می بخشد. قرآن کریم موعظه ای نیکوست که مردمان را از خواب غفلت بیدار می کند و ایشان را از نیت بد و کار زشت باز می دارد و به سوی خیر و سعادت برمی انگیزد. موعظه الهی سبب دگرگونی اساسی در احوال آدمیان می شود: آنان را از دریای غفلتی که در آن غوطه ورنند بیرون می برد و از امواج حیرت و سرگشتگی که ایشان را فرا گرفته است و باطنشان را با تاریکیهای شک و تردید ظلمانی کرده است نجات می دهد و دلهای آنان را که بیماریهای ناشی از رذایل اخلاقی و صفات پست نفسانی بیمار کرده است شفا می بخشد. بدین ترتیب زمینه پاکی باطنها و روشنی خردها و حیات دلها فراهم می شود و آن گاه خدای رحمان مردمان را با لطف و مهربانی به معارف حق و اخلاق کریم و اعمال صالح راهنمایی می کند. ^(۷۷۲) نمونه زیبا و مصداق روشن این گونه مواعظ

تربیتی آیاتی از قرآن کریم است که بیانگر موعظه های لقمان حکیم به فرزندش است . این سخنان بهترین موعظه هاست که اگر به جان بنشینند و در عمل ظهور نمایند سعادت همه جانبه فرد و جامعه را تاءمین می کند و همه چیز آدمیان را به سامانی درست می کشاند. در این مواعظ اساس مباحث اعتقادی ، اصول وظایف دینی و آداب نیکوی اخلاقی در وجوه فردی و اجتماعی بیان شده است .

((و اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم ...
يا بني انها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن في صخرة او في السماوات او في الارض ياءت بها الله ان الله لطيف خبير. يا بني اقم الصلوة و امر بالمعروف و انه عن المنكر و اصبر على ما اصابك ان ذلك من عزم الامور. و لا تصعر خدك للناس و لا تمش في الارض مرحا ان الله لا يحب كل مختال فخور. و اقصد في مشيك و اغضض من صوتك ان انكر الاصوات لصوت الحمير.)) (۷۷۸)

و (یاد کن) آن گاه که لقمان پسر خویش را موعظه کرد که : ای پسرک من ، به خدا شرك موز که به راستی شرك ستمی بزرگ است . ای پسرک من ، اگر عمل تو هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمانها یا در زمین نهفته باشد، خدا آن را (برای حساب) می آورد که خدا بس دقیق و آگاه است . ای پسرک من ، نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن ، و بر آنچه به تو رسد شکیبا باش که این (حاکی از عزم و اراده تو در امور است ، و به تکبر از مردم روی مگردان و به خودپسندی بر زمین راه مرو که خداوند خودپسند فخر فروش را دوست نمی دارد. و در رفتارت راه میانه را برگزین و آواز خویش فرود آر که زشت ترین آوازه بانگ خران است . بنابراین نقش موعظه ، نقشی بیدارکننده و نجات دهنده و حیات بخش است ، چنانکه

در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است :

((المواعظ تنجلي الغفلة .)) (۷۷۹)

به سبب موعظه غفلت زدوده می شود.

((ثمرة الوعظ الانتباه .)) (۷۸۰)

نتیجه موعظه بیداری است .

((المواعظ صقال النفوس و جلاء القلوب

((.)) (۷۸۱)

موعظه ها صیقل نفسها و روشنی بخش
دلهاست .

((المواعظ حياة القلوب .)) (۷۸۲)

موعظه ها مایه حیات دلهاست .

بر این اساس است که امیر مؤمنان علیه السلام

فرزندش حسن علیه السلام را سفارش می کند که دل

خود را در معرض موعظ جانبخش قرار دهد:

((احی قلبك بالموعظة .)) (۷۸۳)

دلت را با موعظه زنده کن .

هیچ کس از موعظه بی نیاز نیست ، زیرا دل آدمی پیوسته در معرض غفلت و قساوت است و موعظه مایه بیداری و هشیاری دل و رقت و سلامت آن است . امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

((انسانی باید هم خودش را موعظه کند و هم در معرض موعظه واقع بشود. هیچ انسانی نیست که محتاج به موعظه نباشد، منتها انسانهای بالا واعظشان خداست و انسانهای بعد واعظشان آنها هستند تا برسد به آخر، تا برسد به ما.)) (٧٨٤)

آدمی شئون و نیازهای گوناگون دارد، از جمله نیاز به زنده نگاه داشتن دل ؛ و موعظه حقیقی دل آدمی را زنده می کند و هیچ کس از این امر بی نیاز نیست .

بسیاری از اوقات انسان به اموری آگاه است اما در عمل کردن به آنچه می داند سست است و به دانسته های خود عمل نمی کند و گاهی حتی برخلاف آنها عمل می کند. آن چیزی که فاصله میان علم و عمل را از میان برمی دارد، ایمان و باور قلبی و تعلق خاطر است که اگر انسان به چیزی دل بسپارد، در عمل بدان پایبند خواهد شد؛ و سر و کار موعظه با دل آدمی است و فراهم کردن این پایبندی .

ممکن است انسان از تعلیم شخصی دیگر بی نیاز شود، اما چنین نیست که از موعظه موعظه گری راستین بی نیازی حاصل شود. حتی بسیار اتفاق می افتد که انسان مطلبی را می داند اما شنیدن آن از زبان انسانی وارسته با بیانی مؤثر و دلنشین سبب تحولی در درون آدمی می شود و انسان را از زشتیها جدا می کند و به نیکیها می رساند که در شنیدن تاءثیری هست که در

دانستن نیست . مهم آن است که موعظه بر
اساس آدابی درست استوار باشد تا تاءثیر
کند و گرنه ممکن است نه تنها تاءثیر
مثبت نکند که نتایج منفی و مخربی به بار
آورد .

ṢḌāza ŪŪhĀ

روش موعظه بر سه رکن استوار است :
موعظه کننده ، موعظه ، و موعظه شونده ؛
و برای اینکه این روش نقش تربیتی خود را
به درستی ایفا کند، باید هر يك از این
ارکان ویژگیهایی را دارا باشند.
انسانی که موعظه می کند خود باید
نمونه ای عملی از موعظه خویش باشد تا
موعظه به درستی تاءثیر کند. موعظه ای دل
را زنده می کند که از دلی زنده برخاسته
باشد، دلی تسلیم حق و فردی عامل بدانچه
به سوی آن دعوت می کند.

((ومن احسن قولاً ممن دعا الى الله وعمل صالحاً وقال اننى من المسلمين.))

(۷۸۰)

گفته چه کس نیکوتر از گفته کسی است که
مردمان را به خدا فراخواند و خود عمل
صالح کند و گوید که من نیز از مؤمنان
به اسلام .

موعظه چون از دل برخیزد، در دل می
نشیند و چون از زبان برخیزد، راهی به دل
پیدا نمی کند که گفته اند:

((اذا خرج الكلام من القلب وقع في القلب، واذا خرج من اللسان لم يجاوز

(الآذان.)) (۷۸۶)

اگر سخن از دل برآید، بر دل نشیند، و
اگر از زبان برآید از گوشها فراتر نرود.
در این باره از امام صادق علیه السلام روایت
شده است که فرمود:

((ان العالم اذا لم يعمل بعلمه ، زلت
موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن
الصفاء.)) (۷۸۷)

چون عالم به علم خود عمل نکند، موعظه
اش از روی دلها چنان بلغزد و فرو افتد
که دانه باران از روی تخته سنگ صاف .

پس ادب موعظه اقتضای این دارد که موعظه کننده خود بدانچه می گوید دل سپرده باشد و آن را در عمل خویش به ظهور رسانده باشد. در روایتی وارد شده است که خداوند به حضرت عیسی علیه السلام چنین وحی کرد:

((عظ نفسك بحکمتی ، فان انتفعت فعظ الناس ، و الا فاستحیی منی .)) (۷۸۸)

خود را با حکمت من موعظه کن ، پس آن گاه که جانت از آن بهره مند شد به موعظه مردم بپرداز و گرنه از من حیا کن .

آن که چراغ وجودش به حکمت الهی و موعظه دینی روشن شده است می تواند دیگران را از این نور بهره مند کند. پس موعظه ای آبادکننده دل است که از دلی آباد شده برخیزد، زیرا موعظه از سنخ علم به عمل درآمده است که در واعظی متعظ جلوه دارد. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :

((استصبحوا من شعله واعظ متعظ .)) (۷۸۹)

چراغ وجود خدا را از شعله واعظی متعظ برافروزید.

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد
 به زیر آن درختی رو که او گلهای تر دارد
 در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران
 به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد
 به هر دیگی که می جوشد ، میاور کاسه و منشین
 که هر دیگی که می جوشد درون چیـز دگر دارد
 نه هر کلکی شکر دارد ، نه هر زیری زبر دارد
 نه هر چشمی نظر دارد ، نه هر بحری گهر دارد (۷۹۰)

خود موعظه نیز باید ویژگیهایی داشته باشد تا در جان انسان نفوذ کند و به دل

نشینند، از جمله آنکه موعظه باید رسا و بلیغ باشد. کلام الهی که بهترین و والاترین سخنهاست، رساترین و بلیغترین موعظه هاست. رسول خدا ﷺ فرموده است: ((ان اصدق القول و ابلغ الموعظة و احسن القصص كتاب الله.)) (۷۹۱)

همانا راست ترین سخن و رساترین موعظه و نیکوترین داستانشها، کتاب خداست. موعظه بلیغ از جانب انسانهای الهی آدمی را منقلب می کند و تاءثیر تربیتی آن از هزاران امر و نهی بیشتر است، چنانکه موعظه امیر مؤمنان، فرزند قرآن این گونه است. ((ابن ابی الحدید معتزلی)) در ذیل یکی از خطبه های نهج البلاغه که موعظه ای بلیغ و بی نظیر است (۷۹۲) چنین می نویسد:

((به آنچه همه امتهای آنها به آن سوگند یاد می کنند، سوگند یاد می کنم که از پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام و هرگز نشده است که آن را بخوانم مگر اینکه در درونم لرزش و ترس و موعظه ای تازه پیدا شده است و این سخنان در دلم بشدت تاءثیر گذاشته و اعضا و جوارحم را به لرزه افکنده است. نشده است که در آن تاءمل کنم مگر آنکه به یاد مرگ خانواده، نزدیکان و دوستانم افتاده ام، و چنان تصور نموده ام که گویا من آن کسی هستم که امام علیؑ حالش را توصیف کرده است.

چه بسیار واعظان و خطیبان و فصیح سخن گویان در این باره سخن گفته اند و من به آن سخنان گوش فرا داده و مکرر در آن سخنان دقت کرده ام، اما در هیچ کدام از آن سخنان تاءثیر این کلام را در وجود خویش و بر قلب خود نیافته ام. بنابراین تاءثیری که این کلام در من دارد یا به

سبب اعتقادی است که من به گوینده آن دارم ، یا نیت صالح و یقین ثابت و اخلاص محض گوینده کلام موجب شده است که این تاءثیر در جان انسانها بیشتر شود و نفوذ موعظه اش در دلها رساتر گردد.)) (۷۹۳)

البته موعظه باید متناسب با حال و وضع مخاطب باشد. در بسیاری از اوقات مواعظ طولانی جز خستگی و ملال نتیجه ای در بر ندارد و شنونده یا به موعظه گوش نمی سپارد و یا اگر گوش دهد تاءثیری اندک می پذیرد. از امیر مؤمنان علیه السلام درباره رساترین سخنان چنین آمده است :

((ابلغ البلاغة ما سهل في الصواب مجازه و حسن ايجازه .)) (۷۹۴)

رساترین سخن رسا و شیوا سخنی است که فهمیدن معنی درست آن آسان باشد و اختصار نیکویی داشته باشد.

همچنین زبان موعظه باید زبانی نرم و لین باشد تا سبب رقت و خشیت شود و نیز موعظه شونده احساس کند که موعظه گر خیرخواه و دوستدار اوست . خدای متعال حتی برای موعظه ستمگرانی چون فرعون به موسی علیه السلام و برادرش هارون فرمان داد که با او به ملایمت و نرمی سخن گویند، شاید از کجی دست کشد و به راستی گراید.

((اذهب الى فرعون انه طغى فقولاً له قولاً لينا لعله يتذكر او يخشى .)) (۷۹۵)

به سوی فرعون روید که او به سرکشی برخاسته است ، و با او سخنی نرم گویند، شاید که پند پذیرد و یا بترسد.

انسان به گونه ای است که موعظه را بهتر از امر و نهی می پذیرد و شاخصه موعظه نیز همین نرمی و ملایمت آن است که پذیرش آن را سهل می کند؛ البته اگر انسان موعظه پذیر باشد و به مرحله ای از سختی و قساوت دل نرسیده باشد که موعظه در دلش هیچ تاءثیر نکند. اگر انسان به

سبب وابستگی به دنیا دریچه دل خود را به روی سخن حق ببندد، کسی نمی تواند او را متحول سازد و نجات دهد. چنین آدمیانی به منزله مردگانی اند که سخن حق و موعظه نیکو در آنها تاءثیری ندارد.

((انك لاتسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین.)) (۷۹۶)

البته تو نتوانی که مردگانی را بشنوانی، و نه به کران آوای دعوت را بشنوانی آن گاه که روی برمی گردانند و پشت می کنند.

اگر انسان گوش موعظه پذیر خود را ببندد، چه کسی می تواند او را بیدار کند و از غفلت بیرون آورد و به سوی حق هدایت کند؟ کنعان (۷۹۷) نفس آدمی موعظه نمی پذیرد و به سبب آنکه به حقیقت وجود خود پشت می کند، خداوند بر گوش جان او مهر می نهد؛ و تا زمانی که انسان از کنعان نفس خود جدا نشود و گوش دل به موعظه اولیای خدا نسپارد روی سعادت نمی بیند.

گر تو کنعانی نداری باورم گر دو صد چندین نصیحت پرورم

گوش کنعان کی پذیرد این کلام که برو مهر خدایست و ختام (۷۹۸)

موعظه زمانی مؤثر می افتد که واعظ درونی انسان زنده باشد و اهل موعظه پذیری، و گرنه چیزی در انسان تاءثیر نمی کند. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

((من لم يجعل الله له من نفسه واعظا فان مواعظ الناس لن تغنی عنه شیئا.)) (۷۹۹)

هر که از جانب خود واعظی نداشته باشد، بی گمان مواعظ مردم در او تاءثیری نخواهد کرد.

بنابراین در روش موعظه باید به زمینه پذیرش توجه داشت و اگر این زمینه فراهم نیست تلاش کرد که آن را آماده نمود، زیرا

بدون زمینه پذیرش تحولی صورت نمی پذیرد،
 به بیان امیر مؤمنان علی علیه السلام :
 ((و اعلموا انه من لم یعن علی نفسه
 حتی یكون له منها واعظ و زاجر لم یکن له
 من غیرها زاجر و لا واعظ.)) ^(۸۰۰)
 بدانید آن کس که نتواند خود را پند
 دهد تا از گناه باز دارد، دیگری را
 نیاید تا این کار را برای او به جای
 آرد.

البته اگر انسان خواهان موعظه و هدایت
 باشد و دل خود را در معرض موعظ رسا و
 شیوای واعظی متعظ قرار دهد، بی گمان در
 او تحولی اساسی صورت می پذیرد. ((شریف
 رضی)) (ره) آورده است که یکی از یاران
 امیر مؤمنان علیه السلام، به نام ((همام)) که
 مردی عابد بود، به حضرت گفت: ((ای امیر
 مؤمنان، پرهیزگاران را برای من توصیف
 کن، چنانکه گویی آنان را می بینم!))
 امام علیه السلام در پاسخ او درنگ نکرد. سپس
 فرمود: ((ای همام، از خدا بترس و
 نیکوکار باش که: **((ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم**

محسنون.)) ^(۸۰۱) همانا خدا با کسانی است که
 پرهیزگارند و آنان که نیکوکارند.))
 ((همام)) بدین سخن قانع نشد و در
 خواهش خود اصرار نمود و حضرت را سوگند
 داد. امیر مؤمنان علیه السلام خدا را ستود و بر
 او ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان او
 درود فرستاد. سپس اوصاف پرهیزگاران را
 در موعظه ای بلیغ و بی نظیر برشمرد.
 راوی گوید: چون سخن امام علیه السلام به پایان
 رسید، ((همام)) بیهوش گشت و در آن
 بیهوشی جان سپرد. امیر مؤمنان علیه السلام گفت:
 به خدا سوگند از همین بر او می ترسیدم.
 سپس فرمود:

((اهكذا تصنع الموعظ البالغه
 باهلها.)) ^(۸۰۲)

موعظ رسا با آنان که شنوای آنند چنین کند!

البته در آداب موعظه باید به وضع روحی و روانی مخاطب توجه داشت و بر این اساس بهترین صورت موعظه را برگزید، گاهی موعظه مستقیم و صریح در جمع مؤثر است، گاهی موعظه به صورت غیر مستقیم و غیر صریح، و گاهی به صورت تعریض و کنایه. عدم شناخت وضع و حال موعظه شونده نقش تربیتی موعظه را می کاهد و یا خنثی و منفی می سازد. از امام عسکری علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

((من وعظ اخاه سرا فقد زانه و من وعظه علانیة فقد شانه.)) (۸۰۳)

هر که برادر خود را نهانی موعظه کند، او را آراسته است و هر که در برابر دیگران او را موعظه کند، زشتش نموده است.

گاهی سخنی کوتاه و رسا به کنایه و اشاره در درون قلبی که حیات دارد، دگرگونی اساسی ایجاد می کند و نیازی به موعظ طولانی و مکرر و رو در رو و صریح نیست. مهم آن است که مربی واعظی متعظ و آشنا به روح انسان و آداب موعظه باشد.

نقل شده است که ((بشر حافی)) (۸۰۴) به دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توبه کرد و سببش آن شد که روزی آن حضرت از در خانه او در بغداد می گذشت، صدای ساز و آواز و غنا و نی و رقص از خانه بیرون می آمد؛ در این هنگام کنیزکی از خانه بیرون آمد تا خاکروبه را خارج کند. حضرت به او فرمود: ((ای کنیزک! صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟)) گفت: ((آزاد است.)) فرمود: ((راست گفתי که اگر بنده بود از مولای خود می ترسید!))

چون کنیزك برگشت ، آقای او ((بشر)) که
بر سر سفره شراب بود، پرسید: ((چه باعث
شد که دیر آمدی ؟)) کنیزك حکایت را برای
((بشر)) نقل کرد. ((بشر)) با پای برهنه
بیرون دوید و به آن حضرت رسید و عذر
خواست و گریست و اظهار شرمندگی کرد و از
کار خود به دست شریف آن حضرت توبه کرد.
(۸۰۰)

روش توبه راهی است یگانه برای جدا شدن انسان از بدیها و پستیها و سلوک که سوی خدا، که اگر پروردگار جهانیان از سر رحمت خویش این راه را بر آدمیان نمی نمود، هیچ کس را به درگاهش راهی نبود. راه اتصاف آدمی به صفات الهی و دستیابی به سعادت حقیقی، متوقف بر این است که انسان از مغاک شقاوت و چاه دوری از خداوند به درآید و به سوی او بازگردد و این همان توبه و رجوع است. (۸۰۶) انسان نسبت به کمال و سعادت اخروی که هیچ کس از آن بی نیاز نیست، فقیر و تهی دست است و تنها خداست که بی نیاز محض است. (۸۰۷) اگر راه توبه و رجوع به خداوند نباشد، انسان در مرتبه اسفل سافلین متوقف می ماند و نمی تواند به هیچ روی به کمالی دست یابد. (۸۰۸) بنابراین توبه راه گشاده خروج از ظلمات به سوی نور و لطف و رحمتی است از جانب خدا برای نجات و هدایت آدمیان در هر مرتبه ای که باشند و سیر دادن ایشان به کمال مستحقشان. در کتاب شریف ((مصباح الشریعه)) از امام صادق علیه السلام درباره این روش تربیتی چنین وارد شده است:

((التوبة حبل الله و مدد عنایته، و لابد للعبد من مداومة التوبة على كل حال. و كل فرقة من العباد لهم توبة، فتوبة الانبياء من اضطراب السر، و توبة الاولياء من تلوين الخطرات، و توبة الاصفیاء من التنفیس، و توبة الخاص من الاشتغال بغير الله تعالى، و توبة العام من الذنوب.)) (۸۰۹)

توبه ریسمان خدا و وسیله لطف و عنایت اوست، و هر بنده ای ناگزیر است که

پیوسته (و در همه اوضاع و احوال و مراتب خود) در حال توبه باشد. و هر دسته از بندگان را توبه ای است مخصوص؛ توبه پیامبران از اضطراب باطن است و توبه اولیا از اندیشه ها و خیالاتی است که به خاطر ایشان خطور می کند، و توبه برگزیدگان از فراموشی کدورت غفلت است، و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست، و توبه عوام از گناهان است.

عمر بی توبه همه جان کنده است مرگ حاضر، غایب از حق بودن است

عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود بی خدا آب حیات آتش بود (۸۱۰)

ΘύγιΓΓϵÛ γ̄ ὄ̄ZF ῬZYIa γ̄ ὕϕQa

((توبه)) در لغت به معنای رجوع و بازگشتن است .^(۸۱۱) برخی لغت شناسان در معنای آن قید ((معصیت و گناه)) را افزوده اند و گفته اند: توبه رجوع و بازگشت از معصیت و گناه است .^(۸۱۲) ولی با توجه به اینکه توبه مراتبی دارد و برای هر انسانی با توجه به مرتبه اش توبه ای است ؛ و نیز واژه توبه در قرآن کریم درباره خدای متعال به کار رفته است ، مطلق رجوع و بازگشتن در معنای توبه صحیح است ، زیرا رجوع و بازگشتن از معصیت و گناه درباره خدای سبحان معنا ندارد و توبه خداوند به معنای بازگشت لطف و رحمت پروردگار است به سوی بنده گنهکار، چنانکه فرموده است :

((ثم تاب عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب الرحيم.))^(۸۱۳)

پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد، تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است .

بنابراین انسان هم در توفیق برای توبه به خدا نیازمند است و هم در پذیرش توبه و شمول غفران و پاک شدن از پلیدیها و اسباب دوری از خدا،^(۸۱۴) یعنی توبه بنده همیشه میان دو توبه از جانب خدای متعال قرار دارد، یکی بازگشتن خدای مهربان به سوی بنده خود از سر لطف و رحمت تا بنده توفیق استغفار و توبه بیابد و دیگر بازگشتن دوباره خدا به بنده در اینکه او را بپذیرد و توبه اش را قبول نماید.^(۸۱۵) و البته بازگشت خدای مهربان به سوی بنده از بازگشت بنده به سوی او بیشتر است .

((انه هو التواب الرحيم.))^(۸۱۶)

آری ، اوست که بسیار توبه پذیر مهربان است .

بدین ترتیب توبه خداوند برای بندگانش عبارت است از ارسال رحمت برای بخشایش گناهان آنها و زدودن تاریکی دلشان از شرك و معصیت و هر چه سبب دوری از ساحت قرب الهی می شود، و توبه بندگان به سوی خدا عبارت است از بازگشت آنان به سوی پروردگار برای آمرزش گناهان و پاک شدن از معاصی و زدودن اسباب دوری از ساحت قرب الهی . (۸۱۷)

پس توبه آن است که انسان به توفیق الهی به مقام غفاریت حق تعالی پناه برد و حالت استغفار و آمرزش خواستن واقعی را تحصیل کند، (۸۱۸) و دل خود را از گناه بشوید و بر ترك آنچه از او رفته است عزم نماید و تلافی و تدارك تقصیر گذشته کند و از دوری ساحت ربوبی به نزدیکی بازآید. (۸۱۹)

((ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحیما.)) (۸۲۰)

هر که کاری بد کند، یا خویشتن ستم ورزد؛ سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت .

همان طور که در مباحث گذشته اشاره شد، انسان در ابتدای آفرینش خالی از هر صلاح و فساد است؛ نه دارای کمالات روحانی و نه متصف به اضداد آن است، و در عین حال قابلیت پذیرش هر صلاح و فساد و استعداد حصول هر کمال و هر ضد آن را دارد. و چون فطرتش که عشق به کمال مطلق است و حقیقتش که منور به انوار الهی است در حجاب کدورتها و ظلمتها قرار گیرد و بر دلش تاریکیهای معصیت نشینند، باید پیش از آنکه کدورتها و ظلمتها افزون گردد و به جایی رسد که یکسره دل را تاریک کند، به خود آید و توبه نماید که توبه و بازگشت به خدا یگانه راه زدودن تاریکیها از دل و بازگشت به فطرت انسانی و حقیقت الهی است. ^(۸۲۱) ((ابوبصیر)) گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

((اذا اذنب الرجل خرج فی قلبه نکتة سوداء، فان تاب انمحت و ان زاد زادت حتی تغلب علی قلبه فلا یفلح بعدها ابداء.)) ^(۸۲۲) هرگاه انسان گناهی کند، در دلش نقطه ای تاریک برآید، پس اگر توبه نماید، پاک شود، و اگر بر گناه بیفزاید، آن تاریکی افزایش یابد تا بر دلش غالب آید، پس هرگز رستگار نشود.

از این روست که جز با توبه و بازگشت به سوی خدا و رهایی از شقاوتها و تباهیها نمی توان به منزل سعادت و کرامت رسید؛ و قرب به ساحت مقدس ربوبی و اتصاف به صفات الهی متوقف به توبه از شرک و هر معصیت دیگر است و خدای کریم مؤمنان را به توبه فرا می خواند تا راه رستگاری بر ایشان گشوده شود.

((وتوبوا الی الله جمیعا ایة المؤمنون لعلکم تفلحون.)) ^(۸۲۳)

ای مؤمنان ، همگی به درگاه خدا توبه کنید، امید که رستگار شوید.
 توبه بهترین راه برای زدودن بدیهای نفس است ، بدیهایی که سبب شقاوت و بدبختی انسان در زندگی دنیا و آخرت می شود و او را از ورود به ساحت قدس الهی محروم می کند. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :

((و لا شفیع انجح من التوبة .)) (۸۲۴)

شفیعی رهاننده تر از توبه نیست .
 ملاک تشریح توبه ، رهایی از هلاکت به سبب گناه و نجات از تباهی حاصل از معصیت است ، زیرا توبه وسیله رستگاری و مقدمه دستیابی به سعادت است . به علاوه توبه وسیله حفظ روح امیدواری در انسان است ، زیرا انسان برای سیر به سوی مقصد تربیت باید در اعتدال بیم و امید سیر کند تا از آنچه در این سیر او را آسیب می رساند بگریزد، و به سوی آنچه در رسیدن به مقصد یاری اش می کند بشتابد؛ و اگر این روح امید در انسان نباشد یا رو به کاستی نهد، آدمی از مسیر اعتدال بیرون می رود و به هلاکت میل می کند. (۸۲۵) خدای مهربان این روح امید را در بندگان گنهکار خود می دمد تا آنان را به بازگشت برانگیزد و از هلاکت برهاند.

((قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر

الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم .)) (۸۲۶)

بگو: ای بندگان من که بر خویش زیاده روی روا داشته اید (در گناهان از حد گذشته اید و بر خود ستم کرده اید)، از رحمت خدا نومید نشوید که همانا خداوند همه گناهان را می آمرزد که او آمرزنده مهربان است .

مادام که انسان روح نشاط و امید به نجات دارد، در راه تربیت خود عزم می

نماید و جدیت به خرج می دهد، اما اگر روح یأس و ناامیدی بر او چیره شود و راه نجات و اصلاح و تربیت را بر خود بسته ببیند، در عمل به سستی و ناتوانی و پستی کشیده می شود تا جایی که خود را تا مرز تباهی و هلاکت پیش می برد؛ و تنها راه درمان آدمی از این بیماری مهلك توبه است .
(۸۲۷)

هین مکن زین پس فراگیر احتراز که ز بخشایش در توبه ست باز
توبه را از جانب مغرب دری باز باشد تا قیامت بر وی
تا ز مغرب بر زند سر آفتاب باز باشد آن در، از وی رو متاب
هست جنت را ز رحمت هشت در يك در توبه ست زان هشت ای پسر
آن همه گه باز باشد گه فراز و آن در توبه نباشد جز که باز
هین غنیمت دار، در بازست زود رخت آنجا کش به کوری
حسود (۸۲۸)

البته این همه لطف و رحمت برای حفظ روح امیدواری و تاءثیر عمیق آن در تربیت انسان است و نباید چنین توهم کرد که این همه لطف سبب تشویق مردمان به گناه و معصیت می شود و ممکن است انسانها را برانگیزد که گناه کنند با این قصد که پس از آن توبه نمایند، زیرا چنین امری به هیچ وجه رنگ و بویی از توبه ندارد و آن همه لطف برای کسانی است که از عمل خود پشیمان می شوند و از گناه و معصیت می برند و به خدا بازمی گردند و توبه در آنان متحقق می شود. بنابراین آنچه مایه اصلاح و تربیت انسان است حقیقت توبه است .

حقیقت توبه از مقوله لفظ نیست ، بلکه توبه گویای تحولی درونی و انقلابی باطنی است که نشانه هایی بیرونی و عوارضی ظاهری دارد .

توبتی کن که توبه گفتن نیست باز گفتن چو باز خفتن نیست

رو به یکبارگی به درگاه آر تحفه از درد و ناله و آه آر

چند ازین بی کسی و بی باکی چند تر دامنی و ناپاکی

توبه بس باقیست توبه بیار جامه تن به آب دیده نگار (۸۲۹)

حقیقت توبه انقلابی است به سوی خدا . ((قلب)) در لغت به معنای دگرگونی ، تحول و زیر و رو شدن است . ((قلب الشیء)) یعنی برگرداندن و وارونه کردن چیزی از سویی و رویی به سویی و رویی دیگر و ((قلب الانسان)) یعنی برگرداندن انسان از راه و روش و سیره اش به راه و روش و سیره ای دیگر . (۸۳۰) ((انقلاب)) نیز به معنای برگشتن و دگرگونی و تغییر ماهیت است . (۸۳۱) این معنا در داستان ساحران فرعون به خوبی تصویر شده است . آنان با همه وابستگی شان به راه و رسم فرعون ، پس از آنکه حق بر ایشان آشکار شد ، دچار انقلابی درونی شدند و پرده ها و حجابهای فطرتشان را کنار زدند و تسلیم حق گردیدند و ایمان آوردند . این صحنه زیبای تحول و دگرگونی انسانها به توفیق الهی در قرآن کریم چنین آمده است :

((وجاء السحرة فرعون قالوا ان لنا اجرا ان كنا نحن الغالبين قال نعم وانکم

لمن المقربین . قالوا یا موسی اما ان تلقی و اما ان نکون نحن الملقین . قال القوا فلما

القوا سحروا اعین الناس و استرهبوهم و جاءوا بسحر عظیم . و اوحینا الی موسی

ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یاءفکون . فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون .

فغلبوا هنالك و انقلبوا صاغرين . و القى السحرة ساجدين . قالوا آمنا برب العالمين
(رب موسى و هارون .) (۸۳۲)

و ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند:
آیا اگر ما پیروز شدیم برای ما پاداشی
خواهد بود؟ گفت: آری، و مسلما شما از
مقربان (دربار من) خواهید بود. گفتند:
ای موسی، آیا تو می افکنی و یا اینکه
ما بیفکنیم؟ گفت: شما بیفکنید. و چون
افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و
آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در
میان آوردند. و به موسی وحی کردیم که
عصایت را بینداز؛ پس (انداخت و اژدها شد
(و ناگهان آنچه را به دروغ ساخته بودند
فرو بلعید. پس حقیقت آشکار گردید و
کارهایی که می کردند باطل شد. و در آنجا
مغلوب و خوار گردیدند. و ساحران به سجده
درافتادند. (و) گفتند: به پروردگار
جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و
هارون.

چون این صحنه پیش آمد، فرعون سخت
متوحش شد و تلاش کرد با هر وسیله ممکن
اراده ایشان را در هم شکند، اما آنان که
به توفیق الهی به حق روی کرده بودند، بر
ایمان خود استوار ماندند و در پاسخ
تهدیدهای هولناک فرعون از انقلاب درونی
خود و توبه ای حقیقی سخن گفتند.

((قالوا لا ضير انا الى ربنا منقلبون . انا نطمع ان يغفر لنا ربنا خطايانا ان كنا

اول المؤمنين .)) (۸۳۳)

گفتند: باکی نیست، همانا ما به سوی
پروردگار خود بازمی گردیم. ما
امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را
بر ما ببخشد که ما نخستین ایمان
آورندگان بودیم.

بنابراین توبه از چنین حقیقتی
برخوردار است؛ اینکه انسان خود بر

پستیها و نادرستیهای خویش قیام کند و آنها را بر هم زند و به کمالات و راستیها روی کند و آنها را در وجود خود پا برجاست کند. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می فرماید:

((توبه عبارت است از عكس العمل نشان دادن مقامات عالی و مقدس روح انسان علیه مقامات دانی و پست و حیوانی انسان . توبه عبارت است از قیام و انقلاب مقدس قوای فرشته صفت انسان علیه قوای بهیمی صفت و قوای شیطان صفت انسان . این ماهیت توبه است . حالا چطور می شود که این حالت بازگشت ، حالت ندامت ، حالت پشیمانی برای انسان پیدا می شود، این را بدانید که اگر در وجود انسان کاری بشود که آن عناصر مقدس وجود انسان به کلی از کار بیفتد، يك زنجیرهای بسیار نیرومندی به آنها بسته شده باشند که نتوانند آزاد بشوند، دیگر انسان توفیق توبه پیدا نمی کند، ولی همان طوری که در يك کشور آن وقت انقلاب می شود که عده ای ولو کم ، عناصر پاک در میان آن مردم باقی مانده باشند، در وجود انسان هم اگر عناصر مقدس و پاکی فی الجملة باقی باشند، انسان توفیق توبه پیدا می کند و الا هرگز توفیق توبه پیدا نمی کند.)) (۸۳۴)

توبه حقیقی که توبه ای نصوح (خالص و راستین) است ، (۸۳۵) چنان تحولی در انسان ایجاد می کند که انسان را شایسته این می کند که خداوند از سر محبت خویش گناهان او را بزداید.

((یا ایها الذین آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا عسى ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم.)) (۸۳۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید، به درگاه خدا توبه ای راستین کنید، امید

است که پروردگارتان بدیهایتان را از شما بزداید.

شیخ کلینی (ره) به اسناد خود از ((معاویة بن وهب)) روایت کرده است که گفت: شنیدم که حضرت صادق فرمود:

((اذا تاب العبد توبة نصوحا احبته الله فستر عليه في الدنيا و الآخرة . (فقلت ، و كيف يستر عليه ؟ قال :) ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب و يوحى الى جوارحه : اکتمی علیه ذنوبه . و يوحى الى بقاع الارض : اکتمی ما كان يعمل عليك من الذنوب . فيلقى الله حين يلقاه و ليس شىء يشهد علیه بشىء من الذنوب .)) (۸۲۷)

چون بنده توبه ای خالص و راستین کند، خداوند او را دوست بدارد و در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی کند. (پس عرض کردم: چگونه بر او پرده پوشی کند؟ فرمود:) گناهان او را از یاد دو فرشته ای که می نویسند می برد، و به اعضا و جوارح او و به زمینی که در آن گناه کرده است وحی می کند که گناهان او را بپوشانید. پس توبه کننده خدا را در حالی ملاقات خواهد کرد که چیزی نخواهد بود که بر ضد او شهادت دهد.

توبه ای که انسان را منقلب می کند، توبه ای است که توبه کننده خود را با آب حسرت و ندامت شست و شو دهد و تیرگیها و ظلمتهایی را که به سبب معاصی ایجاد شده است بزداید و به حق بازگردد تا شایسته محبت الهی شود. به بیان امیر مؤمنان علی علیه السلام:

((التوبة تطهر القلوب و تغسل الذنوب .)) (۸۲۸)

توبه دلها را پاک می کند و گناهان را می شوید.

اگر حقیقت توبه حاصل شود، خداوند از سر لطف و رحمت خویش چنان تحولی ایجاد

کند که بدیهای بنده به نیکیها تبدیل شود؛ و آیا نویدی بالاتر از این برای نجات آدمیان هست؟

((الّا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان

الله غفورا رحیما.)) (۸۳۹)

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است .

بنابراین آدمی از راه توبه و عمل صالح از صورت حیوانی خارج می شود و صورتی انسانی می یابد. آن که به سبب انقلابی درونی ، به شقاوت و خباثت وجود خود پشت می کند و به حقیقت نورانی وجود خویش روی می نماید، این گونه مورد مغفرت و رحمت الهی قرار می گیرد. و البته چنین توبه منقلب کننده ای ، توبه ای است که با آدابش صورت گیرد.

برای توبه آدابی است که تا آن آداب تحقق نیابد، توبه خالص فراهم نمی شود. بخشی از این آداب ارکان توبه است و بخشی شرایط آن .

توبه صحیح با دو رکن معنا می یابد که بدون آن دو، توبه مفهومی ندارد. یکی ندامت و پشیمانی از گناهان و تقصیرات گذشته و دیگر تصمیم و عزم بر ترك بازگشت به آن گناهان برای همیشه ، از امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره چنین نقل شده است :

((التوبة ندم بالقلب ، و استغفار باللسان ، و ترك بالجوارح ، و اضرار ان لايعود.)) (٨٤٠)

توبه عبارت است از پشیمانی قلبی و درخواست آمرزش زبانی و ترك عملی و عزم بر بازنگشتن به گناه .

آنچه اساس توبه است پشیمانی حقیقی از گناه است و عزم راسخ بر ترك و عدم بازگشت به گناه . امام خمینی (ره) درباره این دو رکن رکن توبه می فرماید:

((این دو در حقیقت محقق اصل حقیقت توبه و به منزله مقومات ذاتیه آن است . و عمده در این باب ، تحصیل این مقام و تحقق به این حقیقت است . و آن ، چنان صورت پذیرد که انسان متذکر تاءثیر معاصی در روح و تبعات آن در عالم برزخ و قیامت بشود از وجه معقول و منقول ...))

پس انسان عاقل اگر تنبه بر این معانی پیدا کرد، و به فرموده های انبیا و اولیا علیهم السلام و عرفا و حکما و علما رضوان الله علیهم به قدر قول (يك) نفر طبیب معالج اعتنا کرد، لابد از معاصی پرهیز می کند و گرد آنها نمی گردد. و اگر خدای نخواسته

مبتلا شد، بزودی از آن منزجر می شود و پشیمان می گردد، و صورت ندامت در قلبش ظاهر می شود. و نتیجه این پشیمانی و ندامت خیلی بزرگ است، و آثار آن خیلی نیکو است؛ و عزم بر ترك مخالفت و معصیت بر اثر ندامت حاصل شود. و همین که این دو رکن توبه حاصل شد، کار سالک طریق آخرت آسان شود و توفیقات الهیه شامل حال او شود، و به حسب نص آیه شریفه ((ان الله يحب التوابين)) (۸۴۱) محبوب حق تعالی شود، اگر در این توبه خالص باشد.

و نیز باید انسان بکوشد تا آنکه صورت ندامت را در دل قوت دهد تا ان شاء الله به بیت احتراق وارد شود. و آن چنان است که به واسطه تفکر در تبعات و آثار موحشه معاصی ندامت را در دل قوت دهد، و نمونه ((نار الله الموقدة)) (۸۴۲) را در خود به اختیار خود در دل خود روشن کند و قلب را به آتش ندامت محترق کند تا آنکه همه معاصی از آن آتش بسوزد و کدورت و زنگار قلب مرتفع شود. (انسان باید) بداند که اگر این آتش (را) در این عالم خود برای خود روشن نکند، و این در جهنم را، که خود باب الابواب بهشت است، به روی خود مفتوح نکند، از این عالم که منتقل شد، ناچار در آن عالم آتش سخت سوزناکی برای او تهیه شود و ابواب جهنم به روی او بازگردد و ابواب بهشت و رحمت به روی او منسد گردد.) (۸۴۳)

البته این پشیمانی حقیقی باید پیش از آن باشد که زنگارها بر دل نشینند و انباشته گردد و دیگر صیقل نپذیرد و محوپذیر نباشد.

((انما التوبة على الله للذين يعملون سوءا جهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليما حكیما.)) (۸۴۴)

توبه ، نزد خدا، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند، سپس بهزودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه شان را می پذیرد، و خداوند دانای حکیم است .

توبه زمانی صحیح است که انسان در حال اختیار باشد، یعنی تا در این دنیاست ؛ و تا وقتی که مرگ به انسان روی نیآورده است مهلت توبه هست ، اما آنجا که انسان هیچ اختیاری در صلاح و فساد و یا سعادت و شقاوت ندارد و کار از کار گذشته است و انسان در چنگال مرگ گرفتار است و هیچ امیدی به نجات ندارد، جای توبه نیست ؛ همچنان که در عالم آخرت توبه معنی ندارد .

((ولیت التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال اني

تبت الآن ولا الذين يموتون وهم كفار اولئك اعتدنا لهم عذابا الیما.)) (۸۴۵)

و توبه کسانی که گناه می کنند، تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم ، پذیرفته نیست ؛ و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود، آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم . توبه زمانی توبه شمرده می شود که انقلابی درونی باشد نه آنکه انسان از سر اضطرار تسلیم شود که چنین انسانی اگر فرصت داشته باشد به همان راه خود ادامه می دهد، پس چنین توبه ای اساسا توبه نیست تا پذیرفته شود. برای پذیرش توبه راهی روشن و گشوده وجود دارد، چنانکه خدای متعال فرموده است :

((انه من عمل منكم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه رحیم.))

(۸۴۶)

هر کس از شما که از روی نادانی مرتکب گناه شود، سپس توبه آرد و به کار نیک و

شایسته پردازد، هر آینه او آمرزنده مهربان است .

انسانی که از سر طغیان و غلبه شهوت و غضب و نه از روی دشمنی و عداوت با حق مرتکب گناه می شود، با اینکه علم به گناه و حرام دارد، چون علمش تحت الشعاع هوا و هوس قرار گرفته است ، جاهل شمرده می شود. مسلماً چنین کسی در برابر گناه خود مسئول است ، اما چون از روی دشمنی و عداوت به وادی گناه نرفته است ، سعی و تلاش می کند که اصلاح و جبران نماید و خداوند راه پذیرش و آمرزش را برای اینان باز گذاشته است . (۸۴۷)

((فمن تاب من بعد ظلمه و اصلاح فان الله يتوب عليه ان الله غفور رحيم.))

(۸۴۸)

پس هر که بعد از ستم کردنش توبه کند و به صلاح آید، خدا توبه او را می پذیرد، که خدا آمرزنده مهربان است .

بنابراین توبه را شرایطی برای قبول است ، اینکه انسان پس از پشیمانی و عزم بر بازنگشتن به گناه ، به اصلاح و جبران روی آورد و حقوق پایمال شده و واجبات به جا نیآورده را جبران کند؛ و توبه ای که جامع شرایط باشد پذیرفته درگاه حق است . (۸۴۹)

((وهو الذي يقبل التوبة عن عباد ويعفو عن السيئات ويعلم ما تفعلون.))

(۸۵۰)

و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه را می کنید می داند.

البته برای توبه شرایط کمالی نیز وجود دارد که عبارت است از زدودن آثار جسمی و روحی که در نتیجه معاصی پیدا شده است و اقدام کردن برای ریاضتهای جسمی و روحی تا آن آثار و تبعات به کلی پاک شود و نشانه ای از میل به آنها در انسان باقی نماند و حالت تنفر از معاصی و انزجار

کامل از آنها حاصل شود. (۸۰۱) امیر مؤمنان علیه السلام در سخنی والا آداب کامل توبه را چنین بیان فرموده است :

((الاستغفار درجة العلیین ، و هم اسم واقع علی ستة معان : اولها الندم علی ما مضی ، و الثانی العزم علی ترک العود ابداء ، و الثالث ان تودی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله املس لیس علیک تبعه ، و الرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتودی حقها ، و الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی تلتصق الجلد بالعظم و ینشاء بینهما لحم جدید ، و السادس ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصية .)) (۸۰۲)

استغفار مقام بلند مرتبگان است و آن یک کلمه است اما شش مرحله دارد: نخست پشیمانی بر آنچه گذشت ، دوم عزم بر ترک همیشگی بازگشت ، سوم آنکه حقوق ضایع شده مردم را به آنان بازگردانی ، چنانکه خدا را پاک دیدار کنی و خود را از گناه تهی سازی ، چهارم اینکه حق هر واجبی را که ضایع ساخته ای ادا کنی ، پنجم اینکه گوشتی را که از حرام روییده است ، با اندوهها آب کنی ، چندان که پوست بر استخوان بچسبد و میان آن دو گوشتی تازه روید ، و ششم آنکه درد طاعت را به تن بچشانی ، چنانکه شیرینی معصیت را چشاندی .

انقلاب درونی توبه با چنین آدابی کامل می شود و انسان به کمال دوستی خدا و مرتبه بلند مرتبگان دست می یابد. امام خمینی (ره) در شرح این سخن نورانی ، نکاتی نغز فرموده اند که قسمتی از آن ذکر می شود :

((این حدیث شریف مشتمل است اولاً بر دو رکن توبه که پشیمانی و عزم بر عدم عود

است ؛ و پس از آن بر دو شرط مهم قبول آن که رد حق مخلوق و رد حقوق خالق است . انسان به مجرد آنکه گفت توبه کردم ، از او پذیرفته نمی شود. انسان تائب آن است که هر چه از مردم به ناحق برده به آنها رد کند؛ و اگر حقوق دیگری از آنها در عهده اوست ، و ممکن است تاءدیه یا صاحبش را راضی نماید، به آن قیام کند. و هر چه از فرایض الهیه ترك کرده (است) ، قضا کند یا تاءدیه نماید؛ و اگر تمام آنها را ممکنش نیست ، به مقدار امکان قیام کند. بداند که اینها حقوقی است که از برای هر يك از آنها مطالبی است ، و در نشانه دیگر از او به شق احوال (مطالبه) می کنند؛ و در آن عالم راهی برای تاءدیه آنها ندارد جز آنکه بار گناهان دیگران را حمل کند و اعمال حسنه خود را رد نماید. پس ، در آن وقت بیچاره و بدبخت می شود و راهی برای خلاص و چاره ای برای استخلاص ندارد.

ای عزیز، مبادا شیطان و نفس اماره وارد شوند بر تو و وسوسه نمایند و مطلب را بزرگ نشان دهند و تو را از توبه منصرف کنند و کار تو را یکسره نمایند. بدان که در این امور هر قدر، ولو به مقدار کمی نیز باشد، اقدام بهتر است . اگر نمازهای فوت شده و روزها و کفارات و حقوق خدایی بسیار است و حقوق مردم بیشمار است ، گناهان متراکم است و خطایا متزاحم ، از لطف خداوند ماءیوس مشو و از رحمت حق ناامید مباش که حق تعالی اگر تو به مقدار مقدور اقدام کنی ، راه را بر تو سهل می کند و راه نجات را به تو نشان می دهد. بدان که یاءس از رحمت حق بزرگترین گناهی است که گمان نمی کنم هیچ گناهی بدتر و بیشتر از آن در نفس تاءثیر نماید. انسان ماءیوس از رحمت چنان ظلمتی

قلبش را فرا بگیرد و چنان افسارش گسیخته شود که با هیچ چیز اصلاحش نمی توان نمود. مبادا از رحمت حق غافل شوی و گناهان و تبعات آن در نظرت بزرگ آید. رحمت حق از همه چیز بزرگتر و به هر چیز شامل است

...

و اما آن دو امر دیگر که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است از شرایط کمال توبه و توبه کامله است؛ نه آنکه توبه بدون آنها تحقق پیدا نمی کند یا قبول نمی شود، بلکه توبه بدون آنها کامل نیست... پس این دو مقام از متممات و مکملات منزل توبه است. و البته انسان که در مرحله اولی می خواهد وارد منزل توبه شود گمان نکند آخر مراتب را از او خواستند، و به نظرش راه صعب و منزل پرزحمت آید و یکسره ترک آن کند. هر مقداری که حال سالک طریق آخرت اقتضا می کند، همان اندازه مطلوب و مرغوب است. پس از آنکه وارد طریق شد، راه را خدای تعالی بر او آسان می کند. پس نباید سختی راه انسان را از اصل مقصد بازدارد، زیرا که مقصد خیلی بزرگ و مهم است. اگر عظمت مقصد را بفهمیم، هر زحمتی در راه آن آسان می شود. آیا چه مقصدی از نجات ابدی و روح و ریحان همیشگی بالاتر است، و چه خطری از شقاوت سرمدی و هلاکت دائمی عظیمتر است؟ با ترک توبه و تسویف و تءخیر آن ممکن است انسان به شقاوت ابدی و عذاب خالد و هلاک دائم برسد؛ و با دخول در این منزل، ممکن است انسان سعید مطلق شود و محبوب حق گردد. پس وقتی مقصد بدین عظمت است، از زحمت چند روزه چه باك است

.

و بدان که اقدام به قدر مقدور و هر چه هم کم باشد مفید است. مقایسه کن امور آخرتی را به امور دنیایی که عقلا (اگر)

نتوانستند به مقصد عالی خود برسند، از مقصد كوچك دست برنمی دارند؛ و اگر مطلوب کامل را نتوانستند تحصیل کنند، از مطلوب ناقص صرف نظر نمی کنند. تو نیز اگر به کمال آن نمی توانی نایل شوی ، از اصل مقصد و از صرف حقیقت آن بازمان و هر مقداری ممکن است در تحصیل آن اقدام کن

((۸۰۳)

ⲉⲣⲁⲓⲛⲓ ⲛⲓⲛⲓⲛⲓ ⲛⲓⲛⲓⲛⲓ ⲛⲓⲛⲓⲛⲓ

ⲓⲛⲓⲛⲓⲛⲓ ⲓⲛⲓⲛⲓⲛⲓ ⲓⲛⲓⲛⲓⲛⲓ

روش ابتلا و امتحان نیکوترین روش در شکوفا کردن استعداد های بشر و آشکار نمودن گوهر حقیقت آدمی و خالص ساختن وجود انسان و مشخص کردن شایستگیها و مراتب افراد و وسیله جدا نمودن و تمیز آنان است .

((و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماما.))

(۸۰۴)

و چون ابراهیم را پروردگارش با اموری چند بیاموزد و وی همه را به انجام رسانید، (خدا به او) فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم .

بدون ابتلا و امتحان نه جایگاه و مرتبه آدمیان مشخص می شود و نه امکان تمیز و تفکیک آنان فراهم می گردد، و نه زمینه ظهور بواطن و کسب کمالات آماده می شود.

﴿ اِبْتَلَا ﴾ و ﴿ بَلَا ﴾ هر دو به معنی

امتحان و آزمایش است ، بدین ترتیب که کاری را به کسی پیشنهاد می کنند یا او را در حادثه و واقعه ای قرار می دهند تا بدین وسیله خود را نشان دهد و صفات باطنی او را مانند اطاعت ، شجاعت ، سخاوت ، عفت ، علم و وفا و یا نقطه مقابل اینها و میزانشان را دریابند؛ و بدیهی است که امتحان و آزمایش همواره به وسیله عمل باشد، زیرا ابتلا جز با عمل معنا نمی یابد و در صحنه عمل است که صفات باطنی انسان ظاهر می شود؛ ^(۸۵۵) و نیز استعداد های انسان از قوه به فعل درمی آید و به سوی کامل شدن پیش می رود. هرگاه بخواهیم انسان را به سوی مقصد تربیت سیر دهیم ، باید به وسیله مجموعه ای از اعمال دریابیم که او تا چه اندازه آمادگی و صلاحیت آن مقصد را دارد، تا بتوانیم زمینه لازم را برای این سیر به درستی فراهم کنیم ؛ و نیز برای اینکه دریابیم که مربی در چه مرتبه ای است و چه تواناییها و صلاحیتهایی دارد و بخواهیم آن تواناییها و صلاحیتهای ظهور کند، باید يك سلسله امور را که متناسب مقصد تربیت است بر او وارد کنیم ، و این عمل ابتلا و امتحان نامیده می شود؛ و همه چیز برای این است که باطنها ظهور کند و صلاحیتهای و عدم صلاحیتهای ظاهر شود. این همان چیزی است که پیوسته درباره انسان تحقق می پذیرد.

لحظه لحظه امتحانها می رسد سر دلها می نماید در جسد ^(۸۵۶)

ارسال رسل ، انزال کتب ، تحولات و تطورات ، خیر و شر، نعمت و نعمت ، وسعت و تنگی ، فراوانی و کمبود، فقر و غنا،

امنیت و ترس ، حیات و مرگ ، همه و همه
برای این است که صلاحیت و عدم صلاحیت
انسان نسبت به مقصدی که دین آدمیان را
بدان می خواند ظهور یابد. ^(۸۰۷) امام
خمینی (ره) در این باره می فرماید:
(بعثت رسل و نشر کتب آسمانی همه برای
امتیاز بشر و جدا شدن اشقیای از سعدا و
مطیعین از عاصین است ، و معنی امتحان و
اختیار حق همین امتیاز واقعی خود بشر
است از یکدیگر.)) ^(۸۰۸)

3YPŪ {ŭŷFzŪ ŷ !FŪŪ

امتحانها و ابتلاهای الهی برای آن است که انسان بدین وسیله به کمالی که شایسته آن است برسد. يك وقت چیزی را مورد امتحان قرار می دهند تا مجهولی را به معلوم تبدیل کنند، مانند به کار بردن ترازو برای توزین شیء یا به کار بردن میزان الحرارة برای تعیین گرما و مانند اینها. ما غالبا از باطن اشیا و امور بی خبریم و از مجرای امتحان تلاش می کنیم تا باطن آنها را تشخیص دهیم و نادانی خود را نسبت به اشیا و امور برطرف سازیم. این نوع امتحان یعنی به کار بردن میزان و مقیاس برای کشف مجهول درباره خدای متعال صحیح نیست، بلکه امتحان الهی معنایی دیگر دارد و آن از قوه به فعل درآوردن استعدادها و تکمیل آنهاست، اینکه خداوند انسانها را به وسیله امور گوناگون امتحان می کند، بدین معنی است که به وسیله اینها هر کسی را به کمالی که لایق آن است می رساند. فلسفه مشکلات و بلاها فقط سنجش وزن و درجه و کمیت نیست، زیاد کردن وزن و بالا بردن درجه و افزایش دادن به کمیت است. خداوند امتحان نمی کند که وزن واقعی و حد و درجه معنوی و اندازه شخصیت کسی معلوم شود؛ امتحان می کند تا بر وزن واقعی و درجه معنوی و حد شخصیت آن بنده افزوده شود. خداوند امتحان نمی کند که بهشتی واقعی و جهنمی واقعی معلوم شود، امتحان می کند و انسانها را در نعمتها و نعمتها، راحتها و سختیها، و خیر و شر قرار می دهد تا صلاحیت باطنی انسانها از نظر استحقاق ثواب یا عقاب به منصفه ظهور برسد و هر که می خواهد به بهشت برود و هر که می خواهد

به قرب الهی برسد، در خلال این امور خود را شایسته و لایق بهشت کند یا به بالاتر از آن دست یابد و هر که شایستگی و لیاقت ندارد سر جای خود بماند.)) (۸۵۹)

((و نبلوكم بالشر و الخیر فتنة.)) (۸۶۰)

و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود.

اگر ابتلاها و امتحانهای الهی به بدی و نیکی، سختی و آسانی، مصیبت و دولت نباشد، استعداد های انسان به فعلیت نمی رسد و اعمالی که مقیاس پاداش و کیفر است ظهور نمی کند، زیرا تنها بر اساس صفات درونی و استعداد های پنهانی نمی توان پاداش داد و کیفر نمود، بلکه باید این صفات و کیفیتها و استعدادها ظهور یابند تا انسانها مستحق ثواب و عقاب شوند.

((احسب الناس ان یتروا ان یقولوا آمنا و هم لایقتنون و لقد فتننا الذین من

قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین.)) (۸۶۱)

آیا مردم پنداشته اند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ و بی گمان کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد.

نظام هستی بر ابتلا و امتحان استوار است و هر که ادعایی کند باید بداند که هزاران امتحان در پیش دارد. به تعبیر (ملای رومی) ((آن انسان بی اطلاع از فن خیاطی چون ادعای خیاطی کند، بلافاصله یک قواره پارچه اطلس پیش رویش می گذارند و می گویند یک قبای گشاد ببر و در نتیجه این امتحان، راستگو از دروغگو معلوم می شود. اگر مردم در ناگواریها و جز این امتحان نمی شدند، هر ناکسی مدعی می شد که در روز جنگ رستم دستان است.

صد هزاران امتحان است ای پدر
 هر که گوید من شدم سرهنگ در
 گرداند عامه او را ز امتحان
 بختگان راه ، جویندش نشان
 چون کند دعوی خیاطی خسی
 افکند در پیش او شه ، اطلسی
 که ببر این را به غلطاق فراخ
 ز امتحان پیدا شود او را دو شاخ
 گر نبودی امتحان هر بدی
 هر مخنث در وغا رستم بدی
 (۸۶۲)

در میدان حوادث و در عرصه ابتلا و
 امتحان است که استحقاقها بروز می کند و
 هر کس شایسته جایگاه مناسب خویش می شود.
 ((ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرين.)) (۸۶۳)

و البته شما را می آزماییم تا مجاهدان
 و شکیبایان شما را بازشناسانیم .
 بنابراین به سبب ابتلا و امتحان الهی
 است که استعدادها به فعلیت درمی آید و
 استحقاقها ظهور می کند و هر که به آنچه
 شایسته اوست می رسد، امیر مؤمنان علی
علیه السلام در این باره فرموده است :

((الا ان الله قد كشف الخلق كشفة ، لا انه
 جهل ما اخفوه من مصون اسرارهم و مکنون
 ضمائرهم ، ولكن لیبلوهم ایهم احسن عملا ،
 فیکون الثواب جزاء و العقاب بواء.)) (۸۶۴)
 بدانید که خداوند احوال مردمان را
 آشکار نمود، نه آنکه بر اسرار پوشیده
 آنان دانا نبود و بر آنچه در سینه های
 خود نهفته اند بینا نبود، بلکه خواست
 آنان را بیازماید تا کدامیک از عهده
 تکلیف ، نیکوتر برآید تا پاداش برابر
 کار نیک بود، و کیفر مکافات کار بد
 باشد.

پس ابتلا و امتحان الهی برای آن است که
 شئون باطنی و لیاقت ذاتی انسانها به
 فعلیت درآید و مستحق آن چیزی شوند که در
 خور آند، نه آنکه چیزی بر خداوند معلوم
 شود. به بیان امیر مؤمنان علیه السلام :

((و ان سبحانه اعلم بهم من انفسهم ،
ولكن لتظهر الافعال التي بها يستحق
الثواب و العقاب .)) (٨٦٥)
هر چند خدا از خود آنها به آنها
داناتر است ، لیکن ابتلا و امتحان برای
آن است که کردارهایی که شایسته پاداش و
کیفر است (به خود ایشان) آشکار گردد .

!F[~]Ū .. 2a22d

ناموس ابتلا و امتحان ، ناموسی الهی است که همیشه جاری است و همگان را در بر می گیرد و انسانها پیوسته به راهها و وسایل گوناگون در ابتلا و امتحانند. هر چه به نوعی با انسان ارتباط دارد وسیله امتحان است . خداوند امتحان و ابتلا را به تمام اموری که به نحوی به انسان مرتبط می شوند، عمومیت داده است . گاهی این امور مربوط به خود انسان و اجزای وجود اوست که خداوند انسان را با آنها امتحان می کند، مانند چشم و گوش و حتی اصل حیات ؛ و گاهی این امور چیزهایی خارج از وجود انسان است که مرتبط به اوست ، مانند زن و فرزند، خاندان و دوست ، مال و مقام ، و بالاخره هر چیزی که به نوعی مورد استفاده و محل ارتباط انسان است ؛ و همچنین امور مقابل اینها، مانند مرگ یا مصیبتهای دیگری که انسان با آنها روبرو می شود. هر جزئی از اجزای عالم و هر حالتی از حالات آن که به انسان مرتبط می شود، از جمله وسایل و عواملی است که خداوند انسان را با آن امتحان می کند؛ و این ابتلا و امتحان تمام افراد بشر را در بر می گیرد، مؤمن یا کافر، نیکوکار یا بدکار، پیامبر یا مقامهای پایین تر، همه و همه در ابتلا و امتحانند و هیچ کس از این ناموس عمومی الهی مستثنا نیست .
(۸۶۶) آیات متعدد قرآن کریم و سخنان پیشوایان حق جلوه های عینی قرآن بیانگر این حقیقت است . خدای متعال هر آنچه را که در زمین است وسیله ابتلا و امتحان معرفی کرده است :

((انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ايهم احسن عملا.)) (۸۶۷)

ما آنچه را بر زمین است ، زیوری برای آن قرار دادیم تا مردمان را بیازماییم که کدامشان نیکوکارترند.

دنیا محل ابتلای انسان است و آنچه در آن جلوه دارد وسیله امتحان و سنجش اعمال آدمی و مایه ظهور استعدادها در جهات مثبت و منفی است . زیورهای دنیا و جاذبه های آن آدمی را به خود مشغول می کند و انگیزه های گوناگون را در درون آدمی بیدار می نماید تا در کشاکش این انگیزه ها و درخشش آن زیورها، انسان آزموده شود و میزان قدرت ایمان و نیروی اراده و معنویت و فضیلت خود را به نمایش بگذارد. (۸۶۸) امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای به معاویه ، این حقایق را بدو گوشزد می کند و چنین می فرماید:

((اما بعد فان الله سبحانه قد جعل الدنيا لما بعدها، و ابتلى فيها اهلها ليعلم ايهم احسن عملا. و لسنا للدنيا خلقنا، و لبالسعى فيها امرنا، و انما وضعنا فيها لنبتلى بها، و قد ابتلانى الله بك و ابتلاك بي : فجعل احدنا حجة على الآخر.)) (۸۶۹)

اما بعد، خدای سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده و مردم دنیا را در آن به آزمایش نهاده تا معلوم دارد که کدامیک نیکوکارتر است . ما را برای دنیا نیافریده اند، و نه ما را به کوشش در آن فرموده اند. ما را به دنیا آورده اند تا در آن آزموده شویم ، و همانا خدا مرا به تو آزمود و تو را به من آزمایش نمود، و یکی از ما را حجت دیگری مقرر فرمود.

درگیری حق و باطل ، و پیروی از حق و دنبال روی باطل عرصه امتحان و جدا شدن صفوف است .

((ولكن ليلو بعضكم بعض.)) (۸۷۰)

تا برخی شما را به وسیله برخی دیگر
بیازماید.

هرگونه رابطه انسانی و هر داشتن و
نداشتنی مایه ابتلا و امتحان است که این
جهان بتمامه صحنه آزمایش است .

((لتبلون فی اموالکم و انفسکم.)) (۸۷۱)

هر آینه در مالها و جانهایتان آزموده
خواهید شد.

((ولتبلونکم من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و

بشر الصابرين.)) (۸۷۲)

و هر آینه شما را به چیزی از (قبیل)
بیم و گرسنگی ، و کاهشی در اموال و
جانها و محصولات می آزمایشیم ، و شکیبایان
را مژده ده .

هدف از آفرینش رساندن آدمیان به کمال
شایسته ایشان است و قرار گرفتن انسان در
این مرتبه از هستی و انتقال از این نشئه
و نشئه دیگر نیز آزمونی است تا انسانها
از یکدیگر متمایز شوند.

((الذی خلق الموت و الحیاة لیلوکم ایکم احسن عملا.)) (۸۷۳)

خداوند مرگ و زندگی را پدید آورد تا
شما را بیازماید که کدامتان
نیکوکارترید.

عمومیت ابتلا و امتحان در نظام هستی
چنان است که هیچ چیز از آن خالی نیست .

امام صادق علیه السلام فرموده است :

((ما من قبض و لا بسط الا و لله فیه مشیئة

و قضاء و ابتلاء.)) (۸۷۴)

هیچ قبض و بسطی نیست مگر آنکه خداوند
در آن مشیت و حکم و امتحانی دارد .

هیچ چیز از قبض و بسط الهی بیرون نیست
که هستی عین ابتلا و امتحان است و هر
گامی که انسان برمی دارد و هر حرکتی که
می نماید گام در امتحانی می نهد و محك
زده می شود. پس باید به هوش باشد و اگر

در امتحانی کوچک و ناچیز قبول گردید،
مغرور نشود و خود را مردود نکند.

گرتونقدی یافتی، مگشا دهان هست در ره، سنگهای امتحان

سنگهای امتحان را نیز پیش امتحانها هست در احوال خویش

گفت یزدان از ولادت تا به حین یفتنون کل عام مرتین (۸۷۵)

امتحان بر امتحان است ای پدر همین به کمتر امتحان، خود را مخر (۸۷۶)

ἡ ἀρετὴ ὁμοιωθεὶς τῷ θεῷ ἵνα ἴσῃ αὐτῷ

علاوه بر آنچه ذکر شد، ابتلا و امتحان بهترین وسیله برای خالص ساختن انسان و فراهم کردن زمینه اتصاف به صفات و کمالات الهی است ، چنانچه خدای متعال فرموده است :

((ولیتلی الله ما فی صدورکم ولیمحص ما فی قلوبکم والله علیم بذات

(الصدور.)) (۸۷۷)

و (ابتلاها و امتحانها) برای این است که خداوند آنچه را در دل‌های شماست (در عمل) بیازماید؛ و آنچه را در قلب‌های شماست پاک گرداند، و خدا به آنچه در سینه هاست داناست .

راه ورود به درگاه الهی خالص شدن آدمی از ناخالصی هاست و انسان در بوتۀ ابتلا و امتحان به خلوص می رسد. در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است :

((یفتنون کما یفتن الذهب ؛ یخلصون کما یخلص الذهب .)) (۸۷۸)

مردم چنانکه طلا (در بوتۀ) آزمایش می شود، امتحان می شوند؛ و چنانکه طلا خالص می شود، خالص می شوند.

اگر انسان نگاه خود را تصحیح کند و بیاموزد که همه چیز وسیله ابتلا و امتحان است ، بخوبی می تواند از این امور در جهت رشد و کمال خویش بهره ببرد. در این صورت سخت ترین بلاها نیز معنایی دیگر می یابد و دستاویز کرامت و سعادت انسان می شود.

اندر بلای سخت پدید آرند فضل و بزرگمردی و سالاری (۸۷۹)

والاثرین مرتبه تربیت این است که انسان پیوسته خود را در امتحان الهی ببیند و آن را نردبان سیر به سوی مقصدی کند که

برای آن آفریده شده است . ((لقمان حکیم
(در تربیت فرزند خود او را با این
حقیقت آشنا می کند تا بیاموزد که از هر
ابتلایی در جهت رشد خود بهره گیرد.

((یا بنی ، ان الذهب یجرب بالنار، و
العبد الصالح یجرب بالبلاء، فاذا احب الله
قوما ابتلاهم ، فمن رضی فله الرضا، و من
سخط فله السخط.)) (۸۸۰)

فرزندم ، همانا طلا با آتش امتحان می
شود و بنده صالح با بلا امتحان می گردد،
و چون خداوند مردمانی را دوست بدارد
آنان را در ابتلا و امتحان فرو می برد،
پس هر که راضی باشد (و از آن به درستی
بهره گیرد) به رضایت حق رسد و هر که به
خشم آید (و از آن بدرستی بهره مند نشود)
به خشم الهی دچار گردد.

آنچه مهم است این است که مربی به
دریافتی صحیح از ابتلا و امتحان دست یابد
تا بتواند از چنین نردبانهایی با
استمداد از الطاف الهی و عمل ایمانی ، و
صبر و استقامت ، بالا رود و کرامت و عزت
یابد، نه اینکه سقوط نماید و در حقارت و
ذلت سرنگون شود. به بیان امیر مؤمنان
علیه السلام:

((عند الامتحان یکرّم الرجل او یهان .))
(۸۸۱)

هنگام آزمایش است که انسان خود را
گرامی یا خوار می دارد.

نمونه های تربیت الهی در پرتو
آزمونهای گوناگون به مراتب والای کمال
دست یافتند، چنانکه خدای متعال حضرت
ابراهیم خلیل علیه السلام را پس از ابتلاها و
امتحانهای فراوان به مقام پیشوایی
مردمان منصوب کرد. آن حضرت شایستگی خود
را در همه امتحانها نشان داد؛ فرمان
قربانی کردن فرزند، (۸۸۲) قرار دادن زن و
فرزند در سرزمینی خشک و بی گیاه ، (۸۸۳)

مهاجرت از سرزمین بت پرستان ، (۸۸۴) شکستن
بتها ، (۸۸۵) رفتن در دل آتش ، (۸۸۶) و ... پس
از اینکه از همه این امتحانها سربلند
بیرون آمد، لیاقت پیشوایی جهانیان را
یافت . امام صادق علیه السلام فرموده است :

((ان الله تبارك و تعالى اتخذ ابراهيم
عبدا قبل ان يتخذه نبيا، و ان الله اتخذ
نبيا قبل ان اتخذ رسولا، و ان الله رسول
قبل ان يجعله اماما، فلما جمع له الاشياء
قال : ((اني جاعلك للناس اماما)). (۸۸۷) ((۸۸۸)

خدای تبارك و تعالى ابراهیم را بنده
خود گرفت پیش از آنکه پیامبرش کند، و او
را به پیامبری برگزید پیش از آنکه رسولش
کند، و رسول خود قرارش داد پیش از آنکه
خلیلش گرداند، و خلیلش گرفت پیش از آنکه
امامش قرار دهد. پس چون همه این مراتب و
مقامات را برایش گرد آورد، فرمود: من تو
را پیشوای مردم قرار دادم .

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از گذراندن مراحل
مختلف ابتلا و امتحان به چنین مقامی دست
یافت . هیچ کس به هیچ مرتبه ای از کمال
نمی رسد مگر آنکه در ابتلا و امتحان
مناسب خود سربلند بیرون آید، خواه آن
ابتلا و امتحان از جنس قبض باشد یا بسط،
سختی و گرفتاری باشد یا رفاه و آسایش ،
تنگدستی و فشار باشد یا گشاده دستی و
راحتی ، مقصد آن است که انسان در هر حال
در مقام شاکران باشد و همه چیز را از
خدا ببیند و امکانات و استعدادهای خود
را در جهت اتصاف به صفات الهی به کار
بندد. و البته ابتلا و امتحان به وسیله
رفاه و آسایش ، و عافیت و راحت سخت تر
است ، زیرا در این حال ، غفلت و لغزش
آدمی بیشتر است و کسانی می توانند مقام
شاکر بودن خود را حفظ کنند و به کفران

کشیده نشوند که به توفیق الهی امتحانها را بشناسند و به خوبی دریابند و سخت استقامت و پایداری ورزند. حضرت سلیمان عليه السلام نمونه ای خوب در این عرصه است. آن حضرت با تمام قدرت و مکنتی که داشت بنده شاکر خدا بود و ذره ای از این مرتبه دور نشد و گرفتار دنیا نگردید. هنگامی که ((آصف بن برخیا)) وزیر سلیمان عليه السلام تخت ((بلقیس)) را در کمتر از یک چشم بر هم زدن از راه دور برای وی حاضر کرد، (۸۸۹) سلیمان گفت این لطف خداست برای اینکه مرا امتحان کند که آیا شکرگزاری می کنم یا کفران؟

((قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی اء اشکرام اکفر و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم.)) (۸۹۰)

کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن تخت را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم. پس چون سلیمان آن تخت را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا شکر می گزارم یا ناسپاسی می کنم. و هر کس شکر گزارد، تنها به سود خویش شکر می گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگارم بی نیاز و بزرگووار است.

جهتگیری تربیتی ابتلا و امتحان بدین سوی است؛ و اینکه بندگان به سبب ابتلا و امتحان پاک و خالص شوند و به کمالات ربانی دست یابند و شاکر باشند.

ὁ ἄριστος ἔστιν ὁ θεός

روش ((مراقبه و محاسبه)) مؤ ثرتترین روش در تصحیح رفتار و حفظ کردار صالح و تداوم عمل ایمانی است . خدای سبحان مؤ منان را به ((مراقبه)) و ((محاسبه)) خود فرمان داده و فرموده است :

((يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبير بما تعملون ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم اولئك هم الفاسقون.)) (۸۹۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید؛ و هر کسی باید بنگرد که برای فردا (ی خود) از پیش چه فرستاده است ، و از خدا پروا داشته باشید که خدا بدانچه می کنید آگاه است . و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنان را دچار خودفراموشی کرد، اینانند بدکاران نافرمان .

روش ((مراقبه و محاسبه)) در حقیقت راهی برای مراقبت از خود و مرزبانی خویش است و از این رو آن را روش ((مربطه)) نامیده اند . (۸۹۲)

((يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا وابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون.)) (۸۹۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید.

((مربطه)) از ماده ((رباط)) گرفته شده است که ((رباط)) به معنای بستن چیزی در مکانی است ، مانند بستن اسب در یک محل . (۸۹۴) خدای متعال می فرماید:

((واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل.)) (۸۹۵)

و برای (کارزار با) آنها آنچه می
توانید نیرو و اسبان بسته (و زین کرده)
آماده سازید.

((ربط)) به معنای بستن و محکم کردن
است ؛ ^(۸۹۶) و ((ربط قلب)) به معنای
آرامش دل و سکون خاطر است ، گویا به
محلّی بسته و محکم شده است . ^(۸۹۷) ((ربط الله علی
قلبه بالصبر)) یعنی خداوند دل او را با صبر
محکم و استوار کرد . ^(۸۹۸) در قرآن کریم
آمده است :

((وربطنا علی قلوبهم اذا قاموا فقالوا ربنا رب السماوات و الارض لن ندعو من
دونه الها لقد قلنا اذا شططا.)) ^(۸۹۹)

و دل‌های آنان را استوار گردانیدیم آن
گاه که به پا خاستند و گفتند: پروردگار
ما پروردگار آسمانها و زمین است . هرگز
جز او خدایی را نمی خوانیم که آن گاه
اگر چنین کنیم هر آینه سخنی ناروا و
گزاف گفته باشیم .

بر این اساس ((مرابطه)) در لغت به
معنی با یکدیگر ارتباط داشتن ، با هم
مرتبط بودن ، به یکدیگر پیوستن ، سرحد
داری و مرزبانی است . ^(۹۰۰) محقق حلی (ره)
(در تعریف آن می نویسد: ((المرباطة هی
الارصاد لحفظ الثغر.)) ^(۹۰۱) یعنی ((مرابطه
(نگهبانی و سنگربندی برای نگاهداری
مرزهاست .

در اصطلاح اهل سلوک ((مرابطه)) به
معنی به خود پیوستن و مراقب خود بودن و
خود مرزبانی است ؛ و همان طور که
(مرابطه)) در لغت حفظ مرزهای سرزمین
اسلام از تهاجم دشمنان است ، ^(۹۰۲)
(مرابطه)) در تربیت روش حفظ مرزهای
سرزمین ایمان از تهاجم دشمن نفس و سایر
دشمنانی است که با آن همدستند، زیرا
خانمان سوزترین درد آدمی به جهان بیرونی

مربوط نمی شود، بلکه این درد به درون آدمی باز می گردد، چنانکه در حدیث نبوی آمده است :

((اعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك .)) (۹۰۳)

دشمنترین دشمنانت نفس (اماره) توست که میان دو پهلویت است .

((مرابطه)) بهترین روش در مقابله با تهاجم سخت ترین دشمنان است . روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود :

((افضل الجهاد ان يجاهد الرجل نفسه و هواه .)) (۹۰۴)

برترین جهاد آن است که انسان با نفس خود و هوا و هوس خویش جهاد کند . از آنجا که همه ظلمتها و ظلمها از خود انسان برمی خیزد، هیچ روش تربیتی همچون مراقبت از خود نیست .

((يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم .)) (۹۰۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید، بر شما باد (نگاهداشت) خویشتن .

برای اینکه انسان بتواند به ((مرابطه)) خود قیام کند باید آداب و مراحل را پاس دارد تا بتواند مرزهای حقیقت وجود خویش را حفظ کند . امیر مؤمنان علی عليه السلام به چنین امر خطیری فرمان می دهد و می فرماید :

((قيدوا انفسكم بالمحاسبة ، و املكوها بالمخالفة .)) (۹۰۶)

نفسهای خود را با محاسبه در بند بکشید و با مخالفت (هواس و هوس) خود، آنها را مالک شوید .

چنین روشی بهترین راه برای به سامان آوردن خود و تربیت خویش در جهت اهدافی است که انسان برای آن آفریده شده است .

امیر بیان علی عليه السلام فرموده است :

((ثمرة المحاسبة صلاح النفس .)) (۹۰۷)

ثمره و نتیجه (مراقبه و) محاسبه نفس
به صلاح و سامان آوردن خویش است .
روش ((مربطه)) برای به سامان آوردن
انسان دارای چهار مرحله اساسی است :
((مشارطه)) ، ((مراقبه)) ، ((محاسبه))
و ((معاتبه)) . (۹۰۸)

((مشارطه)) در لغت به معنی شرط کردن با کسی است ، ^(۹۰۹) و در اصلاح اهل سلوک عبارت از آن است که انسان در هر شبانه روز يك بار با خود شرط کند که مرتکب گناه نشود و کاری نکند که موجب خشم و ناخشنودی خداوند گردد و در طاعات کوتاهی نکند و کار خیر و مستحبی که برایش میسر شود ترك نکند و بهتر است که این عمل پس از نماز صبح و تعقیبات آن باشد. ^(۹۱۰) حقیقت ((مشارطه)) تجدید عهد با خداست و اینکه انسان با خود تعهد کند که دیگر عهد الهی را فراموش نکند و در پیمان فطرت خیانت روا ندارد، زیرا همه تباهیها از فراموش کردن و پشت کردن به عهد الهی و پیمان فطرت است .

((الم اعهد اليکم يا بنی آدم ان لاتعبدوا الشيطان انه لکم عدو مبين وان

اعبدونی هذا صراط مستقیم.)) ^(۹۱۱)

ای فرزندان آدم ، مگر با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شماست ؟ و اینکه مرا بپرستید که این است راه راست ؟

((وما وجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا اکثرهم لفاسقين.)) ^(۹۱۲)

و بیشترشان را پایبند هیچ عهد و پیمانی نیافتیم ، و هر آینه بیشترشان را بدکاران و بیرون شوندهگان از فرمان یافتیم .

پس ((مشارطه)) تصمیم آدمی بر پایبندی به عهد و پیمان ربوبی و بیرون نشدن از فرمان الهی در هر روز است . امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

((مشارطه آن است که در اول روز مثلا با خود شرط کند که امروز بر خلاف فرموده خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند. و این

مطلب را تصمیم بگیرد. و معلوم است يك روز خلاف نكردن امری است خیلی سهل ؛ انسان می تواند به آسانی از عهده برآید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما، ببین چقدر سهل است . ممکن است شیطان و جنود آن ملعون بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند، ولی این از تلبیسات آن ملعون است ؛ او را از روی واقع و قلب لعن کن ، و اوهام باطله را از قلب بیرون کن ، و يك روز تجربه کن ، آن وقت تصدیق خواهی کرد.)) (۹۱۳)

البته باید این عهد و پیمان را پاس داشت و در تمام مدت شرط به مراقبت قیام نمود.

((مراقبه)) در لغت به معنی مواظبت کردن و نگاهبانی کردن است ، (۹۱۴) و در اصطلاح اهل سلوک به معنی آن است که انسان در هر کاری که می خواهد بکند مراقب نفس خود باشد و پیوسته ظاهر و باطن خود را بنگرد تا نافرمانی و خلافی از او صادر نشود و در تمام احوال خود را مراقبت کند تا از آنچه بدان عازم شده و عهد کرده است تخلف نکند؛ (۹۱۵) و مؤمنان پایبند عهد و پیمان خویشند.

((والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون.)) (۹۱۶)

و آنان که امانتها و پیمان خود را رعایت می کنند.

حقیقت ((مراقبه)) این است که انسان در هر حرکت و هر حالت خدا را در نظر داشته باشد و بداند که خدای متعال از درونها آگاه است و پنهانیها را می داند و بر اعمال و رفتار بندگان مراقب است و پیوسته بر آدمی و آنچه می کند حاضر و ناظر است و نهانخانه دلها بر او آشکار است و بر زوایای درون انسان واقف است . (۹۱۷) خدای متعال می فرماید:

((ان الله کان علیکم رقیبا.)) (۹۱۸)

همانا خداوند همواره بر شما نگاهبان است .

((الم یعلم بان الله یری.)) (۹۱۹)

مگر (انسان) نمی داند که خدا می بیند؟

((قل ان تحفوا ما فی صدورکم ان تبدوه یعلمه الله.)) (۹۲۰)

بگو: اگر آنچه را که در سینه های شماست پنهان دارید یا آشکار کنید، خدا آن را می داند.

((واعلموا ان الله يعلم ما في انفسكم فاحذروه.)) (۹۲۱)

و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید می داند، پس از (مخالفت) او بترسید.

یاد آوردن عظمت الهی خود بهترین عامل در حفظ ((مراقبه)) است، چنانچه در حدیثی قدسی آمده است:

((انما يسكن جنات عدن الذين اذا هموا بالمعاصي ذكروا عظمتي فراقبوني.)) (۹۲۲)
همانا کسانی در بهشت عدن ساکن می شوند که چون قصد گناهی کردند عظمت مرا یاد آوردند و متوجه من شدند و از گناه بازایستادند.

دریافت این حقیقت که همه چیز در محضر خدای متعال است عامل بازدارنده از نافرمانی خدا و موجب اصلاح کردار و رفتار است. مربیان الهی پیوسته این امر را یادآور می شدند تا غفلت آدمی از این حقیقت زدوده شود. روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

((الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك.)) (۹۲۳)
نیکی آن است که خدا را چنان پرستش کنی که گویی او را می بینی و اگر نتوانی او را ببینی، همانا او تو را می بیند.
امیر مؤمنان عليه السلام در خطبه ای تربیتی چنین فرموده است:

((فرحم الله امرا راقب ربه و تنكب ذنبه و كابر هواه و كذب مناه؛ امرا زم نفسه من التقوى بزمام و الجمها من خشية ربها بلجام، فقادها الى الطاعة بزمامها و قدعها عن المعصية بلجامها، رافعا الى المعاد طرفه متوقعا في كل اوان حتفه دائم الفكر.)) (۹۲۴)

خدا رحمت کند انسانی را که همیشه پروردگارش را در نظر دارد و از گناه

کناره گیرد و با خواهش دل بجنگند و آرزوی دنیایی خود را تکذیب کند؛ آن انسانی که نفس سرکش خود را به مهار تقوا و پرهیزگاری مهار کند و با لگام ترس از پروردگار خویش دهنه در دهانش زند و مهارش را به سوی طاعت و فرمانبرداری خدا کشاند و با لگامی که بر آن زده است از نافرمانی و معصیت بازش دارد؛ آن بنده ای که دیده به روز معاد دوزد و هر آنی انتظار مرگ خود را دارد و پیوسته در تفکر و اندیشه به سر برد.

چنین مراقبتی آدمی را به سوی خیر و صلاح سوق می دهد و از شر و فساد بازمی دارد و به مقام بندگی سیر می دهد. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :

((طوبی لمن راقب ربه و خاف ذنبه .))

(۹۲۰)

خوشا به حال آن که همیشه خدا را در نظر دارد و از گناه خویش بیم دارد.

در ((مراقبه)) باید مصمم بود و خود را ملزم به حفظ عهد و پیمان کرد تا توفیق عمل به ((مشارطه)) حاصل شود. به بیان امام خمینی (ره) :

((در تمام مدت شرط (باید) متوجه عمل به آن باشی و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن ؛ و اگر خدای نخواسته در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خداست ، بدان که این از شیطان و جنود اوست که می خواهند تو را از شرطی که کردی باز دارند. به آنها لعنت کن و از شر آنها به خداوند پناه ببر؛ و آن خیال باطل را از دل بیرون نما؛ و به شیطان بگو که من يك امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم ، ولی نعمت من سالهای دراز است به من نعمت داده ، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمتهایی کرده که اگر تا ابد خدمت او

کنم از عهده یکی از آنها برنمی آیم ،
سزاوار نیست يك شرط جزئی را وفا نکنم .
ان شاء الله شیطان طرد شود و منصرف گردد و
جنود رحمان غالب آید. و این مراقبه با
هیچ يك از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر
و تحصیل و غیرها، منافات ندارد. و به
همین حال باشی تا شب که موقع محاسبه است
((۹۲۶)

((محاسبه)) در لغت به معنی حساب چیزی را نگه داشتن و با کسی حساب کردن است؛ (۹۲۷) و در اصطلاح اهل سلوک عبارت از آن است که آدمی در هر شبانه روز وقتی را معین کند که در آن به حساب نفس خویش برسد و طاعات و معاصی خود را با خود حساب کند؛ (۹۲۸) و پیش از آنکه به حساب وی برسند، خود به حساب خویش برسد.

((و نضع الموازين القسط ليوم القيامة فلا تظلم نفس شيئا وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها و كفى بنا حاسبين.)) (۹۲۹)

و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم، پس هیچ کس در چیزی ستم نمی بیند؛ و اگر کردارشان همسنگ دانه خردلی باشد آن را می آوریم و ما حسابگرانی بسنده ایم.

هیچ چیز از حسابرسی الهی بیرون نیست و همه افراد هر عملی که کرده اند، از نیک و بد، در آن روز خواهند دید.

((يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بينها و بينه امدا بعيدا و يحذرکم الله نفسه و الله رؤوف بالعباد.)) (۹۳۰)

روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده است، حاضر می یابد؛ و آرزوی می کند که کاش میان او و آن کارهای بد فاصله ای دور بود. و خداوند شما را از (نافرمانی و کیفر) خویش بیم می دهد، و خداوند به بندگان (خود) مهربان است.

پس انسان عاقل پیش از آنکه فرصتها بگذرد، خود به حسابرسی خویش اقدام می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره چنین سفارش کرده است:

((حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا، و زنوها قبل ان توزنوا، و تجهزوا للعرض الاكبر.)) (۹۳۱)

به حساب خود برسید پیش از آنکه به حساب شما برسند، و (کردار) خود را بسنجید پیش از آنکه آن را (به ترازوی روز جزا) بسنجند، و خود را برای قیامت کبرا آماده سازید.

نجات آدمی از غفلت و تدارك گذشته و اصلاح آینده در گرو ((محاسبه نفس)) است چنانکه پیشوای پارسایان علی عليه السلام فرموده است :

((من حاسب نفسه ربح ، و من غفل عنها خسر.)) (۹۳۲)

هر که به حساب نفس خود برسد سود برد، و هر که از آن غافل ماند زیان بیند.

انسان بدون ارزیابی پیوسته خود و بررسی دائم عملکرد خویش نمی تواند به تصحیح کلی و جزئی خود بپردازد و از این رو ((محاسبه نفس)) مهمترین اقدام در سیر تربیت به منظور اصلاح مسیر و تقویت خویش در جهت اهداف تربیت است تا جایی که امام کاظم عليه السلام فرموده است :

((ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم ، فان عمل خيرا استزاد الله و حمد الله عليه ، و ان عمل شرا استغفر الله منه و تاب اليه .)) (۹۳۳)

هر که نفس خود را در هر روز محاسبه نکند از ما نیست ، پس اگر کاری نیک کرده است از خداوند افزون بر آن بخواهد و خداوند را سپاس گوید، و اگر کاری بد مرتکب شده است از خداوند آمرزش بخواهد و به سوی او بازگردد.

بنابراین همان طور که انسان در ابتدای هر روز وقتی را معین می کند تا با خود شرط و عهد کند، باید در انتهای هر روز

وقتی را برای محاسبه آنچه شرط و عهد کرده است قرار دهد و حساب همه کارها را از خود بخواهد و در این امر هیچ سازش و ملاحظه ای روا ندارد. رسول خدا ﷺ در این باره چنین فرموده است :

((لا يكون العبد مؤمنا حتى يحاسب نفسه اشد من محاسبة الشريك شريكه و السيد عبده .)) (۹۳۴)

هیچ بنده ای مؤمن نیست تا آنکه سخت تر از آن گونه که شریک نسبت به شریکش و مولا نسبت به بنده اش محاسبه می کند، خود را مورد محاسبه قرار دهد.

پس محاسبه باید با دقت و کیفیتی درست صورت گیرد. امام عسکری علیه السلام روایت کرده است که شخصی از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید: چگونه انسان خود را محاسبه کند؟ حضرت فرمود:

((اذا اصبح ثم امسى رجع الى نفسه و قال يا نفس ، ان هذا يوم مضى عليك لا يعود اليك ابدا ، و الله سائلك عنه فيما افنيته ، فما الذى عملت فيه ؟ اذكرت الله ام حمدته ؟ اقضيت حق اخ مؤمن ؟ انفست عنه كربته ؟ احفظته بظهر الغيب فى اهله و ولده ؟ احفظته بعد الموت فى مخلفيه ؟ اكففت عن غيبة اخ مؤمن بفضل جاهل اءاءت مسلما؟ ما الذى صنعت فيه ؟ فيذكر ما كان منه فان ذكر انه جرى منه خير حمد الله عز و جل و كبره على توفيقه ، و ان ذكر معصية او تقصيرا استغفر الله عز و جل و عزم على ترك معاودته .)) (۹۳۵)

چون انسان شب را به روز و روز را به شب می آورد، شبانگاه باید به خویش باز گردد و به خود بگوید: امروزت گذشت و دیگر باز نمی گردد و خداوند از تو پرسش خواهد کرد که این روز را چگونه سپری کردی و در آن چه کاری انجام دادی ؟ آیا

خدا را یاد کردی و آیا سپاس او را به جای آوردی؟ آیا حق برادر مؤمنت را ادا کردی؟ آیا گرفتاری او را رفع نمودی؟ آیا در نبود او از خانواده و فرزندانش نگهداری کردی؟ آیا پس از مرگش بازماندگانش را رسیدگی کردی؟ آیا با گذاشتن آبروی خود دیگران را از بدگویی نسبت به برادر مؤمنت بازداشتی و آیا مسلمانی را یاری کردی؟ بالاخره در این روزی که گذشت چه کردی؟ پس باید تمام آنچه را در این روز انجام داده است به یاد آورد، پس اگر کاری نیک از او سر زده است خدا را سپاس گزارد و او را بر این توفیق تکریم و تعظیم نماید، و اگر در میان آنچه انجام داده است، گناهی یا کوتاهی ای یافت، از خدا آمرزش بخواهد و تصمیم بگیرد که دیگر بدان سوی نرود.

بدین ترتیب ((محاسبه نفس)) تنها به امور فردی محدود نمی شود و همه وجوه زندگی آدمی و کردار و رفتار او در بر می گیرد و محاسبه کامل، حساب کشیدن از خود در تمام وجوه است و در این راه باید استقامت ورزید و به وسوسه شیطان اعتنا نکرد و به عقب بازنگشت. و البته در این راه باید به تدریج گام برداشت و سست نگشت. امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

((محاسبه)) عبارت است از اینکه حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا به جا آوردی و با ولی نعمت خود در این معامله جزئی خیانت نکردی؟ اگر درست وفا کردی، شکر خدا کن در این توفیق و بدان که یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی؛ و خداوند ان شاء الله تو را راهنمایی می کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت، و کار فردا آسانتر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن، امید است

ملکه گردد از برای تو به طوری که از برای تو کار خیلی سهل و آسان شود؛ بلکه آن وقت لذت می‌بری از اطاعت فرمان خدا و از ترك معاصی در همین عالم ، با اینکه اینجا عالم جزا نیست ، لذت می‌برد و جزای الهی اثر می‌کند و تو را متلذذ می‌نماید.

و بدان که خدای تبارک و تعالی تکلیف شاق بر تو نکرده و چیزی که از عهده تو خارج است و در خور طاقت تو نیست بر تو تحمیل نفرموده (است) ، لکن شیطان و لشکر او کار را بر تو مشکل جلوه می‌دهند. و اگر خدای نخواستہ در وقت محاسبه دیدی سستی و فتوری شده در شرطی که کردی ، از خدای تعالی معذرت بخواه و بنا بگذار که فردا مردانه به عمل شرط قیام کنی . و به این حال باشی تا خدای تعالی ابواب توفیق و سعادت را بر روی تو باز کند و تو را به صراط مستقیم انسانیت برساند.)) (۹۳۶)

آخرین گام در تکمیل روش ((مراقبه و محاسبه)) تاءدیب و تنبیه خود است که آن را ((مؤاخذه)) یا ((معاتبه)) نامیده اند.

εα!εÛ "2̄eF Θh εθ2ε

Ϯ̄FÛqε

((معاتبه)) در لغت به معنی خشم گرفتن ، ملامت و سرزنش کردن و عتاب نمودن است ؛^(۹۳۷) و در اصطلاح اهل سلوک عبارت از آن است که سالک پس از مشاهده نافرمانی و تخلف و خیانت در مقام تاءدیب نفس خود برآید و او را سرزنش و ملامت کند و به نحوی مقتضی تنبیه و تاءدیب کند.^(۹۳۸) حقیقت ((معاتبه)) نفس لوامه انسان است که همواره در دنیا او را به خاطر گناه و نافرمانی از اطاعت خدا و کوتاهی در بندگی ملامت می کند و سبب نجات او در این جهان و آن جهان می شود.
((ولاقسم بالنفس اللوامة.))^(۹۳۹)

و سوگند به نفس لوامه و وجدان بیدار و ملامتگر انسان . اگر آدمی به ملامتهای نفس لوامه توجه نکند و به تاءدیب و تربیت خود قیام نکند، اسباب هلاکت همیشگی خود را فراهم می سازد. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :

((من لم یسس نفسه اضاعها.))^(۹۴۰) هر که نفس خود را سیاست و تاءدیب نکند، آن را تباه کرده است . بنابراین چون انسان با خیانت و کوتاهی نفس در تربیت و هدایت رو به رو می شود در برخورد با آن نباید سهل انگاری روا دارد و آن را مهمل گذارد، زیرا این امر سبب گستاخی نفس و ادامه تباهگری آن می شود تا جایی که دیگر بازگرداندنش بسیار دشوار بلکه ناممکن گردد. پیشوای پرهیزگاران علی علیه السلام فرموده است :

((من اهمل نفسه في لذاتها شقى و
بعد.)) (٩٤١)

هر که نفس خود را در لذت‌های آن
واگذارد، بدبخت شود و (از درگاه حق)
دور گردد.

بنابراین باید پیوسته ((محاسبه)) با
((معاتبه)) تواءم شود تا با اتخاذ راهی
مناسب در تاءدیب و تنبیه نفس، سرعت به
اصلاح دست یازید. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده
است:

((من حاسب نفسه وقف على عيوبه، و
احاط بذنوبه، و استقال الذنوب، و اصلح
العيوب.)) (٩٤٢)

هر که نفس خود را مورد محاسبه قرار
دهد، بر عیب‌های خویش آگاه شود و از
گناهان خود مطلع گردد، و (باید) گناهان
خود را بزداید و عیوب خود را اصلاح
نماید.

پس خردمند در این مرحله به سرزنش و
توبیخ جدی نفس می پردازد و آن را به
تلافی گناه و کوتاهی گذشته، به روشی
درست و مناسب تنبیه می نماید. در سخنان
نورانی امیر بیان علی علیه السلام در این باره
چنین آمده است:

((من ذم نفسه اصلحها.)) (٩٤٣)

هر که نفس خود را نکوهش کند آن را به
صلاح و سامان آورد.

((من اجهد نفسه في اصلاحها سعد.)) (٩٤٤)

هر که نفس خود را در اصلاح آن معاتبه
نماید نیکبخت شود.

البته آنچه در این مرحله بسیار مهم
است، آن است که برای اصلاح نفس به تناسب
گناه و کوتاهی ای که کرده است، تنبیه و
تاءدیبی در نظر گرفته شود و اعمال گردد،
چنانکه سفارش کرده اند: انسان در این
مرحله نفس را به عبادات سخت و دشوار و

تصدق آنچه دوست دارد، به تلافی تقصیرات و ادا نمودن نماز، چنانکه اگر لقمه مشتبه به حرام خورده باید شکم را گرسنگی دهد، و اگر به غیر محرم نظر افکنده چشم را به منع نظر تنبیه کند، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده آن را مدتی دراز به سکوت و ذکر کیفر دهد؛ و همچنین هر عضوی از اعضای خود را وقتی گناهی از آن سر زده به منع خواهشهایش عقوبت کند. و اگر در نمازی سهل انگاری کرده نماز بسیار با شرایط و آداب به جا آورد، و اگر فقیری را سبک و خوار شمرده برگزیده مال خود را به او بدهد؛ و همچنین در دیگر گناهان و تقصیرات ^(۹۴۰) و البته این امور را با توجه به آداب تنبیه به جا آورد تا به نتیجه درست برسد.

شایستگان و ناشایستگان فرق گذاشت و با هر يك به تناسب مرتبه وجودی اش رفتار کرد تا نیکان و شایستگان در نیکیها و کمالات خود استوار شوند و به سوی کمالات و شایستگیهای بالاتر روند و بدان و ناشایستگان از بدیها جدا شوند و از ناشایستگیها دور گردند. ناموس هستی بر چنین حقیقتی استوار است و هدف آفرینش هستی این است که هر کس به کمال شایسته خود برسد.

((و لله ما فی السموات و ما فی الارض لیجزی الذین اساؤا و بما عملوا ویجزی

الذین احسنوا بالحسنى.)) (۹۴۸)

و هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آن خداست ، تا کسانی را که بد کرده اند، به (سزای) آنچه انجام داده اند کیفر دهد، و آنان را که نیکی کرده اند، به نیکی پاداش دهد.

اگر با نیکوکار و بدکار، عالم و جاهل ، مطیع و عاصی یکسان رفتار شود، نظام تربیت مختل می شود و انگیزه نیکی و دانایی و بندگی زایل می شود و میل به بدی و نادانی و نافرمانی افزون می گردد، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مالك اشتر بدو گوشزد کرده است :

((و لایکونن المحسن و المسیء عندک بمنزلة سواء، و تدریبا لاهل الاساءة علی الاساءة ! و الزم کلا منهم ما الزم نفسه ((. (۹۴۹)

هرگز نباید نیکوکار و بدکار در نزد تو یکسان باشند، که آن ، رغبت نیکوکار را در نیکی کم کند، و بدکردار را به بدی وادار نماید؛ و هر يك از ایشان را مطابق کارش جزا ده .

اولیای خدا برای تربیت مردمان تشویق و تنبیه را به خوبی به کار می گرفتند و همچون پزشکی حاذق و دلسوز از این روش در

جهت اصلاح و اكمال آنان سود می بردند.
امیر مؤمنان علیه السلام در توصیف پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم و روش آن حضرت در تربیت مردمان چنین
می فرماید:

((طیب دوار بطبه ، قد احکم مراهمه ،
و احمی مواسمه ، یضع ذلک حیث الحاجة
الیه ، من قلوب عمی ، و آذان صم ، و
السنة بکم ، متتبع بدوائه مواضع الغفلة
، و مواطن الحيرة .)) (۹۰۰)
او طبیبی بود که به وسیله طب و معالجه
خویش (برای بهبودی امراض مهلك و
بیماریهای گوناگون در میان مردم)
همواره گردش می کرد، و مرهمهایش را به
خوبی آماده ساخته و ابزارها را سرخ کرده
و تافته بود. آن را به هنگام حاجت بر
دلهایی می نهاد که (از دیدن حقیقت)
نابینا بود و گوشهایی که (بر شنیدن حق)
ناشنوا بود و زبانهایی که (در بیان حق)
گنگ بود. با داروی خود دلهایی را می جست
که در غفلت و حیرت فرو رفته بود.
بنابراین تشویق و تنبیه روشی بسیار
مهم و اساسی در تربیت است که در عمل
نیازمند شناخت ، محبت ، ظرافت و دقتی
طیبانه است .

هیچ چیز مانند تشویق صحیح و به جا و به اندازه مردمان را به تلاش و درستکاری بر نمی انگیزد، زیرا انسان به فطرتش که عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص است، میل به کمالات و نیکویی و تشویق و قدردانی دارد؛ و همان طور که فطرت اصلی آدمی عشق به کمال مطلق است و فطرت تبعی او انزجار از نقص، تشویق و قدردانی، اصلی، و تنبیه و مجازات، تبعی است؛ و فقط آن هنگام مجاز است که چاره ای جز آن برای بیداری و اصلاح و مداوا نباشد.

هر انسانی به فطرت خود متمایل به کاملتر شدن است و تشویق آدمی در این جهت و قدردانی از آنچه در این راه به دست آورده است، او را بیشتر برمی انگیزد و دلگرم می کند؛ و اگر نسبت به تلاش او در کسب کمالات بی اعتنائی شود، موجب کاهش انگیزه و دلسردی اش می گردد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره به ((مالک اشتر)) چنین سفارش کرده است:

((و اصل فی حسن الثناء علیهم، و تعدید ما ابلی ذوو البلاء منهم؛ فان کثرة الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع، و تحرض الناکل، ان شاء الله.)) (۹۰۱)

آنان را به نیکویی یاد کن و پیوسته تشویقشان نما و کارهای مهمی که انجام داده اند برشمار؛ زیرا یاد کردن کارهای نیک آنان، دلیرشان را (به کوشش و حرکت بیشتر) برانگیزد و از کار مانده را به خواست خدا (به کار و تلاش) ترغیب نماید. تشویق و قدردانی میل به کمال بیشتر را در انسان برمی انگیزد و او را به انجام دادن عمل نیک ترغیب می کند و به او نیرو و قدرت می بخشد تا بیشتر تلاش کند. تشویق

موجب رضایت شخص از عملکرد خود و پیدایش شور و نشاط و رفع ملالت و کسالت او می گردد؛ و همچنین سبب ایجاد حس توانمندی در اشخاص می شود. خدای متعال پیامبر گرامی اش را فرمان می دهد که مؤمنان را به نبرد تشویق کند و از پایداری آنان بر اساس سنتی الهی قدردانی می نماید:

((یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفامن الذین کفروا بانهم قوم لایفقهون . الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین و ان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله و الله مع الصابرين .)) (۹۰۲)

ای پیامبر، مؤمنان را بر کارزار تشویق کن که اگر از شما بیست تن شکیبا باشند که در جنگ پایداری کنند بر دویست تن (از کافران) چیره شوند؛ و اگر از شما صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز شوند، زیرا که آنها گروهی ناهم و نادانند ایمان و انگیزه ای ندارند و از این رو در کارزار شکیبایی و پایداری نمی کنند. اکنون خدا بار شما را سبک کرد و دانست که در شما سستی و ناتوانی هست. پس اگر از شما صد تن شکیبا باشند، بر دویست تن چیره شوند؛ و اگر از شما هزار تن باشند، بر دو هزار تن (به خواست خدا) چیره شوند؛ و خدا با شکیبایان است. خدای سبحان چنان بر تشویق و تقدیر تاءکید کرد که در آیه گرفتن زکات می فرماید:

((خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم و الله سمیع علیم .)) (۹۰۳)

از اموال آنان صدقه ای زکات بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزشان سازی و آنان را برکت و فزونی بخشی اموال یا حسناتشان

را نشو و نما دهی و ایشان را دعا کن که دعای تو آرامشی است برای آنان ، و خدا شنوا و داناست .

خدای متعال سفارش می کند که چون مردم زکات مالشان را می پردازند، برایشان دعا شود و به ایشان درود فرستاده شود. مردم با پرداخت زکات وظیفه واجب خود را انجام می دهند، ولی آیه مذکور بیانگر این حقیقت است که حتی در برابر انجام دادن وظایف واجب نیز باید از مردم تشکر و قدردانی کرد؛ و به ویژه از طریق معنوی و روانی آنان را تشویق نمود. (۹۰۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همین گونه رفتار می کرد، چنانکه نقل کرده اند هنگامی که شخصی زکات اموال خود را به پیامبر می داد، آن حضرت می فرمود: ((اللهم صل علیه .)) (۹۰۰) و او را دعا می کرد؛ و چون زکات قبيله ای تحویل آن حضرت می شد، آنان را دعا می کرد و می فرمود: ((اللهم صل علیه .)) (۹۰۶)

تشویق و قدردانی موجب می شود که انسان در انجام دادن وظایف خود بیش از پیش کوشا شود و میل به کمال در او فزونی گیرد. از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین وارد شده است :

((من اشتاق ادلج .)) (۹۰۷)

هر که مشتاق باشد اول شب به راه افتد. بنابراین اگر اشتیاق چیزی در آدمی شکل گیرد، انسان برای رسیدن به آن تمام تلاش خود را می کند و فرصتی را از دست نمی دهد. آنچه در تربیت مهم است این است که اشتیاق آدمی برانگیخته شود و هیچ چیز چون تشویق و قدردانی در این امر کارساز نیست. اولیای الهی برای سیر دادن مردمان به مقصد تربیت اشتیاق به آخرت و رضوان الهی را برمی انگیزند و از این

راه مردمان را از بدیها دور می ساختند و به نیکیها وامی داشتند. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :

((من اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات
(. ((۹۵۸)

هر که مشتاق بهشت باشد، خود را از شهوتها دور نگه دارد.

پیشوای پرهیزگاران سفارش کرده است که از این راه به اصلاح و تربیت پردازید:
(شوقوا انفسكم الى نعيم الجنة .) (۹۵۹)

نفسهای خود را به سوی نعمت بهشت مشتاق کنید.

شوق به آخرت و لقای حق بهترین مشوق در تربیت است و اگر به درستی مطرح گردد. زمینه سعادت این جهانی و آن جهانی را فراهم می کند. از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود:

((انما السعيد من خاف العقاب فامن و
رجا الثواب فاحسن و اشتاق الى الجنة
فادلج .) (۹۶۰)

به راستی نیکبخت کسی است که از عذاب بیم داشته باشد و خود را ایمن سازد، و به ثواب امید داشته باشد و نیکویی کند، و مشتاق بهشت باشد و اول شب به راه افتد.

تشویق مانند هر امر دیگر زمانی نتیجه بخش و مثبت و رشد دهنده است که بر اساس آدابی درست اعمال شود که به مواردی از این آداب اشاره می شود.

۱. تشویق به عمل و صفت نیک شخص تعلق می گیرد و برای آن است که نیکوکار به نیکی تمایلی بیشتر یابد و باید شخصی که تشویق می شود بداند که آنچه ارزشمند است عمل و صفت اوست . در حدیث حضرت رضاعلیؑ آمده است :

((ان الله واسع کریم ، ضمن علی العمل الثواب .)) (۹۶۱)

همانا خداوند وسعت دهنده و کریم است و در مورد عمل ضامن ثواب است .

۲. تشویق باید به جا و به مورد و متناسب با میزان و نوع عمل باشد و روحیه شخص در انتخاب شکل آن یعنی تشویق زبانی ، رفتاری ، مالی ، معنوی و جز اینها ملاحظه گردد. به عنوان مثال خدای متعال سهمی از زکات را برای تشویقهای مالی در جهت ایجاد الفت و علاقه مند کردن کافران به جهاد و اسلام و همچنین برای دلگرمی مسلمانانی که عقایدشان ضعیف است ، مشخص کرده است . (۹۶۲)

((انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها وفي الرقاب والغارمین و

في سبیل الله وابن السبیل فريضة من الله والله علیم حکیم .)) (۹۶۳)

همانا صدقات زکات برای نیازمندان و بینوایان و متصدیان (گردآوری و پخش) آن است ، و برای کسانی که دلشان به دست آورده می شود، و در راه آزادی بردگان و برای وامداران ، و در راه خدای و برای در راه ماندگان . (این) فريضة ای است از جانب خدا و خدا دانای حکیم است .

۳. تشویق باید به موقع انجام گیرد تا تاءثیر مشخص و کارآمد و مثبتی داشته باشد. به عنوان نمونه می توان از رفتار پیامبر در تشویق ((حسان بن ثابت)) در غدیر خم یاد کرد.

پس از آنکه رسول خدا ﷺ در غدیر خم علی را به عنوان پیشوای خلق پس از خود معرفی کرد و فرمود: ((هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، و بر شماست که به راستی پیرو او باشید. خداوندا، دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن دار.)) (۹۶۴). ((حسان بن ثابت)) از پیامبر ﷺ اجازه خواست تا اشعاری درباره علی و غدیر خم و نصب آن حضرت به امامت و خلافت بسراید، پیامبر ﷺ نیز فرمود: ((ای حسان، به میمنت و برکت الهی بسرای.)) و ((حسان)) شعری زیبا سرود و خواند. (۹۶۵) چون ((حسان)) شعر خود را خواند، رسول خدا ﷺ در قدردانی از او فرمود: ژ

((لاتزال یا حسان مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانك.)) (۹۶۶)
ای حسان، تا آن زمان که ما را به زبان خود یاری می کنی، از تاءییدات روح القدس بهره مند گردی.

۴. تشویق باید به اندازه باشد و به هیچ وجه از حد تجاوز ننماید، زیرا در این صورت موجب غرور و تباهی شخص می شود؛ و نیز نباید کمتر از اندازه باشد، زیرا نتیجه مطلوب خود را از دست می دهد. امیر مؤمنان علی فرموده است:

((الثناء باكثر من الاستحقاق ملق، و التقصیر عن الاستحقاق عی او حسد.)) (۹۶۷)
ستایش بیش از استحقاق، تملق است، و کمتر از استحقاق درماندگی یا رشك بردن است.

۵. تشویق وسیله برانگیختن است و نباید خود به صورت هدف درآید و تمام ذهن و فکر شخص را به خود مشغول سازد که در این صورت نقش بازدارنده پیدا می کند، زیرا موجب فراموش شدن هدف اصلی می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعایی می آموزد که مشغولیت اساسی انسان باید متوجه اصیل ترین امور باشد:

((اللهم اجعلنا مشغولين بامرک .)) (۹۶۸)

خدایا ما را از کسانی قرار ده که پیوسته به امر تو مشغولند.

۶. هنگام تشویق کردن باید علت آن بر شخصی که تشویق می شود روشن باشد و این کار به گونه ای صورت گیرد که شخص خود را مستحق آن ببیند و از تاءیید درونی وی برخوردار باشد.

نقل کرده اند که روزی ((کمیت بن زید اسدی)) شاعر بزرگ و بی نظیر شیعی که در سال ۱۲۶ هجری به شهادت رسیده است، بر امام باقر علیه السلام وارد شد و امام هدیه ای همراه لباس به او داد، ((کمیت)) گفت: ((سوگند، به خدا من شما را به خاطر مسائل دنیوی انتخاب نکرده ام. اگر چنین می خواستم به کسانی روی می آوردم که مال دنیا در چنگ دارند، بلکه شما را به ملاحظه ارزشهای عالی انسانی و دینی برگزیده ام. از این رو لباس شما را که نمونه ای از معیار انتخاب شماست، برمی گزینم.)) (۹۶۹)

همچنین نقل کرده اند که ((کمیت)) خدمت امام سجاد علیه السلام رسید و عرض کرد: ((شعری در مورد شما گفته ام و می خواهم وسیله تقریبی پیش پیامبر باشد.)) آن گاه قصیده میمیه خود را تا آخر خواند. چون قصیده به پایان رسید امام علیه السلام فرمود: ((ما پاداش تو را نتوانیم داد، امید است

که خداوند به تو پاداش دهد.) (کمیت گفت : ((می خواهم بعضی از لباسهایی که بدنتان را لمس کرده است به من عطا فرمایید.)) امام علیه السلام پاره ای از لباسهایش را به او داد و در حق او چنین ادعا کرد: ((خدایا، کمیت نسبت به خاندان پیامبر نیک انجام وظیفه کرد، آن گاه که اغلب از این کار بخل ورزیدند و تن زدند. آنچه از حق را که دیگران پوشیده داشتند، او آشکار کرد. خدایا به او زندگی سعادت‌مندانه ببخش و شهیدش بمیران و جزای نیکش ده که ما از پاداش او ناتوانیم.)) کمیت بعدها گفت : ((پیوسته از برکت این دعا بهره مند بودم)). (۹۷۰)

البته تشویق و قدردانی درست از نیکوکاران نه تنها وسیله رشد نیکیه‌ها و کمالات است بلکه می‌تواند زمینه‌ای برای تنبه و بیداری دیگران باشد و آنان را از بدی جدا و دور سازد. شریف رضی (ره) آورده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ((ازجر المسیء بثواب المحسن.)) (۹۷۱)

گنهکار را به وسیله پاداش دادن به نیکوکار تنبیه کن.

“2̄ θF θh υ2̄ εF ηλT

انسان پیوسته در معرض اشتباه و خطا، انحراف و گناه، و شر و فساد است؛ و نفس سرکش آدمی مادام که مهار نشده است، انسان را به نافرمانی خدا می کشاند و در وادی هواها و هوسها به انواع تباهیها مبتلا می سازد.

((وما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء.)) (۹۷۲)

و من نفس خود را تبرئه نمی کنم، زیرا که نفس (آدمی) بسی به بدی و گناه فرمان می دهد.

اگر انسان به خود نیاید و بیدار نشود و نیروی بازدارنده از شر و فساد را در خود برنینگیزد، چنان در حیوانیت فرو می رود که هیچ موجودی با او قابل قیاس نیست.

((لهم قلوب لا یفقهون و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها))

اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون.)) (۹۷۳)

ایشان دلهایی دارند که با آن (حقایق را) دریافت نمی کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند، و گوشهائی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایانند، بلکه گمراه ترند (آری) آنها همان غافلانند.

تنبیه درست و طبق آداب، روشی است مناسب برای بیدار کردن و هشیار ساختن و ادب کردن آدمی و جدا نمودن او از بدی و کجی؛ و اگر در این کار اهمال شود و درخت تباهی در وجود آدمی تناور گردد، قطع ریشه های آن بسیار دشوار و ناممکن می شود و انسان را به هلاکت می رساند. از امیر مؤمنان علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

((ان هذه النفس الامارة بالسوء فمن
 اهملها جمحت به الى المآثم .)) (٩٧٤)
 همانا این نفس به بدی و گناه فرمان می
 دهد، پس هر که آن را واگذارد او را به
 سوی گناهان می کشاند.
 ((من اهمل نفسه اهلكها.)) (٩٧٥)
 هر که نفس خود را واگذارد، هلاکش
 گرداند.

بنابراین تنبیه در شرایط خاص بهترین
 وسیله نجات آدمی از هلاکت و مایه حیات
 بخشی است ، چنانکه خدای متعال فرموده
 است :

((ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون.)) (٩٧٦)
 ای خردمندان ، شما را در قصاص زندگانی
 است ، باشد که پروا کنید.
 تنبیه و مجازات درست و طبق ضوابط نقشی
 اساسی در اصلاح فرد و جامعه دارد و علی
 رغم ظاهر آن از لطافت و جمالی شگفت
 برخوردار است و عین رحمت و محبت است و
 سبب پاکی و پاکیزگی فرد و جامعه می شود،
 همان طور که رسول خدا ﷺ در آموزشی والا
 فرموده است :

((حد یقام فی الارض ازکی من عبادة ستین
 سنة .)) (٩٧٧)

تاءثیر پاک کننده حدی که در زمین برپا
 شود از شصت سال عبادت بیشتر است .
 البته این حقیقت را نباید از یاد برد
 که تنبیه و مجازات اصالت ندارد آنچه اصل
 است رحمت و محبت و گذشت و بخشش است و
 هیچ چیز چون ملایمت و مدارا در تربیت
 آدمی مؤثر نیست و روش تربیتی پیامبر
 اکرم ﷺ و اوصیای آن حضرت نیز چنین
 بود؛ به تعبیر ملای رومی :

او به تیغ حلم چندین خلق را و اخرید از تیغ چندین خلق را
 تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر
 (٩٧٨)

اساس تربیت رحمت و گذشت است و تنبیه و مجازات تبع آن است و خود جلوه ای است از دوستی و محبت برای اصلاح و تربیت . از رسول خدا ﷺ روایت شده است که خداوند فرموده است :

((سبقت رحمتی غضبی .)) (۹۷۹)

رحمت من بر غضبم سبقت دارد .
خدای متعال مردمان را به عفو و گذشت فرامی خواند که بهترین راه تربیت است .

((وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ .)) (۹۸۰)

و آنان که خشم خود را فرو می برند و از مرد درمی گذرند؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد .

کسانی می توانند در راه تربیت به درستی گام زنند که بتوانند رحمت و محبت خود را بر خشم و غضب چیره گردانند و جز از سر لطف و مرحمت دست به تنبیه و مجازات نگشایند و اهل بخشش و گذشت باشند . در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ چنین روایت شده است :

((ان كان يوم القيامة نادی مناد: من كان اجره على الله فليدخل الجنة . فيقال: من ذا الذي اجره على الله؟ فيقال: العافون عن الناس فيدخلون الجنة بغير حساب .)) (۹۸۱)

هنگامی که روز قیامت می شود کسی (از جانب خدا) ندا می دهد: هر که اجر او بر خداست وارد بهشت شود . سؤال می شود: چه کسی اجرش بر خداست ؟ در جواب می گویند: آنان که مردم را مورد بخشش و گذشت قرار می دادند، آنان بدون حساب وارد بهشت می شوند .

پس تا آنجا که می شود با تمهیداتی از جنس رحمت و محبت ، و بخشش و گذشت آدمیان را از بدی جدا کرد و رو به اصلاح برد . در

سخنان نورانی امیر مؤمنان علیه السلام چنین وارد شده است :

((ضادوا الشر بالخير.)) (۹۸۲)

به وسیله خوبی با بدی بستیزید.

((ضادوا القسوة بالرقة.)) (۹۸۳)

از راه نرمی و مدارا با سخت دلی بستیزید.

((ضادوا الالساءة بالاحسان.)) (۹۸۴)

به وسیله نیکی با بدی بستیزید.

بنابراین تا آنجا که ممکن است باید مدارا کرد و از تنبیه پرهیز نمود و فقط زمانی که چاره ای جز آن نبود، از آن به عنوان آخرین روش بهره گرفت. به بیان ملای رومی :

لطف حق با تو مداراها کند
چون که از حد بگذرد رسوا
کنند (۹۸۵)

آنان که با مدارا و ملایمت اصلاح نمی شوند، با تنبیه و مجازاتی نیکو و درست اصلاح می شوند، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است :

((من لم يصلح حسن المداراة يصلحه حسن المكافاة.)) (۹۸۶)

کسی که با خوشرفتاری اصلاح نشود، با خوب کیفر کردن اصلاح می شود.

را می یابد و نقشی بیدارکننده و اصلاح کننده دارد که بر اساس آدابی صحیح اجرا شود و از همه مهمتر آنکه ریشه ها و زمینه های کجی و ناراستی شناخته شود و تلاش گردد که آن زمینه ها از بین برود، چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه ((مالک اشتر)) به او می آموزد که پس از استخدام درست کارگزاران و کارمندان، ایشان را به خوبی تاءمین نماید تا نیازی به خیانت نداشته باشند، مگر آنان که از سر حرص و طمع دست به خیانت بیالایند که در این صورت باید با شدت و بدون تساهل و تسامح مجازات شوند تا کسی جرات خیانت به خود راه ندهد:

((ثم اسبغ عليهم الارزاق ، فان ذلك قوة لهم على استصلاح انفسهم ، و غنى لهم عن تناول ما تحت ايديهم ، و حجة عليهم ان خالفوا امرك او ثلموا امانتك . فان احد منهم بسط يده الى خيانة اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك ، اکتفیت بذلك شاهداً ، فبسطت عليه العقوبة فى بدنه ، بمقام المذلة ، و وسمته بالخيانة ، و قلدته عار التهمة .)) ^(۹۸۷)

پس روزی آنان را فراخ دار، که فراخی روزی نیرویشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند، و بی نیازی شان بود تا دست به مالی که در اختیار دارند نگشایند، و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند یا در امانت خیانت ورزیدند. پس اگر یکی از آنان دست به خیانتی گشود، و گزارش ماءموران مخفی تو بر آن خیانت همداستان بود، بدین گواه بسنده کن، و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و

آنچه به دست آورده بستان . سپس او را خوار بدار و خیانتکار شما و طوق بدنامی در گردنش در آر.

اکنون به برخی نکاتی که در امر تنبیه باید رعایت گردد اشاره می شود.

۱. تنبیه به عمل و صفت بد شخص تعلق می گیرد و هدف آن است که شخص از بدی جدا شود و نباید شخصیت انسانی او مورد اهانت و حقارت قرار گیرد. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :

((ان الله سبحانه قد وضع العقاب علی معاصیه زیاده لعباده عن نعمته .)) (۹۸۸)
به درستی که خدای سبحان کیفر را بر معاصی خود قرار داده است تا بندگان را از عذاب خویش بازدارد.

۲. تنبیه باید سنجیده و حساب شده و دقیق باشد و به هیچ وجه از حد و اندازه فراتر نرود و از میزان خطا و جرم شدیدتر نباشد که در این صورت تاءثیر مثبت خود را از دست می دهد و موجب عکس العمل می شود. نقل شده است که مردی از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که خانواده ام نافرمانی می کنند، چگونه آنان را تنبیه کنم ؟ حضرت فرمود: ((آنان را ببخش)) . آن شخص برای بار دوم و سوم سؤال خود را تکرار کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همان پاسخ را داد. آن گاه حضرت فرمود:

((فعاقب بقدر الذنب .)) (۹۸۹)
پس (اگر خواستی تنبیه کنی) به اندازه گناهی که کرده اند مجازات کن (و فراتر مرو).

از امیر مؤمنان علیه السلام نیز در این باره چنین روایت شده است :

((الافراط فی الملامة یشب نار اللجاجة .)) (۹۹۰)

افراط در سرزنش کردن ، میزان لجاجت را
افزونتر می کند.
همچنین نقل شده است که کسی نزد امام
کاظم علیه السلام از رفتار فرزند خود شکایت کرد.
حضرت به آن شخص درباره تنبیه فرزندش
فرمود:

((لاتضربه و اهجره و لا تطل .)) (۹۹۱)
فرزندت را تنبیه بدنی مکن و (برای ادب
کردنش) با او قهر کن ، ولی قهرت طولانی
نشود.

۳. تنبیه برای تنبیه و بیداری است و
باید کاملاً متناسب شخص و عملی که از او
سر زده است انتخاب شود. چشم پوشی ، اخم
، روی ترش کردن ، روی برگرداندن ، ترك
کردن ، قهر کردن ، به کنایه سخنی گفتن ،
اشاره لفظی ، تذکر ، سخن عادی ، سخن تند ،
(۹۹۲) و مانند اینها مراتبی است که به
عنوان دارویی مؤثر از جانب طبیبی حاذق
و دلسوز انتخاب می شود؛ و در صورتی که
مرتبۀ ای لطیفتر نتیجه می دهد ، استفاده
از مراتب شدیدتر به هیچ وجه جایز نیست .
(۹۹۳)

نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به
دیدار فاطمه (س) رفت ، اما وارد خانه
نشد و بازگشت . زمانی که علی علیه السلام به خانه
آمد ، فاطمه (س) ماجرا را برای او باز
گفت . علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و
علت را جویا شد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
(پرده ای نقش دار به در خانه آویخته
دیدم .) و سپس اضافه کرد: ((مرا با
دنیا چه کار؟))

علی علیه السلام نزد فاطمه (س) بازگشت و آنچه
از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود بیان کرد . فاطمه
(س) گفت : ((مرا به آنچه نظر و خواست
آن حضرت است فرمان بده .)) علی علیه السلام گفت :
(آن پرده را نزد فلان کس که خانواده ای
محتاجند بفرست .) (۹۹۴)

تنبهی بسیار لطیف برای انسانی کامل .
۴. تنبیه نباید به هیچ وجه برای تشفی
خاطر و ارضای خود و یا انتقام صورت
بگیرد، زیرا تنبیه ابراز محبت و دلسوزی
است در قالبی مناسب برای اصلاح و تربیت ،
و نه انتقامجویی و تخلیه احساسات ، امیر
مؤمنان علیه السلام فرموده است :

((اضرب خادمك اذا عصی الله و اعف عنه اذا
عصاك .)) (۹۹۰)

اگر خدمتگزارت خدا را نافرمانی کرد،
او را تنبیه کن ولی اگر شخص تو را
نافرمانی کرد، او را ببخش .

نقل کرده اند که روزی امام سجاد علیه السلام یکی
از بندگان خود را برای کاری خواند و
پاسخی نشنید. بار دوم و سوم نیز او را
خواند و پاسخی نشنید. سرانجام از او
پرسید: ((پسرم ! بانگ مرا نشنیدی؟))
گفت : ((چرا.)) فرمود: ((چرا پاسخ ندادی
؟)) گفت : ((چون از شما نمی ترسم .))
حضرت فرمود:

((الحمد لله الذی جعل مملوکی یاءمننی
)) (۹۹۶)

سپاس خدای را که بنده من از من نمی
ترسد .

۵. بهتر است تنبیه دور از چشم دیگران
و در خفا صورت گیرد، مگر مواردی که لازم
است دیگران متنبه شوند و با مشاهده
مجازات گناهکار پروا گیرند، چنانکه در
مورد برخی حدود الهی خداوند چنین مقرر
کرده است ؛ و در این گونه موارد نباید
اهمال و تعویق روا داشت .

((الزانية والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة، ولاتأخذکم بهما

راءفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر و لیشهد عذابهما طائفة من

المؤمنین .)) (۹۹۷)

زن و مرد زناکار را هر يك صد تازیانه
بزنید؛ و اگر به خدای و روز بازپسین
ایمان دارید، نسبت به آن دو دلسوزی
(بیجا) نکنید، و باید گروهی از مؤمنان
در کیفر آن دو حضور یابند.

بدین ترتیب بازدارندگی از گناه افزون
می شود و مایه پند و عبرت دیگران می
شود. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است :

((العقل من اتعظ بغيره .)) (۹۹۸)

عقل کسی است که از مشاهده دیگران پند
گیرد.

۶. شخصی که تنبیه می شود باید نسبت به
تنبیه خود توجه باشد و بداند که چرا
مجازات می شود؛ و باید این امر به گونه
ای باشد که شخص خود را مستحق آن ببیند و
از تاءیید درونی وی برخوردار باشد تا
تاءثیر بیدارکننده و بازدارنده و اصلاح
کننده داشته باشد.

نقل کرده اند که یکی از دستداران علی
علیه السلام که برده ای سیاه بود، دچار لغزش شد و
سرقتی کرد. او را نزد امیر مؤمنان
علیه السلام آوردند. پس از آنکه اقرار کرد و
مسلم شد که باید حد بخورد، امام علیه السلام پنجه
راست او را قطع کرد، پس آن را به دست چپ
گرفت و در حالی که قطرات خون می چکید
بیرون رفت. ((ان الكوا)) که از خوارج
بود، با دیدن این صحنه فرصت را مغتنم
شمرد و پیش رفت و از آن مرد پرسید: ((چه
کسی پنجه ات را قطع کرده است؟)) او که
منظور ((ابن الكوا)) را از دلسوزی
دروغینش دریافته بود، گفت: ((پنجه ام
را سید اوصیای پیامبران برید، پیشوای
روسفیدان قیامت، حق ترین مردم نسبت به
مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام امام
هدایت و همسر فاطمه زهرا دخت محمد مصطفی
، ابوالحسن مجتبی و ابوالحسن مرتضی،

پیش‌تاز بهشتهای نعمت ، مبارز شجاعات ،
انتقام گیرنده از جهالت پیشگان ، بخشنده
زکات ، پسر عموی رسول خدا ، رهبر راه رشد
و کمال ، گوینده گفتار راستین ، شجاع
مکی ، بزرگوار باوفا.))

((ابن الکوا)) با شنیدن این سخنان
برآشفته و گفت : ((وای بر تو ای سیاه !
دستت را قطع می کند و تو این گونه ثنایش
می گویی ؟))

پاسخ داد : ((چرا ثنایش نگویم در حالی
که محبتش با گوشت و خونم آمیخته است ؟
به خدا سوگند که دستم را جز به حق نبرید
تا مرا از مجازات آخرت نجات دهد!)) (۹۹۹)

باید در نظر داشت که روشهای تربیتی یاد شده و جز اینها که باید طبق اصول تربیت در جهت اهداف مطلوب به کار گرفته شوند، زمانی نتیجه می دهند و به کمک آنها می توان صفات باطنی را اصلاح کرد و صفحه دل را از آلودگیها پاک نمود و کمالات اخلاقی را در آدمی جلوه بخشید که در اثر تکرار و تلقین و تمرین ، آن کمالات در روح انسان نقش ببندد و راسخ و غیر قابل زوال گردد، یا لاقبل به آسانی زایل نشود. مثلا اگر شخصی ترسو بخواهد این صفت زشت را از خود بزدايد و به صفت شجاعت دست یابد، باید مکرر در جریانات و اقدامات سخت و هولناك که دل را می لرزاند گام نهد و استوار ماند که هرگاه در یکی از این موارد گام می نهد و از اقدام شجاعانه خود لذت می برد و زشتی گریز از معرکه ها را درك می کند، صورتهایی از کمال در روح او نقش می بندد و در اثر تکرار و تمرین به جایی می رسد که ملکه شجاعت در او راسخ می شود.)) (۱۰۰۰)

کتاب هدایت الهی قرآن کریم انسان را بدین ترتیب به سوی مقصد کمال سیر می دهد و به صفات الهی متصف می سازد. به بیان امام خمینی (ره) :

((قرآن کتاب معجزه است و در عین حال که در قرآن راجع به مسائل ، تکرار زیاد است . البته در هر تکراری مسائلی طرح شده است ، اما برای اینکه برای رشد مردم قرآن آمده است و برای انسان سازی ، مسائلی که برای ساختن انسان است ، نمی شود يك دفعه بگویند و از آن رد بشوند؛ باید هی بخوانند، توی گوشش مکرر کنند. تلقین است ، تلقین با يك دفعه درست نمی

شود. اگر شما بخواهید بچه ای را تربیت کنید، باید يك مسأله را چندین دفعه با چند زبان ، با چند وضع به او بخوانید، مطلب یکی باشد لکن طرز بیانش (مختلف باشد)، به طوری که در قلب او نقش ببندد.)) (۱۰۰)

البته همه تلاشهای تربیتی نقش اعدادی دارد و نقش ایجاد از آن خدای متعال است و هر حسن و کمالی از اوست و مربی اول و آخر هم اوست .

والحمد لله

الذی هو الاول و الاخر
و الظاهر و الباطن

عزائم و آثار و آثار

- ۱- قرآن ، تین / ۶۴ .
- ۲- امام روح الله خمینی ، صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی ، چاپ اول ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۶۱ ۱۳۷۱ ش ، ج ۷ ، ص ۲۸۲ .
- ۳- قرآن ، ابراهیم / ۱ .
- ۴- تفسیر امام خمینی ، حزب جمهوری اسلامی ، صص ۱۰۱ .۱۰۳ .
- ۵- قرآن ، آل عمران / ۷۹ .
- ۶- ابومحمد الحسن بن محمد الدیلمی ، ارشاد القلوب ، الطبعة الرابعة ، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات ، بیروت ، ۱۳۹۸ ق . ج ۱ ، ص ۱۶۱ .
- ۷- قرآن ، اسراء / ۹ .
- ۸- قرآن ، نحل / ۸۹ .
- ۹- قرآن ، روم / ۳۰ .
- ۱۰- سید محمد حسین طباطبایی ، قرآن در اسلام ، دارالکتب الاسلامیة ، تهران ، ۱۳۵۳ ش . صص ۱۲ ۱۳ .
- ۱۱- قرآن ، بقره / ۲۵۷ .
- ۱۲- صحیفه نور، ج ۱۳ ، صص ۲۶۵ ۲۶۶ .
- ۱۳- قرآن ، بقره / ۱۸۹ .
- ۱۴- ابوالنضر محمد بن مسعود السلمی العیاشی ، تفسیر العیاشی ، تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی ، المكتبة العلمية الاسلامية ، طهران ، ج ۱ ، ص ۸۶؛ محمد باقر المجلسی ، بحارالانوار الجامعة لعلوم الائمة الاطهار، الطبعة الثالثة ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۴۰۳ ق . ج ۲ ، ص ۱۰۴ .
- ۱۵- ابوالحسن محمد بن الحسین (الشریف الرضی) ، نهج البلاغة ، ضبط نصه وابتکر فهارسه العلمیة صبحی الصالح ، الطبعة الاولى ، دارالکتاب اللبنانی ، بیروت ، ۱۳۸۷ ق . خطبه ۱۵۴؛ با استفادہ از ترجمه سید جعفر شهیدی ، چاپ اول ، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ، ۱۳۶۸ ش .
- ۱۶- جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب ، نسقه و علق علیه و وضع فهارسه علی شیری ، الطبعة الاولى ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۴۰۸ ق . ج ۵ ، ص ۱۲۶ .
- ۱۷- ((وجعلنا ابن مریم وامه آية وأویناهما الى ربوة ذات قرار ومعین.))
و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمینی بلند که جای زیست و دارای آب زلال بود جای دادیم .
قرآن ، مؤمنون / ۵۰ .

- ١٨- ابوالقاسم الحسين بن محمد الراغب الاصفهاني ، المفردات في غريب القرآن ، تحقيق و ضبط محمد سيد كيلاني ، دارالمعرفة ، بيروت ، ص ١٨٧ .
- ١٩- همان .
- ٢٠- قرآن ، اسراء / ٢٤ .
- ٢١- قرآن ، شعراء / ١٨ .
- ٢٢- المفردات ، ص ١٨٧ .
- ٢٣- ابوالحسين احمد بن فارس ، معجم مقاييس اللغة ، بتحقيق و ضبط عبدالسلام محمد هارون ، الطبعة الثانية ، شركة مكتبة و مطبعة الحلبي ، مصر، ١٣٨٩ ق . ج ٢ ، صص ٣٨١ ٣٨٢ ؛ لسان العرب ، ج ٥ ، ص ٩٥ ؛ مجدالدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادي ، القاموس المحيط، مطبعة السعادة ، مصر، ١٣٧١ ق . ج ١ ، ص ٧٣ ؛ محمد مرتضى الزبيدي ، تاج العروس من جواهر القاموس ، دار مكتبة الحياة ، بيروت ، ج ١ ، ص ٢٦٠ .
- ٢٤- ((الرب في الاصل التربية و هو: انشاء الشيء)) حالا فحالا الى الى حد التمام .)) المفردات ، ص ١٨٤ .
- ٢٥- ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق) ، من لا يحضره الفقيه ، صححه و علق عليه علي اكبر الغفاري ، الطبعة الثانية ، منشورات جماعة المدرسين ، قم ، ١٤٠٤ ق . ج ٤ ، ص ٣٨٠ .
- ٢٦- قرآن ، يونس / ٢٣ .
- ٢٧- ر . ك . السيد محمد الحسين الطباطبائي ، الميزان في تفسير القرآن ، دارالكتاب الاسلامي ، قم ، ١٣٩٣ ق . ج ١٠ ، ص ٣٨ .
- ٢٨- نهج البلاغه ، حكمت ٣٨٥ .
- ٢٩- قرآن ، انعام / ٣٢ .
- ٣٠- ر . ك : تفسير الميزان ، ج ٧ ، ص ٥٧ .
- ٣١- قرآن ، آل عمران / ١٨٥ ، حديد / ٢٠ .
- ٣٢- امام روح الله خميني ، تفسير سورة حمد، تهيه و تنظيم از علي اصغر رباني خلخالي ، دفتر انتشارات اسلامي ، قم ، صص ٥٦ ٥٧ .
- ٣٣- از رسول خدا ﷺ : ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق) ، الخصال ، صححه و علق عليه علي اكبر الغفاري ، مكتبة الصدوق ، طهران ، ١٣٨٩ ق . ج ١ ، ص ٢٥ ؛ از علي عليه السلام : ابومحمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني ، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ ، مكتبة بصيرتي ، قم ، ١٣٩٤ ق . ص ١٥٠ ؛ از امام سجاد عليه السلام : ابوجعفر محمد بن يعقوب الكليني ، الكافي ، صححه و علق عليه علي

- اكبر الغفارى ، دارالكتب الاسلاميه ، طهران ، ١٣٨٨ ق . ج ٢ ، ص ٣١٥ .
- ٣٤- تفسير سوره حمد، صص ٧٣ ٧٤ .
- ٣٥- نهج البلاغه ، حكمت ٧٧ .
- ٣٦- همان ، حكمت ١٠٣ .
- ٣٧- همان ، خطبه ١٠٣ .
- ٣٨- همان ، حكمت ٤٣٢ .
- ٣٩- محمد تقى جعفرى ، تفسير و نقد و تحليل مثنوى ، چاپ دوم ، انتشارات اسلامى ، تهران ، ج ١ ، ص ٥٥٤ (فقط بيت دوم) .
- ٤٠- قرآن ، نساء / ١٠٠ .
- ٤١- تفسير سوره حمد، ص ٤٧ .
- ٤٢- ((من يخرج من طبيعته و هوى نفسه و حوله و قوته و اشاراته و عباراته و علمه و رسمه الى الله فى طلب مشاهدته ، و الى الرسول فى متابعتيه ، بنعت المحبة ، و يدركه فى تضاعيف السير بعض الامتحان ، و يقع فى منزل الفترة بعد المجاهدة ، فقد وقع اجر الوصلة له ؛ لان الله تعالى يجازيه بصدق المقدم الاول ، قبل ان يهاجر عما دون الله ، و قبل ان يخرج عن جميع مراداته و هواه متبعاً لاوامر الله و ما يوصله الى رضوانه .)) صدرالدين ابومحمد روزبهان بن ابى نصر البقلى الشيرازى ، عرائس البيان من حقائق القرآن ، مخطوط، كتابخانه عاطف افندى ، تركيه ، رقم ٢٥٤ ، ج ١ ، ص ٨١ ب .
- ٤٣- قرآن ، مائده / ١٠٥ .
- ٤٤- قرآن ، آل عمران / ١٢٠ .
- ٤٥- قرآن ، غاشيه / ٢٢ .
- ٤٦- نهج البلاغه ، حكمت ٣٥٩ .
- ٤٧- همان ، حكمت ٢١٩ .
- ٤٨- همان ، حكمت ٢٢٦ .
- ٤٩- همان ، حكمت ٢٨٢ .
- ٥٠- همان ، حكمت ٤٥٦ .
- ٥١- همان ، حكمت ٤٠٥ .
- ٥٢- همان ، خطبه ١٠٣ .
- ٥٣- صدرالدين محمد بن ابراهيم الشيرازى (صدرالمتألهين) ، الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية الاربعة (الاسفار الاربعة) ، مكتبة المصطفى ، قم ، ١٣٧٨ ق . ج ١ ، صص ٢١ ٢٢ .
- ٥٤- نهج البلاغه ، خطبه ١٠٣ .
- ٥٥- همان .
- ٥٦- قرآن ، مائده / ١٥ ١٦ .
- ٥٧- قرآن ، آل عمران / ١٠٣ .
- ٥٨- نهج البلاغه ، خطبه ٢٦ .
- ٥٩- قرآن ، نحل / ٣٦ .
- ٦٠- قرآن ، بقره / ٨٣ .

- ٦١- قرآن ، بقره / ١٧٠ .
- ٦٢- قرآن ، احزاب / ٦٧ .
- ٦٣- قرآن ، انعام / ١١٦ .
- ٦٤- الكافي ، ج ١ ، ص ١٥ .
- ٦٥- نهج البلاغه ، كلام ٢٠١ .
- ٦٦- همان ، خطبه ٣٢ .
- ٦٧- همان ، نامه ٦٩ .
- ٦٨- عزالدين بن هبة الله بن ابي الحديد المعتزلى ، شرح نهج البلاغه ، بتحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم ، الطبعة الاولى ، دار احياء الكتب العربية ، مصر ، ١٣٧٨ ق . ج ٢٠ ، ص ٢٧٩ .
- ٦٩- جلال الدين محمد بلخي (مولوى) ، مثنوى معنوى ، به اهتمام و تصحيح رينولد نيكلسون ، ليدن ، ١٩٢٥ م . افست مؤسسه مطبوعاتي علمى ، دفتر اول ، ج ١ ، صص ١٧٤ ١٧٥ .
- ٧٠- نهج البلاغه ، نامه ٣١ .
- ٧١- همان ، حكمت ٤٦٨ .
- ٧٢- قرآن ، نمل / ٣٤ .
- ٧٣- جمال الدين محمد خوانسارى ، شرح غررالحكم و درر الكلم ، با مقدمه و تصحيح و تعليق مير جلال الدين حسيني ارموى ، چاپ سوم ، انتشارات دانشگاه تهران ، ١٣٦٠ ش . ج ٣ ، ص ١٢٩ .
- ٧٤- همان .
- ٧٥- همان .
- ٧٦- عبدالواحد التميمى الآمدى ، غررالحكم و درر الكلم ، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات بيروت . ١٤٠٧ ق . ج ١ ، ص ٢٠ ؛ حسين النورى الطبرسى ، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ، الطبعة الثانية ، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث ، بيروت ، ١٤٠٨ ق . ج ١١ ، ص ٣١٨ .
- ٧٧- غررالحكم ، ج ١ ، ص ٢٩٢ .
- ٧٨- همان ، ص ١٢٧ .
- ٧٩- همان ، ص ٣٣٥ ؛ مستدرک الوسائل ، ج ١١ ، ص ٣٢٠ .
- ٨٠- محمد بن ابراهيم النعمانى ، الغيبة ، تحقيق على اكبر الغفارى ، مكتبة الصدوق ، ص ٢٣٩ ؛ بحارالانوار ، ج ٥٢ ، ص ٣٥٢ .
- ٨١- قطب الدين ابوالحسين سعيد بن هبة الله الراوندى ، الخرائج و الجرائح ، الطبعة الثانية ، مؤسسه النور للمطبوعات ، بيروت ، ١٤١١ ق . ج ٢ ، ص ٨٤٠ (بها) (آمدہ است) ؛ بحارالانوار ، ج ٥٢ ، ص ٣٣٦ .
- ٨٢- ملك الشعراى بهار
- ٨٣- ابوالمجد مجدود بن آدم (سنایى) ، مثنویهای حکیم سنایى ، به کوشش محمد تقى مدرس رضوى ، انتشارات دانشگاه تهران ، ١٣٤٨ ش . ص ١٣١ .
- ٨٤- تفسير الميزان ، ج ٩ ، ص ٢٤٨ .

- ٨٥- قرآن ، نساء / ٥ .
٨٦- قرآن ، توبه / ٣٤ ٣٥ .
٨٧- قرآن ، تكاثر / ١ .
٨٨- غررالحكم ، ج ٢ ، ص ١٠١ .
٨٩- تحف العقول ، ص ١٣٧ .
٩٠- شرح غررالحكم ، ج ١ ، ص ٣٧٤ .
٩١- همان ، ج ٣ ، ص ٣٩٦ .
٩٢- قرآن ، علق / ٦ ٧ .
٩٣- شرح غررالحكم ، ج ٣ ، ص ٣٥١ .
٩٤- غررالحكم ، ج ١ ، صص ٢٦٢ ٢٦٣ .
٩٥- همان . ص ٢٦٣ .
٩٦- الكافي ، ج ٢ ، ص ٣٠٧ ؛ الخصال ، ج ١ ، ص ١٢ ؛
ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي
(الصدوق) ، الامالي ، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات ،
بيروت ، ١٤٠٠ ق . ص ٢٤٣ ؛ ابونعيم احمد بن عبدالله بن
احمد الاصبهاني ، حلية الاولياء و طبقات الاصفياء ،
دارالفكر ، بيروت ، ج ٣ ، صص ٥٣ ، ١٠٩ ، ج ٨ ، ص ٢٥٣ ؛
ابوعبدالله محمد بن سلامة القضاعي ، مسند الشهاب ، به
تحقيق عبدالحميد السلفي ، مؤسسة الرسالة ، بيروت
، ١٤٠٧ ق . ج ١ ، ص ٣٤٣ ؛ ابوحامد محمد بن محمد
الغزالي ، احياء علوم الدين ، صحح باشراف
عبدالعزیز عزالدين السيروان ، دارالقلم ، بيروت ،
ج ٤ ، ص ١٨٢ .
٩٧- بحارالانوار، ج ٧٨ ، ص ١٢ .
٩٨- الكافي ، ج ٥ ، ص ٧٣ ، ج ٦ ، ص ٢٨٧ ؛ محمد بن
الحسن الحر العاملي ، وسائل الشيعة الي تحصيل
مسائل الشريعة ، بتصحيح و تحقيق و تذييل
عبدالرحيم الرباني الشيرازي ، داراحياء التراث
العربي ، بيروت ، ج ١٢ ، ص ١٧ . ٩٩- محمد بن محمد
الشعيري ، جامع الاخبار، تحقيق حسن المصطفوي ،
مركز نشر الكتاب ، طهران ، ١٣٨٢ ق . ص ١٢٨ ؛
بحارالانوار، ج ٧٢ ، صص ٤٧ ٤٨ .
١٠٠- نهج البلاغه ، حكمت ٣١٩ .
١٠١- بحارالانوار، ج ٧٨ ، ص ١٢ .
١٠٢- غررالحكم ، ج ١ ، ص ١٢ .
١٠٣- بحارالانوار، ج ٧٨ ، ص ٣٥٣ .
١٠٤- الكافي ، ج ٤ ، ص ٤٠٣ ؛ ابوجعفر محمد بن الحسن
الطوسي ، تهذيب الاحكام ، حققه و علق عليه السيد
حسن الموسوي الخراسان ، دارالكتب الاسلامية ، طهران
، ١٣٩٠ ق . ج ٥ . ص ١٠٢ .
١٠٥- ر. ك : محمدرضا حكيمي ، گزارشي درباره
الحياة ، چاپ سوم ، دفتر نشر فرهنگ اسلامي ، ١٣٦٩
ش . صص ٢٨ ٣١ .
١٠٦- قرآن ، نحل / ٩٧ .

- ١٠٧- نهج البلاغه ، حكمت ٢٢٩ .
- ١٠٨- همان ، حكمت ٣٧١ .
- ١٠٩- شرح غررالحكم ، ج ٥ ، ص ٣٥٧ .
- ١١٠- قرآن ، بقره / ١٦٨ .
- ١١١- قرآن ، اعراف / ٣١ .
- ١١٢- غررالحكم ، ج ٢ ، ص ٨٥ .
- ١١٣- همان . ص ٢٥٩ .
- ١١٤- الكافي ، ج ٤ ، ص ٥٣؛ من لايحضره الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٦١ .
- ١١٥- من لايحضره الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٢٧ .
- ١١٦- صحيفه سجاديه ، ترجمه صدربلاغي ، انتشارات حسينيّه ارشاد، ١٣٥٥ ش . دعای ٨ ، ص ١٤٤ .
- ١١٧- مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ج ١ ، ص ٦١ .
- ١١٨- الكافي ، ج ٤ ، ص ٥٣ .
- ١١٩- تحف العقول ، ص ٢٠٨؛ بحارالانوار، ج ٧٨ ، ١٦٥ .
- ١٢٠- شرح غررالحكم ، ج ٢ ، ص ٣٨٦ .
- ١٢١- همان ، ص ٤١٩ .
- ١٢٢- همان ، ج ٤ ، ص ٣٧٢ .
- ١٢٣- همان ، ج ٥ ، ص ٤٠٥ .
- ١٢٤- قرآن ، مائده / ١٠٥ .
- ١٢٥- قرآن ، انعام / ١٥٣ .
- ١٢٦- قرآن ، حشر / ١٨ ٢٠ .
- ١٢٧- مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة (المنسوب الى الامام الصادق عليه السلام) ، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات ، بيروت ، ١٤٠٠ ق ، ص ١٣؛ بحارالانوار، ج ٢ ، ص ٣٢؛ و از على عليه السلام : احمد بن محمد بن حجرالهيتمي ، الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع و الزندقة ، تخريج و تعليق عبدالوهاب بن عبداللطيف ، الطبعة الثانية ، مكتبة القاهرة ، ١٣٨٥ ق . ص ١٢٩؛ سليمان القندوزي الحنفي ، ينابيع المودة ، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات ، بيروت ، ج ٢ ، ص ١١٣ .
- ١٢٨- تفسير الميزان ، ج ٦ ، ص ١٦٥ .
- ١٢٩- قرآن ، بقره / ٢٨ ٢٩ .
- ١٣٠- تفسير الميزان ، ج ١ ، ص ١١١ .
- ١٣١- همان ، ص ١١٣ .
- ١٣٢- قرآن ، بقره / ٣٠ .
- ١٣٣- السيد حيدر الآملي ، نص النصوص في شرح فصوص الحكم (المقدمات) ، با تصحيحات و مقدمه و فهرستها: هانري كربين و عثمان يحيى ، قسمت ايرانشناسي انستيتو ايران و فرانسه ، تهران ، ١٣٥٣ ش ، صص ٤٨ ٤٩ .
- ١٣٤- تفسير الميزان ، ج ١ ، صص ١١٥ ١١٦ .
- ١٣٥- قرآن ، بقره / ٣١ ٣٣ .
- ١٣٦- تفسير الميزان ، ج ١ ، ص ١١٧ .
- ١٣٧- قرآن ، انبياء / ٢٧ .

- ١٣٨- تفسير الميزان ، ج ١ ، صص ١١٦ ١١٧ .
- ١٣٩- ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى ، صحيح البخارى ، شرح و تحقيق قاسم الشماعى الرفاعى ، الطبعة الاولى ، دارالقلم ، بيروت ، ١٤٠٧ ق . ج ٨ ، ص ٣٩١ ؛ ابو عبدالله احمد بن محمد الشيبانى ، مسند ، دار احياء التراث العربى ، بيروت ، ج ٢ ، ص ٢٤٤ ؛ علاء الدين بن حسام الدين المتقى الهندى ، كنز العمال فى الحاديث الاقوال و الافعال ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ١٤٠٩ ق ، ج ٦ ، ص ١٢٩ ؛ بدين صورت نيز وارد شده است : ((ان الله خلق آدم على صورته .)) الكافى ، ج ١ ، ص ١٣٤ ؛ بحارالانوار ، ج ٤ ، ص ١٢ . در شرح و تاءويل اين حديث ر . ك : امام روح الله خمينى ، چهل حديث ، چاپ ششم ، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى ، ١٣٧٤ ش . صص ٦٣١ ٦٣٦ ؛ حسن زاده آملى ، عيون مسائل النفس و سرح العيون فى شرح العيون ، چاپ اول ، انتشارات اميركبير ، ١٣٧١ ش . صص ٣٧ ٣٨ ، ٥٣ ٥٨ .
- ١٤٠- نص النصوص ، صص ٤٨ ٤٩ .
- ١٤١- قرآن ، انعام / ١٦٥ .
- ١٤٢- قرآن ، ص / ٢٦ .
- ١٤٣- قرآن ، حشر / ١٩ .
- ١٤٤- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ٦ ، ص ١٦٥ .
- ١٤٥- قرآن ، انشقاق / ٦ .
- ١٤٦- معجم مقاييس اللغة ، ج ٥ ، ص ١٦٧ .
- ١٤٧- المفردات ، ص ٤٢٦ ؛ مجدالدين ابوالسعادات المبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى ، النهاية فى غريب الحديث و الاثر ، تحقيق طاهر احمد الزاوى ، محمود محمد الطناحى ، چاپ چهارم ، افست انتشارات اسماعيليان ، قم ، ١٣٦٤ ، ش . ج ٤ ، ص ١٥٥ .
- ١٤٨- تفسير الميزان ، ج ٢٠ ، ص ٢٤٢ .
- ١٤٩- در جستجوى راه از كلام امام ، دفتر بيست و دوم ، فرهنگ و تعليم و تربيت ، چاپ اول ، انتشارات اميركبير ، ١٣٦٤ ش . ص ٣٦٤ .
- ١٥٠- الاسفار الاربعه ، ج ١ ، صص ٢١ ٢٢ .
- ١٥١- ن . ك : ابويوسف يعقوب بن اسحاق الكندى ، رسائل الكندى الفلسفية ، حققها و اخرجها و قدم لها محمد عبدالهادى ابوريدة ، دارالفكر العربى ، مصر ، ١٩٥٠ م . ص ١٧٢ .
- ١٥٢- قرآن ، آل عمران / ٧٩ .
- ١٥٣- تفسير سوره حمد ، ص ١٠٣ .
- ١٥٤- مصباح الشريعه ، ص ٧ ؛ حسن مصطفى ، ترجمه و شرح مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه ، انتشارات قلم ، ١٣٦٣ ش . صص ٤٥٣ ٤٥٤ .

۱۵۵- ((ابان بن تغلب)) از امام باقر عليه السلام این حدیث را چنین نقل کرده است که در شب معراج خدای متعال به پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمود:

((ما يتقرب الى عبد من عبادى بشىء احب الى مما افترضت عليه و انه ليتقرب الى بالنافلة حتى احبه فاذا احببته كنت اذا سمعه الذى يسمع به و بصره الذى يبصر به و لسانه الذى ينطق به و يده التى يبطش بها، ان دعانى اجبته و ان سالنى اعطيته .))
هیچ يك از بندگانم به من تقرب نجوید با عملی که نزد من محبوبتر باشد از آنچه بر او واجب کرده ام . همانا بنده من به وسیله نوافل و مستحبات که من واجب نکرده ام ولی او فقط به خاطر محبوبیت آنها نزد من انجام می دهد به من تقرب می جوید تا محبوب من می گردد. همینکه محبوب من گشت ، من گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن حمله می کند. اگر مرا بخواند اجابت می کنم و اگر از من بخواهد می بخشم .

(الكافی ، ۲ ، ص ۳۵۲؛ وسائل الشیعة ، ج ۳ ، ص ۵۳؛ و نیز ر. ك : فخرالدین محمد بن عمر الخطیب الرازی ، التفسیر الكبير، الطبعة الثالثة ، ج ۲۱ ، ص ۹۰؛ محیی الدین ابوعبدالله محمد بن علی ابن عربی ، الفتوحات المکیة ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ج ۲ ، ص ۳۴۱ .

۱۵۶- امام روح الله خمینی ، پرواز در ملكوت (اسرار الصلوة) ، به اهتمام سید احمد فهری ، چاپ اول ، نهضت زنان مسلمان ، ۱۳۵۹ ش . ج ۱ ، ص ۴۶ .

۱۵۷- امام روح الله خمینی ، مصباح الهدایة الى الخلافة و الولاية ، مقدمه از سید جلال الدین آشتیانی ، چاپ اول ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، ۱۳۷۲ ش . ص ۲۲ .

۱۵۸- تفسیر المیزان ، ج ۲ ، ص ۳۷۴ .

۱۵۹- نهج البلاغه ، حکمت ۸۹ .

۱۶۰- صحیفه نور، ج ۱۴ ، ص ۳۰ .

۱۶۱- قرآن ، نحل / ۳۶ .

۱۶۲- قرآن ، انبیاء / ۲۵ .

۱۶۳- قرآن ، اعراف ، ۵۹ .

۱۶۴- قرآن ، شعراء / ۱۰۸ .

۱۶۵- قرآن ، اعراف / ۶۵ ، شعراء / ۱۲۶ .

۱۶۶- قرآن ، اعراف / ۷۳ ، شعراء / ۱۴۴ .

۱۶۷- قرآن ، اعراف / ۸۵ ، شعراء / ۱۷۹ .

۱۶۸- قرآن ، آل عمران / ۵۱ .

۱۶۹- تفسیر المیزان ، ج ۴ ، صص ۱۱۱ ۱۱۲ .

۱۷۰- همان ، ج ۷ ، صص ۱۶۶ .

- ١٧١- قرآن ، اسراء / ٧ .
- ١٧٢- تفسير الميزان ، ج ٧ ، ص ١٦٦ .
- ١٧٣- قرآن ، شمس / ١٠ ٧ .
- ١٧٤- شرح غررالحكم ، ج ٤ ، ص ١٣٥ .
- ١٧٥- همان ، ج ٥ ، ص ٣٢٠ .
- ١٧٦- همان ، ص ٤١١ .
- ١٧٧- همان ، ج ١ ، ص ٣٤٨ .
- ١٧٨- قرآن ، آل عمران / ٢٠٠ .
- ١٧٩- تفسير الميزان ، ج ٤ ، ص ٩٢ .
- ١٨٠- قرآن ، آل عمران / ١٠٣ ١٠٤ .
- ١٨١- قرآن ، حجرات / ١٠ .
- ١٨٢- قرآن ، مائده / ٢ .
- ١٨٣- الكافى ، ج ٢ ، ص ١٦٦ .
- ١٨٤- همان ، ص ١٩٩ .
- ١٨٥- قرآن ، يونس / ٦ .
- ١٨٦- نهج البلاغه ، خطبه ١٨٥ .
- ١٨٧- قرآن ، فصلت / ٥٣ .
- ١٨٨- قرآن ، لقمان / ٢٠ .
- ١٨٩- قرآن ، يوسف / ١١١ .
- ١٩٠- قرآن ، نمل / ٦٩ .
- ١٩١- قرآن ، آل عمران / ١٣٧ .
- ١٩٢- نهج البلاغه ، نامه ٣١ .
- ١٩٣- قرآن ، شمس / ٨ ٧ .
- ١٩٤- تفسير الميزان ، ج ١٦ ، صص ١٧٨ ١٧٩ .
- ١٩٥- قرآن ، روم / ٣٠ .
- ١٩٦- نهج البلاغه ، خطبه ١ .
- ١٩٧- اسماعيل بن حماد الجوهري ، الصحاح ، تاج اللغة و صحاح العربية ، الطبعة الرابعة ، دارالعلم للملايين ، بيروت ، ١٩٩٠ م . ج ٢ ، ص ٧٨١ ؛ لسان العرب ، ج ١٠ ، ص ٢٨٥ .
- ١٩٨- ن . ك : قرآن ، مريم / ٩٠ ، انفطار / ١ .
- ١٩٩- المفردات ، ص ٣٨٢ .
- ٢٠٠- قرآن ، انعام / ١٤ .
- ٢٠١- ابومنصور محمد بن احمد الازهرى ، تهذيب اللغة ، حققه جماعة من العلماء ، الدار المصرية للتأليف و الترجمة ، مصر ، ١٣٨٤ ق . ج ١٣ ، ص ٣٢٦ ؛ الصحاح ، ج ٢ ، ص ٧٨١ ؛ امين الاسلام ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسى ، مجمع البيان فى تفسير القرآن ، مكتبة المرعشى النجفى ، قم ، ١٤٠٣ ق . ج ٢ ، ص ٢٧٩ ؛ النهاية فى غريب الحديث و الاثر ، ج ٣ ، ص ٤٥٧ ؛ فخرالدين بن محمد الطريحي ، مجمع البحرين ، المكتبة المرتضويه ، طهران ، ١٣٦٥ ش . ج ٣ ، ص ٤٣٨ .

- ۲۰۲- الصحاح ، ج ۲ ، ص ۷۸۱؛ النهاية فى غريب الحديث و الاثر، ج ۳ ، ص ۴۵۷؛ لسان العرب ، ج ۱۰ ، ص ۲۸۶ .
- ۲۰۳- چهل حديث ، ص ۱۷۹ .
- ۲۰۴- المفردات ، ص ۳۸۲ .
- ۲۰۵- النهاية فى غريب الحديث و الاثر، ج ۳ ، ص ۴۵۷ .
- ۲۰۶- جمال الدين محمد بن عبدالله بن مالك الاندلسى ، الفية ابن مالك فى النحو و الصرف ، دارالكتب المصرية ، القاهرة ، ۱۳۴۸ ق . ص ۴۱ .
- ۲۰۷- على اكبر دهخدا، لغتنامه ، چاپ اول ، سازمان لغتنامه دهخدا، ۱۳۲۵ ۱۳۵۲ ش . ذيل واژه ((طبيعت))؛ محمد معين ، فرهنگ فارسى ، چاپ چهارم ، انتشارات اميركبير، ۱۳۶۰ ش . ج ۲ ، ص ۲۲۱۳ .
- ۲۰۸- مرتضى مطهرى ، فطرت ، چاپ اول ، انجمن اسلامى دانشجويان مدرسه على ساختمان ، ۱۳۶۱ ش . صص ۲۰ ۲۱ .
- ۲۰۹- لغتنامه دهخدا، ذيل واژه ((غريزه))؛ فرهنگ معين ، ج ۲ ، ص ۲۴۱۰ .
- ۲۱۰- فرهنگ معين ، ج ۲ ، ص ۲۴۱۰ .
- ۲۱۱- فطرت ، صص ۲۱ ۲۲ .
- ۲۱۲- مثنوى معنوى ، دفتر چهارم ، ج ۲ ، ص ۴۹۴ .
- ۲۱۳- فطرت ، ص ۲۳ .
- ۲۱۴- امام روح الله خمينى ، طلب و اراده ، ترجمه و شرح سيد احمد فهري ، چاپ اول ، مركز انتشارات علمى و فرهنگى ، ۱۳۶۲ ش . صص ۱۵۲ ۱۵۳ .
- ۲۱۵- همان .
- ۲۱۶-
- شهریست پرکرشمه و خوبان ز چيزيم نيست ورنه خريدار
شش جهشت هـ شش ششم
- شمس الدين محمد حافظ شيرازى ، ديوان اشعار، به اهتمام انجوى شيرازى ، انتشارات محمد على علمى ، ۱۳۴۶ ش . ص ۲۰۴ .
- ۲۱۷-
- هرگز وجود حاضر و غايب من در ميان جمع و دلم
ششنيده اى جـاى ديگر است
- مشرف الدين مصلح بن عبدالله سعدى شيرازى .
- ۲۱۸- چهل حديث ، صص ۱۸۲ ۱۸۴ .
- ۲۱۹- قرآن ، انعام / ۷۵ ۷۹ .
- ۲۲۰- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ۷ ، صص ۱۷۷ ۱۷۸ .
- ۲۲۱- ديوان حافظ شيرازى ، ص ۶۹ .
- ۲۲۲- طلب و اراده ، صص ۱۵۲ ۱۵۳ .
- ۲۲۳- چهل حديث ، صص ۱۸۰ ۱۸۱ .

- ٢٢٤- التفسير الكبير، ج ٢٢، ص ٣٩؛ الاسفار الاربعة ، ج ١، ص ٣١ .
- ٢٢٥- ن . ك : فطرت ، صص ٤٩ ٥٠ .
- ٢٢٦- ((الحكمة هي العلم بالحقائق على ما هي عليه .)) داود بن محمود القيصرى ، شرح فصوص الحكم ، به سعى و اهتمام اسدالله المحلاتى ، چاپ سنكى ، مطبعة دارالفنون ، تهران ، ١٢٩٩ ق . ص ٢٢٦؛ ((الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقائق الموجودات على ما هي عليها...)) الاسفار الاربعة ، ج ١، ص ٢٠ .
- ٢٢٧- ((فلسفه)) مصدر جعلى عربى واژه ((فيلوسوفيا)) در زبان يونانى است . واژه ((فيلوسوفيا)) از دو واژه ((فيلو)) به معنى ((دوستدارى)) و ((سوفيا)) به معنى ((دانايى)) ساخته شده است و ((فيلوسوفيا)) يعنى ((دوستدارى دانايى)) . رسائل الكندى الفلسفية ، ص ١٧٢ .
- ٢٢٨- محسن شكوهى يكتا، مبانى تعليم و تربيت اسلامى ، دفتر تحقيقات و برنامه ريزى درسى ، ١٣٦٣ ش . ص ٦٧ .
- ٢٢٩- فطرت ، ص ٥٣ .
- ٢٣٠- قرآن ، رحمن / ٦٠ .
- ٢٣١- ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النيسابورى ، المستدرک على الصحيحين ، دارالمعرفة ، بيروت ، ج ١، ص ٢٦، ج ٤، ص ١٨١؛ النهاية فى غريب الحديث و الاثر، ج ١، ص ٢٩٩؛ جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى ، الجامع الصغير فى احاديث البشير النذير، الطبعة الاولى ، دارالفكر، بيروت ، ١٤٠١ ق . ج ١، ص ٢٦٣؛ بحارالانوار، ج ٧٣، ص ١٩٢ .
- ٢٣٢- ر . ك : فطرت ، صص ٥٣ ٥٤؛ مبانى تعليم و تربيت اسلامى ، ص ٧٢ .
- ٢٣٣- مبانى تعليم و تربيت اسلامى ، ص ٧٣ .
- ٢٣٤- ر . ك : فطرت ، ص ٥٥ .
- ٢٣٥- ر . ك : مبانى تعليم و تربيت اسلامى ، صص ٧٣ ٧٤ .
- ٢٣٦- قرآن ، اخلاص / ٤١ .
- ٢٣٧- قرآن ، بقره / ١٣٨ .
- ٢٣٨- قرآن ، اسراء / ٨٤ .
- ٢٣٩- المفردات ، ص ٢٦٩ .
- ٢٤٠- قرآن ، اعراف / ٥٨ .
- ٢٤١- قرآن ، انعام / ١٩ .
- ٢٤٢- قرآن ، روم / ٣٠ .
- ٢٤٣- قرآن ، عبس / ٢٠ .
- ٢٤٤- قرآن ، انفال / ٤٢ .
- ٢٤٥- قرآن ، نجم / ٣٩ ٤١ .
- ٢٤٦- قرآن ، بقره / ٦ ٧ .

- ٢٤٧- تفسير الميزان ، ج ١٣ ، صص ١٨٩ ١٩٣ .
- ٢٤٨- قرآن ، ابراهيم / ٤ .
- ٢٤٩- قرآن ، نازعات / ١٧ ١٩ .
- ٢٥٠- سيد محمود طالقاني ، پرتوى از قرآن ، چاپ اول ، شركت سهامى انتشار، ١٣٤٥ ش . ج ٣ ، صص ٩٢ ٩٣ .
- ٢٥١- صالح عبدالعزيز، عبدالعزيز عبدالمجيد، التربية و طرق التدريس ، الطبعة الثانية عشرة ، دارالمعارف ، القاهرة ، ١٩٧٦ م . ج ١ ، ص ١٢٤ .
- ٢٥٢- سيد محمد باقر حجتى ، اسلام و تعليم و تربيت ، دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، ج ١ ، ص ٧٩ .
- ٢٥٣- قرآن ، نوح / ٢٦ ٢٧ .
- ٢٥٤- قرآن ، روم / ١٩ .
- ٢٥٥- ابوجعفر محمد بن جرير الطبرى ، جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير الطبرى) ، الطبعة الاولى ، بولاق ، مصر، ١٣٢٣ ق . افست دارالمعرفة ، بيروت ، ١٤٠٦ ق . ج ٢١ ، ص ٢١ ، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسى ، التبيان فى تفسير القرآن ، دار احياء التراث العربى ، بيروت ، ج ٨ ، ص ٢٣٨؛ تفسير مجمع البيان ، ج ٤ ، ص ٢٢٩؛ جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى ، الدر المنثور فى التفسير بالماءثور، مكتبة المرعى النجفى ، قم ، ١٤٠٤ ق . ج ٢ ، ص ١٥؛ محمد بن محمد رضا القمى المشهدى ، تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب ، تحقيق حسين درگاهى ، الطبعة الاولى ، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى ، ١٤٠٩ ١٤١١ ق . ج ١٠ ، ص ١٨٢ .
- ٢٥٦- شهاب الدين محمد بن احمد الابشيهى ، المستطرف فى كل فن مستظرف ، شرحها و حققها مفيد محمد قمى ، الطبعة الثانية ، دارالكتب العلمية ، بيروت ، ١٤٠٦ ق . ج ٢ ، ص ٤٧٨ .
- ٢٥٧- غررالحكم ، ج ١ ، ص ٣٤٠ .
- ٢٥٨- همان ، ص ٢٨٨ .
- ٢٥٩- اسماعيل حقى البروسوى ، روح البيان فى تفسير القرآن ، طبع حجرى ، المطبعة العثمانية ، مصر، ١٣٠٦ ق . ج ١ ، ص ١٠٤ .
- ٢٦٠- التربية و طرق التدريس ، ج ١ ، ص ١٢٨ .
- ٢٦١- همان ، صص ٨٤ ٨٦ .
- ٢٦٢- قرآن ، روم / ١٢ .
- ٢٦٣- مسند احمد بن حنبل ، ج ٢ ، صص ٢٧٥ ، ٣٩٣ .
- ٢٦٤- مباني تعليم و تربيت اسلامى ، ص ١٢٣ .
- ٢٦٥- الكافى ، ج ٢ ، ص ٣٧٥؛ الشيخ عباس القمى ، سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، مؤسسه انتشارات فراهانى ، تهران ، ج ١ ، ص ١٦٦ .
- ٢٦٦- مسند احمد بن حنبل ، ج ٤ ، ص ٤٠٥ .

- ۲۶۷- مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ج ۱ ، ص ۴۵ .
- ۲۶۸- ((طالچ)) به معنی بدکردار، تبهکار و فاسد است . فرهنگ معین ، ج ۲ ، ص ۲۲۰۲ .
- ۲۶۹- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ، ج ۱ ، ص ۳۳۴ .
- ۲۷۰- امالی الصدوق ، ص ۲۸؛ بحارالانوار، ج ۱ ، ص ۲۰۲ ، ج ۷۴ ، صص ۱۸۵ ۱۸۶ .
- ۲۷۱- قرآن ، فرقان / ۲۷ ۲۹ .
- ۲۷۲- ((حارث بن عبدالله)) مشهور به ((حارث اعور)) یا ((حارث همدانی)) از خواص اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام و یکی از ده نفر یاران مورد اعتماد آن حضرت بوده است . ((ذهبی)) او را از بزرگان علمای تابعین شمرده و از قول ((ابوبکر بن ابی داود)) آورده است که او فقیه ترین مردمان بوده است . درگذشت وی را به سال ۶۵ هجری نوشته اند . ر . ک : ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی ، اختیار معرفة الرجال (رجال الكشي) ، صححه و علق علیه و قدم له حسن المصطفوی ، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش .
- ص ۸۹؛ شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی ، میزان الاعتدال فی نقد الرجال ، تحقیق علی محمد البجاوی ، دارالفکر، بیروت ، ج ۱ ، صص ۴۳۷ ۴۳۵؛ قاضی نورالله شوشتری ، مجالس المؤمنین ، انتشارات کتابفروشی اسلامیة ، تهران ، ۱۳۵۴ ش . ج ۱ ، صص ۳۰۸ ۳۰۹؛ شیخ عباس قمی ، منتهی الآمال ، انتشارات جاویدان ، تهران ج ۱ ، صص ۲۴۰ ۲۴۱؛ السید ابوالقاسم الموسوی الخوئی ، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة ، دارالزهراء، بیروت ، ۱۴۰۳ ق . ج ۴ ، صص ۱۹۶ ۱۹۷ .
- ۲۷۳- نهج البلاغه ، نامه ۶۹ .
- ۲۷۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰ ، ص ۲۷۲ .
- ۲۷۵- غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۲۲۴ .
- ۲۷۶- تحف العقول ، صص ۱۶۴ ۱۶۵ .
- ۲۷۷- غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۲۲۴ .
- ۲۷۸- ر . ک : مبانی تعلیم و تربیت اسلامی ، ص ۱۳۱ .
- ۲۷۹- قرآن ، عبس / ۲۴ .
- ۲۸۰- الکافی ، ج ۱ ، ص ۵۰؛ محمد بن المرتضی المدعو ملا محسن الفیض الکاشانی ، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن ، تصحیح حسن الحسینی اللواسانی النجفی ، الطبعة الخامسة ، المكتبة الاسلامية ، طهران ، ۱۳۵۶ ش . ج ۲ ، ص ۷۸۹؛ وسائل الشيعة ، ج ۱۸ ، ص ۴۳ .
- ۲۸۱- صحیفه نور، ج ۱۳ ، ص ۲۶۵ .
- ۲۸۲- قرآن ، آل عمران / ۱۶۴ .
- ۲۸۳- زین الدین بن علی بن احمد العاملی (الشهید الثانی) ، منیة المرید فی آداب المفید و

- المستفيد، اعداد السيد احمد الحسيني ، مجمع
الذخائر الاسلامية ، قم ، ١٤٠٢ ق . ص ٢٦ .
- ٢٨٤- نحو التربية الاسلامية الخبرة ، صص ٢٤ ٢٥ ، به
نقل از باقر شريف قريشي ، نظام تربيتي اسلام ، چاپ
اول ، انتشارات فجر ، ١٣٦٢ ش . ص ٧٧ .
- ٢٨٥- صحيفه نور، ج ٦ ، ص ٢٣٧ .
- ٢٨٦- ن . ك : نظام تربيتي اسلام ، ص ٨٥ .
- ٢٨٧- قرآن ، اعراف / ٣٤ .
- ٢٨٨- قرآن ، جاثيه / ٢٨ .
- ٢٨٩- قرآن ، انعام / ١٠٨ .
- قرآن ، جاثيه / ٢٨ .
- ٢٩٠- قرآن ، مائده / ٦٦ .
- ٢٩١- قرآن ، آل عمران / ١١٣ .
- ٢٩٢- قرآن ، غافر / ٥ .
- ٢٩٣- قرآن ، يونس / ٤٧ .
- ٢٩٤- تفسير الميزان ، ج ٤ ، صص ٩٦ ٩٧ .
- ٢٩٥- نهج البلاغه ، نامه ٤٥ .
- ٢٩٦- ن . ك : السيد جعفر مرتضى العاملي ، الصحيح
من سيرة النبي الاعظم ، قم ، ١٤٠٠ ق . ج ١ ، صص ٨١
٨٢ .
- ٢٩٧- ن . ك : همان ، ص ٨٢ .
- ٢٩٨- نهج البلاغه ، خطبه ٢٦ .
- ٢٩٩- ن . ك : ابوزيد عبدالرحمن بن محمد بن خلدون
، ديوان المبتداء و الخبر في تاريخ العرب و
البربر و من عاصرهم من ذوى الشاءن الاكبر (تاريخ
ابن خلدون) ، تحقيق خليل شمادة و سهيل زكار ،
الطبعة الثانية ، بيروت ، ١٤٠٨ ق . ج ١ (المقدمة
) صص ١٠٨ ١٠٩ .
- ٣٠٠- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ١ ، صص ٤٣٢ ٤٣٨ .

- سیری در تربیت اسلامی
- ۳۰۱- ن . ك : ابراهیم رشیدپور، آینه های جیبی آقای مك لوهان ، چاپ دوم ، انتشارات سروش ، ۱۳۵۴ ش . صص ۷ ، ۲۸ ، ۱۳۲ .
- ۳۰۲- مرتضی مطهری ، بیست گفتار، چاپ پنجم ، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸ ش ، ص ۱۷۴ .
- ۳۰۳- قرآن ، لقمان / ۳۲ . ۳۰۴- نهج البلاغه ، حکمت ۲۱۷ .
- ۳۰۵- بیست گفتار، ص ۱۷۶ .
- ۳۰۶- الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۵۳ .
- ۳۰۷- همان .
- ۳۰۸- ن . ك : ژان ژاک روسو، امیل ، ترجمه غلامحسین زیرک زاده ، چاپ چهارم ، انتشارات شرکت سهامی چهر، ۱۳۴۲ ش . صص ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۵ .
- ۳۰۹- دیوان حافظ شیرازی ، ص ۱۱۶ .
- ۳۱۰- بیست گفتار، ص ۱۶۶ .
- ۳۱۱- مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ .
- ۳۱۲- نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۲ .
- ۳۱۳- ن . ك : بیست گفتار، ص ۱۷۶ .
- ۳۱۴- قرآن ، جمعه / ۱۰ .
- ۳۱۵- چهل حدیث ، ص ۱۲۰ .
- ۳۱۶- قرآن ، قصص / ۷۷ .
- ۳۱۷- قرآن ، ملك / ۱۵ .
- ۳۱۸- کنز العمال ، ج ۴ ، ص ۴ .
- ۳۱۹- ارشاد القلوب ، ج ۱ ، ص ۲۰۳؛ مستدرک الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۲۰ .
- ۳۲۰- وسائل الشیعة ، ج ۱۲ ، ص ۱۳ .
- ۳۲۱- ابوحنیفه النعمان بن محمد التمیمی المغربي ، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام ، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی ، دارالمعارف ، القاهرة ، ۱۳۸۹ ق . ج ۲ ، ص ۱۵؛ مستدرک الوسائل ، ج ۱۳ ، ص ۱۳ .
- ۳۲۲- ((ابو عبدالله محمد بن منکدر قرشی تمیمی)) از زاهدان و بزرگان اهل حدیث است . برخی از اصحاب پیامبر را درک کرده و از آنان روایت کرده است . حدود دویست حدیث از وی روایت شده است . بزرگان اهل سنت او را در نهایت زهد و استواری شمرده اند و مورد اعتماد و وثوق معرفی کرده اند . وی از جمله رجال عامه است که میل و محبتی شدید به ائمه علیهم السلام داشته است . او در سال ۱۳۰ هجری درگذشته است .
- ر . ك : ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری ، التاريخ الكبير، دارالفکر، بیروت ، ۱۴۰۷ ق ، ج ۱ ، صص ۲۱۹ ، ۲۲۰؛ حلیة الاولیاء، ج ۳ ، صص ۱۴۶ ، ۱۵۸؛ رجال الکشی ، ص ۳۹۰؛ ابوالفرج عبدالرحمن بن قلعه جی ،

الطبعة الرابعة ، دارالمعرفة ، بيروت ، ١٤٠٦ ق .
ج ٢ ، صص ١٤٠ ١٤٤؛ شمس الدين ابو عبدالله محمد بن
احمد بن عثمان الذهبى ، سير اعلام النبلاء ، اشرف
على تحقيق الكتاب و خرج احاديثه شعيب الارنؤوط ،
الطبعة الثامنة ، مؤسسة الرسالة ، بيروت ، ١٤١٢
ق . ج ٥ ، صص ٣٥٣ ٣٦١؛ معجم رجال الحديث ، ج ١٧ ، ص
٢٧٨ .

٣٢٣- الكافى ، ج ٥ ، صص ٧٣ ٧٤؛ تهذيب الاحكام ، ج
٦ ، ص ٣٢٥ .
٣٢٤- همان .

٣٢٥- امير مؤمنان على عليه السلام در خطبه ((قاصعه))
(خطبه ١٩٢ نهج البلاغه) چنين فرموده است :
(فاعتبروا بما كان من فعل الله بابلis اذ احبط عمله
الطويل ، و جهده الجهيد ، و كان قد عبد الله ستة آلاف
سنة ، لا يدري امن سنى الدنيا ام من سنى الآخرة ، عن
كبر ساعة واحدة .)

از آنچه خداوند درباره ابليس انجام داده است ،
عبرت گيريد ، زيرا اعمال طولانى و كوششهاى فراوان
او را (به سبب استكبارى كه كرد) از بين برد . او
خداوند را شش هزار سال عبادت کرده بود كه معلوم
نيست از سالهاى دنيايى بوده است يا از سالهاى
آخرتى ؛ اما با ساعتى تكبر همه را نابود ساخت .

٣٢٦- قرآن ، اعراف / ١١ .

٣٢٧- قرآن ، كهف / ٥٠ .

٣٢٨- قرآن ، بقره / ٣٤ .

٣٢٩- قرآن ، انبياء / ٢٧ .

٣٣٠- قرآن ، فصلت / ٣١ .

٣٣١- قرآن ، حجر / ٣٩ ٤٢ .

٣٣٢- اين امر در قرآن كريم در سوره اعراف آيات ١٢
١٣ چنين آمده است :

((قال ما منعك الا تسجد اذ امرتك ، قال انا خير
منه خلقتنى من نار و خلقته من طين ، قال فاهبط
منها فما يكون لك ان تتكبر فيها فاخرج انك من
الصاغرين .))

فرمود: چون تو را به سجده فرمان دادم چه چيز تو
را بازداشت از اينكه سجده كنى ؟ گفتم : من از او
بهترم . مرا از آتش آفريدى و او را از گل آفريدى
. فرمود: از آن (مقام) فرو شو ، تو را نرسد كه در
آن (جاىگاه) تكبر نمايى . پس بيرون شو كه تو از
خوارشدگانى .

٣٣٣- پتفسير الميزان ، ج ١٢ ، ص ١٦٥ .

٣٣٤- همان ، ص ١٦٦ .

٣٣٥- قرآن ، نحل / ١٠٠ .

- ٣٣٦- قرآن ، حج / ٤ .
- ٣٣٧- قرآن ، اسراء / ٦٥ .
- ٣٣٨- تفسير الميزان ، ج ٨ ، صص ٤٠ .
- ٣٣٩- قرآن ، نساء / ١٢٠ .
- ٣٤٠- تفسير الميزان ، ج ٨ ، ص ٤١ ٤٢ .
- ٣٤١- قرآن ، اعراف / ٢٧ .
- ٣٤٢- تفسير الميزان ، ج ١٢ ، ص ١٦٤ .
- ٣٤٣- محمد مهدي بن ابي ذر النراقى ، جامع السعادات ، تحقيق السيد محمد كلانتر ، الطبعة الثانية ، منشورات جامعة النجف الدينية ، ١٣٨٣ ق ، ج ١ ، ص ٣٦ .
- ٣٤٤- قرآن ، دهر / ٣ .
- ٣٤٥- تفسير الميزان ، ج ٢٠ ، ص ١٢٢ .
- ٣٤٦- صحيفه نور ، ج ١٥ ، ص ٧٨ .
- ٣٤٧- ن . ك : ناصر مكارم شيرازى ، با همكارى جمعى از نويسندگان ، تفسير نمونه ، دارالكتب الاسلاميه ، تهران ، ج ١٠ ، صص ١٤٥ ١٤٦ .
- ٣٤٨- قرآن ، رعد / ١١ .
- ٣٤٩- الامام روح الله الخمينى ، انوار الهداية فى التعليقة على الكفاية ، الطبعة الثانية ، مؤسسه تنظيم و نشر آثار الامام الخمينى ، ١٤١٥ ق . ج ١ ، صص ٨٥ ٨٦ .
- ٣٥٠- نهج البلاغه ، حكمت ٣٨٦ ؛ ابو عبدالله محمد بن سلامة القضاعى ، دستور المعالم الحكم و مآثور مكارم الشيم من كلام اميرالمؤمنين على بن ابي طالب كرم الله وجهه ، مطبعة السعادة ، مصر ، ١٣٣٢ ق . ص ٢٨ .
- ٣٥١- سخنى است مشهور :
(من طلب شيئاً وجد وجد و من قرع باباً و لج و لج
(. (.
- هر كه چيزى را بجويد و جدت كند آن را بيايد و هر كه درى را بكوبد و پافشارى كند وارد آن خواهد شد .
كمال الدين ميثم بن على بن ميثم البحرانى ، شرح نهج البلاغه ، دفتر تبليغات اسلامى ، قم ، ١٣٦٢ ش . ج ٥ ، ص ٤٣٥ .
- ٣٥٢- مثنوى معنوى ، دفتر سوم ، ج ٢ ، ص ٢٧٣ .
- ٣٥٣- ن . ك : صحيفه نور ، ج ١١ ، ص ٨٣ .
- ٣٥٤- غررالحكم ، ج ٢ ، ص ٢٣ .
- ٣٥٥- امالى صدوق ، ص ٢٧٠ ؛ بحارالانوار ، ج ٧٠ ، ص ٢٠٥ .
- ٣٥٦- قرآن ، فاطر / ١٨ .
- ٣٥٧- نهج البلاغه ، خطبه ٨٦ .
- ٣٥٨- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ١٣ ، ص ١٩٣ .
- ٣٥٩- قرآن ، بقره / ١٤٣ .

- ٣٦٠- قرآن ، لقمان / ١٩ .
- ٣٦١- نهج البلاغه ، حكمت ٧٠ .
- ٣٦٢- تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ٣٢٩ : تفسير الصافى ، ج ١ ، ص ٩٩٩ .
- ٣٦٣- قرآن ، اسراء / ١١٠ .
- ٣٦٤- قرآن ، اسراء / ١١٠ .
- ٣٦٥- قرآن ، اسراء / ٢٩ .
- ٣٦٦- قرآن ، فرقان / ٦٧ .
- ٣٦٧- قرآن ، فرقان / ٦٧ .
- ٣٦٨- تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ٣٢٩ : تفسير الصافى ، ج ١ ، ص ٩٩٩ .
- ٣٦٩- تفسير العياشى ، ج ٢ ، صص ٣١٨ ٣١٩ : تفسير الصافى ، ج ١ ، ص ٩٩٩ : عبدعلى ابن جمعة الحويزى العروسى ، تفسير نور الثقليين ، صححه و علق عليه و اشرف على طبعه هاشم الرسولى المحلاتى ، دارالكتب العلمية ، قم ، ج ٣ ، صص ٢٣٣ ٢٣٤ : تفسير كنز الدقائق ، ج ٧ ، صص ٥٣٤ ٥٣٧ : السيد هاشم بن سليمان الحسينى البحرانى . البرهان فى تفسير القرآن ، موسسه مطبوعاتى اسماعيليان ، قم ، ج ٢ ، ص ٤٥٣ .
- ٣٧٠- ر. ك : تفسير العياشى ، ج ٢ ، صص ٣١٨ ٣١٩ : ابوالحسن على بن احمد الواحدى النيشابورى ، اسباب النزول ، دارالكتب العلمية ، بيروت ، ١٣٩٥ ق ، ص ٢٠٠ : محمد باقر محقق ، نمونه بينات در شاءن نزول آيات ، چاپ دوم ، انتشارات اسلامى ، ١٣٥٩ ش ، ص ٥١٤ .
- ٣٧١- تفسير نمونه ، ج ١٢ ، صص ٣٢٧ ٣٢٩ .
- ٣٧٢- ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى ، الادب المفرد ، نشره قصى محب الدين الخطيب ، القاهرة ، ١٣٧٩ ق . ص ٤٤٧ : ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى ، سنن الترمذى ، دارالفكر ، بيروت ، ج ٤ ، ص ٣١٦ : مسند الشهاب ، ج ١ ، ص ٤٣١ .
- ٣٧٣- نهج البلاغه ، حكمت ٢٦٨ .
- ٣٧٤- مبانى تعليم و تربيت اسلامى ، صص ١٢٦ ١٣٠ .
- ٣٧٥- وسائل الشيعة ، ج ٨ ، ص ٥٠٢ .
- ٣٧٦- نهج البلاغه ، حكمت ٩٠ .
- ٣٧٧- الكافى ، ج ١ ، ص ٦٧ .
- ٣٧٨- غررالحكم ، ج ١ ، ص ٣٥٥ .
- ٣٧٩- قرآن ، بقره / ١١٩ ، فاطر / ٢٤ .
- ٣٨٠- قرآن ، فرقان / ٥٦ .
- ٣٨١- قرآن ، حجر / ٤٩ ٥٠ .
- ٣٨٢- نهج البلاغه ، خطبه ١٦ .
- ٣٨٣- شرح غررالحكم ، ج ٥ ، ص ٢٦٦ .
- ٣٨٤- نهج البلاغه ، حكمت ١٠٨ .
- ٣٨٥- غررالحكم ، ج ٢ ، صص ٢٢ ٢٣ .

- ۳۸۶- ابوعلی احمد بن محمد مسکویه الرازی ، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق ، قدم له حسن تمیم ، دار مکتبه الحیاة للطباعة و النشر، بیروت ، صص ۴۵ ۴۶؛ الشیخ الرئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله (ابن سینا)، الشفاء، راجعه و قدم له ابراهیم مدکور، تحقیق جماعة من العلماء، القاهرة ، ۱۳۸۰ ق . افست مکتبه المرعشی النجفی ، قم ، ۱۴۰۵ ق . الالهیات ، ص ۴۵۵؛ نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی ، اخلاق ناصری ، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی ، علیرضا حیدری ، چاپ دوم ، انتشارات خوارزمی ، ۱۳۶۰ ش . ص ۱۳۱ .
- ۳۸۷- محمد مهدی بن ابی ذر نراقی ، علم اخلاق اسلامی ، ترجمه سید جلال الدین مجتبی مینوی ، چاپ اول ، انتشارات حکمت ، ۱۴۰۵ ق ، ج ۱ ، صص ۴۱ ۴۲ .
- ۳۸۸- سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری ، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی ، انتشارات طهوری ، ۱۳۶۱ ش . صص ۶۱ ۶۲ .
- ۳۸۹- فرهنگ معین ، ج ۱ ، ص ۱۰۵۶ .
- ۳۹۰- همان ، ص ۱۱۴۲؛ لغتنامه دهخدا، ذیل واژه ((تمکن)) .
- ۳۹۱- قرآن ، نور / ۲۱ .
- ۳۹۲- المفردات ، ص ۱۵۲ .
- ۳۹۳- قرآن ، نوح / ۱۳ ۱۴ .
- ۳۹۴- تفسیر المیزان ، ج ۱۱ ، ص ۶۰ .
- ۳۹۵- امالی الصدوقی ، ص ۳۶۲؛ بحارالانوار، ج ۷۷ ، ص ۳۸۳ .
- ۳۹۶- جلال الدین محمد بلخی (مولوی) ، مثنوی معنوی ، به کوشش توفیق . ه سبحانی ، چاپ دوم ، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۷۳ ش . ص ۵۸ .
- ۳۹۷- قرآن ، بقره / ۲۸۶ .
- ۳۹۸- تفسیر المیزان ، ج ۲ ، ص ۴۴۳ .
- ۳۹۹- قرآن ، بقره / ۲۳۳ .
- ۴۰۰- ر. ک : سید محمد باقر حجتی ، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، ۱۳۶۰ ش . ص ۴۸ .
- ۴۰۱- قرآن ، نحل / ۶۷ .
- ۴۰۲- قرآن ، بقره / ۲۱۹ .
- ۴۰۳- قرآن ، نساء / ۴۳ .
- ۴۰۴- قرآن ، مائده / ۹۰ ۹۱ .
- ۴۰۵- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم ، صص ۴۸ ۵۰ .
- ۴۰۶- ((ابوعبدالرحمان عبدالله بن حبیب سلمی)) بنابر آنچه ((برقی)) در کتاب رجال خود آورده ، از خواص اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام از ((مضر)) بوده است . ن . ک : ابوجعفر احمد بن ابی عبدالله البرقی ، کتاب

- الرجال ، تصحيح السيد كاظم الموسوي الميامي ،
انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۲ ش . ص ۵ .
- ۴۰۷- منية المرید، ص ۱۹۰؛ بحارالانوار، ج ۹۲، ص
۱۰۶ .
- ۴۰۸- الكافي ، ج ۸ ، ص ۲۶۸ : بحارالانوار، ج ۱ ، ص
۸۵ ، ج ۱۶ ، صص ۲۸۰ ۲۸۱ .
- ۴۰۹- ن . ك : بحارالانوار، ج ۲۵ ، ص ۲۷۶ ، ج ۱۱۰ ، ص
۷۸ .
- ۴۱۰- الكافي ، ج ۲ ، ص ۴۳ .
- ۴۱۱- همان ، صص ۴۳ ۴۴ .
- ۴۱۲- لغتنامه دهخدا، ذیل واژه های ((تسهیل)) و
((تیسیر))؛ فرهنگ معین ، ج ۱ ، صص ۱۰۸۳ ، ۱۱۸۰ .
- ۴۱۳- قرآن ، عبس / ۱۷ ۲۰ .
- ۴۱۴- قرآن ، قمر / ۱۷ .
- ۴۱۵- تفسیر المیزان ، ج ۱۹ ، ص ۶۹ .
- ۴۱۶- قرآن ، بقره / ۱۸۵ .
- ۴۱۷- قرآن ، حج / ۷۸ .
- ۴۱۸- ((فاقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل
خلق الله ذلك الدين القيم.)) قرآن ، روم / ۳۰ .
- ۴۱۹- ن . ك : حسين بن علي بن صادق بحراني ، ره
توشه (الطريق الى الله) ، ترجمه علی الهی ، چاپ اول
، انتشارات الزهراء ، ۱۳۷۰ ش . صص ۱۶ ۱۷ .
- ۴۲۰- الكافي ، ج ۵ ، ص ۴۹۴ .
- ۴۲۱- كنز العمال ، ج ۳ ، ص ۴۷ .
- ۴۲۲- همان .
- ۴۲۳- ابوبكر احمد بن علي الخطيب البغدادي ، تاريخ
بغداد او مدينة السلام ، دارالكتب العلمية ، بيروت
، ج ۷ ، ص ۲۰۹ .
- ۴۲۴- امام خميني (ره) در اين باره چنين فرموده
است :
- ((در مسائل ملايمت و جهت رحمت بيشتري از جهت خشونت
تاءثير مي كند. من در زمان اختناق رضاخاني وقتي
در مدرسه فيضيه صحبت مي كردم . آن گاه كه از جهنم
و عذاب الهی بحث مي كردم همه خشکشان می زد، ولی
وقتي از رحمت حرف می زدم ، می دیدم كه دلها نرم
می شود و اشکها سرازير می گردد و اين تاءثير رحمت
است ، با ملايمت انسان بهتر می تواند مسائل را حل
کند تا شدت .))
- صحيفه نور، ج ۱۸ ، ص ۱۵۳ .
- ۴۲۵- قرآن ، آل عمران / ۱۵۹ .
- ۴۲۶- الادب المفرد، ص ۱۶۷؛ الجامع الصغير، ج ۲ ، ص
۷۶۱ .
- ۴۲۷- الكافي ، ج ۲ ، ص ۱۲۰؛ وسائل الشيعة ، ج ۱۱ ،
ص ۲۱۵ .

- ۴۲۸- نهج البلاغه ، حکمت ۱۹۳ .
- ۴۲۹- همان ، نامه ۶۹ .
- ۴۳۰- همان ، حکمت ۳۱۲ .
- ۴۳۱- الکافی ، ج ۲ ، ص ۸۶ ، امام خمینی (ره) درباره این حقیقت می نویسد:
 ((سالك در هر مرتبه که هست ، چه در ریاضات و مجاهدات علمیه یا نفسانیه یا عملیه ، مراعات حال خود را بکند و با رفق و مدارا با نفس رفتار نماید و زاید بر طاقت و حالت خود تحمیل آن نکند؛ خصوصا برای جوانها و تازه کارها این مطلب از مهمات است که ممکن است اگر جوانها با رفق و مدارا با نفس رفتار نکنند و حظوظ طبیعت را به اندازه احتیاج آن از طریق محله ادا نکنند، گرفتار خطر عظیمی شوند که جبران آن را نتوانند کرد؛ و آن خطر آن است که گاه نفس به واسطه سخت گیری فوق العاده و عنان گیری بی اندازه ، عنان گسیخته شود و زمام اختیار را از دست بگیرد و اقتضائات طبیعت که متراکم شد و آتش تیز شهوت که در تحت فشار بی اندازه ریاضت واقع شد، ناچار محترق شود و مملکت را بسوزاند. و اگر خدای نخواستہ سالکی عنان گسیخته شود یا زاهدی بی اختیار شود، چنان در پرتگاه افتد که روی نجات را هرگز نبیند و به طریق سعادت و رستگاری هیچ گاه عود نکند...))
- بالجمله ، بر سالك راه آخرت مراعات احوال ادبار و اقبال نفس لازم است ؛ و چنانکه از حظوظ نباید مطلقا جلوگیری کند که منشاء مفسد عظیم است ، نباید در سلوک از جهت عبادات و ریاضات عملیه به نفس سخت گیری کند و آن را تحت فشار قرار دهد؛ خصوصا در ایام جوانی و ابتدای سلوک که آن نیز منشاء انزجار و تنفر نفس شود و گاه شود که انسان را از ذکر حق منصرف کند.))
- امام روح الله خمینی ، آداب الصلوة ، چاپ دوم ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱۳۷۲ ش . صص ۲۵-۲۷ .
- ۴۳۲- مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، ج ۲ ، ص ۷۳ .
- ۴۳۳- الخصال ، ج ۲ ، صص ۳۵۴-۳۵۵ ؛ وسائل الشیعة ، ج ۱۱ ، ص ۴۳۰ .
- ۴۳۴- الکافی ، ج ۶ ، ص ۵۰ .
- ۴۳۵- ((طریحی)) در معنای زهد می نویسد: ((زهد در چیزی عبارت است از ترك آن و پشت کردن بدان .))
- مجمع البحرین ، ج ۳ ، ص ۵۹ .
- ۴۳۶- مستدرک الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۵۴ .
- ۴۳۷- شرح غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۶۰ .

- ٤٣٨- رضى الدين ابوالفضل على بن ابي نصر الطبرسى ، مشكاة الانوار فى غرر الاخبار، الطبعة الثالثة ، مؤسسة النور للمطبوعات ، بيروت ، ص ١٢٢ .
- ٤٣٩- شرح غررالحكم ، ج ٥ ، ص ٤٤٣ .
- ٤٤٠- غررالحكم ، ج ١ ، ص ٢٩ .
- ٤٤١- مستدرك الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥١ .
- ٤٤٢- الكافى ، ج ٢ ، ص ١٧ .
- ٤٤٣- مرتضى مطهرى ، سبرى در نهج البلاغه ، چاپ دوم ، انتشارات عين الهى ، ١٣٥٨ ش . صص ٢١٦ ٢١٨ .
- ٤٤٤- ابوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الصدوق) ، معانى الاخبار، عنى به تصحيحه على اكبر الغفارى ، مكتبة الصدوق ، طهران ، ١٣٧٩ ق . ص ٢٦١؛ بحارالانوار، ج ٧٧ ، صص ٢٠ ٢١ .
- ٤٤٥- شرح غررالحكم ، ج ٢ ، ص ٦٣ .
- ٤٤٦- نهج البلاغه ، كلام ٨١ .
- ٤٤٧- الكافى ، ج ٢ ، ص ١٢٨؛ بحارالانوار، ج ٧٣ ، ص ٥٠ .
- ٤٤٨- مشكاة الانوار، ص ٢٦٨ .
- ٤٤٩- ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسى ، الامالى ، قدم له السيد محمد صادق بحر العلوم ، المطبعة الحيدرية ، النجف ، ج ٢ ، ص ١٤٤؛ رضى الدين ابونصر الحسن بن الفضل الطبرسى ، مكارم الاخلاق ، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات ، بيروت ، ١٣٩٢ ق . ص ٤٦٣ .
- ٤٥٠- حلية الاولياء، ج ١ ، ص ٧٩ .
- ٤٥١- مسند الشهاب ، ج ١ ، ص ١٨٨؛ الجامع الصغير، ج ٢ ، ص ٣٤ .
- ٤٥٢- تحف العقول ، ص ٢٦٦؛ بحارالانوار، ج ٧٨ ، ص ٢٤٠ .
- ٤٥٣- غررالحكم ، ج ٢ ، ص ٢١٦ .
- ٤٥٤- امالى الصدوق ، ص ١٨٩؛ الخصال ، ج ١ ، ص ٧٩ .
- ٤٥٥- فريد الدين ابوحامد محمد بن ابي بكر (عطار نيشابورى) ، مصيبت نامہ ، به اهتمام و تصحيح نورانى وصال ، كتابفروشى زوار، ١٣٥٦ ش . ص ١٤٥ .
- ٤٥٦- لسان العرب ، ج ٩ ، ص ٣٢٦ .
- ٤٥٧- قرآن ، بقره / ٢٤٢ .
- ٤٥٨- امام صادق عليه السلام فرموده است :
 ((ان الله على الناس حجتين : حجة ظاهرة و حجة باطنة ؛ فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة عليهم السلام ، و اما الباطنة فالعقول .))
 خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشكار و حجت پنهان ، حجت آشكار رسولان و پیامبران و امامانند و حجت پنهان عقل مردم است .
 الكافى ، ج ٢ ، ص ١٦ .

- ۴۵۹- ن . ك : محمدباقر الملکی الميانجی ، توحيد الامامية ، الطبعة الاولى ، مؤسسة الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی ، ۱۴۱۵ ق ، ص ۲۱ .
- ۴۶۰- الكافي ، ج ۲ ، ص ۱۱ .
- ۴۶۱- همان .
- ۴۶۲- احمد بن محمد مهدي نراقی ، مثنوی طاقدیس ، به اهتمام حسن نراقی ، چاپ دوم ، انتشارات اميرکبير ، ۱۳۶۲ ش . ص ۱۴۶ .
- ۴۶۳- تفسير الميزان ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ .
- ۴۶۴- المفردات ، ص ۳۴۲ ؛ لسان العرب ، ج ۹ ، ص ۳۲۷ .
- ۴۶۵- تفسير الميزان ، ج ۲ ، ص ۲۴۷ .
- ۴۶۶- همان ، صص ۲۴۹ ، ۲۵۰ .
- ۴۶۷- قرآن ، ملك / ۱۰ .
- ۴۶۸- تفسير الميزان ، ج ۱۹ ، ص ۳۵۳ .
- ۴۶۹- نهج البلاغه ، خطبه ۱ .
- ۴۷۰- ن . ك : معجم رجال الحديث ، ج ۱۹ ، صص ۲۷۱ ، ۲۹۵ .
- ۴۷۱- قرآن ، زمر / ۱۷ ، ۱۸ .
- ۴۷۲- الكافي ، ج ۲ ، ص ۱۳ .
- ۴۷۳- مرتضى مطهری ، تعليم و تربيت در اسلام ، چاپ چهاردهم ، انتشارات صدرا ، ۱۳۶۷ ش . ص ۳۸ .
- ۴۷۴- ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد البرقي ، المحاسن ، به اهتمام جلال الدين الحسيني المحدث ، دارالكتب الاسلامية ، طهران ، ۱۳۷۰ ق ، صص ۲۲۹ ، ۲۳۰ .
- ۴۷۵- قرآن ، بقره / ۱۶۳ ، ۱۶۴ .
- ۴۷۶- الكافي ، ج ۲ ، ص ۱۳ .
- ۴۷۷- قرآن ، انعام / ۳۲ .
- ۴۷۸- الكافي ، ج ۲ ، ص ۱۴ .
- ۴۷۹- قرآن ، انفال / ۲۲ .
- ۴۸۰- قرآن ، يونس / ۱۰۰ .
- ۴۸۱- قطب الدين ابوالحسن محمد بن الحسين بيهقي كيدري ، ديوان امام علي عليه السلام ، تصحيح ، ترجمه ، مقدمه ، اضافات و تعليقات ابوالقاسم امامي ، چاپ اول ، انتشارات اسوه ، ۱۳۷۳ ش . ص ۳۷۰ ؛ و نیز ر . ك : المفردات ، ص ۳۴۲ .
- ۴۸۲- مثنوی معنوی ، دفتر چهارم ، ج ۲ ، صص ۳۹۳ ، ۳۹۴ .
- ۴۸۳- همان ، دفتر پنجم ، ج ۳ ، ص ۱۹۵ .
- ۴۸۴- همان ، دفتر سوم ، ج ۲ ، ص ۸۸ .
- ۴۸۵- همان ، دفتر چهارم ، ج ۲ ، ص ۴۷۵ .
- ۴۸۶- همان ، دفتر پنجم ، ج ۳ ، ص ۲۰۶ .
- ۴۸۷- ن . ك : عبدالله جوادی آملی ، عرفان و حماسه ، چاپ اول ، مركز نشر فرهنگي رجاء ، ۱۳۷۲ ش ، ص ۱۲۰ .
- ۴۸۸- قرآن ، فتح / ۴۸ .
- ۴۸۹- شرح غررالحكم ، ج ۲ ، ص ۴۷۲ .

- ۴۹۰- مصباح الشريعة ، ص ۱۱۴؛ بحارالانوار، ج ۷۱ ، ص ۳۲۶ .
- ۴۹۱- ((هند بن ابی هاله تمیمی)) ناپسری و تربیت شده پیامبر اکرم ﷺ است که به منزله دایی حسنین علیهم السلام شمرده می شود. او از اصحاب رسول خدا ﷺ و از یاوران امیر مؤمنان علیه السلام بوده و در جنگهای حضرت شرکت داشته است و احتمالاً پس از آن نیز مدتی در حیات بوده است . وی توصیف کننده صورت و سیرت رسول خدا ﷺ بوده و خبر وی در این باره بسیار مشهور است . ر. ک : التاريخ الكبير، ج ۸ ، ص ۲۴۰؛ ابومحمد عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی ، الجرح و التعديل ، الطبعة الاولى ، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية ، حیدرآبادالدکن ، ج ۹ ، صص ۱۱۶-۱۱۷؛ يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرالقرطبي المالکی ، الاستيعاب فی اسماء الاصحاب ، بهامش الاصابة ، دارالكتاب العربي ، بیروت ، ج ۳ ، صص ۵۶۸-۵۷۰؛ عزالدین ابوالحسن علی بن محمد (ابن الاثیر)، اسدالغابة فی معرفة الصحابة ، دارالفکر، بیروت ، ۱۴۰۹ ق ، ج ۴ ، ص ۶۴۳؛ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی ، الاصابة فی تمييز الصحابة ، دارالكتاب العربي ، بیروت ، ج ۳ ، ص ۵۷۹؛ تهذيب التهذيب ، دارالفکر، بیروت ، ۱۴۰۴ ق . ج ۱۱ ، صص ۶۳-۶۴؛ علی النمازی الشاهرودی ، مستدرکات علم رجال الحديث ، الطبعة الاولى ، تهران ، ج ۸ ، صص ۱۶۹-۱۷۰ .
- ۴۹۲- الزبير بن بكار، الموفقيات ، تحقيق سامی مکی العارفي ، الطبعة الاولى ، افسست منشورات الشريف الرضي ، قم ، ۱۴۱۶ ق . ص ۳۵۵؛ ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذی ، الشمائل النبوية ، الادارة الدينية لمسلمی آسيا الوسطی و قازاقستان ، طشقند، ۱۴۰۰ ق . صص ۹۹-۱۰۰ .
- ۴۹۳- الكافي ، ج ۱ ، ص ۲۸ .
- ۴۹۴- ر. ک : محمدرضا الحكيمی ، محمد الحكيمی ، على الحكيمی ، الحياة ، الطبعة الاولى ، مكتب نشر الثقافة الاسلامية ، طهران ، ۱۳۹۹-۱۴۱۰ ق . ج ۱ ، صص ۱۸۴-۱۸۵) ((التفكير و اهميته)) .
- ۴۹۵- چهل حديث ، صص ۱۶۴-۱۶۵ .
- ۴۹۶- تفسير الميزان ، ج ۵ ، ص ۲۵۴ .
- ۴۹۷- قرآن ، زمر / ۱۷-۱۸ .
- ۴۹۸- ابوالقاسم علی بن محمد الخزاز، كفاية الاثر فی النص علی ائمة الاثنی عشر، تحقيق عبداللطيف الحسيني الكوه كمری ، انتشارات بيدار، قم ، ۱۴۰۱ ق . ص ۲۵۳ .
- ۴۹۹- قرآن ، ص / ۲۹ .

- ۵۰۰- قرآن ، آل عمران / ۱۹۰ ۱۹۱ .
- ۵۰۱- عبدالله جوادی آملی ، تفسیر موضوعی قرآن ، چاپ اول ، مرکز نشر فرهنگی رجاء ، ۱۳۶۳ ۱۳۷۴ ش . ج ۴ ، صص ۹۵ ۱۰۳ .
- ۵۰۲- ر. ک : تفسیر المیزان ، ج ۵ ، صص ۲۵۵ ۲۷۱ .
- ۵۰۳- قرآن ، نمل / ۱۴ .
- ۵۰۴- ر. ک : عبدالله جوادی آملی ، هدایت در قرآن ، پاسدار اسلام ، ماهنامه دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، ش ۲۷ ، ۱۳۶۲ ش .
- ۵۰۵- ملا هادی السبزواری ، شرح منظومة ، مكتبة المصطفوی ، قم ، قسمت منطق ، ص ۹ .
- ۵۰۶- ر. ک : الشفاء ، المنطق ، ج ۱ ، ص ۱۷؛ احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۹۰ .
- ۵۰۷- بیست گفتار ، ص ۲۶۳ .
- ۵۰۸- محمدرضا المظفر ، المنطق ، الطبعة الثالثة ، مطبعة النعمان ، النجف ، ۱۳۸۸ ق ، ص ۲۳ .
- ۵۰۹- شرح منظومة ، قسمت منطق ، ص ۵ .
- ۵۱۰- ر. ک : عبدالله جوادی آملی ، هدایت در قرآن ، پاسدار اسلام ، ماهنامه دفتر تبلیغات اسلامی قم ، ش ۲۵ ، ۱۳۶۲ ش .
- ۵۱۱- گلشن راز ، ص ۱۷ .
- ۵۱۲- قرآن ، فصلت / ۵۳ .
- ۵۱۳- قرآن ، بقره / ۲۵۵ ، آل عمران / ۲ .
- ۵۱۴- قرآن ، حشر / ۲۲ ۲۴ .
- ۵۱۵- قرآن ، مؤمنون / ۱۲ ۱۶ .
- ۵۱۶- قرآن ، طارق / ۵ .
- ۵۱۷- قرآن ، ذاریات / ۲۰ ۲۱ .
- ۵۱۸- قرآن ، روم / ۸ .
- ۵۱۹- قرآن ، یونس / ۱۰۱ .
- ۵۲۰- قرآن ، روم / ۹ .
- ۵۲۱- محمداقرا المجلسی ، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ، اخراج و مقابلة و تصحیح السيد هاشم الرسولى ، دارالکتب الاسلامیة ، ۱۳۶۳ ش . ج ۷ ، ص ۳۴۲ .
- ۵۲۲- ((التدبر عبارة عن النظر فی عواقب الامور.)) الشریف علی بن محمد الجرجانی ، التعریفات ، تحقیق عبدالرحمن عمیره ، عالم الکتب ، بیروت ، ۱۴۰۷ ق . ص ۸۱ .
- ۵۲۳- قرآن ، روم / ۷ .
- ۵۲۴- ر. ک : تفسیر نمونه ، ج ۱۶ ، ص ۳۶۸ .
- ۵۲۵- جارالله محمود بن عمر الزمخشری ، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاءویل (تفسیر الکشاف) ، نشر ادب الحوزة ، ج ۳ ، ص ۴۶۸ .

- ۵۲۶- ن . ك : مرتضى مطهرى ، جاذبه و دافعه على
عليه السلام ، انتشارات حسينيه ارشاد، تهران ، ۱۳۴۹ ش ، ص
۱۶۵ .
- ۵۲۷- ر . ك : ابوالحسن احمد بن يحيى البلاذرى ،
انساب الاشراف ، ج ۲ ، حقه و علق عليه محمدباقر
المحمودى ، الطبعة الاولى ، مؤسسه الاعلمى
للمطبوعات ، بيروت ، ۱۳۹۴ ق ، صص ۳۲۳ ۳۷۵ ؛
ابوحنيفة احمد بن داود الدينورى ، الاخبار الطوال
، تحقيق عبدالمنعم عامر، الطبعة الاولى ، دار
احياء الكتب العربية ، القاهرة ، ۱۹۶۰ م . صص ۱۸۹
۲۱۰ ؛ احمد بن ابى يعقوب بن جعفر بن واضح اليعقوبى
، تاريخ اليعقوبى ، دارصادر، بيروت ، ج ۲ ، صص ۱۸۸
۱۹۳ .
- ۵۲۸- نهج البلاغه ، كلام ۱۲۲ .
- ۵۲۹- شرح غررالحكم ، ج ۳ ، ص ۳۰۵ .
- ۵۳۰- همان ، ج ۴ ، ص ۱۷۹ .
- ۵۳۱- ابوالعباس عبدالله بن جعفر الحميرى القمى ، قرب
الاسناد، مكتبة نينوى الحديثية ، طهران ، ص ۳۴ ؛
الكافى ، ج ۸ ، ص ۱۴۹ .
- ۵۳۲- المحاسن ، ص ۱۶ ؛ من لايحضره الفقيه ، ج ۴ ، صص
۴۱۰ ۴۱۱ .
- ۵۳۳- ابو عبدالله محمد بن النعمان البغدادي الملقب
بالمفيد، الامالى منشورات جماعة المدرسين ، قم ،
۱۴۰۳ ق . ص ۵۲ .
- ۵۳۴- نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۶ .
- ۵۳۵- كمال الدين ابوسالم محمد بن طلحة النصيبى
الشافعى ، مطالب السؤل ول فى مناقب آل الرسول ،
طبع حجرى ، طهران ، ۱۲۸۷ ق . ص ۵۳ .
- ۵۳۶- من لايحضره الفقيه ، ج ۴ ، ص ۳۸۸ .
- ۵۳۷- تحف العقول ، ص ۶۰ .
- ۵۳۸- غررالحكم ، ج ۱ ، ص ۷۳ .
- ۵۳۹- شرح غررالحكم ، ج ۲ ، ص ۶۹ .
- ۵۴۰- همان ، ج ۵ ، ص ۲۱۴ .
- ۵۴۱- همان ، ص ۳۱۶ .
- ۵۴۲- فرهنگ معين ، ج ۳ ، ص ۲۹۲۹ .
- ۵۴۳- عبدالله جوادى آملی ، كرامت در قرآن ، چاپ سوم
، مركز نشر فرهنگى رجاء ، ۱۳۶۹ ش . صص ۲۱ ۲۳ .
- ۵۴۴- قرآن ، اسراء / ۷۰ .
- ۵۴۵- ن . ك : كرامت در قرآن ، ص ۴۲ .
- ۵۴۶- قرآن ، رحمت / ۷۸ .
- ۵۴۷- قرآن ، عبس / ۱۵ ۱۶ .
- ۵۴۸- قرآن ، تكوير / ۱۹ .
- ۵۴۹- تفسير مجمع البيان ، ج ۵ ، ص ۳۳۳ ؛
بحار الانوار، ج ۱۶ ، ص ۲۱۰ .
- ۵۵۰- كرامت در قرآن ، صص ۴۴ ۴۵ .

- ۵۵۱- ن . ك : همان ، ص ۱۳۰ .
- ۵۵۲- امالی الطوسی ، ج ۲ ، ص ۹۲؛ بحارالانوار، ج ۶۹ ، ص ۳۷۵ .
- ۵۵۳- ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض (القاضی عیاض) ، الشفا بتعریف حقوق المصطفی ، تحقیق علی محمد البجاوی ، دارالکتب العربی ، بیروت ، ج ۱ ، ص ۴۱؛ و ن . ك : قرآن ، حجر / ۷۲ .
- ۵۵۴- ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی ، شمائل الرسول ، شرح و تحقیق مصطفی عبدالواحد ، دارالرائد العربی ، بیروت ، ۱۴۰۷ ق . ص ۹۱ .
- ۵۵۵- ((اکثم بن صیفی تمیمی)) از حکمای عرب در عصر جاهلی و یکی از کسانی است که عمری طولانی داشته و اسلام را درک کرده است . وی پس از بررسی اسلام ، حقیقت را دریافت و همراه صد نفر از قوم خود به سوی مدینه حرکت کرد تا اسلام بیاورد، اما در راه درگذشت و موفق به دیدار پیامبر نشد، ولی یارانش به حضور پیامبر رسیدند و اسلام آوردند. ر . ك : اسدالغابة ، ج ۱ ، صص ۱۳۴ ۱۳۵؛ الاصابة ، ج ۱ ، صص ۱۱۸ ۱۲۰ .
- ۵۵۶- ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق) ، کمال الدین و تمام النعمة ، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری ، مكتبة الصدوق ، طهران ، ۱۳۹۵ ق ، ج ۲ ، ص ۵۷۱؛ بحارالانوار، ج ۵۱ ، ص ۲۴۹ .
- ۵۵۷- بحارالانوار، ج ۷۸ ، ص ۵۳ .
- ۵۵۸- ابوالحسن علی بن عیسی الاربلی ، كشف الغمة فی معرفة الائمة ، مكتبة بنی هاشم ، تبریز، ۱۳۸۱ ق . ج ۲ ، ص ۲۹؛ بحارالانوار، ج ۷۸ ، ص ۱۲۱ .
- ۵۵۹- محمد اقبال لاهوری ، کلیات اشعار فارسی ، با مقدمه احمد سروش ، کتابخانه سنائی ، تهران ، ۱۳۴۳ ش . ص ۲۳۹ .
- ۵۶۰- مصباح الشریعة ، ص ۹۶؛ بحارالانوار، ج ۸۵ ، ص ۳۰۸ .
- ۵۶۱- تفسیر المیزان ، ج ۱۸ ، ص ۳۲۶ .
- ۵۶۲- قرآن ، حجرات / ۱۳ .
- ۵۶۳- قرآن ، شمس / ۸ ۷ .
- ۵۶۴- قرآن ، روم / ۳۰ .
- ۵۶۵- قرآن ، شمس / ۸ .
- ۵۶۶- کرامت در قرآن ، صص ۳۴ ۳۵ .
- ۵۶۷- قرآن ، اسراء / ۵۳ .
- ۵۶۸- قرآن ، بقره / ۸۳ .
- ۵۶۹- قرآن ، فرقان / ۶۳ ۷۲ .
- ۵۷۰- ابوعبدالله محمد بن سعد، الطبقات الكبرى ، داربیروت للطباعة و النشر، بیروت ، ۱۴۰۵ ق . ج ۱ ، ص ۴۲۴؛ با مختصر اختلاف در برخی الفاظ: الموفقیات

- ، ص ٣٥٨؛ ابوالحسن احمد بن يحيى البلاذرى ، انساب
الاشراف ، ج ١، تحقيق محمد حميدالله ، الطبعة الاولى ،
دارالمعارف ، القاهرة ، ١٩٥٩ م . صص ٣٨٨ ٣٨٩؛
معانى الاخبار، صص ٨٢ ٨٣؛ مكارم الاخلاق ، ص ١٤ .
٥٧١- الكافى ، ج ٢، ص ٢٠٦؛ وسائل الشيعة ، ج ١١،
صص ٥٩٠ ٥٩١ .
٥٧٢- ابوالحسن ورام بن ابى فراس المالكي ، تنبيه
الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورام)، دارصعب ،
دارالتعارف ، بيروت ، ج ١، ص ٣١ .
٥٧٣- كنز العمال ، ج ١٦، ص ٤٥٦ .
٥٧٤- جامع الاخبار، ص ١٢٤ .
٥٧٥- همان ، ص ١٢٧ .
٥٧٦- تحف العقول ، ص ٢٠١ .
٥٧٧- شرح غرالحكم ، ج ٢، ص ٤ .
٥٧٨- ابوعبدالله محمد بن النعمان البغدادي الملقب
بالمفيد، الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، صححه
و اخرجه السيد كاظم الموسوى المياموى ، دارالكتب
الاسلامية ، طهران ، ١٣٧٧ ق . ص ١٤١؛ بحارالانوار، ج
٧٧، ص ٤١٩ .
٥٧٩- غرالحكم ، ج ٢، ص ٢١٣؛ مطالب السؤل ول ، ص
٥٧ .
٥٨٠- غرالحكم ، ج ٢، ص ٢١٠ .
٥٨١- شرح غرالحكم ، ج ٢، ص ٢ .
٥٨٢- غرالحكم ، ج ٢، ص ٢٣٧ .
٥٨٣- تحف العقول ، ص ٣٦٢ .
٥٨٤- المفردات ، صص ٣٣٢ ٣٣٣ .
٥٨٥- تفسير الميزان ، ج ١٧، ص ٢٢ .
٥٨٦- ر. ك : قرآن ، عنكبوت / ٢٦ ، ص / ٢٣ ، فصلت /
٤١ ، توبه / ١٢٨ ، ص / ٢ .
٥٨٧- المفردات ، ص ٣٣٣ .
٥٨٨- ر. ك : لسان العرب ، ج ٩، صص ١٨٥ ١٨٦ .
٥٨٩- حسن المصطفى ، التحقيق فى كلمات القرآن ،
الطبعة الاولى ، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى ،
١٣٦٥ ١٣٧١ ش . ج ٨، ص ١١٥ .
٥٩٠- تفسير الميزان ، ج ١٧، ص ٢٢ .
٥٩١- قرآن ، منافقون / ٨ .
٥٩٢- قرآن ، فاطر / ١٠ .
٥٩٣- نهج البلاغه ، نامه ٥٣ .
٥٩٤- الكافى ، ج ٢، ص ٣١٢ .
٥٩٥- همان .
٥٩٦- غرالحكم ، ج ٢، ص ٢٩٨ .
٥٩٧- الكافى ، ج ٥، ص ٦٣؛ وسائل الشيعة ، ج ١١، ص
٤٢٤ .
٥٩٨- همان .
٥٩٩- همان .

٦٠٠- الكافي ، ج ٥ ، ص ٦٤؛ وسائل الشيعة ، ج ١١ ، ص
٤٢٥.

سيري در تربيت اسلامي

؛ ٦٠١- همان .

٦٠٢- الجامع الصغير، ج ١، ص ١٦٨.

٦٠٣- ابوجعفر محمد بن علي بن شهر آشوب ، مناقب آل
ابي طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، دارالاضواء ،
بيروت ، ١٤٠٥ ق ، ج ٤ ، ص ٦٨ ؛ بحارالانوار، ج ٤٤ ، ص
١٩٢.

٦٠٤- امالي الطوسي ، ج ٢ ، ص ٥٠ ؛ بحارالانوار، ج
٧٧ ، ص ٣٧٧.

٦٠٥- تحف العقول ، ص ٢٠٨ ؛ بحارالانوار، ج ٧٨ ، ص
١٦٥.

٦٠٦- القاضي نورالله الشوشتري ، احقاق الحق و ازهاق
الباطل ، مع تعليقات السيد شهاب الدين المرعشي
النجفي ، مكتبة المرعشي النجفي ، قم ، ج ١١ ، ص
٦٠١.

٦٠٧- تفسير مجمع البيان ، ج ٤ ، ص ٤٠٢ ؛ تفسير
الصافي ، ج ٢ ، ص ٣٩٣.

٦٠٨- غررالحكم ، ج ٢ ، ص ١٩٠.

٦٠٩- كنز العمال ، ج ١٥ ، ص ٧٨٥.

٦١٠- المفردات ، ص ٥٣٠.

٦١١- محمد بن علي بن عثمان الكراچكي ،
كنزالفوائد، تحقيق عبدالله نعمة ، دارالاضواء، بيروت
، ١٤٠٥ ق ، ج ١ ، ص ٣٥١ ، ج ٢ ، ص ١٠ ؛ بحارالانوار، ج
٧ ، ص ٢٨٥.

٦١٢- نهج البلاغه ، حكمت ٣٧١.

٦١٣- شرح غررالحكم ، ج ١ ، ص ٣٩.

٦١٤- بحارالانوار، ج ١٣ ، ص ٤٢٠.

٦١٥- شرح غررالحكم ، ج ٥ ، ص ٤٦٢.

٦١٦- همان ، ص ١٤٦.

٦١٧- تحف العقول ، ص ٢٠٧ ٢٠٨ ؛ بحارالانوار، ج ٧٨ ،
ص ١٦٤.

٦١٨- رضي الدين ابوالقاسم علي بن موسى ابن طاووس
، اقبال الاعمال ، الطبعة الثانية ، دارالكتب
الاسلامية ، طهران ، ١٣٩٠ ق . ص ٦٨٥.

٦١٩- همان ، ص ٦٨٧.

٦٢٠- نهج البلاغه ، خطبه ١٦٠.

٦٢١- بحارالانوار، ج ٧٤ ، ص ٧٧.

٦٢٢- تحف العقول ، ص ١٤٤.

٦٢٣- الخصال ، ج ١ ، ص ٣٧ ؛ تحف العقول ، ص ٣٦.

٦٢٤- پیامبر اکرم ﷺ فرموده است :

((العلماء رجلان : رجل عالم آخذ بعلمه ، فهو ناج .
و عالم تارك لعلمه ، فهذا هالك . و ان اهل النار
ليتاءذون من ريح العالم التارك لعلمه .))

- عالمان بر دو گروهند: عالمی که عالم خود را به کار بسته ، پس او نجات یافته است . و عالمی که به علم خود عمل نکرده ، پس او هلاک شده است . همانا دوزخیان از بوی گند عالم بی عمل در اذیتند .
 الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۴ .
- ۶۲۵- امام روح الله خمینی ، جهاد اکبر یا مبارزه با نفس ، چاپ سوم ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، ۱۳۷۳ ش . صص ۱۵ ، ۱۷ .
- ۶۲۶- اسلام و تعلیم و تربیت ، ج ۲ ، صص ۱۵۵ ، ۱۵۶ .
- ۶۲۷- فریدالدین ابوحامد محمد بن ابی بکر عطار نیشابوری ، تذکرة الاولیاء ، به سعی و اهتمام و تصحیح رینولد الن نیکلسون ، طبع مطبعة بریل ، لیدن ، ۱۳۲۲ ق . ج ۱ ، ص ۲۰۶ .
- ۶۲۸- غررالحکم ، ج ۱ ، صص ۳۸۵ ، ۳۸۶ .
- ۶۲۹- همان . ص ۳۸۵ .
- ۶۳۰- مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ج ۱ ، ص ۱۷۵ .
- ۶۳۱- نهج البلاغه ، حکمت ۷۳ .
- ۶۳۲- الکافی ، ج ۵ ، ص ۳۶ .
- ۶۳۳- ((جمیل بن دراج)) گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:
 ((اذا بلغت النفس ههنا (و اشار بيده الى حلقه) لم يكن للعالم توبة . (ثم قراء) ((انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ((.))
 هنگامی که جان به اینجا رسد (و با دست خود به گلوی اشاره کرد) برای عالم جای توبه نمی ماند . (سپس این آیه را خواند:) توبه نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند (قرآن ، نساء / ۱۷) .
 الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۷ .
- ۶۳۴- ((حفص بن قیاس)) گوید امام صادق علیه السلام فرمود:
 ((يا حفص ، يغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان يغفر للعالم ذنبا واحدا.)) همان .
 ای حفص ، هفتاد گناه جاهل آمرزیده می شود پیش از آنکه يك گناه عالم آمرزیده شود .
- ۶۳۵- جهاد اکبر ، صص ۱۲ ، ۱۵ .
- ۶۳۶- ر . ك : تفسير نمونه ، ج ۱۷ ، ص ۲۸۲ .
- ۶۳۷- قرآن ، احزاب / ۲۸ ، ۲۹ .
- ۶۳۸- قرآن ، احزاب / ۳۰ ، ۳۲ .
- ۶۳۹- ابو عبدالله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد ، الاختصاص ، صححه و علق عليه على اكبر الغفاري ، منشورات جماعة المدرسين ، قم ، ص ۲۵۱ ؛ مستدرک الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۲۲۹ .
- ۶۴۰- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ۶ ، ص ۲۵۸ .
- ۶۴۱- ن . ك : همان ، ص ۲۵۹ .

- ٦٤٢- قرآن ، بقره / ٤٤ .
- ٦٤٣- قرآن ، آل عمران / ٣١ .
- ٦٤٤- بحارالانوار، ج ٨٥ ، ص ٢٧٩ .
- ٦٤٥- قرب الاسناد، ص ٣٩ .
- ٦٤٦- كليات اقبال لاهوري ، ص ١٥ .
- ٦٤٧- قرآن ، احزاب / ٢١ .
- ٦٤٨- كليات اقبال لاهوري ، صص ١٥ ١٦ .
- ٦٤٩- قرآن ، ممتحنه / ٤ .
- ٦٥٠- قرآن ، تحريم / ١٠ .
- ٦٥١- قرآن ، تحريم / ١١ ١٢ .
- ٦٥٢- قرآن ، ذاريات / ١٧ ١٩ .
- ٦٥٣- قرآن ، حشر / ٩ .
- ٦٥٤- قرآن ، دهر / ٨ ٩ .
- ٦٥٥- قرآن ، نور / ٣٧ .
- ٦٥٦- قرآن ، آل عمران / ١٥٩ .
- ٦٥٧- ن . ك : الامام روح الله الخميني ، شرح دعاء السحر، الطبعة الاولى ، مؤسسة تنظيم و نشر آثار الامام الخميني ، ١٤١٦ ق . ص ٤٣ .
- ٦٥٨- قرآن ، اعراف / ١٥٦ .
- ٦٥٩- قرآن ، انعام / ١٢ .
- ٦٦٠- قرآن ، انبياء / ١٠٧ .
- ٦٦١- الشفا بتعريف حقوق المصطفى ، ج ١ ، ص ١٨٧ .
- ٦٦٢- ابونعيم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهاني ، دلائل النبوة ، تحقيق محمد رواس قلعه جي ، عبدالبر عباس ، الطبعة الثانية ، بيروت ، ١٤٠٦ ق . ج ١ ، ص ١٨٢ ؛ شهاب الدين احمد بن علي بن حجر العسقلاني ، المطالب العالمة بزوائد المسانيد الثمانية ، تحقيق عبدالرحمن الاعظمي ، دارالمعرفة ، بيروت ، ج ٤ ، ص ٢٤ .
- ٦٦٣- جاذبه و دافعه علي عليه السلام ، صص ٧١ ٧٢ .
- ٦٦٤- مثنوى معنوى ، دفتر اول ، ج ١ ، ص ٤ (در مصرع دوم بيت نخست ((جمله عيبي)) آمده است ، ولى در نسخه ٦٧٧ ق . به صورت ياد شده آمده است) .
- ٦٦٥- كليات اقبال لاهوري ، صص ١٤ ١٥ .
- ٦٦٦- همان ، ص ١٨٧ .
- ٦٦٧- الكافي ، ج ٦ ، ص ٤٩ ؛ من لا يحضره الفقيه ، ج ٣ ، ص ٤٨٣ ؛ وسائل الشيعة ، ج ١٥ ، ص ٢٠١ .
- ٦٦٨- الكافي ، ج ٦ ، ص ٥٠ ؛ من لا يحضره الفقيه ، ج ٣ ، ص ٤٨٢ ((ليرحم الرجل)) ((آمده است) ؛ وسائل الشيعة ، ج ١٥ ، ص ٢٠١ .
- ٦٦٩- الكافي ، ج ٦ ، ص ٤٩ ؛ وسائل الشيعة ، ج ١٥ ، ص ١٩٤ .
- ٦٧٠- ابوعلی محمد بن فتال النيسابوري ، روضة الواعظين ، الطبعة الاولى ، مؤسسة الاعلمی

- للمطبوعات ، بيروت ، ١٤٠٦ ق . ص ٤٠٤ ؛ وسائل الشيعة ، ج ١٥ ، صص ٢٠٢ ٢٠٣ .
- ٦٧١- الكافي ، ج ٦ ، ص ٥٠ ؛ وسائل الشيعة ، ج ١٥ ، ص ٢٠٢ .
- ٦٧٢- روضة الواعظين ، ص ٤٠٤ ؛ وسائل الشيعة ، ج ١٥ ، ص ٢٠٣ .
- ٦٧٣- تاريخ اليعقوبي ، ج ٢ ، صص ٣٢٠ ٣٢١ .
- ٦٧٤- من لايحضره الفقيه ، ج ٣ ، ص ٤٨٣ ؛ مكارم الاخلاق ، ص ٢٢٠ .
- ٦٧٥- مكارم الاخلاق ، ص ٢٢٠ ؛ بحار الانوار، ج ١٠٤ ، ص ٩٢ .
- ٦٧٦- مسند احمد بن حنبل ، ج ١ ، ص ٣٩٩ ؛ مسند الشهاب ، ج ١ ، ص ١٤٢ ؛ امالي الطوسي ، ج ٢ ، صص ٢٣٤ ، ٢٤٥ .
- ٦٧٧- الشفا به تعريف حقوق المصطفى ، ج ٢ ، ص ٥٦٥ .
- ٦٧٨- مثنوى معنوى ، دفتر پنجم ، ج ٣ ، ص ٤٩ .
- ٦٧٩- سفينة البحار، ج ١ ، ص ١٩٩ .
- ٦٨٠- قرآن ، شورى / ٢٣ .
- ٦٨١- قرآن ، سباء / ٤٧ .
- ٦٨٢- قرآن ، فرقان / ٥٧ .
- ٦٨٣- نورالدين على بن ابى بكر الهيثمى ، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دارالكتاب العربى ، بيروت ، ١٤٠٢ ق . ج ٨ ، ص ٢٤ .
- ٦٨٤- چهل حديث ، ص ١٠ .
- ٦٨٥- المفردات ، ص ١٧٩ .
- ٦٨٦- تفسير الميزان ، ج ١٢ ، ص ٢٥٨ .
- ٦٨٧- ملا هادى سبزوارى ، شرح الاسماء (شرح دعاء الجوشن الكبير)، تحقيق نجفلى حبيبي ، چاپ اول ، انتشارات دانشگاه تهران ، ١٣٧٢ ش . ص ١٣٣ .
- ٦٨٨- قرآن ، كهف / ٢٨ .
- ٦٨٩- ر.ك : تفسير الميزان ، ج ١ ، ص ٣٣٩ .
- ٦٩٠- قرآن ، كهف / ٢٤ .
- ٦٩١- ر.ك : تفسير الميزان ، ج ١ ، ص ٣٣٩ .
- ٦٩٢- قرآن ، حشر / ١٩ .
- ٦٩٣- قرآن ، غاشيه / ٢١ .
- ٦٩٤- قرآن ، مزمل / ١٩ ، دهر / ٢٩ .
- ٦٩٥- قرآن ، انعام / ٧٠ .
- ٦٩٦- مثنوى معنوى ، دفتر سوم ، ج ٢ ، ص ١٣ .
- ٦٩٧- سبرى در نهج البلاغه ، صص ٨٦ ٨٧ .
- ٦٩٨- قرآن ، طه / ١٤ .
- ٦٩٩- سبرى در نهج البلاغه ، ص ٨٧ .
- ٧٠٠- نهج البلاغه ، خطبه ٢٢٢ .
- ٧٠١- قرآن ، فاطر / ٣ .
- ٧٠٢- قرآن ، احزاب / ٩ .
- ٧٠٣- چهل حديث ، صص ١٠ ١١ .

- ۷۰۴- مثنوی معنوی ، دفتر دوم ، ج ۱ ، ص ۲۸۸ .
- ۷۰۵- صحیفه نور، ج ۲۲ ، ص ۳۵۸ .
- ۷۰۶- قرآن ، رعد / ۲۸ .
- ۷۰۷- ر. ک : تفسیر المیزان ، ج ۱۱ ، ص ۳۵۵ .
- ۷۰۸- امام روح الله خمینی ، وعده دیدار (نامه های حضرت امام خمینی به حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی) ، چاپ اول ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، ۱۳۷۴ ش . ص ۸۵ .
- ۷۰۹- جامع السعادات ، ج ۳ ، صص ۳۶۲ ۳۶۳ .
- ۷۱۰- قرآن ، احزاب / ۴۱ .
- ۷۱۱- ن . ک : تفسیر نمونه ، ج ۱۷ ، ص ۳۵۶ .
- ۷۱۲- ن . ک : عبدالکریم بن هوازن القشیری ، الرسالة القشيرية ، دارالکتب العربی ، بیروت ، ص ۱۰۱ .
- ۷۱۳- امام روح الله خمینی ، دیوان امام : سروده های حضرت امام خمینی ، چاپ چهارم ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، ۱۳۷۳ ش . ص ۶۶ .
- ۷۱۴- ان ماری شمیل ، ابعاد عرفانی اسلام ، ترجمه و توضیحات عبدالرحیم گواهی ، چاپ اول ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، ۱۳۷۴ ش . ص ۲۸۹ .
- ۷۱۵- الکافی ، ج ۲ ، ص ۴۹۸ .
- ۷۱۶- همان ، صص ۴۹۸ ۴۹۹ .
- ۷۱۷- شرح غررالحکم ، ج ۵ ، ص ۳۸۷ .
- ۷۱۸- امام صادق علیه السلام فرموده است : ((ان منزلة القلب من الجسد بمنزلة الامام من الناس الواجب الطاعة عليهم .)) (همانا جایگاه قلب نسبت به بدن مانند جایگاه امام نسبت به مردم است که فرمانبری اش بر آنها واجب است) . ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق) ، علل الشرايع ، قدم له السيد محمد صادق بحرالعلوم ، الطبعة الثانية ، المكتبة الحيدرية ، النجف ، ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ق . افسست دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ج ۱ ، ص ۱۰۹ .
- ۷۱۹- شرح غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۴۱۵ .
- ۷۲۰- محمد المحدثی الری شهری ، میزان الحکمة ، الطبعة الاولى ، مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی ، قم ۱۴۰۳ ۱۴۰۵ ق . ج ۳ ، ص ۴۱۷ .
- ۷۲۱- ن . ک : سیری در نهج البلاغه ، ص ۸۷ .
- ۷۲۲- ن . ک : تفسیر نمونه ، ج ۱۷ ، ص ۳۵۶ .
- ۷۲۳- قرآن ، آل عمران / ۱۸۵ .
- ۷۲۴- قرآن ، نساء / ۷۸ .
- ۷۲۵- قرآن ، جمعه / ۸ .
- ۷۲۶- شرح غررالحکم ، ج ۵ ، ص ۳۰۵ .
- ۷۲۷- همان ، ص ۲۹۵ .
- ۷۲۸- همان ، ص ۳۲۷ .

- ۷۲۹- همان ، ص ۳۴۳ .
- ۷۳۰- علم اخلاق اسلامی ، ج ۳ ، ص ۵۶ .
- ۷۳۱- امالی الطوسی ، ج ۱ ، ص ۲۷ .
- ۷۳۲- نهج البلاغه ، خطبه ۹۹ .
- ۷۳۳- حسین بن سعید الکوفی الاهوازی ، الزهد، تحقیق و اخراج و تنظیم غلامرضا عرفانیان ، الطبعة الاولى ، المطبعة العلمية ، قم ، ۱۳۹۹ ق . ص ۷۸؛ الكافي ، ج ۳ ، ص ۲۵۵ (با مختصر اختلاف در لفظ) .
- ۷۳۴- نهج البلاغه ، نامه ۳۱ .
- ۷۳۵- شرح غررالحکم ، ج ۵ ، ص ۳۰۹ .
- ۷۳۶- مصباح الشريعة ، ص ۱۷۱؛ محمد بن المرتضى المدعو ملا محسن الفيض الكاشاني ، المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء ، صححه و علق عليه على اكبر الغفاري ، الطبعة الثانية ، دفتر انتشارات اسلامي ، ج ۸ ، ص ۲۴۲ .
- ۷۳۷- محمد طاهر قمی ، سفينة النجاة ، تصحيح و تحقيق و تعليق حسين درگاهی ، حسن طارمی ، چاپ اول ، انتشارات نيك معارف ، ۱۳۷۳ ش . تعليقات ، ص ۲۵۷ .
- ۷۳۸- قرآن ، حشر / ۲ .
- ۷۳۹- المفردات ، ص ۳۲۰ .
- ۷۴۰- تفسير مجمع البيان ، ج ۱ ، ص ۴۱۵ .
- ۷۴۱- ((خاقانی شروانی)) در بازگشت از سفر دوم حج خود، به سال ۵۶۹ هجری قمری ، پس از دیدن خرابه های طاق کسری (ایوان مدائن) در ساحل غربی رودخانه دجله که یادآور عظمت و انحطاط دولت ساسانی است ، این قصیده را سروده است . ن . ک : سید ضیاء الدین سجادی ، گزیده اشعار خاقانی شروانی ، چاپ اول ، شرکت سهامی کتابهای جیبی ، ۱۳۵۱ ش . صص ۲۸۱ ۲۸۲ .
- ۷۴۲- ((کم ترکوا من جنات و عیون...)) (چه باغها و چشمه سارها که آنها بعد از خود بر جای نهادند.) قرآن ، دخان / ۲۵ .
- ۷۴۳- گزیده اشعار خاقانی شروانی ، صص ۸۳ ۸۷ .
- ۷۴۴- عبدالله جوادی آملی ، اسرار عبادات ، چاپ چهارم ، انتشارات الزهراء ، ۱۳۷۲ ش . صص ۱۳۲ ۱۳۳ .
- ۷۴۵- کنزالفوائد، ج ۲ ، ص ۸۳؛ بحارالانوار، ج ۷۸ ، ص ۹۲ .
- ۷۴۶- نهج البلاغه ، حکمت ۲۰۸ .
- ۷۴۷- شرح غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۲۹۱ .
- ۷۴۸- همان ، ص ۲۲۱ .
- ۷۴۹- همان ، ج ۵ ، ص ۲۱۷ .
- ۷۵۰- امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است : ((و انما سمیت الشبهة شبهة لانها تشبه الحق .)) (شبهه را

- شبهه نامیده اند، چون حق را ماند). نهج البلاغه ، خطبه ۳۸ .
- ۷۵۱- همان ، خطبه ۱۶ .
- ۷۵۲- همان ، نامه ۴۹ .
- ۷۵۳- شرح غررالحکم ، ج ۵ ، ص ۲۶۴ .
- ۷۵۴- قرآن ، یوسف / ۱۱۱ .
- ۷۵۵- نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۲ .
- ۷۵۶- ((عمالقه)) قوم قدیم ساکن عربستان در منتهی الیه ((ادوم)) که غالباً با یهودیان در زمان ((شاعول)) و ((داوود)) در جنگ بودند و ((داوود)) آنان را نابود کرد. فرهنگ معین ، ج ۱ ، ص ۱۲۱۰ .
- ۷۵۷- ((اصحاب الرس)) که در قرآن کریم در سوره فرقان (آیه ۳۸) و سوره ق (آیه ۱۲) نامشان آمده است ، قومی بودند که پس از قوم ((ثمود)) قدرت یافتند و خداوند پیامبرانی به سویشان گسیل داشت ، ولی ایشان پیامبران خود را تکذیب کردند و خداوند هلاکشان کرد. ن . ک : تفسیر مجمع البیان ، ج ۱ ، ص ۱۷۰؛ تفسیر المیزان ، ج ۱۵ ، ص ۲۱۸ .
- ۷۵۸- مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، ج ۲ ، ص ۷۱ .
- ۷۵۹- قرآن ، یونس / ۹۲ .
- ۷۶۰- المفضل بن محمد الضبی الکوفی ، المفضلیات ، تحقیق و شرح ، احمد محمد شاکر، عبدالسلام محمد هارون ، الطبعة الثانية ، دارالمعارف ، مصر، ۱۳۶۲ ق . ص ۲۱۷ . ۷۶۱- قرآن ، دخان / ۲۵ ۲۹ .
- ۷۶۲- ابوالفضل نصر بن مزاحم المنقری ، وقعة صفین ، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون ، افست مکتبة المرعشی النجفی ، قم ۱۴۰۳ ق . صص ۱۴۲ ۱۴۳ .
- ۷۶۳- ن . ک : نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۲ .
- ۷۶۴- شرح غررالحکم ، ج ۴ ، ص ۳۹۵ .
- ۷۶۵- نهج البلاغه ، نامه ۲۳ .
- ۷۶۶- شرح غررالحکم ، ج ۶ ، ص ۶۸ .
- ۷۶۷- قرآن ، نازعات / ۲۶ .
- ۷۶۸- قرآن ، آل عمران / ۱۳ .
- ۷۶۹- قرآن ، یوسف / ۱۱۱ .
- ۷۷۰- نهج البلاغه ، حکمت ۳۶۷ .
- ۷۷۱- شرح غررالحکم ، ج ۴ ، ص ۲۲ .
- ۷۷۲- قرآن ، نحل / ۱۲۵ .
- ۷۷۳- المفردات ، ص ۵۲۷ .
- ۷۷۴- ابو عبدالرحمن الخلیل بن احمد الفراهیدی ، العین ، تحقیق مهدی المخزومی ، ابراهیم السامرائی ، الطبعة الاولى ، مؤسسة دارالهجرة ، قم ، ۱۴۰۵ ق . ج ۲ ، ص ۲۲۸ .
- ۷۷۵- ن . ک : مرتضی مطهری ، ده گفتار، انتشارات حکمت ، ص ۲۲۴ .
- ۷۷۶- قرآن ، یونس / ۵۷ .

- ۷۷۷- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ۱۱ ، ص ۸۱ .
- ۷۷۸- قرآن ، لقمان / ۱۳ ۱۹ .
- ۷۷۹- شرح غررالحکم ، ج ۳ ، ص ۲۰۰ .
- ۷۸۰- همان ، ص ۳۲۲ .
- ۷۸۱- همان ، ج ۱ ، ص ۳۵۷ .
- ۷۸۲- همان ، ص ۸۵ .
- ۷۸۳- نهج البلاغه ، نامه ۳۱ .
- ۷۸۴- صحیفه نور، ج ۱۴ ، ص ۲۵۷ .
- ۷۸۵- قرآن ، فصلت / ۳۳ .
- ۷۸۶- ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری ، عیون الاخبار، دارالکتاب العربی ، بیروت ، ج ۲ ، ص ۱۲۵ .
- ۷۸۷- الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۴؛ منیة المرید، ص ۷۴ .
- ۷۸۸- کنزالعمال ، ج ۱۵ ، ص ۷۹۵ .
- ۷۸۹- شرح غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۲۵۸ .
- ۷۹۰- جلال الدین محمد بلخی (مولوی) ، کلیات دیوان شمس تبریزی ، مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، تصحیح و حواشی م . درویش ، چاپ دوم ، سازمان انتشارات جاویدان علمی ، ۱۳۴۶ ش . ج ۱ ، صص ۲۲۷ ۲۲۸ .
- ۷۹۱- امالی الصدوق ، ص ۳۹۴؛ بحارالانوار، ج ۷۷ ، ص ۱۱۴ .
- ۷۹۲- نهج البلاغه ، خطبه ۲۲۱: با این عبارات آغاز می شود ((یا له مراما ما ابعده ، و زورا ما اغفله ، و خطرا ما افطعه ...)) (وہ کہ چہ مقصد بسیار دور و چہ زیارت کنندگان بیخبر و در خواب غرور و چہ کاری دشوار و مرگبار...).
- ۷۹۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱ ، صص ۱۵۳ ۱۵۴ .
- ۷۹۴- شرح غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۴۶۴ .
- ۷۹۵- قرآن ، طه / ۴۳ ۴۴ .
- ۷۹۶- قرآن ، نمل / ۸۰ .
- ۷۹۷- ((کنعان)) پسر حضرت نوح علیہ السلام که به سبب غرور و خودپرستی موعظه پدر نشنید و کوه اندیشه خود را مرتفع دید و کشتی نجات را پست یافت و به کوه اوهام خود پناه برد و خویش را در طوفان غرق ساخت . ((قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم الیوم من امرالله الامن رحم و حال بینهما الموج فکان من المغرقین .)) گفت : به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از آب در امان نگاه می دارد. (نوح) گفت : امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاهدارنده ای نیست ، مگر کسی که خدا بر او رحم کند. و موج میان آن دو حایل شد و پسر از غرق شدگان گردید. قرآن ، هود / ۴۴ .
- ۷۹۸- مثنوی معنوی ، دفتر چهارم ، ج ۲ ، ص ۴۷۷ .
- ۷۹۹- تحف العقول ، ص ۲۱۴ .

- ۸۰۰- نهج البلاغه ، خطبه ۹۰ .
- ۸۰۱- قرآن ، نحل / ۱۲۸ .
- ۸۰۲- نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۳ .
- ۸۰۳- تحف العقول ، ص ۳۶۸ .
- ۸۰۴- ((ابونصر بشر بن حارث)) معروف به ((حافی)) از عارفان و زاهدان مشهور است که وی را رکنی از مردان طریقت شمرده اند. اصل او از ((مروز)) بود و در ((بغداد)) می زیست . در آغاز کار به لهو و لعب مشغول بود و بر اثر موعظه موسی بن جعفر علیه السلام توبه کرد و راه زندگی خود را عوض نمود. ((بشر)) به افتخار روزی که پابرنه توبه کرده بود تا پایان عمر پابرنه راه می رفت و از این رو به ((حافی)) مشهور شد. سال درگذشت او را ۲۷۷ هجری نوشته اند. ر. ک : حلیة الاولیاء، ج ۸، صص ۳۳۶ ۳۶۰؛ تاریخ بغداد، ج ۷، صص ۶۷ ۸۰؛ صفة الصفوة ، ج ۲، صص ۳۲۵ ۳۳۶ .
- ۸۰۵- جمال الدین الحسن بن یوسف المطهر (العلامة الحلی) ، منهاج الكرامة فی اثبات الامامة ، چاپ سنگی ، دارالطباعة حاجی ابراهیم ، تبریز، ۱۲۹۰ ق . ص ۱۹ .
- ۸۰۶- ن . ک : تفسیر المیزان ، ج ۴، ص ۲۴۴ .
- ۸۰۷- ((یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی الحمید.))
- (ای مردم ، شما باید نیازمندان به خدا، و خداست بی نیاز ستوده .)
- قرآن ، فاطر / ۱۵ .
- ۸۰۸- ((لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین.))
- (براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم ، سپس او را به پست ترین مراتب پستی بازگردانیدیم .)
- قرآن ، تین / ۴ ۵ .
- ۸۰۹- مصباح الشریعة ، ص ۹۷ .
- ۸۱۰- مثنوی معنوی ، دفتر پنجم ، ج ۳، ص ۵۲ .
- ۸۱۱- معجم مقاییس اللغة ، ج ۱، ص ۳۵۷ .
- ۸۱۲- الصحاح ، ج ۱، ص ۹۱؛ لسان العرب ، ج ۲، ص ۶۱؛ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۴۱ .
- ۸۱۳- قرآن ، توبه / ۱۱۸ .
- ۸۱۴- تفسیر المیزان ، ج ۴، ص ۲۴۵ .
- ۸۱۵- ن . ک : همان ، ج ۱، ص ۱۳۳، ج ۹، ص ۴۰۱ .
- ۸۱۶- قرآن ، بقره / ۳۷، ۵۴ .
- ۸۱۷- ن . ک : تفسیر المیزان ، ج ۴، ص ۲۴۶ .
- ۸۱۸- ن . ک : چهل حدیث ، ص ۲۸۱ .
- ۸۱۹- ن . ک : جامع السعادات ، ج ۳، ص ۴۹ .
- ۸۲۰- قرآن ، نساء / ۱۱۰ .

- ۸۲۱- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ۴ ، صص ۲۴۷ ۲۴۸؛
 چهل حدیث ، ص ۲۷۲ .
- ۸۲۲- الكافی ، ج ۲ ، ص ۲۷۱ .
- ۸۲۳- قرآن ، نور / ۳۱ .
- ۸۲۴- نهج البلاغه ، حكمت ۳۷۱ .
- ۸۲۵- تفسير الميزان ، ج ۴ ، ص ۲۴۸ .
- ۸۲۶- قرآن ، زمر / ۵۳ .
- ۸۲۷- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ۴ ، ص ۲۴۹ .
- ۸۲۸- مثنوی معنوی ، دفتر چهارم ، ج ۲ ، ص ۴۲۶ .
- ۸۲۹- مثنویهای حكیم سنائی ، ص ۶۸ .
- ۸۳۰- المفردات ، ص ۴۱۱ .
- ۸۳۱- لغتنامه دهخدا ، ذیل واژه ((انقلاب)) .
- ۸۳۲- قرآن ، اعراف / ۱۱۳ ۱۲۲ .
- ۸۳۳- قرآن ، شعراء / ۵۰ ۵۱ .
- ۸۳۴- مرتضی مطهری ، گفتارهای معنوی ، چاپ اول ،
 انتشارات صدرا ، ۱۳۶۱ ش . صص ۱۱۰ ۱۱۱ .
- ۸۳۵- ن . ك : المفردات ، ص ۴۹۴؛ چهل حدیث ، ص
 ۲۸۲ .
- ۸۳۶- قرآن ، تحریم / ۸ .
- ۸۳۷- الكافی ، ج ۲ ، صص ۴۳۰ ۴۳۱ .
- ۸۳۸- شرح غررالحكم ، ج ۱ ، ص ۳۵۷ .
- ۸۳۹- قرآن ، فرقان / ۷۰ .
- ۸۴۰- شرح غررالحكم ، ج ۲ ، ص ۱۲۶ .
- ۸۴۱- (خداوند توبه كاران را دوست می دارد)، قرآن
 ، بقره / ۲۲۲ .
- ۸۴۲- (آتش افروخته خداست) . قرآن ، همزه / ۶ .
- ۸۴۳- چهل حدیث ، ص ۲۷۵ ۲۷۶ .
- ۸۴۴- قرآن ، نساء / ۱۷ .
- ۸۴۵- قرآن ، نساء / ۱۸ .
- ۸۴۶- قرآن ، انعام / ۵۴ .
- ۸۴۷- ر . ك : تفسير نمونه ، ج ۵ ، ص ۲۶۰ .
- ۸۴۸- قرآن ، مائده / ۳۹ .
- ۸۴۹- ن . ك : جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۶۶) (قبول
 التوبة) .
- ۸۵۰- قرآن ، شوری / ۲۵ .
- ۸۵۱- ر . ك : چهل حدیث ، صص ۲۷۹ ۲۸۰ .
- ۸۵۲- نهج البلاغه ، حكمت ۴۱۷ .
- ۸۵۳- چهل حدیث ، صص ۲۸۷ ۲۸۱ .
- ۸۵۴- قرآن ، بقره / ۱۲۴ .
- ۸۵۵- تفسير الميزان ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ .
- ۸۵۶- مثنوی معنوی ، دفتر پنجم ، ج ۳ ، ص ۱۱۵ .
- ۸۵۷- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ۴ ، ص ۳۴ .
- ۸۵۸- چهل حدیث ، ص ۲۳۸ .
- ۸۵۹- تفسير الميزان ، ج ۴ ، صص ۳۴ ۳۵؛ بیست گفتار ،
 صص ۱۷۸ ۱۷۹ .

- ۸۶۰- قرآن ، انبیا / ۳۵ .
- ۸۶۱- قرآن ، عنكبوت / ۳ ۲ .
- ۸۶۲- مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، ج ۲ ، ص ۳۹ .
- ۸۶۳- قرآن ، محمد / ۳۱ .
- ۸۶۴- نهج البلاغه ، خطبه ۱۴۴ .
- ۸۶۵- همان ، حکمت ۹۳ .
- ۸۶۶- تفسیر المیزان ، ج ۴ ، ص ۳۵ .
- ۸۶۷- قرآن ، كهف / ۸ .
- ۸۶۸- ن . ك : تفسیر نمونه ، ج ۱۲ ، ص ۳۴۹ .
- ۸۶۹- نهج البلاغه ، نامه ۵۵ .
- ۸۷۰- قرآن ، محمد / ۴ .
- ۸۷۱- قرآن ، آل عمران / ۱۸۶ .
- ۸۷۲- قرآن ، بقره / ۱۵۵ .
- ۸۷۳- قرآن ، ملك / ۲ .
- ۸۷۴- الكافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۲ .
- ۸۷۵- اشاره است به آیه شریفه : ((اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون ولا هم یذکرون.)) (آیا (اهل نفاق (نمی بینند که آنان در هر سال یک یا دو بار آزموده می شوند، باز هم توبه نمی کنند و عبرت نمی گیرند). قرآن ، توبه / ۱۲۶ .
- ۸۷۶- مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، ج ۲ ، ص ۴۲ .
- ۸۷۷- قرآن ، آل عمران / ۱۵۴ .
- ۸۷۸- الكافی ، ج ۱ ، ص ۳۷۰ .
- ۸۷۹- سعید نفیسی ، احوال و اشعار رودکی سمرقندی ، چاپ اول ، کتابخانه ترقی ، شرکت کتابفروشی ادب ، ۱۳۰۹ ۱۳۱۹ ش . ج ۳ ، ص ۱۰۳۲ .
- ۸۸۰- احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۲۷ .
- ۸۸۱- غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۳۰ .
- ۸۸۲- قرآن ، صافات / ۱۰۱ ۱۰۶ .
- ۸۸۳- قرآن ، ابراهیم / ۳۷ .
- ۸۸۴- قرآن ، مریم / ۴۸ .
- ۸۸۵- قرآن ، انبیاء / ۵۷ ۶۰ .
- ۸۸۶- قرآن ، انبیاء / ۶۸ .
- ۸۸۷- قرآن ، بقره / ۱۲۴ .
- ۸۸۸- الكافی ، ج ۱ ، ص ۱۷۵ .
- ۸۸۹- ن . ك : ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد علیهم السلام ، تقدیم و تعلیق و تصحیح محسن کوچه باغی ، مؤسسه الاعلمی ، طهران ، ۱۴۰۴ ق . صص ۲۲۸ ۲۳۰ .
- ۸۹۰- قرآن ، نمل / ۴۰ .
- ۸۹۱- قرآن ، حشر / ۱۸ ۱۹ .
- ۸۹۲- ن . ك : احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ : المحجة البيضاء ، ج ۸ ، ص ۱۵۰ .

- ۸۹۳- قرآن ، آل عمران ، ۲۰۰ .
- ۸۹۴- ن . ك : النهاية فى غريب الحديث و الاثر، ج ۲ ، ص ۱۸۶؛ تفسير نمونه ، ج ۳ ، ص ۲۳۴ .
- ۸۹۵- قرآن ، انفال / ۶۰ .
- ۸۹۶- معجم مقاييس اللغة ، ج ۲ ، ص ۴۷۸ .
- ۸۹۷- ن . ك : تفسير نمونه ، ج ۳ ، ص ۲۳۴ .
- ۸۹۸- تفسير مجمع البيان ، ج ۱ ، ص ۵۶۱ .
- ۸۹۹- قرآن ، كهف / ۱۴ .
- ۹۰۰- لغتنامه دهخدا، ذيل واژه ((مرباطه)) .
- ۹۰۱- نجم الدين ابوالقاسم جعفر بن الحسن (المحقق الحلى)، شرايع الاسلام ، المكتبة العلمية الاسلامية ، طهران ، ۱۳۷۷ ق . ص ۸۷ .
- ۹۰۲- ن . ك : تفسير مجمع البيان ، ج ۱ ، ص ۵۶۲ .
- ۹۰۳- تنبيه الخواطر، ج ۱ ، ص ۵۹؛ احمد بن فهد الحلى ، عدة الداعى و نجاح الساعى ، صححه و علق عليه احمد الموحدى القمى ، الطبعة الاولى ، دارالمرتضى ، دارالكتاب الاسلامى ، بيروت ، ۱۴۰۷ ق . ص ۳۱۴ .
- ۹۰۴- الجامع الصغير، ج ۱ ، ص ۱۸۷ .
- ۹۰۵- قرآن ، مائده / ۱۰۵ .
- ۹۰۶- شرح غررالحكم ، ج ۴ ، ص ۵۱۱ .
- ۹۰۷- همان ، ج ۳ ، ص ۳۳۴ .
- ۹۰۸- برخى براى ((مراطبه)) شش مرحله قائل شده اند: ((مشارطه))، ((مراقبه))، ((محاسبه))، ((معاقبه))، ((مجاهده)) و ((معاتبه)) . ر . ك : احياء العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۶۲؛ المحجة البيضاء، ج ۸ ، ص ۱۵۰ .
- ۹۰۹- لغتنامه دهخدا، ذيل واژه ((مشارطه)) .
- ۹۱۰- جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۹۳ .
- ۹۱۱- قرآن ، يس / ۶۰ ۶۱ .
- ۹۱۲- قرآن ، اعراف / ۱۰۲ .
- ۹۱۳- چهل حديث ، ص ۹ .
- ۹۱۴- فرهنگ معين ، ج ۳ ، صص ۳۹۸۴ ۳۹۸۵ .
- ۹۱۵- ن . ك : نصيرالدين محمد بن محمد بن حسن طوسى ، اوصاف الاشراف ، به تصحيح و توضيح نجيب مايلى هروى ، چاپ اول ، انتشارات امام ، مشهد، ۱۳۶۱ ش . صص ۸۸ ۸۹؛ سيد محمد حسين حسيني طهرانى ، رساله لب اللباب در سير و سلوك اولى الالباب ، انتشارات حكمت ، صص ۱۱۸ ۱۱۹ .
- ۹۱۶- قرآن ، مؤ منون / ۸ .
- ۹۱۷- ن . ك : جامع السعادات ، ج ۳ ، ص ۹۶ .
- ۹۱۸- قرآن ، نساء / ۱ .
- ۹۱۹- قرآن ، علق / ۱۴ .
- ۹۲۰- قرآن ، آل عمران / ۲۹ .
- ۹۲۱- قرآن ، بقره / ۲۳۵ .

- ٩٢٢- احياء العلوم ، ج ٤ ، ص ٣٦٥؛ المحجة البيضاء ،
ج ٨ ، ص ١٥٦ .
- ٩٢٣- ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب النسائي ، سنن
النسائي ، بشرح جلال الدين السيوطي و حاشية السندی
، دار احياء التراث العربی ، بيروت ، ج ٨ ، ص ٩٩ ؛
جامع السعادات ، ج ٣ ، ص ٩٦ .
- ٩٢٤- الكافي ، ج ٨ ، ص ١٧٢ .
- ٩٢٥- شرح غررالحكم ، ج ٤ ، ص ٢٣٨ .
- ٩٢٦- جهل حديث ، ص ٩ .
- ٩٢٧- فرهنگ معين ، ج ٣ ، ص ٣٨٨٩ .
- ٩٢٨- ن . ك : اوصاف الاشراف ، صص ٨٧ ٨٨ ؛ رسالة لب
اللباب ، ص ١١٩ . ٩٢٩- قرآن ، انبياء / ٤٧ .
- ٩٣٠- قرآن ، آل عمران / ٣٠ .
- ٩٣١- رضى الدين ابوالقاسم على بن موسى ابن طاووس
، محاسبة النفس ، المكتبة المرتضوية ، طهران ، ص
١٣ ؛ بحار الانوار، ج ٧٠ ، ص ٧٣ .
- ٩٣٢- نهج البلاغه ، حكمت ٢٠٨ .
- ٩٣٣- الاختصاص ، ص ٢٤٣ ، بحار الانوار، ج ٧٠ ، ص ٧٢ .
- ٩٣٤- محاسبة النفس ، ص ١٤ ؛ بحار الانوار، ج ٧٠ ، ص
٧٢ .
- ٩٣٥- التفسير المنسوب الى الامام ابى محمد الحسن
بن على العسكري عليه السلام ، الطبعة الاولى ، تحقيق و نشر
مدرسة الامام المهدي ، قم ، ١٤٠٩ ق . صص ٣٨ ٣٩ .
- ٩٣٦- جهل حديث ، صص ٩ ١٠ .
- ٩٣٧- لغتنامه دهخدا ، ذيل واژه ((معاتبه)) .
- ٩٣٨- ن . ك : جامع السعادات ، ج ٣ ، صص ١٠٠ ١٠١ ؛
رسالة لب الالباب ، ص ١٢٠ .
- ٩٣٩- قرآن ، قيامت / ٢ .
- ٩٤٠- شرح غررالحكم ، ج ٥ ، ص ٢٤٦ .
- ٩٤١- همان ، ص ٢٥٨ .
- ٩٤٢- همان ، ص ٣٩٩ .
- ٩٤٣- همان ، ص ٤٤٥ .
- ٩٤٤- همان ، ص ٢٥٨ .
- ٩٤٥- علم اخلاق اسلامي ، ج ٣ ، ص ١٣٣ .
- ٩٤٦- قرآن ، انعام / ٤٨ ٤٩ .
- ٩٤٧- نهج البلاغه ، حكمت ٣٦٨ .
- ٩٤٨- قرآن ، نجم / ٣١ .
- ٩٤٩- نهج البلاغه ، نامه ٥٣ .
- ٩٥٠- همان ، خطبه ١٠٨ .
- ٩٥١- همان ، نامه ٥٣ .
- ٩٥٢- قرآن ، انفال / ٦٥ ٦٦ .
- ٩٥٣- قرآن ، توبه / ١٠٣ .
- ٩٥٤- تفسير نمونه ، ج ٨ ، ص ١١٨ .
- ٩٥٥- صحيح البخارى ، ج ٨ ، ص ٤٣٥ .

- ٩٥٦- ابو عبدالله محمد بن احمد القرطبي الانصاري ،
الجامع لاحكام القرآن ، تصحيح ابواسحاق ابراهيم
اطفيش ، دارالكتب المصرية ، ١٣٧٦ ق . افسست
دارالكتاب العربي ، ج ٨ ، ص ٢٤٩ .
- ٩٥٧- شرح غررالحكم ، ج ٥ ، ص ٤٥٧ .
- ٩٥٨- همان ، ص ٣٢٨ .
- ٩٥٩- همان ، ج ٤ ، ص ١٨٧ .
- ٩٦٠- همان ، ج ٣ ، ص ٩١ .
- ٩٦١- الكافي ، ج ١ ، ص ٥٤٧ .
- ٩٦٢- امام روح الله الخميني ، تحرير الوسيله ،
الطبعة الثانية ، مطبعة الآداب ، النجف ، ١٣٩٠ ق .
افست ، ج ١ ، ص ٣٣٦ .
- ٩٦٣- قرآن ، توبه / ٦٠ .
- ٩٦٤- عبدالحسين الاميني ، الغدير في الكتاب و
السنة و الادب ، الطبعة الخامسة ، دارالكتاب
العربي ، بيروت ، ١٤٠٣ ق . ج ١ ، صص ٩ ١٥١ .
- ٩٦٥- محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد ،
الفصول المختارة في العيون و المحاسن ، الطبعة
الرابعة ، دارالاضواء ، بيروت ، ١٤٠٥ ق . ص ٢٣٥ .
- ٩٦٦- الغدير ، ج ٢ ، ص ٣٤ .
- ٩٦٧- نهج البلاغه ، حكمت ٣٤٧ .
- ٩٦٨- جامع الاخبار ، ص ١٥٤ .
- ٩٦٩- صادق آئينه وند ، ادبيات انقلاب در شيعه ،
دفتر نشر فرهنگ اسلامي ، ١٣٥٩ ش . ج ١ ، ص ٦٣ .
- ٩٧٠- همان ، صص ٦٣ ٦٤ .
- ٩٧١- نهج البلاغه ، حكمت ١٧٧ .
- ٩٧٢- قرآن ، يوسف / ٥٣ .
- ٩٧٣- قرآن ، اعراف / ١٧٩ .
- ٩٧٤- شرح غررالحكم ، ج ٢ ، ص ٥٢٠ .
- ٩٧٥- همان ، ج ٥ ، ص ١٦٠ .
- ٩٧٦- قرآن ، بقره / ١٧٩ .
- ٩٧٧- مستدرک الوسائل ، ج ١٨ ، ص ٩ .
- ٩٧٨- مثنوى معنوى ، دفتر اول ، ج ١ ، ص ٢٤٥ .
- ٩٧٩- ابويعلی احمد بن علی بن المثنی التميمی ،
مسند ابی یعلی الموصلی ، حققه و خرج احاديثه حسين
سليم اسد ، الطبعة الاولى ، دارالثقافة العربية ،
دمشق ، ج ١١ ، ص ١٦٩ .
- ٩٨٠- قرآن ، آل عمران / ١٣٤ .
- ٩٨١- تفسير مجمع البيان ، ج ٥ ، ص ٣٤ .
- ٩٨٢- غررالحكم ، ج ١ ، ص ٤٢٠ .
- ٩٨٣- همان .
- ٩٨٤- همان ، ص ٤٢١ .
- ٩٨٥- لغتنامه دهخدا ، ذيل واژه ((رسوا)) .
- ٩٨٦- غررالحكم ، ج ٢ ، ص ١٧٨ .
- ٩٨٧- نهج البلاغه ، نامه ٥٣ .

- ٩٨٨- شرح غررالحكم ، ج ٢ ، ص ٥١٧ .
 ٩٨٩- مجمع الزوائد، ج ٨ ، ص ١٠٦ .
 ٩٩٠- غررالحكم ، ج ١ ، ص ٨٨ .
 ٩٩١- عدة الداعي ، ص ٨٩ .
 ٩٩٢- ن . ك : تحرير الوسيلة ، ج ١ ، ص ٤٧٦ .
 ٩٩٣- همان .
 ٩٩٤- صحيح البخارى ، ج ٣ ، ص ٣٢٧ .
 ٩٩٥- غررالحكم ، ج ١ ، ص ١٣١ .
 ٩٩٦- الارشاد، ص ٢٤١؛ مناقب ابن شهر آشوب ، ج ٤ ، ص ١٥٧ .
 ٩٩٧- قرآن ، نور / ٢ .
 ٩٩٨- شرح غررالحكم ، ج ١ ، ص ٣٣٩ .
 ٩٩٩- بحارالانوار، ج ٤٠ ، صص ٢٨١ ٢٨٢ ؛ و نيزن . ك :
 التفسير الكبير، ج ٢١ ، ص ٨٨ .
 ١٠٠٠- ن . ك : تفسير الميزان ، ج ١ ، صص ٣٥٤ ٣٥٥ .
 ١٠٠١- صحيفه نور، ج ٩ ، ص ١٥٣ .

فهرست مطالب

2	پیشگفتار
4	بخش اول : مقدمات
4	جایگاه و ضرورت بحث
7	راه تربیت
11	مفهوم و تعریف تربیت
14	بخش دوم : موانع و مقتضیات تربیت
14	مانع و مقتضی اصلی
15	دنیا و ترك دنیا
19	راه به سوی حقیقت تربیت
23	موانع و مقتضیات فردی
24	راه تربیت انسان
26	خواست انسان
29	موانع و مقتضیات اجتماعی
30	حرکت اجتماعی پیامبران
32	گشودن کند و زنجیرهای اجتماعی
35	سیری در تربیت اسلامی
35	موانع و مقتضیات سیاسی
38	برترین مقتضی تربیت
40	موانع و مقتضیات اقتصادی
41	فقر و غنا
48	بهترین مقتضی اقتصادی تربیت
51	بخش سوم : مبانی تربیت
51	اهمیت و جایگاه شناخت انسان
55	حقیقت انسان
65	سیری در تربیت اسلامی
65	اهداف تربیت
66	غایت تربیت
71	اهداف کلی
72	اصلاح رابطه انسان با خدا
75	اصلاح رابطه انسان با خودش
78	اصلاح رابطه انسان با جامعه
81	اصلاح رابطه انسان با طبیعت
83	اصلاح رابطه انسان با تاریخ
85	شناخت فطرت
87	واژه فطرت
89	مفهوم طبیعت
90	مفهوم غریزه

92	حقیقت فطرت
97	اقسام فطرت
99	سیری در تربیت اسلامی
99	فطریات انسان
101	حقیقت جویی
102	خیر اخلاقی
103	زیبایی دوستی
104	خلافت و ابداع
105	عشق و پرستش
107	عوامل مؤثر در تربیت
116	وراثت
119	محیط
120	محیط خانه و خانواده
123	محیط رفاقت و معاشرت
127	محیط مدرسه
130	محیط اجتماع
134	سیری در تربیت اسلامی
134	محیط جغرافیایی و طبیعی
137	سختیها و شداید
141	کار
146	عوامل ماورای طبیعت
154	اراده انسان
160	بخش چهارم : اصول تربیت
160	اصل اعتدال
161	جهتگیری تربیتی اسلام
166	اعتدال بیم و امید
168	بهترین راه تربیت
170	اصل تدرج و تمکن
171	لزوم تدرج و تمکن در تربیت
173	سنت الهی در تربیت
177	راه و رسم پیامبر و اوصیایش
181	اصل تسهیل و تیسیر
182	سنت الهی در تربیت
183	آیین تربیت در اسلام
185	بهترین راه و رسم تربیت
189	اصل زهد
190	راه و رسم اولیای خدا در تربیت
192	زهد اسلامی
198	سیری در تربیت اسلامی
198	ثمرات زهد
199	علم ، حکمت ، بصیرت ، هدایت
200	آرامش ، آسودگی ، بی نیازی ، آزادی

201	اصلاح ، قوت ، عزت ، عظمت
202	اصل تعقل
203	شأن عقل
206	تربیت عقلانی
211	عقل معاد و عقل معاش
214	اصل تفکر
215	اساس تربیت اسلامی
220	راه و حقیقت تفکر
224	مجاری تفکر
227	سیری در تربیت اسلامی
227	اصل تدبیر
228	جایگاه تدبیر در تربیت
231	تربیت اسلامی و شأن مؤمن
234	ثمرات تدبیر
236	اصل کرامت
237	کرامت محور تربیت
240	راه کرامت
246	نتایج کرامت و یا حقارت نفس
249	اصل عزت
250	معنا و مفهوم و حقیقت عزت
252	نقش عزت در تربیت
258	سیری در تربیت اسلامی
258	راه عزت
259	اطاعت خدا
261	تقوای الهی
263	انقطاع
265	بخش پنجم : روشهای تربیت
265	روش الگویی
267	نقش الگوها در تربیت
272	مسئولیت الگوها
277	تربیت عملی
279	الگوها در قرآن کریم
283	روش محبت
284	سنت محبت
286	نقش محبت در تربیت
289	محبت به کودکان
292	محبت و اطاعت
295	سیری در تربیت اسلامی
295	روش تذکر
296	معنا و مفهوم ذکر و تذکر
298	نقش تذکر در تربیت
300	یاد حق

307	یاد مرگ
314	روش عبرت
315	معنا و مفهوم عبرت و اعتبار
318	نقش عبرت در تربیت
321	راههای کسب عبرت
325	سیری در تربیت اسلامی
325	اهل عبرت
327	روش موعظه
328	معنا و مفهوم وعظ و موعظه
329	نقش موعظه در تربیت
332	نیاز انسان به موعظه
334	آداب موعظه
342	روش توبه
344	معنا و مفهوم توبه و استغفار
346	نقش توبه در تربیت
349	حقیقت توبه
354	آداب توبه
362	سیری در تربیت اسلامی
362	روش ابتلا و امتحان
363	معنا و مفهوم ابتلا و امتحان
365	ابتلا و امتحان الهی
369	عمومیت ابتلا و امتحان
373	نقش ابتلا و امتحان در تربیت
377	روش مراقبه و محاسبه
381	مشارطه
383	مراقبه
387	محاسبه
392	سیری در تربیت اسلامی
392	معاتبه
395	روش تشویق و تنبیه
398	نقش تشویق در تربیت
402	آداب تشویق
406	نقش تنبیه در تربیت
410	آداب تنبیه
416	سخن پایانی
418	سیری در تربیت اسلامی
462	فهرست مطالب